

سیاوش بشیری

می نویسد :



توفان

در ۵۷



جلد اول

سیاوش نیسیری

می نویسد:

توفان در ۵۷

هیدروانید

- | | |
|-----------|---|
| ۸ - ۱ | ۱- نگرشی به سالهای ۲۰۰۰ |
| ۲۱ - ۹ | ۲- عقب‌گرد به قرون وسطا |
| ۲۶ - ۲۲ | ۳- ترورها آغاز می‌شود |
| ۳۱ - ۲۷ | ۴- کودتای ۱۹۵۲ مصر |
| ۳۸ - ۳۲ | ۵- حلقه‌های پلید! |
| ۴۴ - ۳۹ | ۶- آشنایی با ام‌اس‌آ |
| ۵۲ - ۴۵ | ۷- سرچشمه لندن و فرقه‌های صوفیگری و بهائی |
| ۵۸ - ۵۳ | ۸- خمینی کیست؟ |
| ۸۱ - ۵۹ | ۹- خمینی و سیاست |
| ۸۶ - ۸۲ | ۱۰- ماجرای مرجعیت |
| ۹۵ - ۸۷ | ۱۱- جان‌کندی، تیموریختیار و خمینی |
| ۱۰۳ - ۹۶ | ۱۲- نهضت آزادی، جبهه ملی |
| ۱۱۴ - ۱۰۴ | ۱۳- بازرگان چه می‌گویند |

- ۱۱۹ - ۱۱۵ ۱۴- اعترافی دیگر
- ۱۴۸ - ۱۲۰ ۱۵- نجف و اعدام دوباره
- ۱۵۲ - ۱۴۹ ۱۶- اعتراف
- ۱۶۷ - ۱۵۳ ۱۷- توفان نزدیک می شود
- ۱۷۶ - ۱۶۸ ۱۸- سالهای مصدق
- ۲۲۲ - ۱۷۷ ۱۹- شاه از مصدق می گوید
- ۲۳۷ - ۲۲۳ ۲۰- ثریا از مصدق می گوید
- ۲۶۸ - ۲۳۸ ۲۱- لحظه ها و ماجرا
- ۲۷۵ - ۲۶۹ ۲۲- ۰۰۰ و روایاتی دیگر
- ۲۸۳ - ۲۷۶ ۲۳- ۱۹۵۳ : ایران
- ۳۰۷ - ۲۸۴ ۲۴- کیم روزولت چه می گوید؟
- ۳۱۷ - ۳۰۸ ۲۵- انقلاب نظا می
- ۳۹۷ - ۳۱۸ ۲۶- واقعیت چه بود؟
- ۴۰۲ - ۳۹۸ ۲۷- آرامش و کنسرسیوم!
- ۴۲۳ - ۴۰۳ ۲۸- ۳۷ سال یا کمتر؟
- ۴۳۸ - ۴۲۴ ۲۹- جهان در مسیر توفان ۵۷
- ۴۵۲ - ۴۳۹ ۳۰- در رویارویی با مسائل جهان
- ۴۵۹ - ۴۵۳ ۳۱- ایران در گستره ایران
- ۴۶۳ - ۴۶۰ ۳۲- تأثیر سقوط ایران در جهان
- ۴۸۲ - ۴۶۴ ۳۳- تلاش جهانی برای سرنگونی شاه
- ۵۰۶ - ۴۸۳ ۳۴- عملیات آغاز می شود!
- ۵۱۰ - ۵۰۷ ۳۵- توفان؟

یادداشتی سردستی :

مستندات و نقل قولها با حفظ

امانت آمده و اشکالات در نگارش

خود اسناد است !

ناشر

دپاچه

یادداشتی از نویسنده :

توفان در ۵۷ - سال ۱۲۵۷ - توفانی چنان عظیم و کم نظیر بود که شاید سالهای سال بتوان در چگونگی جریان آن تحقیق کرد ، خیزاب های ویرانگر آنها با کمک به اسناد و خاطره ها از نوشتن ساخت ، رابطه ها ، علل و بافت آنها به مطالعه های عمیق سپرد و شاید هم در پایان همان توهمی که پس از پایان جنگ جهانی دوم بر بسیاری از علل ، ادامه و پایان جنگ سایه افکند ، برگستره این توفان نیز سنگینی کند و راز آنها بر اسرار بسیار دیگری از معماهای تاریخ حیات بشر اضافه کند .

آخرین دهه سالی که به ۵۷ پیوند خورد ، سالهایی بود که بیشتر ^{ین} ساعات بیشترین روزهای آنها در راه تحقیق برای تدارك يك تاريخ واقع - گرای ملی صرف کرده بودم ، در این سالها ، شوق دیرپای مرا برای بازشناسی پیشینه ملی ایران در کشاکش عمر درازش ، سفرهای تحقیقاتی و مطالعه وسواس آلود اسناد و دستاوردهای ارجمند کسانی که پیش از من این راه را طی کرده بودند ارضا می کرد و درست هنگامی که به سده آخر عمر تاریخ پر حادثه ایران با آن همه اسناد و مدارك پر ارزش رسیده بودم ، نسیمی که در

۵۷ به توفان سرسپرد، وزیدن گرفت. با حادثه براه افتادم، بانسیم سرکردم و سراز توفان در آوردم، اما این همسفری با باد بیگانگی هائی را نیز با متن حوادث برایم به همراه داشت. پرسش هائی داشتم که بی جواب بودند و به کوچه پس کوچه هائی می رسیدم که به بن بست خاتمه می یافت و اینها همه بهانه هائی بودند تا به جستجو برخیزم و "توفان" را بیش از پیش بشناسم. مرداد ماه ۱۳۵۹، فصل اسارت بی دلیل من آغاز شد. هنوز از خود می پرسم آیا شوق تکاپو گریم و نکته هائی را که می یافتم و حقایقی که با هر تحقیقی روشن ترمی شد مرا به زندان و روزهای اسارت پیوند داد؟

در این باره باختصار در این کتاب و به تفصیل در یادداشت هائی دیگر خواهم نوشت، اما اسارت و پنج ماه اقامت در زندان، سوای همه شکنجه ها و آزار و اذیادها این شانس را برایم به همراه داشت که با بسیاری به سخن بنشینم، خاطرات لحظه به لحظه آنها را با بسیاری از صحنه سازان توفان بشنوم و پاسخ بسیاری از پرسش هائی را که برای تاریخ و باز شناخت توفان مطرح بوده است باز یابم. این مصاحبت ها که در ملال روزهای سخت زندان جریانی دائمی داشت، پس از رهائی به کمک تحقیق بیشتر گذاشته شد تا خدای نا کرده بغض و کینه ای آئینه واقعیت را کدر نسازد.

بهر تقدیر توفان در ۵۷ اگرچه کاستی هائی دارد اما برای شروع يك سلسله تحقیقات روشنگر شاید مقدمه بدی نباشد.

نیت کرده ام که سالهای باقیمانده عمرم را وقف شناخت بیشتر این توفان مد هس و پیامدهای آن سازم و بنا بر این تصادفی نیست اگر بر سر این خواهش باشم که با آغوش باز انتظار اطلاعات و اسناد دیگری را داشته باشم که بدون شك هست و باید باشد و در این راه عنایت کرده اگر خود سراغ دارید، یا دارید مطالعه اش را از من دریغ نفرمائید.

از کاستی های موجود تا حد شرم پوزش خواهم و همه امیدم

براینست که در چاپهای بعدی و در جلد دیگر که در آینده ای ننه
چندان دور منتشر می شود از کاستی ها کم شود و دیگران
نیز با تحقیق بیشتر حقایق روشنتری را فاش سازند .
..... و باین امید

سیاوش بشیری



ساده اندیشی است اگر فکر کنیم "توفان ۵۷" تنها در ایران و یا حد -
اکثر در منطقه وزیده است و ساده اندیشی تر آن است که گمان کنیم در
پرداخت این توفان تنها آیت الله خمینی و توده مردم نقش داشتند
توفان ۵۷ نه از ایران آغاز شد و نه به ایران خاتمه یافت. شاید اگر ترس
از انهدام مطلق نبود، پیامدهای توفان ۵۷ که جهان را در بر گرفت،
باردیگر دنیا را به کام جنگی همه جانبه می کشاند و برای سومین بار بشریت
با فاجعه عظیم دیگری روبرو می شد.

بنابراین بهتر است برای باز شناخت توفان ۵۷ اساس کار تحقیق
را بر شناخت عصری که در آن زندگی می کنیم و فردای ۲۰۰۰ که در انتظار
انسان است و چگونگی مقدماتی که انسان قرن اتم را به سالهای سلطه
کامپیوتر پیوند می زند و در این جریان بی شک آمادگیهای باید فراهم گردد
بگذریم و بعد جایجائی ظرفیت و نوع سیاست دگرگونه شده جهانی متناسب
با سالهای ۲۰۰۰ را بررسی کنیم تا با وقوف بر طرحهایی که انهدام
مذاهب و مسالک را ضروری می سازد نقش ژان پل دوم رهبر کاتولیک های
جهان، مدیریت کنیسا های یهودی و آیت الله خمینی و سایر رهبران
مذاهب گونه گون روشن گردد و سپس در مطالعه توفان ۵۷ روابط بین

دول ، طرحهای براندازی ایران بعنوان يك قدرت بزرگ تهدیدگر ،
سرنگونی رژیم محمد رضا شاه پهلوی و سرانجام بسیج توده های میلیونی
زیر پرچم مذهب و آنچه بدنبال آن آمد مورد مذاقه قرار گیرد .

گمان می کنم اگر این دستور کار بدقت چه در این کتاب و چه در
تحقیقاتی که سایرین انجام خواهند داد رعایت شود ، هم مشتاقان دریافت
پاسخ های تاریخی رضامندتر خواهند بود و هم در روشن ساختن تاریکی-
های عمر این توفان به بیراهه گام نگذاشته ایم .

بنابراین نخست این سؤال مطرح می شود که آیا با شروع سالهای
۲۰۰۰ نوع زندگی بشر عوض خواهد شد یا خیر؟ و آیا طلوعه سالهای
۲۰۰۰ سرآغاز عصر جدیدی در عمر انسان خواهد بود یا نه؟ میدانیم که
بشر بر حسب تحولاتی که در مسیر حیات بلاوقفه خود داشته است اعصار
گونه گونی را پشت سر گذاشته است . عصر حجر به دلیل کارافزارهایی که
انسان بمدد هوش و نبوغ خود از سنگ ساخت و در خدمت رفاه و اعتلای
خود گذاشت به این نام موسوم شد و در گستره تاریخ بتدریج صاحب
ویژگیهای گردید که امروز از آن بنام عصر حجر یاد می شود . عصر مفرغ و
عصر اتم به دلیل کارآئی هایی که این عناصر در زندگی ایشان داشته اند
از اعصار مشخص تاریخ عمر بشر بحساب می آید .

تقسیم تاریخ عمر بشر به این اعصار و قرون به دلیل مشخصات
و ویژگیهای است که با سلطه هر يك از این عناصر بر جامعه بوجود آمد و
همراه با خود قرارداد های جدید اجتماعی و انسانی پدید آورده است .
وقتی عصر ماشین آغاز شد ، دگرگونی ، منافع و مضراتی که سلطه ماشینیزم
بهمراه آورد سبب تحولاتی در جامعه و پدید آمدن قرارداد های تازه ای
برای حفظ ناموس جامعه گردید .

زمزمه تحولات سالهای ۲۰۰۰ که همزمان با جنگ جهانی دوم

ابتدا در آزمایشگاهها و در مخیله دانشمندان و محققان انعکاس داشت، پس از رفع بحرانهای ناشی از جنگ اندک اندک اوج گرفت و هزاران مخترع و مبتکر و مکتشف در سراسر جهان با بخدمت گرفتن الکترونیک و بهره‌وری از ترانزیستور در رشد و پیشرفت کامپیوتر فردائی را مؤد مدادند که سالهای ۲۰۰۰ نام دارد و عصر جدیدی در عمر بشر بحساب خواهد آمد.

عصری استثنائی و جدید که حتی تصور تغییر شکل بعضی از اندامهای فیزیکی انسان نیز در آن پیش‌بینی شده است.

وقتی سلطه کامپیوتر که از هم اکنون آغاز شده و در سالهای آینده بی شبهه همه جاگیر خواهد شد بطور اصولی و جدی مطرح شود و اتوماسیون و کامپیوتر به کمک یکدیگر جایگزین بسیاری از فعالیت‌های فیزیکی انسان بشوند، کاربرد طبیعی اندام انسانی کمتر خواهد شد و به ظرافت‌های باور نکردنی خواهد رسید.

در مسیر تکامل، ظرافت‌هایی که انسان امروز در مقام مقایسه با انسانهای حتی دو صد سال پیش دارد دلایلی پذیرفتنی برای این مدعاهاست.

برای مطالعه بیشتر، خواندن و مرور کتاب "FUTURE SHOCK" نوشته "آلن تافلر" و سایر کتبی که توسط زبده‌ترین دانشمندان در این مورد نوشته شده است را بطور جدی توصیه می‌کنم.

بر اساس این پیش‌بینی‌های علمی که برنامه‌ریزی آنها انجام و شاید عملیات اجرائی آن آغاز هم شده باشد و احیانا "بخش‌هایی از آن نیز از هم اکنون در خدمت انسان باشد، فی‌المثل دیگر سلیقه‌ها و طبایع حاکم بر زندگی انسان نیست، وقتی از شما پرسیده می‌شود حالتان چطور است؟ شما نخواهید گفت مثلاً: "بد نیستم، یا خوبم" روی صفحه ساعت

شما تکه ای است که آنرا فشار می دهید و روی صفحه کامپیوتر چگونگی حال شما +۳ یا -۱ یا +۴ اعلام خواهد شد و این پاسخی است که شما خواهید داد و سؤال کننده هم وقتی آنرا شنید متوجه حال شما خواهد گردید که در مثل کلسترول خون شما ، تعداد گلبولها ، کارکرد اعصاب و سایر مختصاتی که "حال" شما را تشکیل می دهد در چه وضعی است . در آن سالها حتی شاید انتخاب غذا و نوع آن در حد سلیقه و میل شما نباشد . در کنج اتاق خانماتان يك ماشین کامپیوتری است که پس از دریافت اطلاعات از بدن شما و اعضای خانواده بشما خواهد گفت امروز چه مقدار و از چه نوع ویتامین هائی احتیاج دارید و بنابراین نوع غذا شما باید چه باشد ؟

وقتی کامپیوتر تا این حد بر زندگی و سلیقه های انسان سلطه پیدا می کند ، آسان می توان تصور کرد که در سایر شئون زندگی چه حاکمیت بلاتردیدی را داراست .

کسانی که از هم اکنون در برابر حدوث چنین واقعه ای مقاومت نشان می دهند ، عقیده دارند کامپیوتر مصنوع دست بشر است و صاحب شعور نیست و عملکرد آنها بر حسب اطلاعاتی است که انسان در برنامه ریزی به آن می دهد و بی شبهه پاسخ های آن جز استنتاج از همان اطلاعات نیست و بنابراین هرگز نمی تواند بر شیوه زندگی انسان حاکمیت پیدا کند .

دانشمندان پاسخ این پرسش را نیز با یادآوری سلطه " پول " داده اند . آنها عقیده دارند که پول نیز مصنوع دست بشر بود ولی حالا کار سلطه گری این مصنوع دست بشر بجائی رسیده که همه انسانها در فراخنای گیتی زیر فشار رو بتزاید اهمیت پول هستند و مخلوقی را که بشر خود آفریده اینک بهیچ شکل نمی تواند به شیشه مهار برگرداند .

بهر حال شاید - که نه شاید - حتماً - سلطه کامپیوتر در پیشرفته ترین نوع آن در سالهای ۲۰۰۰ حادثه ای مسلم خواهد بود که تمامی مقدمات آن هم فراهم شده و چه انسان گریزان از بند و قید بخواهد یا نخواهد در پیروی از آن و پدیده هائی که با خود به همراه خواهد آورد سرنوشت محتومی خواهد داشت .

در چنین شرایطی که سایه کامپیوتر همه زندگی ما را درخسود خواهد برد و در هر مسأله و موضوع ساده یا پیچیده ای انسان نیاز به کامپیوتر خواهد داشت ، مسائل متافیزیکی بتدریج و با قضاوت مصرحیه کامپیوتر از زندگی انسان کناره خواهد گرفت و بهمین دلیل است که دانشمندان عقیده دارند در سالهای ۲۰۰۰ مذهب ، مسالك و اعتقادات ماوراءالطبیعه از میان خواهد رفت . آنها عقیده دارند که کامپیوتر چون با منطق ریاضی سروکار دارد خرافات را که همیشه هاله ای برگرد مذهب بوده است از میان خواهد برد و نسلهای سالهای ۲۰۰۰ که آموخته اند عینیت های تثبیت شده را معیار شناخت زندگی بدانند بشدت از مذهب کناره خواهند گرفت .

برنامه ریزان کشورهای مافوق صنعتی و صاحبان تکنولوژی و سوپر تکنولوژی که سازندگان و صادرکنندگان کامپیوتر به سراسر دنیا خواهند بود از سالها پیش طرح همه جانبه براندازی مذهب را از طریق به قوت رساندن آن در موجی از خرافات و سپس انهدام آن از طریق عینیت های ریاضی و کامپیوتری ریخته و انجام آن را وجهه همت خود ساخته اند .

آنها حتی در گزارشهای رسمی خود از این خواست و نیت بیه صراحت یاد کرده اند و سازمانهای اطلاعاتی با همکاری کارتلها و تراست های چند ملیتی با تخصیص بودجه های کلان و محرمانه در اجرا و انجام این گونه طرحها مشارکت جدی مبذول داشته اند .

"ریچرچد - پرینستون" در گزارش مشروحی که به سازمان مرکزی
 اطلاعات آمریکا (C.I.A.) فرستاده و نسخه ای از آن به طرزی باور
 نکردنی به مجله "اگرکیوتیو اینتلجنس ریویو" رسیده می نویسد :
 "..... برای دست یابی به اثرات نافع طرح که مالا "آغازگر رونق اقتصاد
 باورری برای کشورهای صاحب تکنولوژی خواهد بود ، با پورسانتاری که از
 تراست های بزرگ دریافت می شود تلاش خواهیم کرد که اشتیاق مردم به
 مذهب که پیوسته در انبوه خرافات غوطه ور است بیشتر شود ، تضاد قرار -
 دادهای مبتنی بر اعمال حاکمیت ماشین و مسائل معنوی سرانجام حکمیت
 به نتایج علمی را باعث خواهد شد و چون معنویات پایه های مستندل
 منطقی و عینی ندارد و روشهای زندگی نیز در این عصر با خرافات و
 دستورالعمل های مذهب سازگاری نمی تواند داشته باشد ، لاجرم جهان
 انسانی به منطق عینی تسلیم خواهد شد و با از میان رفتن مذاهیب ،
 مسالك و عقاید ماوراءالطبیعه ، مشکلات زیادی مرتفع شده و انسان می رود
 تا زندگی یکسان و بی تضادی را در سطح جامعه جهانی تجربه کند".....
 واقعیت اینست که بدنبال بیداری ملت ها و مطرود شدن سیا^{ست} -
 های سنتی استعماری ، استعمار جدید نیز که مبنای اقتصادی داشت جز
 تشدید بحرانهای بین المللی و سقوط اقتصادی دولت ها سود دیگری
 نداشت و بهمین دلیل با آغاز سال های ۲۰۰۰ و شروع فصل جدید
 زندگی بشر در بستر تاریخ کشورهای صاحب تکنولوژی روش استعماری
 و استثماری تازه تری را برای ادامه حیات خود ضروری می بیند و این امر
 در کنار سلطه بلاتردید کامپیوتر بر زندگی بشر دستمایه ای برای سوء -
 استفاده های کلان قرار می گیرد و بدینسان است که می بینیم تراست ها و
 کارتل های چند ملیتی در خدمت هدفهای انهدام مذهب و مسلك قرار
 می گیرند .

به عبارت دیگر یکبار دیگر حاصل تحقیقات، ابتکارات و اختراعات دانشمندان بزرگ عالم به شکلی کاسبکارانه در خدمت استعمار و اقتصاد - های چپا و لگر قرار می گیرد .

باین دلایل است که در سالهای اخیر موج عظیمی از گرایش به مذهب در همه کشورها و در میان پیروان مذاهب گونه گون پدید می آید و فی العثل نهضت اسلامی در ایران و سایر کشورهای اسلامی، کارهای عجیب و بی سابقه ژان پل دوم در مقام رهبری کاتولیک های جهان - تعصب پروتستانها در ایرلند، جنگهای مذهبی در هند، نهضت مسیحیت در لهستان، معجزات مذهبی در ایتالیا و جنگ حیثیت ساز اسرائیل و اعراب که نقش مذهبی دارد و بسیاری نمونه های دیگر رونق می گیرد و اگر این جریانها بدقت مورد مطالعه قرار گیرد آشکار می شود که در این اوج گیری مذهبی آنچه روبه صعود است اصل مذاهب نیست و بیشتر جنبه های خرافاتی است که بالا گرفته و می رود تا انسان متفکر این عصر را در برابر سئوالهایی قرار دهد که پاسخ آنها سرانجام از کامپیوتر خواهد گرفت. یعنی رد همه اوهام و ایهام و خرافات و چنین پاسخی در اندک مدتی سرخوردگی، عصیان و گریز از مذهب را در بستری از زمینه - سازیهای تبلیغاتی بدنیا خواهد آورد .

پس این اوج گیری گرایش به مذهب نه خاص ایران و کشورهای اسلامی است و نه مطلقا تصادفی می تواند باشد . اربابان سالهای ۲۰۰۰ با وقوف کامل بر سلطه ای که کامپیوتر بر نوع بشر خواهد داشت، از هم اکنون زمینه ساز سوء استفاده های استعماری کلاتی هستند که ملت های وارد کننده این سوپر تکنولوژی و بعبارتی همه انسانهای زنده کره خاکی به جبر خواهند پرداخت .

حال که به این واقعیت ها دست یافتیم و می توانیم آسان تصور

کنیم که در عصر جدید یعنی سالهای ۲۰۰۰ همراه با حاکمیت کامپیوتر ،
نوع زندگی بشر عوض خواهد شد و ظرفیت های سیاسی و قرارداد های
تازه ای برای اداره امور انسان جایگزین اوضاع امروزی خواهد شد ، در
شناخت توفان ۵۷ باید کمی به عقب برگردیم و چگونگی به اوج رساندن
نهضت اسلامی ایران و منطقه را تا طلوع آیت الله خمینی به دقت و تفصیل
بیشتری بازگو کنیم .

آنچه که بنام نهضت اسلامی و به رهبری هدایت شده آیت الله
خمینی شهرت یافته است تجربه تازه ای نیست . امپراتوری عظیم عثمانی
نیز درست با وضعی مشابه ، مظاهر اسلام را حتی تا پشت دروازه های
وین در اتریش برد و دیدیم که بعد چگونه سالهای سال این ستاره رو به
افول گذاشت . اما آنچه اینک بنام نهضت اسلامی خمینی شهرت یافته
است ریشه ای در سازمان " اخوان المسلمین " دارد که بشرح جزئیات آن
می پردازیم .

عقب‌گرد

به

قرون وسطا!



گسترش جنگهای تفرقه آمیز در سراسر خاورمیانه و آنچه به نام نهضت اسلامی در ایران شهرت یافته و بازتاب آن همه کشورهای اسلامی جهان را در بر گرفته يك "پدیده جامعه شناسی" نیست. این جریان بدقت و با طرح و حوصله‌ای کم نظیر از طرف سازمان جاسوسی انگلستان، سیای آمریکا، موساد اسرائیل و همدستان صهیونیست آنها در تراست‌ها و کارتل‌های جهانی و همچنین جفعی از اساتید خود فروخته دانشگاهها و مستشرقین وابسته هدایت و رهبری شده است.

محور اصلی و دست‌افزار این جماعت برای تحقق هدفهایشان و کشاندن کشورهای اسلامی به قرون وسطای جدید سازمان مرموز "اخوان المسلمین" است.

منظور از "قرون وسطای جدید" تجدید تمام عیار وضع قرون وسطی در آسیای جنوب باختری و همه کشورهای اسلامی خارج از ایسر محدود است. هدف آن است که با برقراری رژیم‌های با اصطلاح ضد عربی و ضد غرب زدگی، بطور عملی صنعت و تکنولوژی مدرن را در خروش شعار بطور عملی نابود کنند و توجه را از دانش تجربی علمی دور ساخته بسه ذہنیات و افسانه و اوهام به نحوی نزدیک سازند تا این کشورها برای

سالیان دراز بازار مصرف فرآورده های صنعتی وارداتی بمانند و بدلیل این نیازها و تشدید عقب ماندگیها ، پیوسته بازیچه دست کشورهای صاحب تکنولوژی باشند .

يك گروه تحقیقاتی برپاست " رابرت د ریفرس " تحقیقات بسیار ارزشمندی در مورد کارها و فعالیت های " اخوان المسلمین " انجام داده که روشنگر بسیاری از مسائل پشت پرده است .

" اخوان " شاخه اضافی نهضتی است در میان جهان مسلمان که با هدایت و طراحی دانشگاه های اکسفورد و کمبریج و محافظان باصطلاح عرفانی حلقه فراماسونری اسکاتلند در سده نوزدهم آغاز فعالیت کرد . این نهضت ریشه های " اصلی " خود را در میان فرقه های اسلامی تعلیم یافته انگلستان از جمله جامعه های پنهانی صوفیه و گروه های هائی که ماهیت بهائی گری دارند استوار ساخته است . پدر خوانده سیاسی " اخوان المسلمین " سید جمال الدین افغانی و به نامی دیگر سید جمال الدین اسدآبادی است و مریدان وی موسوم به اصلاح طلبان اسلام و همچنین گروه سلفیه راه او را ادامه داده اند .

گروه سلفیه که مورد اعتقاد و اعتماد سید جمال الدین بود پیروانی دارد که به " اصحاب السلف الصالح " معروفند و مجله " المنار " ارگسان آنهاست . آنها به سنت که سیره پیامبر است تمسک می جویند و با هر تغییر در آن مخالف هستند . از مشهورترین آنها " ابن تیمیه " فقیه معروف سنی است و فرقه وهابی که حاکم بر عربستان سعودی است و همچنین گروههای معروف به " اهل قرآن " و " اهل حدیث " و " فرائضیون هند " از آنها هستند .

شاه ولی الله دهلوی از پیشکسوتان نقشبندیه نیز از این فرقه

است .

سید جمال الدین اسدآبادی که جمعی او را اهل افغانستان و گروهی اهل دهستان اسدآباد همدان می‌دانند در جهان عرب با گروههایی که ضد شیعه هستند همکاری برقرار کرد و پان اسلامیسم را کمز ابداعات اوست بنا نهاد.

اما در ادامه این تحقیقات می‌بینیم که "اخوان المسلمین" تاریخی فراتر از آنچه گفته ایم دارد. به عبارت دیگر ریشه "اخوان المسلمین" را باید در پیوسیدن تدریجی فرهنگ اسلامی در طول قرن‌ها دانست که سرانجام با عقاید "اشعری‌گری" و توسط سخنگو و حامی آن امام محمد غزالی "اخوان المسلمین" برای احیای آن بنیان نهاده شد.

اشعری‌گری عقیده‌ای است که از ققه شافعی بوجود آمده و بنیانگذار آن ابوالحسن اشعری متولد ۲۲۴ هجری قمری بوده است. ابوالحسن اشعری با فرقه معتزله دشمنی دیرینه داشته است. خواجه نظام الملک وزیر سلجوقیان که از این فرقه بود سبب قتل عمید الملک کندری وزیر معتزله هم‌تای خود شد. با قتل عمید الملک کندری دیوان‌ها و دفترهای دولتی که تا آن زمان به فارسی نوشته می‌شد به عربی برگردانده شد. پیروان این فرقه که آنها را اشعریه می‌نامند، دشمن فرهنگ و ملیت ایرانی و خواستار برقراری یک حکومت بین الملل اسلامی با ملیت عربی هستند.

امام محمد غزالی که در سال ۱۰۵۸ میلادی متولد شده دشمن سرسخت پژوهنده‌های عقلی و علمی در تمام طول عمر خود بود و بخصوص با نفوذ نابغه بزرگ اسلامی ایران ابوعلی سینا عناد و کینه ورزی بی‌نظیری داشت.

اسلام شناسان انگلیسی از قرن هجدهم بدستور سازمان جاسوسی انگلستان آثار غزالی را بدقت بررسی و آنرا به عنوان کلیدی مطمئن در

جهت تخریب سازمانهای فرهنگی جهان مسلمان بکار برده اند .

در حال حاضر ایران ، پاکستان ، ترکیه ، مالزی ، اندونزی ، سوریه ، اردن ، عربستان سعودی ، عراق و سایر کشورهای اسلامی در آسیا و آفریقا در معرض تهدید اخوان المسلمین قرار دارند و تلاش من برای اینست که در این کتاب ، بدلیل شناخت توفان ۵۷ تا آنجا که منابع و اطلاعاتی در دست دارم ماهیت سازمان اخوان المسلمین را روشن سازم اگرچه شاید این پرده در ریهها با حریه ای که این سازمان بارها در ترور شخصیت ها ، و نویسندگانش و محققان بکار گرفته است چندان دلچسب نباشد .

آغاز را بر بنیادگیری رسمی اخوان المسلمین در سال ۱۹۲۹ - می گذاریم .

اخوان المسلمین در جریان فعالیت های رسمی خود ، پیش از آنکه در دوره رهبری جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر به اصطلاح سیاسی زیر زمین برود ، بی شبهه يك آلت سیاسی جاسوسی انگلستان بوده است .

اخوان المسلمین در سراسر تاریخ حیات خود گوش بزننگ دستورات اربابان انگلیسی بوده و بدفعات در حال همکاری غیر قابل انکاف با سفارت بریتانیا در قاهره ، شرکت آبراه سوئز و امثال آن بچنگ افتاده و ماهیتش فاش شده است .

اخوان المسلمین با ظاهر ضد امپریالیستی خود که پیوسته با شعارهای پرسروصدا همراه بوده ، با وفاداری کامل در راه تأمین منافع انگلیس خدمت کرده و سلاح آن در این خدمت ایجاد خشونت ، وحشت و آدم کشی بوده است ولی مهمترین خدمت این سازمان به امپراتوری انگلستان ، تبلیغات شدید درباره يك افراط گزائی کورکورانه و ضد فلسفی

و همچنین برانگیختن يك تمايل جنون آمیز در میان توده های مصری و عرب به ویژه دانشجویان بوده است .

با قیام صهیونیسم که بی شك بوسیله لندن پرورش می یافت اخوان المسلمین ابزار اصلی جنجالهای ضد سامی گری و ناسیونالیسم قلابی اسلامی شد که انگلستان و ارتش انگلستان را بطور مداوم در نقش میانجی میان گروههای عرب و یهودی متخاصم نگه می داشت . جای شگفتی نیست که اخوان با تعهد خود به تجدید قرون وسطی نیروی پیشاهنگ در مخالفت با جمال عبدالناصر رئیس جمهوری و رهبر ملی گرای مصری بشود و سرانجام بکوشد تا او را به قتل برسانند .

تاریخ اخوان المسلمین یا به عبارتی "جامعه برادری اسلامی" بلافاصله پس از جنگ جهانی اول در مصر آغاز می شود . در آن زمان افسر اطلاعاتی که مسئول امور خاور نزدیک و اسلام بود پروفیسور "آرنولد توین بی" نام داشت . وی ابتدا در سازمان جاسوسی نظامی انگلستان خدمت می کرد و سپس ریاست دستگاه معروف به انجمن پادشاهی اموریین المللی "آر . آی . آر" را در فاصله سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۵۵ بر عهده داشت . پروفیسور آرنولد توین بی که دارای يك مکتب فلسفه تاریخ است در جریان ملی شدن نفت ایران در آغاز دهه ۱۹۵۰ میلادی خطابه های علیه ملی شدن نفت ایران ایراد کرد و در سالهای اخیر نیز مقاله های در انتقاد از محمد رضا شاه پهلوی نوشت . وی از آغاز جوانی در خدمت دستگاه جاسوسی انگلستان بود و انجمن پادشاهی اموریین المللی که ریاست آنرا سالها بر عهده داشت مأمور تربیت جاسوسان بریتانیایی و خارجی انگلستان بود . این نکته گفتمی است که میس لمپتون عضو سفارت انگلستان در ایران از معلمین این دستگاه بود و شماری از مأموران دولتی ایران از جمله دکتر متین دفتری نخست وزیر و استاد و حقوقدان ویسروی

توسط این خانم به عضویت این انجمن درآمدند .
 بهر تقدیر بنیاد گذار " اخوان المسلمین " شخصی موسوم به
 حسن البناء بود که در ۱۹۰۶ در مصر بدنیا آمد .
 بناء در سالهای آغاز فعالیت خود ، میان سازمانهای عارفانه
 و مذهبی متعددی سیر کرده است که از آن میان می توان " جامعه نهی -
 از منکر " و " نظام برادران حسیفیه " را نام برد : نظام برادران حسیفیه يك
 گروه مذهبی است که از " فرقه حروفیه " مشتق شده است ، زیرا این گروه
 علاوه بر اعتقاد به شهادت و تحمل عقوبت معتقد به انتقام گیری و قهررو
 خشم هستند . اولین ترور سیاسی دنیای اسلام از طرف " احمد لار " که از
 اعضای فرقه حروفیه بود در سال ۱۴۲۶ میلادی یا ۸۲۹ هجری قمری به
 شاهنرخ شاه گورکانی انجام گرفت . سازمانهای جاسوسی انگلستان به این
 گروه توجه خاص داشته اند .

" بناء " بتدریج به حلقه های اسرارآمیز عالیترو صوفیان راه یافت که
 شبکه ای چندقرنی است و پدر تگری آن ابو حامد الغزالی " امام محمد غزالی " است ،
 و با نظامات شبه فراماسونی شباهت دارد .

بهر حال همچنانکه " بناء " در دل درونی شبکه صوفیان غرق تر
 می شد ، عملیات سیاسی او نیز آغاز می گشت . طی دهه ۱۹۲۰ ، از چند سازمان
 مذهبی و سیاسی گذر کرد . درون شد و بیرون آمد که بهر حال نقطه
 مشترك همه آنها مخالفت خشونت آمیز با سیاست های ملی گرای غیر
 مذهبی بود و همکاران " بناء " آنها را الحاد و پوچ گرائی می نامیدند و نیز
 علیه اندیشه های فلسفی غیر مذهبی که آن زمان بر اثر نهضت مصطفی -
 کمال اتاتورك در ترکیه و همچنین در دانشگاههای مصر رونق می گرفت ،
 عمل می کردند .

بناء در سن ۲۱ سالگی به محافل خیلی نزدیک اسلامی مسورد

حمایت انگلستان که توسط رشید رضا از اهالی سوریه و از شاگردان "محمد عبده" رهبری می‌شد، معرفی گشت، عبده، بنوبه خود شاگرد و شریک همجنس بازی سید جمال الدین اسدآبادی بود که خود وی عامل انگلستان و بوجود آورنده ناسیونالیسم اسلامی یا نهضت پان اسلامی بشمار می‌رفت. نهضت پان اسلامی به معنای وحدت همه جامعه های اسلامی زیر فرمان دولت واحدی است. این اندیشه که در روزگار خلفای اموی و عباسی بطور غیر مدون وجود داشت و خلفای عثمانی نیز بطور عملی آن را تعقیب می‌کردند در قرن نوزدهم توسط سید جمال الدین اسدآبادی بصورت مدون درآمد و در کتاب ولایت فقیه نوشته آیت الله روح الله خمینی که خود تحت تأثیر اندیشه جمهوری اسلامی مولانا مودودی رهبر حزب حمایت اسلامی پاکستان است از آن یاد شده است و در اصول همگامی و هماهنگی دارد.

مولانا مودودی رهبر حزب جماعت اسلامی پاکستان است که از سر سلسله جنبانان "اخوت اسلامی" در سالهای اخیر شناخته می‌شود. مولانا مودودی همان کسی است که "اقبال احمد" مأمور ویژه نیروهای جاسوسی و اطلاعاتی انگلستان را برای تشکیل نیروی حفاظتی آیت الله خمینی در پاریس مأمور کرده بود.

مجله اشپیگل چاپ آلمان در مورد اهمیت نقش مولانا مودودی در جمهوری اسلامی ایران نوشت که مهندس مهدی یازرگان نخست وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران هرگاه می‌خواست درباره اساس جمهوری اسلامی تحقیق کند ناگزیر به مراجعه به کتابهای مودودی می‌شد.

بهر حال در ادامه سخن درباره نهضت پان اسلامی باید گفت: فلسفه ای که سید جمال الدین اسدآبادی، عبده و بنا به آن گرایش داشتند مخالف نفوذ "غربی" و ماتریالیسم و روشهای فرنگی در جامعه‌های

اسلامی بود که با شکاف ماهیت آن می‌توان بعنوان يك دام‌گذاری فرهنگی غرب از آن یاد کرد و حالیکه بظاهر این فلسفه بسود اسلام ناب بود .
"اسلام ناب" در واقع افراط‌گرایی اسلامی است که از سوی اشعری و در قرون اخیر از سوی وهابیان عربستان سعودی و همچنین سید — جمال الدین اسدآبادی و در زمان انقلاب مشروطیت توسط شیخ فضل‌الله نوری و در این سالها نیز توسط حواریون حسینییه ارشاد و آیت‌الله خمینی تعقیب می‌شد ، و هدف آن بازگردانیدن جامعه‌های امروزی اسلامی به اوضاع چهارده قرن پیش است .

با این توضیحات بار دیگر به ادامه تشریح تاریخ پیدایش اخوان- المسلمین می‌پردازیم .

در سال ۱۹۲۲ "بناء" به ایجاد "انجمن مردان جوان مسلمان" پرداخت . این سازمان در سال ۱۹۲۸ با دگرگونی‌های مختصری جای خود را به جامعه "اخوان المسلمین" داد . بنا ستاد خود را در اسماعیلیه که بندری در خاک مصر و زیر نظر شرکت انگلیسی-فرانسوی آبراه سوئز بود مستقر ساخت و از همان آغاز شرکت آبراه سوئز که نماینده امپریالیسم انگلستان در مصر بود ، هزینه‌های اخوان المسلمین را تأمین می‌کرد و حتی آشکارا به بناء کمک کرد تا نخستین مسجد تحت اداره این جامعه را در سال ۱۹۳۰ بسازد .

لازم به تذکر است که شرکت آبراه سوئز ابتدا از سوی "فرانسوا-دولس پس" طراح آبراه سوئز در قرن نوزدهم میلادی تشکیل شد و بعد ها انگلستان اکثریت سهام آنرا خریداری و باین ترتیب بر این شاهراه مهم دریائی تسلط یافتند و توانستند از این شرکت تا زمان ملی شدن کانال سوئز در دهه ۱۹۵۰ بعنوان مهمترین سازمان جاسوسی و استعماری انگلستان در مصر استفاده کنند .

اخوان المسلمین در سال ۱۹۳۲ با مساعدت های بی دریغ مالی انگلستان موفق شد شعباتی در اسماعیلیه، پورت سعید، قاهره و اسکندریه دائر کند و این درست مصادف با زمانی است که عبدالرحمن بنیاد برادر حسن بنیاد همکاری خود را با این سازمان آغاز کرده بود. طی سالهای بعد اخوان المسلمین سازماندهی خود را گسترش داد و انتشار سلسله ای از نشریات تازه و از جمله یک روزنامه را آغاز کرد. در اواخر دهه ۱۹۳۰ اخوان المسلمین آنچنان نیرومند شد بود که توانست شاخه شبه نظامی خود را بنام "کتاب" تأسیس کند. این شاخه با ایجاد بخشی بنام "پاروزنان" آغاز بکار کرد که شکل ظاهری آن بخش آموزش و ورزش جوانان بود اما بسرعت بصورت یک ارتش خصوصی درآمد.

سازمان "کتاب" چیزی شبیه الگوهای جوانان ناسیونال سوسیالیست آلمان هیتلری و یا اسکاد ریمتهای موسولینی بود. در همین زمان هم در لبنان پیر جمایل کتاب لبنانی یا فالانژیست ها را بوجود آورد. ناگفته نباید گذاشت که اگرچه پیش از جنگ جهانی دوم افراد و گروههای سیاسی زیادی متظاهر به هواداری از حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان هیتلری و حزب فاشیست ایتالیا بودند و از سازمانهای شبه نظامی و سیاسی فاشیست ها و ناسیونال سوسیالیست ها تقلید می کردند ولی بجز "حزب قومی - اجتماعی سوری" که توسط دکتر "انطون سعاده" پایه گذاری شده و براسستی دارای افکار ملی گرایانه اجتماعی بود، بقیه آن جمعیت ها را رهبرانی نظیر حسن بنیاد، مفتی فلسطین و پیر جمایل رهبری می کردند که وابسته به استعمارگران غربی بویژه انگلستان بودند. در سال ۱۹۳۵ عبدالرحمن بنیاد برادر حسن بنیاد تماسهایی با حاج امین الحسینی مفتی بیت المقدس که مورد حمایت انگلستان بود و

بنحو روز افزونی از هواداران ناسیونال سوسیالیسم می شد برقرار کرد .
 حاج امین الحسینی مفتی فلسطین که از سوی انگلیس ها پس از شکست امپراتوری عثمانی به این سمت منصوب شده بود ، در زمان اشغال فلسطین توسط انگلستان در نقش مبارزه با صهیونیسم و همکاری با آلمان و ایتالیا فعالیت می کرد ولی بطور عملی مانع مقاومت واقعی عرب های فلسطین در برابر مهاجرت روز افزون یهودیان می شد .
 در تمام این دوره مسلمانان که مخالف ورود مهاجران صهیونیست به فلسطین بودند ، مجبور می شدند از حزبهای فئاتیک ضد یهودی مانند اخوان و از افرادی مانند مفتی جانبداری کنند .
 در واقع اخوان المسلمین در این سالها از ملك فواد اول خدیو مصر و بعد با ملك فاروق^(۱) که هر دو از عروسکهای دست آموز لندن بر تخت سلطنت مصر بودند کمک خواست و شگفتا که این کمکها را دریافت هم کرد .

(۱) — ملك فاروق آخرین خد پومصر که از اولاد محمد پاشا ارناوت "مردم آلبانی" بود از زمان جنگ جهانی دوم با انگلیس ها به مخالفت برخاست و آنها برای تحمیل نحاس پاشا رئیس فراماسونر حزب وفد بعنوان نخست وزیر مصر فاروق را زیر فشار گذشتند و با مشقت يك چشم او را کور کردند . وی در زمان جنگ توسط گروهی از افسران مصری به رهبری انور سادات با مارشال رومل فرمانده سپاه آلمانی در آفریقا تماس برقرار کرد ، بود ولی آن ها با انگلیسی ها ارتباط داشتند و او را لودادند . پس از جنگ ملك فاروق زمزمه ملی شدن آبراه سوئز و اخراج نیروهای انگلیسی را سرداد و آشوبی علیه انگلستان برآورد که به تلافی آن با کودتای افسران آزاد به رهبری ژنرال نجیب ، عبدالناصر و انور سادات روبرو شد .

« اخوان المسلمین مانند حزب فاشیست دیگر مصر موسوم به « مصر جوان » یا « مصر الفتات » نقش پادشاه را تجلیل می‌کرد ، در حالی که بی‌سروصدا یک انقلاب خشونت‌آمیز را تدارک می‌دید تا یک رژیم متکی به توده و بافیدن با ثبات تر را برقرار سازد .

با بروز جنگ جهانی دوم « اخوان المسلمین » نخستین دوره‌گسترش خود را آغاز کرد . تماس‌هایی که در سال‌های ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ برقرار شد ، شبکه‌ای را تشکیل داد که تا امروز « اخوان المسلمین » نام دارد و همچنان وابستگی خود را با لندن حفظ کرده است . در این دوره این سازمان روابطی با خانواده « عزام » از جمله عبدالرحمان عزام پاشا نخستین رهبر جامعه عرب^(۱) بعد از جنگ جهانی دوم که اکنون در لندن بسر می‌برد و تشکیلات اخوان المسلمین را رهبری می‌کند و همچنین « فواد - سراج الدین » رهبر جناح راست حزب « وفد »^(۲) و انور سادات برقرار کرد .

(۱) - جامعه عرب به تشویق انگلستان پس از جنگ جهانی دوم در مصر تشکیل شد و رؤسای مهم کشورهای عربی که تمایلات انگلیسی داشتند در آن عضویت یافتند و این جامعه دست‌افزاری شد در دست دولت بریتانیا برای مخالفت با نفوذ ابرقدرت نوپای آمریکا و روسیه شوروی در آسیای جنوب باختری و شمال آفریقا .

(۲) - حزب وفد مصر که ابتدا توانست آزاد یخواهان و استقلال طلبان مصری را گرد خود جمع کند بآن درجه از قدرت رسید که مصر را از تحت الحمایگی انگلستان خارج کند ، اما انگلیسی‌ها با سرعت به یاری فراماسونرها حزب را اشغال و عوامل خود را چنان در آن جا سازی کردند که وفد بزودی تحت تأثیر فواد سراج الدین ها و نحاس پاشاها قرار گرفت .

در سال ۱۹۳۹ علی ماهر (علی ماهریاشا) نخست وزیر مصر روابط نزدیکی با "بناء" ایجاد کرد و بنا بر گزارشهای موجود با پول دولت مصر به گسترش روزافزون اخوان المسلمین کمک کرد. دوست و یار نزدیک علی ماهریاشا موسوم به شیخ مصطفی المراغی رئیس جامعه الازهر^(۱) نیز به این مساعدت‌ها یاری داد و هر دو بصورت حامیان نیرومند این سازمان درآمدند.

یکی دیگر از یاران بسیار مؤثر ماهر پاشا در این همکاری عید - الرحمان عزام بود که در سال ۱۹۳۹ نخستین وزیر اوقاف یا امور شرعی مصر گردید و سپس بریاست "ارتش سرزمین" مصر منصوب گشت. حلقه دیگر ارتباط این زنجیر را رئیس ستاد مصر ژنرال "عزیز - علی المصری" تشکیل می‌داد که یکی از هواداران پیشقدم اخوان المسلمین بود. با این ترتیب شبکه همکاری کامل می‌شد: عزام، ماهر، المصری مراغی، شبکه ملاهای الازهر، مصر جوان و اخوان المسلمین! جالب آنکه تمامی این گروهها در ارتباط نزدیک با مأموران جاسوسی آلمان بودند. در چنین شرایطی انور سادات وارد جرگه آنها شد. گرچه تمام داستان روشن نیست ولی آشکار است که وی در سال ۱۹۳۹ به عضویت فراماسونری مصر درآمد ولی بعدها از آنها برید ولی بهرحال وی در نقش حساس رابط میان ارتشیان مصر و اخوان المسلمین خدمت می‌کرد. در این همکاری "عبدالمنعم" و "عبدالرئوف" صمیمی‌ترین یاران

(۱) - الازهر دانشگاه مذهبی مصر از زمان مسافرت سید جمال الدین اسد آبادی به آن دیار در قرن نوزدهم زیر نفوذ انگلستان قرار گرفت و یکی از کانون‌های شد که بهنگام ضرورت می‌توانست اختلافات میان شیعه و سنی و سایر فرقه‌های اهل تسنن را دامن‌زندی و تخفیف و تسکین دهد.

انور سادات بودند . این گروه ارتشی اگرچه بظاهر طرفدار آلمانی ها و ضد انگلیس بودند اما در واقع بنحو جامع و از پیش تنظیم شده ای با تمایلات مخرب درون "گروه افسران آزاد" که در ۱۹۵۲ سلطنت مصر را برانداختند و بعد ها جمال عبدالناصر را به کرسی ریاست مصر مستقر ساختند ، بکار مشغول بودند .

در همین دوره و بسال ۱۹۴۱ است که نخستین مورد آشکارا مستند همکاری میان یکی از افراد اخوان المسلمین و یکی از افسران ارشد جاسوسی انگلستان بنام "جی هیورث - دون" در سفارت لندن در قاهره فاش می شود . این تنها شبیحی است از آنچه باید بوقوع می پیوست .

بلافاصله بدنبال این تماس اخوان المسلمین مرحله دیگر کار خود را آغاز کرد و آن برقراری "تشکیلات محرمانه" مخوف و ترس آور خود بود .

در فاصله سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۲ اخوان المسلمین تشکیل شاخه جاسوسی خصوصی خود را آغاز کرد که به نام "دستگاه سری" یا "تشکیلات محرمانه" معروف شد . این سازمان بزودی بصورت يك شاخه گسترده تروریستی ، جاسوسی و شبه نظامی قد علم کرد .

این تشکیلات بنام اختصاری "اس . آ" معروف شد و هدف آن انجام عملیات خلاف قانون بود . بنیاد فکری و انگیزه تشکیل این شاخه مخوف تروریستی پندار بنیادی اسلامی موسوم به "جهاد" (۱) یا جنگ مقدس بود : همزمان با این رویداد تشکیلات درونی اخوان المسلمین نیز طبق نظام شبکه ای تجدید سازمان کرد .

(۱) - جهاد در اسلام به مفهوم جنگ مذهبی در قبال کفار است ولی در نظام فکری ساخته شد ما زسوی عوامل انگلستان بکلی در معنای آن قلب ماهیت شده و به معنای مقابله با مخالفان حکومت اسلامی بکار رفته است . باین ترتیب جهاد دست افزاری شد ما است که دشمن شخصی را اگرچه مسلمان هم باشد مشمول جهاد بدانند .

تروورها آغاز می شود!



تا سال ۱۹۴۴ دستگاه سری اخوان المسلمین یا "اس . آ" نفوذ به دیگر سازمانها و در بعضی موارد تصرف آنها را آغاز کرده بود .

جالب توجه است که یکی از سازمانهای مورد هجوم قرار گرفته حزب کمونیست مصر بود که آرام تحت سلطه و نفوذ و رخنه "اس . آ" قرار داشت . این امر نمونه و الگویی ایجاد کرد که در سالهای بعد امسری معمولی و متعارف گردید و نتیجه آن که همدستی حزبهای کمونیست جهان عرب ، ایران ، ترکیه با اخوان المسلمین بود امکان پذیر گردید . آمیزش و جوش دادن شبکه های راست و چپ از ابداعات انستیتوی "تاوی استاک" و دانشگاه "ساکس" انگلستان است .

انگلیسی ها از اواسط قرن نوزدهم که نهضت هائی به سود طبقه^ت پرولتاریا (فرودست) بویژه به شکل مارکسیسم بروز کرد در پی آن شدند که این نهضت ها را زیر نفوذ خود قرار دهند . کما اینکه با دست اندازی بر سازمان " فابیان " که از سوسیالیست های انگلیس تشکیل شد ، توانستند از مارکس و انگلس و بعد ها از تروتسکی و لیتونیوف علیه قدرت فرانسه و روسیه تزاری استفاده کنند و پس از جنگ جهانی دوم با تقویت " تیتیسیم " و " نیروی سوم " و نظایر آن بیاری حزب کارگر انگلستان ، این نقش را ادامه

دهند . از نتایج برجسته این سیاست انگلستان برقراری يك حكومت باصطلاح کمونیستی در عدن (یمن جنوبی) و ایجاد حزب توده در ایسران و حزب کمونیست در عراق است . باین ترتیب انگلستان توانسته است با وجود ضعف نظامی و اقتصادی منافع حیاتی استعماری خود را در جهان حفظ کند . همین که جنگ جهانی دوم به پایان خود نزدیک شد ، اخوان المسلمین موجی از ترور براه انداخت . در این زمینه هدف اصلی بنا بتمايل انگلستان تباہ کردن عناصر ملی در " حزب وفد " ، " حزب کمونیست " ، نهضت کارگری و ایجاد آشوب در میان محافل ارتش و صنعتی بود که بریتانیا پیش بینی می کرد با ائتلاف و وحدت همه جانبه غائله ای برای بیرون راندن انگلیس از آبراه سوئز و قاهره بوجود آورند .

اوج این دوره ترور به ۲۸ دسامبر ۱۹۴۸ انجامید که " نقراشی - پاشا " نخست وزیر مصر کشته شد .

پس از ۱۹۴۵ يك اتحاد خاموش و پنهانی میان دربار پادشاه ، اشراف و اخوان المسلمین در مصر برقرار شد . برای ساختن این اتحاد که سنگ نخست حضور انگلستان در مصر بشمار می رفت ، " انور سادات " نقش بسیار مهم و تعیین کننده ای داشت . سادات پس از آزادی از زندان در سال ۱۹۴۴ که با تهاجم همکاری با آلمانها ظاهراً صورت گرفته بود ، بلافاصله با حسن البنا تماس برقرار کرد و وی از سادات خواست تا جهت تحقق این هدف یعنی ایجاد اتحاد خاموش با ملك فاروق میانجیگری کند . در آن زمان رابط سادات با دربار فاروق شخصی موسوم به " یوسف راشد " پزشك مخصوص ملك فاروق و مدیر دستگاه جاسوسی سلطنتی بود .

انگلیسی ها از آغاز قرن نوزدهم تلاش می کردند در کشورهای شرقی . همانگونه که در قرن هفدهم کشورهای اروپائی معمول بود پزشکان

سلاطین و رؤسای کشورها را بخدمت خود در آوردند و از اینراه اختیار رؤسای کشورها را حتی از لحاظ مرگ و زندگی در دست داشته باشند . انتصاب " حکیم تولوزان " پزشک معروف ناصرالدین شاه و " دکتر ایادی " پزشک مخصوص محمد رضا شاه پهلوی نیز از جمله این گونه برنامه ریزیها بحساب می آید . بهر تقدیر " یوسف راشد " پزشک فاروق نیز از این قاعده مستثنی نبود و چنانکه از نوشته های خود وی بر می آید : او با برقراری دوستی با سادات توانست وی را به عضویت فراماسونری در آورد . سادات و یوسف راشد سالها با یکدیگر دوستی نزدیک داشتند . سادات در زندگی نامه اش موسوم به " در جستجوی هویت " درباره راشد می نویسد :

" . . . ما عادت کرده بودیم که حتی پیش از دوست با یکدیگر باشیم . ما همدم دائمی شده بودیم . . . من هنوز روزی را بیاد می آورم که وی بمن کتابهای " جان استوارت میل " شامل ^(۱) " توتالیتاریانسم " ، " آزادی " ، — " حکومت انتخابی " را داد که مرا بشدت تحت تأثیر خود گرفته است .

بدین ترتیب سادات همکاری خود را با سازمان جاسوسی انگلستان آغاز کرد . سادات از طریق راشد بعنوان خط ارتباطی لندن میان پادشاه که بنحو روزافزونی از انگلیسیها ناخشنود می شد و اخوان المسلمین و حسن البناء عمل می کرد .

طی سالهای ۱۹۴۶ و ۱۹۴۷ اخوان المسلمین در نقش یک سازمان ویرانگر و مخرب سیاسی ، قاتل رهبران همه حزبها و بویژه کوشنده در راه جلوگیری از ائتلاف احتمالی " احزاب وفد " و " کمونیست مصر "

(۱) — جان استوارت میل فیلسوف انگلیسی یکی از نظریه پردازان بزرگ اندیشه ای فرما سونری است که سادات اعتراف می کند تحت تأثیر او قرار گرفته است .

فعالیت کرد .

حزب وفد گرچه دچار چند دستگی ، اختلاف و فساد شدید درونی بود اما اتهامات رسواکننده ای علیه اتحاد خاموش دربار ، نخست وزیر " صدقی " و اخوان المسلمین و حسن البناء مطرح می کرد . مطبوعات وابسته به حزب ملی گرای وفد ، ترورهای فاشیستی اخوان المسلمین را مورد حمله قرار می دادند و فالانژهای شبه نازی اخوان المسلمین را به اوپا شگری و ایجاد رعب و وحشت متهم می کردند . هرگاه حزب وفد بطور معمول يك حکومت اقلیت تشکیل می داد ، اخوان المسلمین با چند عمل حساب شده تروریستی ثبات آن حکومت را از میان می برد . در يك مورد ، " امین عثمان پاشا " وزیر دارائی در ۱۹۴۶ در حالی به قتل رسید که افکار عمومی او را به جاسوسی انگلستان متهم می کرد . اتهامی که با نهایت اعجاب طی اسنادی از سوی " آ . آی . آی " یا انجمن پادشاهی امور بین المللی طرح شده بود ! و جالب تر اینکه در این مورد انور سادات با اتهام قتل بازداشت شد . موج ترور " اخوان المسلمین " در سال ۱۹۴۸ به نقطه اوج خود رسید . در آن سال برنامه ضربت حکومت مصر علیه گروه آشکارا خرابکار اخوان المسلمین سبب ضعیف شدن جدی عملیات آن شد . در آغاز وقتی ضربه های فشار حکومت وارد می شد حسن البناء هرگونه ارتباط خود را با موج ترور تکذیب کرد و مسئولیت آنرا بعهدہ عناصر غیر قابل کنترل نهضت گذاشت اما در نوامبر ۱۹۴۸ نخست وزیر نقراشی " نقراش پاشا " فرمانی صادر کرد که بموجب آن اخوان المسلمین منحل و غیر قانونی اعلام شد . در ۲۸ دسامبر " نقراشی " بقتل رسید و بطور طبیعی اخوان المسلمین مسئول شناخته شد . در ژانویه ۱۹۴۹ ، اندکی پس از قتل " نقراشی " حسن البناء که میخواست حالت تهاجمی پیش بگیرد ، تکذیب های اولیه خود را نسبت به روشهای تروریستی زیر پا نهاد و اخوان را به جهاد

دعوت کرد و خود سرانجام در ۱۲ فوریه ۱۹۴۹ ترورش شد .
 قتل بناء بطور موقت شبکه اخوان را دچار تشتت کرد اما بزودی
 تجدید سازمان یافت و استقرار خود را باز شناخت . این شبکه در فاصله
 سالهای ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۱ در زندانهای مصر و در میان زندانی ها که
 اعضای اخوان المسلمین بودند حیات خود را ادامه داد .
 سازمان وجود سری و پنهانی خود را در زندانها حفظ کرد و
 علاوه بر آن شاخه های تبعیدی اخوان المسلمین در سوریه ، اردن و
 پاکستان استقرار یافت .
 پس از قتل بناء ، یکی از فقودالهای بزرگ مصری موسوم بـ
 " منیرالدله " هدایت اخوان المسلمین را بدست گرفت .
 " دله " ، " حسن اسماعیل الهضیبی " را بسمت راهنمای عالی بکار
 گماشت . وی داماد رئیس دربار مصر بود . " حسن اسماعیل الهضیبی " و
 " منیرالدله " پس از ۱۹۵۲ که افسران آزاد کودتای ضد سلطنت را انجا
 دادند نقش حساسی بعهده داشتند .
 ناگفته نباید گذاشت که راهنمای عالی یا مرشد عالی عنوان
 عالی ترین مقام اجرائی در سازمان اخوان المسلمین است .

کودتای ۱۹۵۲ مصر



کودتای ۱۹۵۲ مصر که به عمر سلطنت در مصر خاتمه داد و فاروق را سر—
نگون ساخت طرح مشترک بسیاری از شبکه های جاسوسی خارج بود .
نیروهای بهم پیوسته انگلیسی ، امریکائی و فرانسوی با همکاری بسیار مؤثر
گروهی از نظامیان مهمترین عاملان این طرح براندازی بودند . ژنرال
نجیب مرد نخست رژیم تازه با اخوان المسلمین بستگی نزدیک داشت . از
ابتدای سال ۱۹۵۳ میان گروه افسران آزاد و اخوان المسلمین تنش
و اختلاف بروز کرد . در فوریه و آوریل ۱۹۵۳ مرشد العالی که همان
"الهضیبی" باشد در سلسله دیدارهای پنهانی توطئه آمیزی که با
"ترور اوتر" عضو سفارت انگلستان در قاهره داشت از مشکلات خود سخن
گفت : بنا بر اسناد رسمی حکومت مصر که در سال ۱۹۴۵ انتشار یافت ،
"الهضیبی" به ابتکار خود محرمانه به انگلیسی ها وعده داد که کوشش
خواهد کرد پس از تخلیه رسمی نیروهای انگلیسی مستقر در پایگاههای
کانال سوئز به بریتانیای کبیر حق اشغال دائمی آن پایگاهها را بدهد .
این دیدارهای محرمانه در یک زمان بسیار حساس یعنی در میان گفتگو—
های انفجارآمیز مصر و انگلیس بر سر سوئز انجام گرفت .

بدین ترتیب باصطلاح "معج" "اخوان در حال ارتکاب جرم گرفته

شد . گفتنی است که در آغاز حکومت تازه اگرچه ناصر نقش نیرومندی داشت اما این نقش غالب نبود و منافع انگلستان و رژیم سابق را اخوان- المسلمین و انور سادات نمایندگی می‌کردند .

همزمان با حرکت رژیم ناصر بسمت مقابله با انگلستان ، لندن ، اخوان المسلمین را بکارگرفت تا علیه ناصر نبرد را آغاز کند .

اخوان المسلمین با نیروهای شبه نظامی بسیار متشکل دستگاه اس . آیک رقیب جدی برای حکومت تازه مصر بحساب می‌آید . بعنوان نخستین قدم در راه مبارزه با اخوان المسلمین ، حکومت یک گارد ملی زیر فرمان مستقیم جمال عبدالناصر بوجود آورد تا بصورت وزنه متقابلی در برابر نیروهای شبه نظامی اخوان المسلمین عمل کند .

طی سالهای ۱۹۵۲ و ۱۹۵۴ سازمانهای جاسوسی اسرائیل بنام "موساد" و "مودی این"^(۱) برای یاری دادن به اخوان المسلمین علیه ناصر در مصر دخالت کردند . در افتضاحی که آثار نامطلوب جهانی داشت ، تیمی از خرابکاران اسرائیلی وارد مصر شدند و مهمات انفجاری در چند سازمان انگلیسی و حتی امریکائی نصب کردند ، باین امید که یک جنگ داخلی در مصر برانگیخته شود و طی آن ناصر توسط نیروهای هوا- دار انگلستان سرنگون شود .

در این مورد اخوان المسلمین قرار بود نقش یک کاتالیزور را برای ایجاد جنگ داخلی بازی کند .

(۱) - سازمانهای جاسوسی اسرائیل دو شاخه دارند . یکی از آنها موساد است که سازمان جاسوسی خارجی اسرائیل است و دیگری "مودی این" که سازمان جاسوسی ، ضد جاسوسی ارتش اسرائیل است . ارتباط موساد بیشتر با سیا در امریکا و ارتباط مودی این بیشتر با انگلستان است .

افتتاح رسوائی برانگیزی که در نتیجه دستگیری تیم موساد اسرائیل توسط ناصر بروز کرد . این جریان بخاطر وزیر دفاع اسرائیل که لاون نام داشت بنام "جریان لاون" معروف شد .

بدین ترتیب وابستگی موساد و اخوان المسلمین آشکار شد و بیشتر از سوی ناصر و مطبوعات مصری مورد حمله قرار گرفت و سرانجام از سوی ناصر بطور رسمی منحل اعلام گردید .

سال ۱۹۵۴ سال اوج بحران بود . جمال عبدالناصر با خشونت کم همانندی با اخوان المسلمین می‌جنگید و در عین حال عربستان سعودی، کویت، بحرین و بعضی دیگر از دولت های خلیج فارس که آرزو داشتند ناصر را سرنگون کنند از اخوان المسلمین پشتیبانی می‌کردند .

از سوی دیگر محافل درونی اس . آ به این فکر افتادند که يك قیام عمومی از سوی توده ها ترتیب دهند و خود رهبری آنرا بعهده بگیرند . طرح با کشتار دستجمعی وزیران مصری آغاز می‌شد و رهبران اخوان المسلمین امیدوار بودند ، ژنرال نجیب را که امکان داشت وسوسه شود بسوی خود جلب کرده و به وی امیدواری دهند که می‌تواند قدرت را از دست جمال عبدالناصر بگیرد .

روز ۲۶ اکتبر ۱۹۵۴ در حالی که جمال عبدالناصر در برابر جمعیت انبوهی سخنرانی می‌کرد ، يك تروریست عضو اخوان المسلمین شش گلوله به سوی او شلیک کرد که هیچیک به ناصر اصابت نکرد و بهر حال وی آسیبی ندید .

ناصر در همان لحظه خطاب به مردم گفت : " . . . آه ! ای مردم مصر، وای مردان آزاد . . . حتی اگر آنها در همین لحظه مرا به قتل برسانند ، من در شما حیثیت بجای نهاده ام . بگذارید آنها مرا بکشند زیرا من در این ملت : نهال آزادی ، احترام به خود و حیثیت را کاشته ام . . . بیاد آورید

که ، اگر هر بلائی بسر من بیاید ، انقلاب ادامه خواهد یافت زیرا هر يك از شما يك جمال عبدالناصر هستید !"

بدنبال این حادثه بازداشت های دستجمعی و اعدامها آغاز شد . در سراسر مصر تروریست ها و آدمکش های اخوان المسلمین بدام افتادند و صدها تن از آنها نیز به کشورهای سوریه ، اردن ، شیخ نشین- های خلیج فارس و پاکستان گریختند . به این ترتیب اخوان المسلمین در مصر بمرز نابودی رسید اما از همان زمان قابل پیش بینی بود که بزودی در نقاط دیگر جهان "اخوان" تجدید حیات خواهد کرد .

برای آنکه سنت و نهضت زنده نگهداشته شود لازم بود پس از درهم شکسته شدن "اخوان المسلمین" در مصر تعدیلاتی بعمل آید ، ولی چون آنها پایگاههای خود را در قاهره و اسکندریه از دست داده بودند اخوان المسلمین مجبور شد آشکارا بصورت يك سازمان جاسوسی لندن به صحنه قدم بگذارد .

در سال ۱۹۵۵ ؛ اخوان المسلمین ستادهای تازه خود را در شهر لندن و ژنو مستقر کرد . در ژنو "انجمن بررسیهای اسلامی" از سوی سعید رمضان برپا شد . رمضان یکی از اعضای پیشکسوت "اخوان" در مصر بود ، گرچه او بعنوان یکی از توطئه گران در کوشش برای قتل رئیس جمهوری مصر محکوم شده بود اما از دام تصفیه ناصری گریخت .

"سلام عزام" و "عبدالرحمان عزام" که هر دو برادر از رهبران و سران اصلی اخوان المسلمین بودند در لندن اقامت کردند و در این شهر "شورای اسلامی اروپا" را بنیان گذاشتند .

این دو برادر در پناه شورای اسلامی در واقع نیروهای اصلی پشت پرده در حمایت از اخوان المسلمین از مراکش تا پاکستان هستند و از طریق صدها مرکز مذهبی در سراسر اروپا و توسط شبکه ای از دانشجویان

بنیاد گرا در دانشگاه‌های اروپا عمل می‌کنند .

نیازی به یادآوری نیست که خانواده عزام و رمضان جاسوسان دست پرورده انگلستان هستند و تا مغز استخوان انگلوفیل بحساب می‌آیند .

در حال حاضر شبکه های " شورای اسلامی " و " اخوان المسلمین " از لندن يك امپراتوری گسترده بوجود آورده اند .

یکی از پایگاه‌های مهم اخوان المسلمین افریقای جنوبی است و اخیراً " نیجریه نیز برای فعالیت در افریقا بصورت پایگاه مهمی درآمدناست در ایالات متحده امریکا " اخوان المسلمین " از طریق چند سازمان دانشجویی ، بویژه سازمان بزرگ " اتحادیه دانشجویان مسلمان " یا " ام . س . ا " و از راه چند کانال ارتباطی در درون " اتحادیه مسلمانان جهان " عمل می‌کند .

شبکه نیرومند اخوان المسلمین در حال حاضر در اندونزی ، ترکیه ، فیلیپین ، مصر ، سودان و تقریباً " هر کشور عرب و مسلمان گسترده است و با انقلاب اسلامی ایران ، ایران و پاکستان تقریباً " بصورت مستعمره های این سازمان درآمدناست .

حلقه‌های پلید!



سازمانها و بنیادهای عمده ای که امروز قلب " اخوان المسلمین " را بعنوان يك شبکه جاسوسی انگلستان به تپش در می‌آورد بشرحی است که در این بخش به آن اشاره می‌شود .

۱- شورای اسلامی اروپا

این سازمان توسط "سلام عزام" و "عبدالرحمن عزام" که هر دو برادر از رهبران اصلی اخوان المسلمین مصر بودند تشکیل شده است و در پشت پرده مسئولیت بسیاری از مهمترین برنامه های اخوان المسلمین را بعهده دارند .

۲- فدراسیون سازمانهای اسلامی در اروپا

این سازمان که مقر ستاد و فرماندهی آن در لندن است از چندین دوجین سازمان تشکیل شده است و وظیفه آن حمایت چترآسا بر سراین سازمانهاست .

این چند دوجین سازمان هدفهای نهائی خود را در جلب نیروهای بسیار جوان کشورهای اسلامی که در اروپا اقامت دارند تعقیب می‌کند .

۳- بنیاد اسلامی

این سازمان در "لایستر" انگلستان ستاد دارد و توسط "خورشید احمد" اداره می‌شود و یک مجرای اصلی برای انتقال پول از سازمان جاسوسی انگلستان و از دولت‌های کرانه خلیج فارس بخصوص کویت و عربستان سعودی است.

۴- بنیاد هانس سایدل

این بنیاد که پایگاه و ستاد آن در مونیخ واقع در آلمان غربی است زیر نظر "اتوفن هایسبورگ" اداره می‌شود. هایسبورگ مدعی سلطنت اتریش و نماینده در پارلمان اروپا است. در همین ارتباط بد نیست گفته شود که دکتر رابز گلاسکو نماینده بنیاد هانس سایدل در قاهره از مشاوران و راهنمایان بسیار نزدیک اخوان المسلمین در مصر است.

۵- انجمن بررسی‌های اسلامی

این موسسه نیز از ساخته‌های "سعید رمضان" است که ستاد فرماندهی عملیات خود را در ژنو مستقر ساخته است.

نیازهای مالی عملیات اخوان المسلمین در این سازمانها و انجمنها بیشتر از دو منبع تأمین می‌شود:

قسمت مهمی از آن بطور مستقیم از محافل انگلستان نظیر اشراف مجلس لردان، بانکها، شرکتهای برجسته بریتانیایی تأمین می‌شود که بیش از نود درصد آنها بستگی مشخص و نزدیک با محافل صهیونیستی نظیر "لازار فرر" - برادران لازار - دارند.

و قسمت مهم دیگر این سرمایه گذاری را کشورهای نفت خیز عربی تأمین می‌کنند.

حال برای شناخت نیروهائی که در لندن بطور جدی وقاطع از اخوان المسلمین حمایت می‌کنند ناگزیر باید بررسی دو سنگر امپریالیستی بسیار کارآمد را که کمر همت به پشتیبانی همه جانبه از اخوان المسلمین بسته اند آغاز کنیم. این دو سازمان یکی کعبو (CAABU) و دیگری مکاز (MECAS) نام دارند.

نخستین آن "مرکز عرب - انگلیس" است که بنام "شورای پیشبرد تفاهم عرب - انگلیس" یا کعبو نیز مشهور است. دومی که اخیراً پس از سی و پنج سال تعطیل شد "مرکز خاورمیانه ای برای بررسیهای عربی" نام دارد که بنام مکاز معروف و در "شملان" واقع در لبنان قرار داشت.

مکاز با هدایت و حمایت "انجمن پادشاهی امور بین المللی" آر.آی.ا در سال ۱۹۴۴ ایجاد شد. این سازمان در شملان در کنار جنوبی بیروت، بصورت یک مرکز آموزش برای مأموران جاسوسی و ضد - جاسوسی و همچنین کارکنان وزارت امور خارجه انگلستان که مأمور خدمت در خاور میانه می‌شدند ایجاد شده بود.

مکاز برجستگان انگلیس و صهیونیست و محافل عرب هوادار انگلستان را کنار یکدیگر جمع کرده بود.

جالب است یادآور شویم که در میان بنیاد گذاران اصلی "مکاز" باید از "آبا ابان" وزیر خارجه اسبق اسرائیل نیز نام ببریم. در واقع آبا ابان که در آن زمان یک سروان ساده ارتش انگلستان بود و با سازمان های جاسوسی انگلیس و محافل صهیونیستی بستگی نزدیک داشت پدر خوانده مکاز خوانده می‌شود.

در سال ۱۹۴۴ در محافل وابسته به "ابان" و مکاز چند تن از هواداران عرب نظیر ژنرال "ایلتواید کلایتون" فرماندار نظامی مصر در جنگ جهانی دوم و از همکاران مؤثر اخوان المسلمین "لرد کیلرن" سفیر

انگلستان در قاهره و دستیار وی " سر والتر اسارت " حضور مؤثر داشتند. این گروه بطور مستقیم با فرماندهی ویژه انگلستان بستگی داشت و روابط میان مدیریت عملیات ویژه (اس . او . ای) و آژانس بهبود آن زمان را انجام می داد .

چند تن از افسران سازمان جاسوسی انگلستان در اس . او . ای رسماً " مأمور خدمت در گروه مکاز شده بودند که از آن جمله " ژنرال ویلسون " و " مائور ژنرال تیلور " را می توان نام برد .

در همان زمان جمعی از برجستگان انگلیس در طرح مکاز شرکت داشتند که معروف ترین آنها " مارتین چارتریس " مدیر سازمان اطلاعات محرمانه انگلستان ، " سر هارولد بیلی " منشی خصوصی ملکه الیزابت و " آلبرت حورانی " یکی از لبنانی های عضو انجمن پادشاهی بین المللی بودند .

لازم به تذکر است که در خانواده های بزرگ مسیحیان لبنان افراد مؤثر متعددی عضو سازمانهای جاسوسی خارجی هستند . چنانکه از خانواده معروف " مغبغب " دو برادر عضو ساواک ایران بودند و در خانواده " بوستانی " عضو ارشدان یعنی " امیل بوستانی " از جاسوسان سرشناس نفتی انگلستان بشمار می آید که در تأسیس اویک با " شیخ — عبدالله الطریقی " همکاری داشته است .

اویک در واقع به یاری شرکت های نفتی " بی . بی " و " شل " و شرکت های نفتی کوچک امریکائی که وکیلشان " هند ریکس " مشاور وزارت — نفت عربستان سعودی بود برای انتقام گیری از شرکت های نفتی بزرگ امریکائی تأسیس شد و نتیجه آن هم کاهش سهم شرکتهای بزرگ نفتی امریکائی در نفت آسیای جنوب باختری بود .

بهر حال خانواده لبنانی " حورانی " نیز دارای انگلوفیل های

برجسته ای بود که "آلبرت حورائی" از آن جمله است .

آنچه مسلم است از سال ۱۹۴۰ صدها تن از مأموران پیشکسوت جاسوسی و اطلاعاتی انگلستان در مکز آموزش دیده اند و زبان عربی - تاریخ عربی و فرهنگ عربی آموخته اند . در میان دانشجویان و معلمان گذشته مکز افراد معروفی با شهرت های بین المللی دیده می شوند که مهمترین آنها "سرجان باگت گلاب پاشا" - "پسروی" "فریس گلاب" - "جورج کرک" "عضو انجمن پادشاهی امور بین المللی" "ا . ج ویلسون" سفیر انگلستان در عربستان سعودی ، "سر دانالد مانتیلند" سرهنگ "برتن توماس" و "کیم فیلبای" هستند .

"کیم فیلبای" از مأموران ارشد جاسوسی انگلستان است که حدود بیست سال پیش به جاسوسی برای روسها متهم شد و به روسیه - شوروی گریخت و سالها در آنجا ماند و اخیراً به انگلستان بازگشت و بی آنکه مجازات شود در آن کشور مستقر شد . وی مأموریت داشت برای انگلیسی ها عناصر دست چپی بسازد و استخدام کند و بگفته بعضی مقامات آگاه سیا حتی توانست دستگاه جورج حبش را در گروه سازمانهای فلسطینی بخد مت انگلستان در آورد .

گروه مکز در مدت بیش از سی و پنج سال ، قلب ساختمان جاسوسی انگلستان شد و کمک کرد تا عملیات اخوان المسلمین و دیگر عملیات انگلستان در این منطقه به جریان افتد .

در میان برجسته ترین فارغ التحصیلان آن لورنس عرب جید است که مرکز "عرب - انگلیس" را بوجود آورد . این مرکز پایگاه عملیات چندین سازمان بهم پیوسته است که عبارتند از "شورای پیشبرد تفاهم عرب - انگلستان" ، "انجمن انگلیس و عرب" ، "قیمومیت خیریه عرب - انگلیس" و "شورای کار" خاورمیانه که از میان رهبران و مدیران آن به این نامها

می‌توان اشاره کرد :

" سرهارولد بیلی " از مکاز، سفیر پیشین در قاهره و بعد رئیس جشنواره جهانی اسلام یا "W.F.I.T." سرریچرد بومن"، " سرچارلسز - دیوک"، " سرجفری فارلانج"، " کالین جاکسون"، " پیتر منزفیلد " سردبیر مجله "پترومارکت" و "جان رداوی"، همچنین باید از "رابرت سوان" تروریست و جاسوس ارشد انگلستان در سیام "تایلند" نام برد که با "کعبو" وابستگی دارد.

نام شرکت ها و بانکهای انگلیسی که "کعبو" را حمایت می‌کنند يك فهرست صهیونیستی و امپریالیستی را بیاد می‌آورد که مهمترین آنها عبارتند از: بانک بارکلی، شرکت هواپیمائی انگلستان، بانک انگلستان در خاورمیانه، برادران لازار، لئویدز اینترنشنال، لونههر، بانک ملی وست مینستر، رولز رویس، و بونی لوز.

وضع انجمن انگلیس و عرب برهبری سرجان یاکت گلاب یا شاهم که روشن است. گلاب فرمانده پیشین لژیون عرب مربوط به کشمور اردن و از پیشکسوت های جاسوسی انگلستان در خاورمیانه است؛ فاریس گلاب پسروی در بیروت، خبرنگار مجله "میدل ایست اینترنشنال" است که در آن رابرت سوان کریستوفر مایهيو، لرد هوکارادون، دیوید واتکینز و ماریون ولفسون نویسندگی می‌کنند و مالا "مجله نقش خرابکارانه خود را ایفا می‌کند. کعبو، مکاز، انجمن انگلیس و عرب و مجله میدل ایست اینترنشنال شبکه عالی حمایت از عملیات جاسوسی را که برای کنترل اخوان المسلمین انجام می‌گیرد، متحد می‌سازند، در واقع آنها کنترل کنندگان واقعی خانواده عزام، سعید رمضان و دیگر جاسوسان عرب انگلستان هستند.

اسناد بدست آمده و تحقیقات گروه مجله "اگرکیوتیو اینتلیجنس" ریویو" نشانه های مستقیمی بدست داده است که محافل کعبو در اروپا،

مجرای اصلی هدایت اخوان المسلمین است، برای نمونه در آخن در آلمان غربی "مسجد بلال" که به گروه شورای اسلامی وابسته است بعنوان يك ایستگاه پوششی برای بکارگرفتن نیروهای خمینی بکاررفته است. مسجد بلال در جریان اقدامات خمینی علیه رژیم پهلوی بصورت يك نمای توجیه کننده عاملان آیت الله را از پاریس و لندن به سراسر اروپا و خاورمیانه می فرستاد .

در این مورد ، مجاری مربوط ابتدا از طریق گروههای افراطی دانشجویان مسلمان عمل می کرد . این دانشجویان در فدراسیون سازمانهای اسلامی گرد آمدند . این فدراسیون خود از سازمانهایی مانند فدراسیون متحد اسلامی پادشاهی متحده انگلستان و ایرلند و اتحادیه دانشجویان مسلمان در اسپانیا تشکیل شده است ، اتحادیه های دانشجویی از قبیل کنفدراسیون جهانی دانشجویان ایرانی ، نقاب هایی برای دستگاههای جاسوسی قدرت های بزرگ بوده و هستند . چنانکه زمانی که محمد رضا شاه پهلوی بدیدار کارتر رفت ، امریکائی ها و انگلیسی ها برای تخفیف و تحقیر وی از همین کنفدراسیون استفاده کردند و اجازه دهندها هواپیمای اجارهای را پرداخت کردند تا چند هزار دانشجویان اروپا و سراسر امریکای شمالی به واشنگتن بیاورد و هزینه اقامت و رفت و آمد چندین روزه آنها را در امریکا بدهند .

آشنایی با

ام.اس.آ



حال سری به "پلین فیلد" در ایالت ایندیانا در آمریکا بزنیم. این همان ایالتی است که قدوسی مآب "جیم جونز" و چارلز مانسون" وعده دیگری از فرقه گردانان، پیوسته کوشیدماند فرقه های جدید مذهبی بوجود آورند. پلین فیلد مرکز ستاد ام.اس.آ یا انجمن دانشجویان مسلمان در آمریکا و کانادا است. این انجمن مدعی است که متشکلترین گروه اسلامی است و چهارصد حوزه دارد. بنا بر گفته یکی از مقامات مهم این سازمان، در واقع ام.اس.آ با اخوان المسلمین تفاوتی ندارد. پیش از آشنائی بیشتر با ام.اس.آ یادآوری این نکته ضروری است که در اواسط دهه ۱۹۷۰ ابراهیم یزدی از حواریون اولیه آیت الله خمینی در آغاز آنچه انقلاب اسلامی نامیده شده و بعدها وزیر امور خارجه و سرپرست مؤسسه کیهان از اعضای کمیته اجرایی ام.اس.آ بوده است و داماد وی شهریار روحانی نیز از نمایندگان محلی ام.اس.آ بحساب می آید. سازمان جوانان مسلمان که متعلق به ابراهیم یزدی است همان سلسله عملیاتی را تعقیب می کند که گروه فارسی زبان "M.S.A - P.S.G." با این توضیح که تمایزی جز تفاوت نام میان آنها وجود ندارد. ام.اس.آ شانزده سال پیش با پول عربستان سعودی تأسیس

شد و امروز بودجه خود را از طریق قطر و کویت تأمین می‌کند. در دوره اخیر فعالیت های بازرگانی و سازمانی ام.اس.ا. در امریکا بشدت افزایش یافته است. هدف اصلی جلب افراد و دانشجویان مسلمانی است که در دانشگاه های سراسر امریکا به تحصیل مشغولند. دانشجویان که بی شك برجستگان کادر رهبری و روشنفکری آینده کشورهای خود هستند، به عمد بسوی عضویت در ام.اس.ا. کشیده می‌شوند و مورد شستشوی مغزی قرار می‌گیرند. در همین رابطه سیاهان امریکائی مؤمن به مذهب اسلام نیز هدف قرار گرفته اند و مورد حمایت اخوان المسلمین هستند تا آن سازمان بر جامعه جهانی اسلام در غرب تسلط یابد.

دوستان، حامیان و ارشادکنندگان امریکائی ام.اس.ا. کم نیستند و جالب است که در مطالعه درباره هر یک از آنها سرانجام رشته اصلی را در لندن پیدا می‌کنیم. در ۲۴ اپریل ۱۹۸۰ "ام.اس.ا." در دانشگاه کلمبیا در نیویورک اجلاسی برپا کرد که سخنرانان آن نحوه سرنگونی حکومت عراق را تشریح می‌کردند.

پروفسور ریچارد فالك استاد دانشگاه پرینستون و یکی از مربیان و هدایت کنندگان ابراهیم یزدی دعوت شده بود تا در آن اجلاس سخنرانی کند ولی وی بسبب برنامه دیگری که داشت معذرت خواست.

ریچارد فالك که به "بنیاد صلح برتراند راسل" تعلق دارد و صدر "کمیته مردم امریکا درباره ایران" است در پائیز ۱۹۷۸ از خمینی در پاریس دیدار کرد و بعد راهی ایران شد و در همین سفر بود که هر جا می‌رفت هیجانانگیزان هوا داران آیت الله خمینی را دامن می‌زد. در آن زمان "رمزی کلارك" وی را همراهی می‌کرد. درباره رمزی کلارك در همین بخش سخن بیشتر خواهیم گفت اما در مورد ریچارد فالك این نکته نیز گفتنی است که وی از سال ۱۹۸۰ مشغول ایجاد گروه تازه ای از هواداران

آیت الله خمینی در امریکا است و هم اوست که سال گذشته بعنوان مقدمه
تظاهرات واشنگتن را توسط دانشجویان ایرانی رهبری کرد و آن سرو —
صدای بین المللی را بوجود آورد .

و اما رمزی کلارك از فرما سون های عضو سیا و به عبارت دیگر مامور
مشترك دو جانبه انگلیسی و امریکائی است ، وی مدتها رئیس دایره
خاورمیانه در سیا بود . وی در پی ویلیام دوگلاس قاضی ارشد دیوانعالی
امریکا شد . کلارك در جریان سرنگون رژیم پهلوی ، پس از ژنرال هایزر
با تفاق دکتر فرید زنجانی پسر آیت الله زنجانی با ایران می آید و ترشیب
انتقال قدرت را به دارودسته مخالف شاه می دهد . وی روز ۱۴ بهمن ماه
۱۳۵۷ به پاریس باز می گردد و پس از ملاقات با ناصر افشار قتلی مدیر
کمیته ایران آزاد که سر جاسوس قدیمی محور مشترك انگلیس — امریکا برآ
قضایای ایران بوده است ابتدا در هتل ناپلئون پاریس با قطب زاده و —
بنی صدر و سپس در خانه ۲۵ نوفل لوشاتو با آیت الله خمینی ملاقات
کرد و آیت الله را که روحیه ای سخت نگران بخاطر مخالفت شاپور بختیار با
مراجعتش به ایران داشت دلگرم کرد .

ناصر افشار قتلی داماد " دوپن " بزرگ خاندان دوپن صاحب
صنایع مهم در امریکا و اروپا است و چون محمد رضا شاه پهلوی حاضر نشد
توصیه سیارا برای دادن کمیسیون کلانی جهت پالایشگاه تهران باو بدهد
بحالت قهر به اروپا رفت و کمیته باصطلاح ایران آزاد را ساخت .

بهر حال رمزی کلارك بدنبال ملاقات با آیت الله خمینی و اظهار
اطمینان از اینکه می تواند به ایران بازگردد با داریوش فروهر که برای
نخستین بار از ایران خارج شده بود در دفتر عباس ساسان فرزند ^{خان}
وثوق الدوله از يك زن صیغه ای که عضو فراماسونری و همچنین عضو جبهه
ملی و وکیل دادگستری است ملاقات کرد و در همین جلسه بود که با دکتر

اسدالله مبشری عضو سابق حزب توده و وزیر دادگستری دولت موقت
بازرگان آشنا شد .

برای آنکه از رابطه میان ام . اس . ا و اخوان المسلمین آگاهی
یابیم متن مصاحبه یکی از مقامهای بلند پایه ام . اس . ا را مروری دوباره
می‌کنیم :

وی در این مصاحبه که در ۲۴ آوریل در جریان اجلاس
ام . اس . ا انجام شده می‌گوید :

" بزبان ایدئولوژیک مطلقاً "تفاوتی میان "ام . اس . ا" و "اخوان"
(اخوان المسلمین) وجود ندارد . همچنین ما با "جماعت -
اسلامی" (در پاکستان) و "جماعت هندی" (در هندوستان)
وابستگی داریم . این برادری ، ایران و پاکستان را تصرف کرده
است . انقلاب ایران پیروزی ما است و در پاکستان بهمنین -
حکومت ضیاء که در آنجا برقرار است حکومت ما است . بپوتونمایند
نفوذ فرنگی در اسلام بود . او همه چیزهایی بود که پاکستان آن
چیزها نیست . باین خاطر ما او را کشتیم و مرگ او را بعنوان
هشدار بدیگران مورد بهربرداری قرار میدهیم . آنچه شما
اکنون در افغانستان در جریان میبینید دستاورد ما است -
دستاورد برادران ما ، در "جماعت اسلامی" ! سپس نوبت هند
است - مسلمانان هند در حال دریافتن آن هستند که باید کرده
شود .

انقلاب همچنین می‌رود که در عربستان سعودی و مصر اتفاق افتد و
و دیر یا زود در ترکیه ، این يك نهضت جهانی اسلامی است . این
نهضت قرن‌ها ادامه داشته است . ما حایل انمان‌گرایی واقعی
اسلامی هستیم - ما در حال جنگیم . "ام . اس . ا" تا آنجا که

بتواند خود را از عربستان سعودی دورنگه داشته است. ولی
 گمان میکنم این وضع تغییر خواهد کرد. مسئله عربستان سعودی
 برای ما مسئله حساسی است. بسیاری از دانشجویان در اینجا
 با کمک مالی حکومت سعودی زندگی میکنند و احساس تعهد در
 برابر سلطنت سعودی دارند. این احقانه است، زیرا فرایقت
 سلطنت با اسلام هماهنگی ندارد. فزون بر این عربستان سعودی
 باری از تاریخ بدوش خود دارد و خود را مسئول کل جهان
 اسلام میدانند گرچه چنین نمیباید باشد. در عربستان سعودی ما
 با گروهی کار میکنیم که پیرامون شاهزاده عبدالله و پادشاه گرد
 آمده اند. همچنین مدرسان دانش آموخته مذهبی با ما هستند.
 پس از ترور ملک فیصل، فرمانروای تازه، ولیعهد فهد، بیش از
 پیش از هر فرد خانواده خود، چه بسا که حتی بیش از ملک
 خالد، هوادار غرب شده است. پیمان بصره اسرائیل شکاف
 میان دو گروه را وسیع تر کرده است که فرصت ما را میافزاید. فهد
 حساب میکرد که میتواند با ارتش مصر همکاری کند تا مانع شود
 نهضت اسلامی ایران به درون عربستان سعودی سرایت نماید.
 ولی اکنون وی نمیتواند چنانکه آرزویش بود با مصر همکاری کند.
 گروه عبدالله هوادار نهضت است و دلارهای نفتی خود را صرف
 هزینه های نهضت در دیگر مناطق جهان اسلامی میسازد. آنها
 با ضیاء الحق در پاکستان همکاری میکنند من برای تصرف عربستان
 سعودی ده سال وقت قائل میشوم که ممکن است کمتر هم بشود.
 ترکیه نیز تمام شرائط بالقوه را برای اینکه ایران دیگری بشود
 دارد. مشکل در آنجا این است که "اخوان المسلمین" قدرت
 لازم را ندارد. بهر حال "حزب تطهیر ملی" برهبری

” نعمتین اریکان ” گردونه ای برای نهضت اسلامی در ترکیه خواهد بود . برخی از افراد ما هم اکنون در ترکیه اند و به پیشرفت جریان کمک میکنند . اگر اوضاع در ایران تثبیت شود کارها در ترکیه سرعتی بسی بیشتر خواهد یافت . گرچه ترکیه غیر مذهبی ترین کشور اسلامی است ، من هیچ ترکی را ندیده ام که مسلمان خوبی نباشد . ممکن است آنها ندانند مسلمانان خوبی هستند ، ولی چنین هستند و باسانی میتوان این را با آنان فهماند . شما این امر را میتوانید در دانشجویان ترکی که در امریکا هستند ، ببینید . آنها بسیار خاموشند و بسیار غریزه ، اما در حال دریافتن اهمیت گروش به میراث اسلامی خود هستند . در مصر اخوان المسلمین قدیمی هنوز زنده اند . علیرغم سرکوبی خشونت بار ایشان بوسیله ناصر . در آنجا هر لحظه ممکن است یک انفجار روی دهد . ما با این هدف بکار مشغولیم .”

این مصاحبه عیناً ” از مجله ” اگزکیوتیو اینتلیجنس ریویو ” چاپ نیویورک که یک مجله تحقیقاتی علمی و با ارزش دنیا است از شماره ماه مه ۱۹۷۹ آن ترجمه و نقل شده است .

سرچشمه لندن

و فرقه های صوفیگری و بهائی



به يك مفهوم واقعی و حقیقی امام محمد غزالی بنیان گذار اخوان المسلمین و در واقع همه سازمانهای عارفانه و افراطی مسلمان است .

غزالی در کتاب خود موسوم به "تهافت الفلاسفه" یا تخریب فلسفه تمام ایده نولوگهای ضد عقلی را از زمانهای پیش از افلاطون گرد آورد — است و خود را بخصوص پیرو نوشته های بسیار تعصب آمیز و بنیاد گرایانه "اشعریه" معرفی می کند . ظهور غزالی را در سده یازدهم میلادی میتوان نشانگر آغاز سقوط سریع اسلام بعنوان يك نظام متعهد به دانش و خرد و آغاز طلوع عرفان گرائی بعنوان نیروی فرمانروا در جهان اسلام بشمار آورد .

پس از غزالی ، از سده دوازدهم میلادی به بعد ، عارف صوفی "ابن العربی" پدر رسمی عرفان اسلامی می شود . هدف صوفی گرائی — آنچه آن که عربی عرضه می دارد — یافتن "جهان های واسطه" است که از طریق آن تا حد امکان ارتباط مستقیم میان انسان و خداوند می توان بر — قرار کرد .

ابن عربی می گوید : این "جهان تخیل" است که در تقسیم بندی افلاطونی بین "جهان محسوس" و "جهان معقول" قرار دارد . در واقع

از نظر صوفیان این جهان رویا و فانتزی است که آن را بصورت شروق یا اشراق وصف می‌کنند. چنین شروقی اغلب بیاری داروهای مخدر بدست می‌آید تا موضع خلوص یا منظر بهشتی را القا کند.

چنین نهضت‌هایی طی سالیان دراز سبب ظهور پیدایش بسیاری از فرقه‌های عرفا و درویشان شده است. بسیاری از آنها هنوز هم وجود دارند که مهمترین آنها "قادریه"، "نقشبندیه" و "سهروردیه" است. بنا بر سنت صوفیان هر رهبر بزرگ يك گروه یا حلقه وابسته برای خود ایجاد می‌کند که در يك دور تسلسلی به گسترش حلقه‌های صوفیه می‌انجامد.

یکی از برجسته‌ترین مشخصات حلقه‌های صوفیه که طی قرن‌ها بچشم می‌خورد پرستش و تکریم "گور" و "مرگ" است. (۱)

بسیاری از سنت‌های صوفیه ریشه‌های کهن از زمان‌های پیش از اسلام دارد و بسادگی معرفت‌آئین، و مراسمی است که بت پرستان انجام می‌دادند و به همت صوفیان وارد مراسم شبه اسلامی آنها شده است. شاید مهمترین حلقه‌های صوفیه "فرقه نقشبندی" باشد که از اخوان صوفیه آسیای مرکزی است.

(۱) - جالب توجه است که طرفداران آیت الله خمینی نیز نخستین فعالیت‌های خود را از گورستانها آغاز کردند و با اجیرکردن زنان و مردان بیکار جهت نوحه‌سر دادن و گریه و زاری کردن به تحریک احساسات عمومی پرداختند و یا در جریان جنگ ایران و عراق و شایر رویدادها اهمیت که به نقش شهید و شهید پروری دادند گور و مرگ را اهمیت تا آن حد داد که جوانان کم سن و سال و ناآگاه تحت تأثیر این تلقینات پشت پا به گرامی‌ترین هدیه خدائی که زندگی باشد زدند.

حلقه نقشبندی از آغاز سده هفدهم میلادی به پیشوایی شیخ — احمد سیرھندی بسرعت رشد کرد. سپس شاه ولی اللہ دہلوی (۱۷۰۳ — ۱۷۶۵) جانشین وی شد. ہردونفر این عارفان صوفی، بخاطر برکنندن ایدہ ٹولوژی های تعصب آمیز و بازگشت بہ "اسلام ناب" قیام کردند و این قیام پس از تجزیہ امپراتوری مغول و سقوط اسلام در خاور صورت تحقق گرفت.

حلقه نقشبندیہ بسرعت در خاور نزدیک گسترش یافت و مریبان نقشبندی از آسیای مرکزی بہ مکہ قاہرہ، ترکیہ و ایران سفر کردند و تجدید حیات عرفان صوفیہ را گسترش دادند.

فرزند شاه ولی اللہ موسوم بہ شاه عبدالعزیز شبکہ ای از ابدال گرد خویش فراہم آورد کہ از آن جملہ شیخ خالد البغدادی از مردمان کرد را می توان نام برد کہ از ۱۷۷۵ تا ۱۸۲۶ زندگی کرد و در ۱۸۰۹ ازہند دیدار بعمل آورد.

در این زمینہ آغاز اثر نفوذ انگلستان را می توان احساس کرد. با بہرہ گیری از تعالیم ہند، ہندی کہ زیر فرمان انگلستان بود، عرفان — گرای شرقی سبب تجدید حیات اسلامی آنہم بصورت "خلوص گرائی" شد کہملا "ہر نفوذ خارجی را مورد سوءظن قرار می دہد. برخی از حلقہ های اسلامی در این جریان خواستار آن بودند کہ خود را در برابر نفوذ سنت — های ایرانی و رسوم ہندی حفظ کنیم و این بیشتر بہ آن خاطر القاء می شد کہ فرهنگ ایرانی اثرات پرباری بر اسلام گذاشتہ بود.

از میان نہضت ہائی کہ این زمان ظہور کرد می توان نہضت افراطی "وہابی" را در شبہ جزیرہ عربستان نام برد.

در اواسط قرن نوزدہم تمایلات عرفانی در اسلام در نہضت — متبلور شد کہ با ہدایت انگلستان بتدریج بشرحی کہ نوشتہ شد بصورت

اخوان المسلمین درآمد .

بوجود آورنده "پان اسلامیس" جمال الدین افغانی بود. نهضت وی بظاهر بعنوان واکنشی در برابر سرسید احمدخان محافظه کار هوا - دار انگلستان بود . سید احمدخان یک معلم و مدرس هندی بود و استدلال می کرد مسلمانان باید با امپراتوری انگلستان همکاری کنند . بمناسبت همین استدلال بود که سید احمدخان لقب "سر" دریافت داشت و بنام سرسید احمدخان معروف شد .

سید جمال الدین افغانی یا اسدآبادی نیز که یک مأمور حقوق - بگیر انگلستان بود نقش روی دیگر سکه را برعهده گرفت و سرسید احمدخان را بعنوان یک "خردگرا" متهم کرد . الهیون بعنوان یک گمبروه مخالف بیمناک علیه سرسید احمدخان قیام کردند و افغانی نیز عملیات خود را برای ترساندن آنها تشدید کرد .

سید جمال الدین اسدآبادی نیز همانند آیت الله خمینی ، آخوند ها و ملاها را علیه خردگرایی غربی سازمان داد .

در آغاز قرن نوزدهم محفل فراماسونی اسکاتلند و سازمان جاسوسی انگلستان ، دست یافتن به اخوان مختلف صوفی را بصورت مشارکت مستقیم آغاز کردند . در میان بالاترین رده کنترل کنندگان انگلیسی این عملیات "ویلفرد اس بلنت" یک فرما سون پیشکسوت و "ادوارد جی براون" قرار دارند .

ادوارد جی براون مستشرق انگلیسی که لقب سر نیز دریافت داشت از فراماسونهای پیشکسوت و حامی سید جمال الدین اسدآبادی ، سید حسن تقی زاده ، عباس افندی بود . وی در مسلط ساختن فراماسونها برای بران در جریان مشروطیت نقش اساسی داشت و هم او بود که در ایران تریاک کشیدن و قلندری را ترویج می کرد .

"بلنت" و "براون" مشترکا "ماموران مستقیم هدایت و ارشاد
سید جمال الدین بودند .

از سال ۱۸۷۱ بی‌عید سید جمال از افغانستان به ایران، ترکیه،
مصر و عربستان سفر کرد در این میان بدفعات از اروپا دیدن کرد .
سید جمال الدین در فعالیت های دراز مدت خود به تربیت
محمد عبده پرداخت و سرانجام نهضت خود را به بنیاد اخوان حسن-
البناء رساند .

ماجرا از این قرار بود که سید جمال الدین اسدآبادی ضمن
دیدار از ترکیه توسط "بلنت" به عضویت فراماسونری درآمد و سپس به
قاهره فرستاده شد تا لژ فراماسونری قاهره را سازمان دهد . در آنجا وی
از پشتیبانی مصطفی ریاض پاشا یکی از همدستان نزدیک منابع مالی
لندن و "لرد کرامر" وابسته به خانواده بانکدار "بیرینگ" برخوردار شد .
سید جمال الدین در مصر محفلی پیرامون محمد عبده و رشید رضا از اهالی
سوریه بوجود آورد که به "محل سلفیه" معروف شد . این گروه همسان
محفلی است که حسن البناء برگزید ، به آن وارد شد ، رهبری آنرا بدست
گرفت و دهه ۱۹۲۰ "اخوان المسلمین" را تشکیل داد .

و اما سید جمال الدین بنا بر استناد چند گزارش محرمانه عضو
فرقه اسرارآمیز بهائی در ایران نیز بوده است .

بهائیان که اکنون در ایران به تنهایی بیش از سیصد هزار نفر
هستند ، پیوسته آلت دست سازمان سری جاسوسی انگلستان بوده اند .
گرچه بیشترین اعضای این فرقه مقیم ایران هستند اما بزرگترین پرستشگاه
آنها در "خیفا" در اسرائیل است و ستادهای سازمانهای بهائی جهان
در "ویلمت" در ایالت ایلینویز آمریکا قرار دارد .

بهائی گری بعنوان يك فرقه افراطی متكى بظهور "مهدی" (۱) در اوائل قرن نوزدهم آغاز شد . این فرقه آش شله قلمکاری از پندارهای اسلامی ، مسیحی و زرتشتی بود . بنیادگذاران فرقه بهائی با حمایت کامل فراماسونری انگلستان ، يك فرقه مشابه فرقه "جیم جونز" ایجاد کردند که بسرعت خود را دشمن هر حکومتی در خاور میانه ، بویژه حکومت پادشاهی در ایران و بساط سلطانی ترکیه عثمانی نشان می داد .

بدنبال تلاش در پی يك سوءقصد علیه شاه ایران در نیمه قرن — نوزدهم ، فرقه بهائی از ایران تبعید شد و بتدریج در استانبول ترکیه استقرار یافت .

انگلستان بسرعت از بهائی ها دفاع کرد و این حمایت و دفاع را همچنان ادامه داد و می دهد . از میان حامیان پیشکسوت بهائی گری ادوارد جی براون بود که گفتیم ارشادکننده سیدجمال الدین اسدآبادی نیز بحساب می آید .

مهمترین سازمان دهندگان فرقه بهائی "بهاءالله" و پسرش "عبدالبها" بودند . در نخستین سالهای قرن بیستم ، در حالی که بهخوبی دانسته شد مبود که بهائی گری فرآورده الهامات انگلستان است ، بهائیان از سوی حکومت ترکیه متهم شدند که می کوشند نوعی مستعمره در (۱) — ایرانیان پیش از ظهور اسلام عقید هدا شدند که پس از هریک از ادوار سه هزارساله جنگ اهریمن و اهورامزدا که به پیروزی اهریمن منجر می شود يك ناجی بنام "سوشیاسن" ظهور می کند و آثار اهریمن را می زداید و جهان را تحویل اهورا — مزدامی دهد و بازداستان تکرار می شود . این طرز تلقی دریند ارمسیح موعود و همچنین در تشیع در ظهور امام دوازدهم نیز مصداق دارد . عنوان آن "مهدی" است و علاوه بر "سیدعلی محمد باب" در قرن نوزدهم مهدی سودانی نیز مدعی این مأموریت شد .

سوریه بوجود آورند تا بعدها سریلی برای انگلستان در امپراتوری عثمانی فراهم آید . در فاصله سالهای ۱۹۰۴ تا ۱۹۰۷ ترکها وضع بهائیان را مورد بررسی قرار دادند .

گزارش این بررسیها و بازرسیها توصیه می‌کرد که فرقه بهائیان قلمرو عثمانی اخراج شود و اما پیش از آنکه این توصیه تحقق یابد " ترکان - جوان " که از سوی فراماسونری انگلستان تقویت می‌شدند انقلاب خود را برپا کردند و عبدالبها از زندان آزاد شد .

لازم بیادآوری است که " ترکان جوان " بیاری انگلستان به حکومت ترکیه رسیدند اما بعدها از آنها بریدند و به فرماسونهای امپراتوری آلمان پیوستند و در جنگ جهانی نخست متحد صمیمی آلمان بودند اما عبدالبها روابط خود را با انگلیسی‌ها ادامه داد و مریدان وی در فلسطین و سوریه و لبنان در جنگ جهانی اول یا خبرچینی و شایعه سازی و ریختن سم در چاههای آب مورد استفاده ارتش عثمانی به پیروزی انگلستان کمک کردند و بهمین مناسبت " عبدالبها " لقب " سر " از انگلستان دریافت داشت .

بهر تقدیر بد نبال انقلاب ترکان جوان عبدالبها از زندان آزاد شد و بلافاصله پس از آزادی يك سفر دور دنیا را آغاز کرد و در جریان این سفر نخست به لندن رفت و در آنجا با برجستگان انگلستان دیدار داشت .

عبدالبها از لندن عازم نیویورک شد و در يك سیاحت همراه با ایراد سخنرانی به نقاط مختلف ایالات متحده آمریکا سفر کرد . برحسب نوشته های رسمی بهائیان وی در جریان سال ۱۹۱۲ ، در آمریکا با دانشجویان ، سوسیالیستها ، مورمونها ، یهودیان ، مسیحیان و حتی هوا داران زبان اسپرانتوو همچنین جامعه های گوناگون هوادار صلح ملاقات و برای آنها سخنرانی کرد .

عبدالبهّا در سال ۱۹۱۸ از سوی پادشاه انگلستان به شوالیه-
 گری مفتخر شد و لقب "سر" گرفت. عبدالبهّا در سراسر زندگی خود و در
 طول فعالیت فرقه بهائی در مرکز سازماندهی "جامعه انگلیسی فایبان"
 قرار داشت و لحظه ای خود و فرقه بهائی را از آن جدا ندانست.

جامعه فایبان از نیمه دوم قرن نوزدهم با هدف دست اندازی
 انگلیسی ها بر نهضت های هوادار کارگران در جهان فعالیت خود را
 تشدید کرد و توانست تا نیمه دوم قرن بیستم - و در این نیمه بیاری مأموران
 برجسته جاسوسی انگلستان همچون راندولف چرچیل پسر چرچیل و فیلیپای
 و پروفیسور بلانت در بین الملل کمونیستی روس ها نفوذ کند و نهضت های
 کمونیست ضد روسی و حزب بهائی نظیر حزب توده ایران و حزب کمونیست
 عراق و حزب های تروتسکیست در کشورهای جهان ایجاد کند.

بهر تقدیر گزارش بهائی بدست آمده است که در جریان سست
 کردن پایه های سلطنت در ایران در ۱۹۲۸ در چند مورد فرقه بهائی که
 در رژیم آیت الله خمینی هم بشدت مورد تنفر است هزینه های قسمتی از
 برنامه های تدارکاتی گروه طرفداران خمینی را پرداخته است.

بموجب این گزارشها که مشروح آن در قسمت های بعدی کتاب
 خواهد آمد، هژبر یزدانی سرمایه دار معروف که بهائی است در سال
 ۱۳۵۷ پول اقدامات آشوبگرانه ای را که آیت الله علامه نوری تدارک می-
 دید پرداخت می کرد. آیت الله علامه نوری همان کسی است که بعنوان
 عامل اصلی کشتار میدان ژاله شهرت یافته است.

خمینی کیست؟



با شناخت سازمان اخوان المسلمین که اینک به کمک سازمان جاسوسی انگلستان در تمامی جهان و حتی ایالات متحده آمریکا فعالیت دارد و همچنین سازمانها و شاخه‌هایی که تحت عناوین گونه‌گون اسلامی در ارتباط با اخوان المسلمین هستند و پیش از آنکه به "توفان در ۵۷" برسیم لازم است در مورد زندگی آیت‌الله خمینی کسی که توفان ۵۷ بنام او شناخته شده است نیز اطلاعاتی داشته باشیم. زندگی آیت‌الله خمینی نیز مثل مثنی سیاسی و مذهبی او در تراکم ابهام استتار شده است و این ابهام تا بدانجا است که شاید نزدیک‌ترین کسان او نیز در شناخت گذشته او دچار اشتباه باشند.

بعضی محافظان انگلیسی عقیده دارند که او "خمینی واقعی" نیست و نام واقعی او حاج علی ویلیامسون است و حتی عکسها و مدارکی نیز درباره صحت ادعای خود ارائه می‌دهند. بعقیده آنها نیای بزرگ او یک انگلیسی موسوم به ویلیامسون است که با تربیت و هدایت سازمان جاسوسی انگلستان و بقصد انجام مأموریت‌هایی به عراق تحت سلطه انگلستان می‌رود و پس از چند سال اسلام می‌آورد و بدنبال مطالعه و تحقیق حتی به درجه اجتهاد نیز می‌رسد و سپس با کسوت روحانیون شیعه به هندوستان سفر می‌کند و

پس روی نیز همین راه را دنبال کرده و او نیز به مرحله اجتهاد و مرجعیت می‌رسد و آیت الله خمینی بزعم این محافل یکی از فرزندان ویلیامسون بزرگ است، اما نگارنده هرگز نتوانست جز ادعاهای جوراجور در این زمینه مدرك مستند دیگری بدست آورد. شایعه تقلبی بودن خمینی حتی بدانجا رسید که خبرنگار نووول ابسرواتور در مصاحبه ای با شاپور بختیار آخرین نخست وزیر رژیم شاهنشاهی این مسأله را با وی در میان گذاشت و بختیار هم در پاسخ اظهار داشت:

— مهم نیست که او خمینی اصلی است یا بدلی مهم اینست که آنچه در ایران رخ داده به شخصی که دنیا امروز او را بنام آیت الله خمینی می‌شناسد مربوط است.

اما علیرغم همه مشکلاتی که در راه شناخت پیشینه آیت الله برسر راه بود فرصت های ذیقیمتی پیش آمد، که نویسنده توانست با بسیاری از یاران آیت الله خمینی و از جمله چند نفر از شاگردان همکلاسی دوره — ابتدائی او در خمین به گفتگو بنشیند و آنچه در این بخش خواهد آمد مجموعه اطلاعاتی است که این همکلاسی های سابق در آن اتفاق نظر داشتند.

پدر آیت الله خمینی مرد مرموزی است که پیش از تولد فرزندانش از هندوستان به ایران مسافرت کرده و خمین را بعنوان اقامتگاه خود برگزیده است. وی در ایران صاحب چند فرزند می‌شود که پسران او عبارتند از: سید مرتضی هندی، سید نورالله هندی و سید روح الله هندی.

در زمان سلطنت رضا شاه پهلوی و صدور شنا سنامه وگزینشی اجباری شهرت خانوادگی سید مرتضی هندی نام فامیل خود را به پسندیده برگرداند و در همان سالها با نزدیکی و قرابتی که با مرحوم صدرالاشرف داشت تنها دفتر اسناد رسمی خمین را اشغال و بکار محضرداری مشغول

شد .

برادر دیگر موسوم به سید نورالله هندی شهرت خانوادگی خود را بنام " هندی " همچنان حفظ کرد و باز بواسطه نزدیکی با صدرا لاشراف جواز وکالت دادگستری کسب و بشغل وکالت دادگستری در خمین پرداخت . سالخورده گان خمین براین عقیده اتفاق رأی دادند که در هر دعوی مطروحه سید نورالله هندی کوشش می کرد قبل از طرح مسأله در دادگاه قضایا را از طریق کدخدای منشی حل کند و این شگردی بود که در پناه آن توانست بسرعت به ثروت دست یابد .

علاوه بر سه فرزند پسر ، سید مصطفی هندی سه یا چهار دختر نیز داشت که آغازاده خانم عیال باقر مستوفی و مادر امان الله و احمد مستوفی بزرگترین آنها بود .

و اما فرزند دیگر سید مصطفی هندی همین آیت الله روح الله خمینی است که دوران کودکی و تحصیلات ابتدائی خود را در خمین گذرانده و سپس پیش از کودتای ۱۲۹۹ به قم مسافرت کرد و در حوزه علمیه این شهر به تحصیل علوم دینی پرداخته است .

تحصیلات ابتدائی آیت الله خمینی در دیستان خمین که توسط شاد روان حاج عباسقلی خان همایونی تأسیس شده و تمامی هزینه‌ها در آنجا نیز توسط موسس پرداخت می شد انجام شده است .

همکلاسی های آیت الله روح الله خمینی در این سالها هنوز کودک قوی بنیه و جسوری را بیاد می آورند که به ورزش و بخصوص به بازی با " پارالل " علاقه بسیار داشت . آنها حتی بیاد می آورند که این کودک قوی بنیه به سبب علاقه بیش از حد به پارالل اغلب اوقات با دست و پای آسیب دیده بر سر کلاس درس حاضر می شده است .

این کودک قوی بنیه که کسی جز آیت الله خمینی نیست در دوران

ابتدائی نیزیشیوه معمول با لباس آخوندی و البته بدون عمامه و لباده بر سر کلاس حاضر می‌شده و بجای عمامه از شب کلاه استفاده می‌کرده است.

همکلاسی‌های او تعریف می‌کنند که وی بسیار شوخ و بذله گو بود و در شیطانی و شیطنت کردن دست کمی از سایرین نداشته است. او غالباً زنبورهای سرخ را شکار، نیش آنرا در آورده و سپس بجای نیش کشیده خار سفید به زنبور فرو و او را رها می‌کرده است.

آنچه که از دوران کودکی و تحصیلات ابتدائی آیت‌الله خمینی بجا مانده و جای شك و شبهه ندارد همین مختصر است.

اما ماجرای به قتل رسیدن سید مصطفی هندی پدر روح‌الله خمینی برخلاف آنچه شایع شده است و ارتکاب این قتل به سرسلسله دودمان پهلوی نسبت داده شده، بشرحی است که مردان پیش از هفتاد سال خمین آنرا بخوبی بیاد می‌آورند.

واقعیت اینست که در آنروزگار حشمت‌الدوله والی خمین، محلات دیجان، گلپایگان و خوانسار با همکاری سید مصطفی هندی و یک روحانی محلی موسوم به "ملا محمد جواد" دست به ایذا و آزار مالکان و خرد مالکان محلی زده و املاک ایشان را بنام خود قباله می‌کرده اند. حشمت‌الدوله و یارانش در راه کسب این املاک از زجر و عنف و حتی کشتن افراد مضایقه نداشتند. در جریان این گونه وقایع بهرام خان جد حسین بهرام‌سی و عموی حاج عباسقلی همایونی طعمه شکار والی و همکارانش می‌شود. بهرام خان بزودی متوجه می‌شود که حشمت‌الدوله به کهک سید مصطفی هندی قسمت مهمی از املاکش را قباله کرده است. در جریان مسافرتی که سید مصطفی هندی به اراک داشته است بهرام خام سواره بدنبال او برآمده افتد و در نزدیکی آب انبار اراک یعنی یک کیلومتر به دوراهی تهران و

خمین رسیده ، با تفنگ سید مصطفی را کشته و بسرعت فرار می کند .
 حشمت الدوله که دوست و همکار خود را از دست رفته می بیند
 بهرام خان را دستگیر و به تهران می فرستد و در تهران نیز نامبرده اعدام
 می گردد . از بهرام خان دو فرزند باقی مانده که عباس و هدایت الله -
 بهرامی نام دارند . حسین بهرامی ، مهدی بهرامی و حسن بهرامی
 فرزندان عباس بهرامی هنوز در قید حیات هستند . در جریان توفان
 ۵۷ آنچه از بهرامی ها وجود داشته به غارت می رود و لاجرم حسین بهرامی
 از خمین فرار کرده به تهران می آید و پس از چندی دستگیر می شود .
 از گفتنی های دیگر در مورد خانواده خمینی ماجرای معروف
 سید نورالله خان است که شرح آنرا بتفصیل پیرمردان خمین و گلپایگان
 بیاد می آورند . این ماجرا در سال ۱۳۱۸ اتفاق افتاده است . در آن زمان
 " جواد - ش " رئیس دارائی گلپایگان و سید نورالله هندی وکیل دادگستر
 بوده است . " جواد - ش " جوانی بسیار زیبا بوده است و همین زیبایی
 سید نورالله را که همجنس باز بوده است بشدت به وی راغب و علاقمند
 می سازد . " جواد - ش " بارها و بدفعات بر سراین علاقه با سید نورالله
 بگو مگو داشته است تا آنکه شی در میهمانی منزل " نایب الصدر " یکی از
 محترمین معتم گلپایگان هر دو نفر حضور داشته اند . حسب معمول در
 آخرین دقایق نیمه شب سید نورالله ضمن شوخی از جواد - ش تقاضای
 همجنس بازی می کند و کار را از حد شوخی به جد و ناراحتی می کشاند .
 جواد - ش که امکان چنین واقعه ای را پیش بینی می کرده است پیشاپیش
 مأموران دارائی را در جریان گذاشته و از آنها می خواهد که با اشاره وی
 وارد اتاق شده و آنچه را که مورد حاجت سید نورالله بوده است در مورد
 خود او انجام دهند . بدنبال اصرار فراوان سید نورالله برای کامجویی از
 جواد - ش وی ناگزیر مأموران را صدا کرده و ماجرا بشرحی که جواد - ش

پیش بینی کرده بود ، اتفاق می افتد و سید نورالدین مورد تجاوز قرار می گیرد . این ماجرا که در روزگار خود رسوائی های فراوان به بار آورد - هنوز هم در گلپایگان شهرت فراوان دارد .

سید نورالله هندی يك دهه پیش بعلت ابتلا به بیماری سسل پیشرفته درگذشت .

درباره املاك خمینی و برادرانش شایعات فراوانی وجود دارد . واقعیت اینست که پیش از جریان اصلاحات ارضی رژیم پهلوی سید مرتضی پسندیده ، سید روح الله خمینی و سید نورالله هندی دارای سده بزرگ باسامی " سیدآباد " ، " زورقان " و " داودآباد " بوده اند . از این میان سیدآباد تمامی متعلق به سید مرتضی پسندیده ، زورقان متعلق به سید روح الله و داودآباد به سید نورالله تعلق داشته است . نخستین ناراحتی هائی را که آیت الله خمینی بطور جدی از سوی دستگاه سلطنت متوجه خود می بیند در جریان اجرای قانون اصلاحات ارضی است . قسمت مهمی از این املاك مشمول قانون اصلاحات ارضی می شود و چون سید - مرتضی پسندیده سردفتر اسناد رسمی بود از ثبت قباله املاك اصلاحات ارضی خود داری می کند و مقامات نیز ناگزیر امتیاز دفتر او را لغو نامبرده به قم تبعید می شود . سید مرتضی پسندیده هنگامی به قم می رسد که خمینی از ایران بیرون رفته بود و در خاطرات دوستان اود رایام تبعید است که می گوید : من در واقع قربانی دستورات سید روح الله شدم !

خمینی و سیاست

۹

سید روح الله خمینی پس از پایان تحصیلات ابتدائی در خمین راهی قم می‌شود و در حوزه علمیه این شهر به فراگرفتن علوم دینی می‌پردازد و — رسماً وارد کسوت روحانیت می‌شود . وی فقه و اصول را نزد حاج آقا — عبدالکریم حائری یزدی و حکمت را نزد فیلسوف اسلامی آیت الله محمد علی شاه آبادی فرا می‌گیرد . خمینی با هوش سرشار و خلاقیت‌های ذهنی خود مورد توجه مقامات مذهبی و روحانی قرار می‌گیرد و در ردیف حواریون مقدم حائری یزدی درمی‌آید و مورد توجه حضرت آیت الله العظمی بروجردی نیز واقع می‌شود اما این محبوبیت دیری نمی‌پاید و همزمان با مطرح شدن نام خمینی بعنوان يك روحانی نوخاسته و صاحب آرزو، بعلمت ارائه طرحهائی در جهت دگرگونی اوضاع حوزه علمیه قم روابطی بشدت تیره با آیت الله بروجردی پیدا می‌کند . هیچکس علاقمند نیست درباره چگونگی و سبب این کدورت و تیرگی روابط صحبت کند اما بسختی می‌توان از آگاهان شنید و به این نکته دست یافت که روح الله خمینی طرحهائی بمنظور اصلاح مبانی و مقررات حوزه علمیه مطرح می‌کند که جزئیات آنرا کسی نمی‌داند و این طرحها مورد پسند و توافق آیت الله بروجردی قرار نمی‌گیرد و باین ترتیب روابطی سرد و تیره میان آیت الله و شاگرد نوآورش

حاکم می‌شود .

در ادامه تیرگی این روابط شایعات گونه‌گونه‌گونی درباره وصیت نامه مرحوم آیت الله بروجردی در مورد آیت الله خمینی بر سر زبانهاست و هر کس بنحوی درباره این وصیت نامه و جزئیات آن صحبت می‌کند . گروهی عقیده دارند که متن این وصیت نامه نزد آیت الله شریعتمداری است و جمعی دیگر آنرا در اختیار آیت الله شیخ بهاء الدین محلاتی و عده دیگری آنرا پیش آیت الله خوئی و آیت الله گلپایگانی می‌دانند ، اما واقعیت اینست که آنچه مرحوم آیت الله بروجردی درباره آیت الله خمینی گفته است هرگز نوشته نشده و سند کتبی نیست که نزد کسی باشد اما آنچه مسلم است بدنبال يك مشاجره لفظی شدید که میان آیت الله بروجردی و آیت الله خمینی پیش می‌آید و حاضران در جلسه بر اصالت آن شهادت می‌دهند حضرت آیت الله العظمی بروجردی که مدت ۱۶ سال مرجعیت داشته است پس از مشاجره می‌گوید : وای بروزی که رشته امور بدست این مرد بیفتد ، خونها ریخته خواهد شد و نظامها درهم خواهد ریخت و اسلام بسوی تباهی پیش خواهد رفت .

نکته دیگری که ذکر آن ضروری است تحریم تدريس حکمت توسط آیت الله خمینی است که به امر آیت الله العظمی بروجردی صورت می‌گیرد . واقعیت اینست که پس از غائله پیشه وری در تبریز علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان از تبریز به قم مهاجرت کرده و بفکر تأسیس کرسی در فلسفه جهت مبارزه با مکتب ماتریالیسم می‌افتد و این کار را شروع می‌کند . روح الله خمینی نیز بدنبال این سنت شکنی تدريس حکمت را شروع می‌کند و چون این درس سبب ایجاد شبهاتی در ذهن بعضی از طلاب علوم دینی می‌شود ، مرحوم بروجردی تدريس حکمت در قم را تحریم می‌کند و بدین ترتیب خمینی کرسی تدريس خود را از دست می‌دهد و ناچار

به تدریس فقه و اصول می‌پردازد .

یاران خمینی در سالهای طلبگی وی جمله‌گی عقیده دارند سید روح الله از شاگردان ممتاز و با استعداد ورده بالا مرحوم عبدالکریم حائری یزدی بوده و بدنبال تحریم درس حکمت وی توسط آیت الله بروجردی ناگزیر در ردیف مدرسین فقه و اصول خارج در می‌آید .

پیش از آنکه چگونگی مطرح شدن و به شهرت رسیدن آیت الله خمینی را مورد ارزیابی قرار دهیم ناگزیر و بمنظور روشن شدن بسیاری از مسائل باید باردیگر به زندگی خانوادگی وی و روابط ناشی از بستگی‌ها و سبب و نسب‌هایی که میان آیت الله خمینی و سایر مقامات مذهبی وجود دارد توجه کنیم .

مادر آیت الله روح الله خمینی چهاربار ازدواج کرده است . شوهر اول او شخصی موسوم به هندی بود که پسرش سید نورالله هندی بشرحی که گفته شد در خمین به کاروکالت دادگستری مشغول بود و سرانجام به بیماری سل درگذشت . از سید نورالله هندی پسری باقی مانده است که بنام مهندس هندی زاده معروف است و در جریان انقلاب به ریاست شرکت واحد اتوبوسرانی تهران منصوب شد و بعلت سوء استفاده‌ها سنگین مالی از کار برکنار شد .

دومین همسر مادر آیت الله خمینی مرحوم پسندیده پدر آیت الله پسندیده است که پدر آیت الله مهندس پسندیده در جریان بقدرت رسیدن خمینی رئیس صنایع نظامی شد .

سومین شوهر وی ، پدر روح الله خمینی است و چهارمی آن پدر علی اکبر هاشمی رفسنجانی اولین رئیس مجلس شورای ملی است . بد نیست همین جا اضافه کنیم که با بقدرت رسیدن خمینی و هاشمی رفسنجانی برادر هاشمی رفسنجانی نیز بمقام معاونت نخست وزیر رسید . از سوی

دیگر دختر بزرگ علی اکبر هاشمی رفسنجانی عروس آیت الله لاهوتی است که پسر آیت الله نیز قاضی دادگاه انقلاب است .

از سوی دیگر خواهر آیت الله خمینی همسر آقای حسینعلی منتظری است و باین ترتیب شیخ محمد منتظری خواهرزاده آیت الله خمینی است . فراموش نباید کرد که دختر آیت الله منتظری نیز همسر آقای علی قدوسی دادستان کل انقلاب است .

آیت الله خمینی از تنها همسر خود پنج فرزند بدست می آورد که پسران وی مرحوم سید مصطفی خمینی و سید احمد خمینی هستند و دختران وی بترتیب یکی همسر پسر شیخ حسین بروجردی ، دیگری همسر شهاب الدین اشراقی و سومی دبیر است .

در این ارتباط خانوادگی احمد خمینی خواهر صادق طباطبائی را دارد . سید موسی صدر دائی صادق طباطبائی است . آیت الله سید حسن قمی روحانی مقیم مشهد دائی سید موسی صدر است . شهاب الدین اشراقی پسر خاله سید صادق روحانی ، سید محمد روحانی و سید مهدی روحانی است . پسر سید صادق روحانی دختر شهاب اشراقی را دارد . دختر شیخ محمد حسین بروجردی عیال آیت الله گلپایگانی است . پسر آیت الله سید احمد خوانساری دختر آقای گلپایگانی را گرفته است . پسر آیت الله گلپایگانی موسوم به سید جواد نوه آیت الله خوئی را بهمسری گرفته است .

همسر آقای روح الله خمینی دختر آقای ثقفی تهرانی از ائمه جماعت تهران است . مرحوم سید مصطفی خمینی دختر آقای مرتضی حائری پسر آقا شیخ عبدالکریم حائری یزدی را دارد و خود مرتضی یزدی با دختر مرحوم حجت ازدواج کرده است .

آیت الله شهاب الدین اشراقی که خود داماد خمینی است سه

داماد دارد که بترتیب عبارتند از : معین فر اولین رئیس سازمان برنامه و بودجه رژیم خمینی و بعد وزیر نفت و وکیل مجلس ، مهندس قندی وزیر پست و تلگراف و مهندس بوشهری معاون وزارت نفت که با تفاق وزیرش به اسارت نیروهای عراقی درآمد .

همسر آیت الله خمینی نیز سه برادر دارد که یکی از آنها سرگرد، دیگری بازنشسته کشوری و سومی در رژیم خمینی استاندار ریزد شده است . با جزئی توجه به این همبستگی ها می توان براحتی یکبار دیگر وقایع و حوادثی را که پیش از وقوع توفان ۵۲ شاهد آن بوده ایم و تا با امروز هم ادامه دارد بررسی کرد و نتایج شگفتی برانگیزی از آن بدست آورد . کاری که تلاش خواهد شد با کمک اسناد و مدارک موجود در این کتاب مورد بررسی قرار گیرد اما پیش از همه آنها باید بازم برای روشن شدن مسائلی که در فصلهای آینده مطرح می شود به نقش دوشهر قم در ایران و نجف در عراق که هر دو پایگاههای مهم مرجعیت جهان تشیع است اشاره کنیم و برای نخستین بار راه و روش این دو پایگاه مهم مذهبی را مورد ارزیابی قرار دهیم .

اصطلاح " نجفی ها " و " قمی ها " و خطاب این دو نسبت به روحانیون جهان تشیع در میان جامعه ملاها امری عادی و طبیعی است اما شاید تفاوت های میان نجفی ها و قمی ها و راه و روشی که این دو گروه ، متفاوت از هم دارند برای مردم عادی محسوس نباشد .

نجف اشرف و حوزه علمیه آن پیوسته پایگاه و مرکز با اهمیتی در جهان تشیع بوده است و در اصطلاح کسانی که دوره طلبگی خود را در این شهر و تحت تعالیم و ارشادهای مراجع و مجتهدین این دیار گذرانده اند نجفی می گویند . در تاریخ تشیع کمتر اتفاق افتاده است که مرجعیت مذهب شیعه از نجف به شهر دیگری انتقال یابد .

نجفی‌ها که بدنبال وقایع و حوادث مشروطیت ایران، استقلال عراق و سرنوشت امپراتوری عثمانی، بی آنکه بطور علنی اظهار بدارند، باین نتیجه رسیده‌اند که دین را باید از سیاست جدا نگاه داشت، کوشیده‌اند به گسترش و افزایش تقدسیت‌های مذهب شیعه بپردازند و تا آنجا که امکان دارد از سیاست دور بمانند.

آنها آمیزش سیاست و مذهب را تجربه کرده و دانسته‌اند که اختلافات ناشی از "اجتهاد" و همچنین ناکافی بودن مقررات مذهبی برای اداره جامعه آنها در چنین سالهائی که بشر در رویا روی خود هر لحظه با مسائل و معضلات غامض علمی و تکنولوژی روبروست مذهب تنها باید نقش انسان سازی را در حیطه معنویات داشته باشد و کار اداره جامعه و اعمال سیاست باید درید اختیار مردان سیاسی قرار گیرد.

اشاره باین نکته همین جا ضروری است که در جهان اسلام پیروان و اهل تسنن به سنت که سیره پیامبر اسلام است عقیده دارند و جز آنچه به شرح و تفسیر و تفصیل از سنت دارند عمل نمی‌کنند اما مذهب شیعه که متکی و مبتنی بر "اجتهاد" است، مجتهد قادر است با توجه به دانش و مرجعیت خود و همچنین مسائل روز فتواهائی صادر کند که گهگاه حتی با نص صریح قرآن هم منافات دارد.

بهر تقدیر همانگونه که اشاره شد بدنبال وقایع مشروطیت ایران، شکست امپراتوری عثمانی و ماجرای استقلال عراق علمای نجف بساد رک واقعیت جدائی دین از سیاست و مسائل روز یکباره کوشیدند تا آنجا که سلیقه‌هایشان اجازه می‌داد از سیاست دور بمانند و در عوض سعی کنند معنویت اسلام را نضح و اشاعه دهند.

آیت الله خمینی با روش علمای نجف موافقتی ندارد و نداشته است و به احتمال قریب به یقین اختلافات وی با مرحوم آیت الله العظمی

بروجردی نیز بر سر مسأله اصلاحات حوزه علمیه قم مبتنی بر همین اختلاف سلیقه بوده است. تلاش و فشار آیت الله خمینی برای آمیزش دین و سیاست بسرعت قم را از نجف تفاوتی چشمگیر داد و قم با حواریون خمینی آماده شد تا تجربه شکست خورده آمیزش دین و سیاست را یکبار دیگر آزمایش کند. امروزه حتی در ایران روحانیون به دودسته نجفی ها و قمی ها تقسیم می شدند و اگرچه میزان دانش اسلامی و سطح تقدس نجفی ها بمراتب بیشتر از قمی ها است اما حواریون آیت الله روح الله خمینی آشکارا نجفی ها را به عقب ماندگی فکری، تعصب زیاده از حد و فنا نیک بودن متهم می کنند.

تربیت شدگان نجف هنوز نعلین بپا می کنند، سرخود را می تراشند از ساعت جیبی استفاده می کنند در حالیکه تربیت شدگان قم وبخصوص شاگردان و حواریون آیت الله خمینی کفش معمولی بپا می کنند. بر مچ دست ساعت می بندند، شلوار فرنگی می پوشند و باد را آوردن عمامه و عبا و قبا بسرعت می توانند آثار روحانیت را از خود دور کنند.

با این آشنائی ها، حال باید در ادامه اختلاف آیت الله بروجردی و آیت الله خمینی به زمان درگذشت حضرت آیت الله بروجردی که ۱۶ سال مرجعیت جهان تشیع را داشته است بازگردیم و آنگاه خمینی را از قم تا نجف بدرقه سازیم.

شاگردان، یاران و حواریون آیت الله روح الله خمینی سعی کرده اند به غلط وانمود کنند که استادشان اعلم و افضل بر بسیاری از مجتهدین بنام جهان تشیع است و کار این گزافه گوئی را بجائی رساند ماند که حتی در چند مجلس وعظ و خطابه اظهار داشته اند که زمینه مرجعیت آیت الله خمینی پس از درگذشت حضرت آیت الله بروجردی به سود وی بوده است حال آنکه آیت الله روح الله خمینی تا یکسال پس از درگذشت

مرحوم بروجردی فاقد رساله بوده است و اولین رساله وی یکسال پس از مرگ شادروان بروجردی چاپ شده است و این رساله نیز با رساله پیشینان تفاوتی نداشته است. تفاوت هائی که رساله خمینی با سایر رساله ها دارد پس از سال ۱۳۴۲ که وی بشکلی غیر معمول و تنها به الزام شرایط خاص سیاسی مرجعیت یافت در رساله وی و تجدید چاپ آن منظور شده است. این تفاوت ها و ملحقات در زمینه امر بمعروف و نهی از منکر، جهاد و تقیه است و فتوای ایشان با سایر فتاوی اختلافاتی دارد. برای نمونه در باب امر بمعروف سایر علما "احتمال تأثیر" و "امن از ضرر" را شرط وجوب می دانند در حالیکه آیت الله روح الله خمینی در رساله خود این دو را "شرط وجوب" ندانسته و "شرط واجب" می شمارد.

بهر تقدیر پس از مرگ آیت الله بروجردی زمینه مرجعیت به سود آیت الله شریعتمداری، آیت الله گلپایگانی و آیت الله مرعشی نجفی در قم، آیت الله شیخ بهاء الدین محلاتی در شیراز، آیت الله حکیم، آیت الله سید عبدالهادی شیرازی و آیت الله سید محمود شاهرودی در نجف آیت الله سید هادی میلانی در مشهد و آیت الله سید احمد خوانساری در تهران بوده است که در این میان شانس آیت الله حکیم در نجف و سید عبدالهادی شیرازی با زهم در نجف بیشتر از سایرین بوده و بطوریکه می دانیم سرانجام آیت الله حکیم مرجعیت جهان تشیع را بخود اختصاص داد بنا بر این هر گونه ادعائی مبنی بر اینکه پس از درگذشت بروجردی امکان مرجعیتی برای روح الله خمینی وجود داشته کذب محض است و اعلام آن باز از شیوه های تبلیغاتی دروغ آلوده ای است که پیروان و شاگردان وی بارها و بارها بکار برده اند.

و اما درخشش حاج آقا روح الله خمینی و شاخصیتی که ابتدا در قم و سپس به کمک تبلیغات شاگردانش در سایر نقاط پیدا می کند در

زمان نخست وزیری علی امینی و بر سرماجرای انجمن های یالتی و ولایتی است که قم و علمای قم به جنب و جوش می افتند و در کنار نام آیت الله شریعتمداری و سایر علمای درجه اول نام آیت الله خمینی نیز مطرح می شود .

برای شناخت علل و چگونگی این جنب و جوش علمای قم نگرین باید وقایع را از سال ۱۳۳۹ تعقیب کنیم اما تا بدانجا برسیم ذکر این نکته نیز ضروری است که در تمام طول مبارزات آیت الله خمینی آنچه وی را نسبت به سایر آیات عظام متمایز می سازد دو مسأله مهم حواریون و شیوه های تبلیغاتی آنهاست که اولی بصورت متشکل و سازمان یافته عمل می کند و دومی یعنی شیوه های تبلیغاتی در مذهب شیعه بی سابقه یا حداقل کم سابقه بوده است . باین معنا که هیچیک از مراجع و مجتهدان اسلامی پیش از آیت الله خمینی در اندیشه بکار گرفتن روش های تبلیغاتی و اشاعه نوعی بازاریابی مذهبی نبوده اند اما آیت الله خمینی و حواریون ایشان برای نخستین بار تبلیغات را بخدمت مذهب یا بهتر بگوئیم هدفها و آرمانهای خود درآوردند و نظیر کسانی که قصد فروش کالا های تجاری را دارند سعی کردند رهبر خود را بشناسانند و با ایجاد جا رو جنجال و تبلیغات ، توفیق برای وی دست و پا کنند ، کاری که برای نخستین بار در جهان تشییع صورت می گرفت و موفق هم بود .

اما حواریون و شاگردان آیت الله خمینی علاوه بر استفاده از کمار سحرآمیز تبلیغات ، متشکل و سازمان یافته هم بودند ، یعنی برای اولین بار یک ملای مذهبی توانسته بود مانند یک حزب و رهبر یک حزب اطرافیان و هواداران خود را سازمان بدهد .

و اما حالا برای شناخت علل مطرح شدن خمینی بعنوان یک مرد

سیاسی مذهبی باید به سال ۱۳۳۹ برگردیم .

در اوایل سال ۱۳۲۹ هنوز دکتر منوچهر اقبال عهده داریست
نخست وزیر بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ دولت دکتر اقبال تنها کابینه
موفقی بود که توانست برنامه های اصلاحی و عمرانی چشمگیری اجرا کرده و
در وضع زندگی مردم تغییرات مفیدی بدهد. در آغاز سال ۱۳۲۹ علاوه
بر تبلیغات رادیویی روسها که از چندی پیش شروع شده و همچنان ادامه
داشت، دستگاه تبلیغاتی حکومت عراق که پس از کشتن فجع ملک فیصل -
دوم و انقراض سلسله پادشاهی و استقرار جمهوری زیر نظر ژنرال عبد -
الکریم قاسم اداره می شد علیه ایران بکار افتاد. در پایان سال ۱۳۲۸
عبدالکریم قاسم نسبت به قسمتی از اراضی ایران ادعاهائی مطرح کرد که
احساسات عمومی مردم ایران را برانگیخت و بدنبال آن رادیوهائی و
سازمانهای تبلیغاتی دو کشور شروع به نشر مطالبی علیه یکدیگر کردند.
در مردادماه سال ۱۳۲۹ با مبادله پیامهائی میان نیکیتسا -
خروشچف نخست وزیر اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و دکتر منوچهر
اقبال نخست وزیر ایران بار دیگر میان دو کشور تفاهم و دوستی برقرار شد.
در خردادماه همین سال میان مقامات ایرانی و عراقی نیز مذاکراتی
آغاز شد که سرانجامش اعاده حالت دوستی و روابط عادی میان دو کشور
بود.

در چنین شرایطی روز پنجشنبه نوزدهم خردادماه سال ۱۳۲۹
دوره نوزدهم قانونگذاری مجلس شورایی پس از چهارسال پایان یافت و
مبارزات انتخاباتی برای دوره جدید قانونگذاری آغاز شد.
سه دسته شاخص در این مبارزات شرکت داشتند که نخستین آنها
حزب ملیون رهبری دکتر منوچهر اقبال نخست وزیر، دومین آن حزب
مردم به رهبری امیراسدالله علم و گروه سوم منفردین بودند که سرشناس -
ترین آنها علی اسینی بود.

انتخابات در جریان يك مبارزه بسیار داغ پایان یافت و در جریان آن نارضایتی‌های زیادی از سوی مردم در سراسر کشور بروز کرد. دامنه این نارضایتی‌ها بجائی رسید که محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران در جلسه مصاحبه مطبوعاتی ماهانه خود هنگام بحث درباره انتخابات بـه صراحت اعلام داشت که "از جریان انتخابات راضی نیستم" بدنبال این مصاحبه رؤسا و اعضای انجمن‌های فرعی نظارت دسته دسته استعفا کردند و دولت دکتر منوچهر اقبال نیز ناگزیر به استعفا شد. پس از استعفای دولت اقبال محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران طی پیامی برای نمایندگان منتخب، خاطر نشان کرد:

"مصلحت این است که نمایندگان بطور دستجمعی استعفاکنند تا مجال آن داده شود که انتخابات جدید با نهایت بی‌طرفی و بی‌نظری در کشور انجام گردد."

باین ترتیب نمایندگان که تا آن تاریخ انتخاب شده بودند یکی پس از دیگری استعفا کردند و انتخابات باطل شد.

روز نهم شهریور مهندس شریف‌امامی کابینه خود را تشکیل داد. پس از ابطال انتخابات در احزاب مردم و ملیون نیز تحولاتی صورت گرفت و علم‌دبیرکل حزب مردم و دکتر کاسمی دبیرکل حزب ملیون از مقام خود کناره گرفتند.

در آغاز دیماه حزب ملیون و حزب مردم کاندیداهای خود را معرفی کردند و جمعی از منفردین نیز بار دیگر گرد هم آمده مبارزات انتخاباتی را آغاز کردند.

روز چهاردهم دیماه دستور انتخابات از طرف وزارت کشور صادر و انتخابات انجام گردید.

روز شنبه پانزدهم بهمن بعلت تظاهراتی که در دانشگاه و

دانشسرای عالی صورت گرفت بنا بر تصمیم شورای دانشگاه، دانشسرای عالی و دانشگاه تهران تعطیل شد و اعلامیه زیر از طرف دانشگاه انتشار یافت:

"..... چون عده ای از دانشجویان با وجود اعلامیه رئیس دانشگاه و تذکرات رؤسای دانشکده ها، دانشجویان را به اعتصاب واداشته و با اینکه استادان در سر کلاس حاضر بودند مانع تدریس شده و کلاسها را تعطیل کرده اند و با این عمل رعایت احترام استادان خود را که به این روش معترض می باشند ننموده و با وجود نصایحی که به آنان شده، شب دانشگاه را ترك نکرده اند و ضمناً چون طبق اخبار واصله فرداعده ای آشوبگر در لباس دانشجوی قصد اختلال و حتی ایجاد حوادث نامطلوب و تأسف آوری را در دانشگاه دارند لذا بمنظور حفظ دانشجویان و حرمت دانشگاه تصمیم گرفته شد تا آگهی ثانوی دروس دانشگاه تعطیل باشد..."

تا يك هفته پیش از آغاز سال ۱۳۴۰ مجلس بیستم که بتازگی گشایش یافته بود سرگرم امور داخلی خود و بحث وجدل پیرامون اعتبار — نامه ها بود و از همان ابتدای کار پیدا بود که این مجلس نیز دستخوش اختلاف ها و تضادها و کشمکش های شدید خواهد شد.

دولت شریف امامی که برحسب سنت پارلمانی استعفا داده بود توانست از مجلس جدید رأی اعتماد بگیرد و سپس لایحه بودجه را به مجلس ارائه دهد. با تقدیم لایحه بودجه به مجلس شورای ملی زمزمه هائی که تا آن زمان از طرف فرهنگیان درباره ترمیم حقوق بگوش می رسید علنی شد و فرهنگیان خواستار افزایش حقوق شدند.

در همین شرایط در کمیسیون بودجه نوعی صف آرائی پچشم می خورد و طرح لایحه در جلسات علنی باعث ایراد نطق های تند و آتشین شد. لایحه جداگانه ترمیم حقوق فرهنگیان هم که در روز دهم اردیبهشت ماه به مجلس داده شد سبب آرامش نگردید و روز سه شنبه

دوازدهم اردیبهشت ماه اعتصاب عمومی فرهنگیان در تهران و شهرستانها
آغاز گردید .

در تهران جمعیت انبوهی از فرهنگیان در میدان بهارستان
و مقابل مجلس شورایی اجتمع کردند و طی يك درگیری يك معلم بنام
دکتر خانعلی کشته و دو معلم دیگر و يك دانشجو مجروح شدند .

حادثه اخير نا آرامی را به اوج رساند و فردای آنروز در حالی
که دانش آموزان نیز بعنوان همدردی به معلمان پیوسته بودند ، بعنوان
تشییع جنازه دکتر خانعلی تظاهرات حادی صورت دادند .

جریان تیراندازی مقابل مجلس و کشته شدن دکتر خانعلی ماجرا
را به جلسات علنی مجلس کشاند ، دولت شریف امامی مورد اعتراض قرار
گرفت و دو تن از منفردین کابینه وی را استیضاح کردند : شریف امامی با
حالتی برآشفته اعلام کرد که دولت بهیچوجه دستور تیراندازی به سوی جمعیت
را نداده است . بدنبال این سخنرانی اعضای کابینه جلسه علنی را ترك
گفته و استعفای دولت اندکی بعد اعلام شد و دکتر علی امینی مأمور کابینه
گردید .

روز پانزدهم اردیبهشت ماه دکتر علی امینی فرمان نخست وزیری
دریافت داشت و چون سخنان وی برای فرهنگیان ناراضی قانع کننده نبود
ناگزیر روز بیست و سوم اردیبهشت ماه درخشش را بعنوان وزیر فرهنگ
وارد کابینه خود ساخت .

نخستین اقدام دکتر علی امینی انحلال مجلس بیستم بود . وی
یکروز پس از تشکیل کابینه مجلس بیستم را که تنها ۵۹ روز عمر کرده بود
منحل ساخت .

لازم بیادآوری است و برای شناخت توفان ۵۷ و شباهت هائی که
میان حوادث سال های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ از يك سو و سال ۱۳۵۶ تا

وقوع توفان ۵۷ وجود دارد باید. تذکر داد که در آن سالها دموکراتهای آمریکا توانسته بودند جان اف . کندی (۱) را بمقام ریاست جمهوری یاالات متحده آمریکا برسانند و آنسان که سیره دموکراتهاست نخستین اقدامات دولت دموکرات آمریکا ایجاد آشوب و شورش در ایران بود و علی امینی نیز که وابستگی او به امریکائی ها تأیید شده است در انجام مأموریت خود تا حد اعلام ورشکستگی مملکت توفیق یافت .

بهر حال با روی کار آمدن دولت علی امینی ، پارطای از دستجات سیاسی که تا آن زمان فعالیت علنی نداشتند . بار دیگر شروع به فعالیت کردند که از آن جمله " جبهه ملی " را می توان نام برد . اگرچه پس از اعترافات مهندس مهدی بازرگان مبنی بر همکاری این جبهه با امریکائی ها جای هیچگونه تردیدی برای الهام گرفتن جبهه ملی از آمریکا از آغاز بکار تا با امروز نمانده است اما یادآوری این نکته شاید بجا باشد که با ارائه فضای باز سیاسی توسط محمد رضا شاه پهلوی در سال ۱۳۵۷ با زهم این جبهه ملی بود که آغاز به فعالیت کرد و سرانجام تا پیش از ماجرای گروگان گیری سفارت مأموریت های خود را انجام داد .

(۱) - جان فینزجرالد کندی سی و ششمین رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا است . در سال ۱۹۱۷ در بروکلین بدنیاً آمد . در ۱۹۴۶ نمایندگی حزب دموکرات انتخاب شد و سه دوره نماینده مجلس بود . در سال ۱۹۵۲ بمقام سنا - توری رسید و در ۱۹۵۶ نامزد معاونت ریاست جمهوری آمریکا گردید . در سال ۱۹۶۰ ابریاست جمهوری آمریکا رسید و ریچارد نیکسون را شکست داد و چون گفته می شد که پادشاه ایران هزینه گزافی برای تبلیغات نیکسون پرداخته است کندی مخالفت با شاه ایران و براندازی وی را وجهه همت دولت خود قرار داد . کندی در ۲۲ نوامبر سال ۱۹۶۳ در آلاسکا به قتل رسید و مرگ او هنوز در حاله ای از ابهام است .

درباره جزئیات این همکاریها در همین کتاب با تکیه به اسناد و مدارک و اعترافات صریح اعضای جبهه ملی حقایقی روشن خواهد شد که بهمین سبب در این فصل آرام از کنار آن می‌گذریم.

بهر تقدیر گفتیم که با روی کار آمدن دولت دکتر علی‌امینی دستجات سیاسی شروع به فعالیت‌های تازه کردند و همزمان دانشگاه نیز پس از ۶۶ روز تعطیل در روز چهاردهم فروردین ماه گشایش یافت. اما در این بازگشائی بار دیگر دانشگاه یک طعمه سیاسی بود و هرروز به بهانه‌ای محیط دانشگاه متشنج و عدمای از استادان مورد اهانت قرار می‌گرفتند. این ماجراها همچنان ادامه داشت تا سرانجام در اول بهمن ماه حادثه معروف دانشگاه به وقوع پیوست. حادثه اول بهمن، به بهانه همدردی با سه تن دانش‌آموز اخراجی دارالفنون ایجاد شد و سرعت ماهیت تخریبی گرفت و زد و خورد‌های شدیدی میان تظاهرکنندگان و پلیس روی داد. دولت دکتر علی‌امینی اعلامیه‌ای منتشر کرد و ایجاد این حادثه را معلول تحریک ملاکین و متنفذان قلمداد کرد و بدنبال آن عده زیادی را توقیف کرد.

مبارزه با فساد دولت دکتر علی‌امینی نیز عده زیادی از سرشناسان جامعه را گناهکار و بیگناه بیای میز محاکمه کشاند و شرایط بسیار نامناسبی بر جامعه سرشار از تشنج و آشوب سایه افکند.

در چنین شرایطی با طرح انجمن‌های ایالتی و ولایتی جامعه روحانیت قم سر بلند کرد و سیل تلگرام و نامه و تومار بود که از قم و سایر شهرهای مذهبی به تهران سرازیر گردید. ذیل این نامه‌ها برای نخستین بار نام روح‌الله خمینی نیز به ثبت رسید و چون دولت امینوسی بخاطر عدم گشایش جبهه جدیدی از مخالفت در مقابل روحانیون کوتاه آمد، جامعه روحانیت این را بحساب پیروزی خود گذاشتند و آشکارا از توفیقی که بدست آورده بودند فریاد پیروزی و نصرت سردادند.

تا این زمان مبارزه جامعه روحانی با پادشاه ایران نبود و بیشتر فعالیت‌ها در لباس قانون اساسی که خونبهای انقلاب مشروطیت بحساب می‌آمد بعمل آمد.

در بهمن ماه ۱۳۴۱ بدنبال کنگره بزرگی که از کشاورزان دز و رزن تشکیل شد محمد رضا شاه پهلوی انقلاب شاه و ملت را اعلام و اصول و اشکانه انقلاب را به فراندوم گذاشت. این اصول که باید به فراندوم گذاشته می‌شد بمذاق بسیاری از طبقات اجتماعی منجمله مالکین بزرگ، کارخانه دارها، و روحانیون خوش نمی‌آمد و ناگزیر پنهان و آشکارا به مخالفت و مبارزه با آن پرداختند.

آیت الله روح الله خمینی که با چند نطق تند و تیز طرفدارانی گرد خود آورده بود با اجرای برنامه اصلاحات ارضی موقعیت املاک خود و برادرانش را در خطر دید و اگرچه نه تنها به این خاطر، علم مخالفت را بلند کرد و "فراندوم" را تحریم و آنرا مغایر با اصول اسلام دانست در حالی که خود در فروردین ماه سال ۱۳۵۸ برای تعیین مشی سیاسی مملکت فراندوم را اسلامی و حتی عدم شرکت در آنرا جزو گناهان کیفره اعلام داشت.

این تحریم طی فتوائیه ای اعلام گردید که از لحاظ ثبت در تاریخ عین استفتائیه نقل می‌شود:

متن جواب حضرت آیت الله العظمی آقای خمینی دامت برکاته راجع بتصویب نامه ملی "فراندوم" بجمعی از متدینین تهران .
حضور مستطاب آیت الله العظمی فی الارضین جناب آقای حاج آقا روح الله خمینی دام ظلّه العالی علی رؤس الانام .

تقاضا دارم نظر خودتان را در موضوع تصویب نامه ملی که در مطبوعات اعلام شده بیان فرمائید . جمعی از متدینین تهران

بسم الله الرحمن الرحيم

هر چند میل نداشتیم مطلب به اظهار نظر برسد لذا مصالح و مفاسد را بوسیله آقای بهبودی باعلی حضرت تذکر دادیم و انجام وظیفه نمودم و مقبول واقع نشد اینک به تکلیف شرعی باید عمل کنم بنظر اینجانب این رفتارندوم که بلحاظ رفع بعضی اشکالات باسم تصویب ملی خوانده شده مخالف رأی جامعه روحانیت اسلام و اکثریت قاطع ملت است در صورتیکه تهدید و تطمیع در کار نباشد و ملت بفهمد که چه می کنند عجالاً " اینجانب از بعضی جنبه های شرعی آن که اساساً " رفتارندوم یا تصویب ملی در قبال اسلام^{شی} ارزش ندارد و از بعضی اشکالات اشاره می کنم .

۱- در قوانین ایران رفتارندوم پیش بینی نشده است و تاکنون سابقه نداشته جز یکمرتبه آنهم از طرف مقامات غیرقانونی اعلام شد و بجرم شرکت در آن جمعی گرفتار شدند و بعضی از حقوق اجتماعی محروم شدند . معلوم نیست . چرا آنوقت این عمل غیرقانونی بود و امروز قانونی است . معلوم نیست چه مقامی صلاحیت دارد رفتارندوم کند و این امریست که باید قانون معین کند .

۲- در مالکی که رفتارندوم قانونی است باید بقدری به ملت مهلت داده شود که يك يك مواد آن مورد نظر و بحث شود و درجرايد و وسائل تبلیغاتی آراء موافق و مخالف منعکس شود . نه آنکه بطور مبهم با چند روز فاصله بدون اطلاع ملت اجراء شود .

رأی دهندگان باید پایه معلوماشان با اندازه باشد که بفهمند بچه رأی می دهند بنابراین اکثریت قاطع حق رأی دادن ندارند و فقط بعضی اهالی شهرستانها که قوه تشخیص دارند صلاحیت رأی دادن در مواد ششگانه دارند که آنان بیچون و چرا مخالف هستند

۳- باید رأی دادن در محیط آزاد و بدون هیچگونه فشار و زور و تهدید و تطمیع انجام شود. در ایران این کار عملی نیست و اکثر مردم تطمیع شده اند و بقیه را سازمانهای دولتی در تمام اطراف کشور ارباب کرده اند و در فشار قرار داده و می دهند. اساساً "پیش آوردن رفتار دوم برای آنست که تخلفات قانونی قابل تعقیب که ناچار مقامات مسئول گرفتار آن می شدند لوث شود و کسانی که در مقابل قانون و علت مسئول هستند اعلیحضرت را اغفال کرده اند که بنفع آنها این عمل را انجام دهد و اینها اگر برای ما ملت میخواهند کاری انجام دهند چرا به برنامه اسلام و کارشناسان اسلام رجوع نکرده و نمیکنند که با اجرای آن برای همه طبقات زندگی متری تأمین شود و در دنیا و آخرت سعادت مند شوند. چرا صندوق تعاونی درست می کنند؟ که حاصل دسترنج زارع را می برند، با تأسیس صندوق تعاونی بازار ایران بکلی از دست می رود و بازرگانان و رعایا را بخاک سیاه می نشانند و در نتیجه سایر طبقات بهمین روز مبتلا می شوند. اگر ملت ایران تسلیم احکام اسلام می شدند و از دولت ها میخواستند برنامه های اسلام را با نظر علمای اسلام اجرا کنند تمام ملت در رفاه و آسایش زندگی می کردند.

مقامات روحانی احساس خطر برای قرآن و مذهب می نمایند و بنظر می رسد این رفتار دوم اجباری مقدمه رفتار دوم برای از بین بردن مواد مربوط به مذهب باشد.

علماء اسلام از عمل سابق دولت راجع به انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی، برای اسلام و قرآن و مملکت احساس خطر کردند و بنظر می رسد که همان معانی را دشمنان اسلام میخواهند بدست

جمعیتی مردم ساده دل اغفال شده اجرا کنند . علماء اسلام
وظیفه دارند هر وقت برای اسلام و قرآن احساس خطر کردند
بمردم مسلمان گوشزد کنند تا مسئولان در پیشگاه خداوند متعال
نیاشند . از خداوند تعالی حفظ قرآن مجید و استقلال مملکت
را خواهیم .

روح الله الموسوی الخمینی

با تحریم رفتارندوم که سرانجام توفیق آمیز نبود خط آیت الله
شریعتمداری و آیت الله روح الله خمینی از هم جدا می شود .
تذکر این نکته ضروری است که در تمام طول مبارزات برسر حفظ
و مراعات قانون اساسی آیت الله شریعتمداری و آیت الله خمینی با هم
اشترک مساعی داشتند . گروههای لیبرال و همچنین جبهه ملی به آیت -
الله شریعتمداری اقتدا می کردند و گروههای افراطی که تعدادشان هم
زیاد نبود در پیرامون آیت الله خمینی گرد می آمدند .

با تحریم رفتارندوم خط این دو از هم جدا شد و طرفداران آیت -
الله خمینی بنای تهدید و تخفیف آیت الله شریعتمداری را گذاشتند .
روز بیستم شوال بمناسبت وفات حضرت جعفر صادق از طرف آیت -
الله گلپایگانی مجلس عزاداری در مدرسه فیضیه قم برپا می شود . صبح
همانروز شایعات گونه گونی دایر به ورود عده ای کماندو به قم در شهر
پخش می شود و دولت که در جریان رفتارندوم انقلاب شاه و ملت تحریم
آیت الله خمینی را بی تفاوت پشت سرگذاشته بود . با اطلاعاتی که در
دست داشت پیش بینی می کرد که در جریان عزاداری ۲۰ شوال امکان
دارد سروصدائی در قم بلند شود و بهمین منظور بقصد مقابله با آن عده^ی
کماندو به قم عزیمت کردند . حضور کماندوها در قم تسرعت در محافل قسم

منعکس شده و چون بیم زد و خورد و ایجاد آشوب می‌رفت آیت‌الله شریعتمداری و آیت‌الله خمینی برنامه حضور در مجلس عزاداری را لغو و در منزل باقی می‌مانند اما خبر تصیم این دو روحانی دیرتر از موعد مقرر به آیت‌الله گلپایگانی می‌رسد و وی که از سوئی صاحب مجلس عزاداری نیز بوده است بموقع در فیضیه حضور می‌یابد .

حضور کماندوها و شایعات مربوط به دخالت آنها در صورت طرح هرگونه تبلیغاتی علیه رفراوندوم شرایط دلپره آوری بر مجلس عزاداری حاکم می‌کند . پس از استقرار جمعیت و حضور آیت‌الله گلپایگانی ، شیخ مرتضی انصاری قمی به منبر می‌رود و ضمن مقدماتی به نقل این حکایت می‌پردازد که حکومت فعلی ادعای اسلام دارد و دین رسمی ایران نیز شیعه است اما اسلامی بودن حکومت قصه آن مرد "لر" را بخاطر می‌آورد کموقتی بحضور آیت‌الله بروجردی رسیده بود . آیت‌الله بروجردی از وی می‌پرسد مذهب شما چیست ؟ مرد لر جواب می‌دهد شیعه هستم . آیت‌الله می‌پرسد : نماز می‌خوانی ؟ می‌گوید : نه ! سؤال می‌شود روزه می‌گیری ؟ می‌گوید خیر . . . فقط مسلمانم و شیعه هستم ! . . .

وقتی سخن شیخ مرتضی انصاری قمی به اینجا می‌رسد ، ناگهان شخصی که هنوز هم هویت او فاش نشده است از جا بلند می‌شود و از حاضران در مدرسه فیضیه می‌خواهد که برای سلامتی پادشاه صلوات بفرستند ، شخص دیگری نیز برخاسته و به وی دشنام می‌گوید . این مشاجره لفظی بسرعت دامنه می‌گیرد و حاضران در مدرسه فیضیه بجان هم می‌افتند . کماندوهای اعزامی از تهران مداخله کرده و درگیری بسیار شدیدی واقع می‌شود .

آیت‌الله گلپایگانی به محض اوج گیری منازعه به کمک عده ای از حواریون خود در اتاق مدرسه مخفی و سپس بمنزل مراجعت می‌کند . اما منازعه ادامه پیدا می‌کند . در مورد حادثه مدرسه فیضیه تبلیغات و

سروصدای بسیار بپا شده است و محافل وابسته و نزدیک به آیت الله خمینی از همان روزها سعی و تلاش کردند غده ای مقتول برای ایمن حادثه پیدا کنند اما بشرحی که خواهد آمد در حادثه فیضیه کسی کشته نشد و بهترین دلیل آن هم اینکه تاکنون نام و مشخصاتی از این مقتولین خیالی در هیچ جا منتشر نشده است .

شاهدان بعدی که اغلب از روحانیون هستند و بعضی از آنها با "اسلام خمینی" هم میانه ای ندارند . تعریف می کنند که در اوج گیری منازعه ، طلبه ها با آجر به پلیس حمله می کنند و فاجعه را به اعلی درجه خود می رسانند .

شاهدان عینی جملگی بر این عقیده اند که در ماجرای مدرسه فیضیه کسی کشته نشده و شایعه فرو انداختن طلبه ها از بالای بام هم که اصل و متن حادثه سازی مدرسه فیضیه است ناشی از آنجاست که در جریان منازعه طلبه ای که روی پشت بام مشغول حرکت بوده از شدت ترس به پائین پرت می شود و بعد ها بر اثر جراحات ناشی از سقوط در بیمارستان جان می سپارد .

از صبح فردا جریان مدرسه فیضیه قم توسط هواداران آیت الله خمینی بزرگ می شود و ساعت به ساعت بر ابعاد و تلفات انسانی آن ^فاضافه می شود .

حوزه علمیه نجف که دورا دور بر جریان وقایع ناظر بوده است تلگرافی به حوزه علمیه قم و آقایان روحانیون مخاברה و جویای واقعیت امر می شود .

در پاسخ این تلگرام ، آیت الله خمینی طی جوابی می نویسد :

"..... قتل و ضرب و جرح طلاب مدرسه فیضیه عجب و سکوت علمای نجف
عجب"

این جمله آیت الله خمینی بعدها بصورت یکی از مهمترین جنبه‌های مبارزه آیت الله ورد زبان طلاب حوزه علمیه قم می‌گردد، اما حواریون آیت الله خمینی در مخایره همین تلگرام شاهکار تبلیغاتی دیگری نیز می‌زنند که شرح آن شاید روشنگر شیوه‌های تبلیغاتی بعدی این گروه نیز باشد.

سرود ای تبلیغاتی شدیدی که در مورد جریان مدرسه فیضیه براه انداخته می‌شود تا نجف نیز کشانیده می‌شود و علمای نجف برای اطلاع از صحت و سقم این تبلیغات و وقوف بر واقع امر مبادرت به مخایره تلگرافی به قم می‌کنند تا از میزان واقعی تلفات و مجروحین و مصدومین آگاهی یابند.

در تلگرافی که بامضای آیت الله روح الله خمینی به عراق مخایره می‌شود جمله ای گنجانده می‌شود که يك كلمه آن در قم و در نسخه اصلی بصورت "مصدومین" و در تلگرام واصله به عراق بصورت "معدومین" منعکس است.

در اصل جمله نوشته شده است:

"..... بلغ العدد المصدومین نحو سبعین....." که حکایت گسوی رسیدن عده مصدومین به هفتاد نفر است اما معلوم نیست که چگونه تلگرام رسیده به عراق دارای این جمله بوده است:

"بلغ العدد المصدومین نحو سبعین" که حاکی از کشتار ۷۰ نفر است.

در واقع متن تلگرام بنحوی نوشته شده بوده است که حرف "ص" در کلمه "مصدومین" شباهت به حرف "ع" داشته و در نتیجه علمای نجف با وصول تلگرامی به امضای آیت الله خمینی یقین پیدا می‌کنند که ۷۰ نفر از طلاب حوزه علمیه قم در حادثه مدرسه فیضیه کشته شده اند، حال آنکه

عدد ۷۰ بلکه ۸۰ نفر در مورد آمار مصدومین صحت دارد و این رقم قابل تأیید است اما شهید یا کشته بجز همان یک نفر طلبه ای که از ترس سقوط می کند مورد دیگری نداشته است .

وصول تلگرام آیت الله خمینی به نجف که بسهویا عمد " مصدومین در آن " معدومین " شده بود ، نجف و سایر شهرهای مذهبی عراق را تکان داد و همزمان در ایران و عراق مجالس فاتحه خوانی برای کشته شدگان حادثه مدرسه فیضیه برپا شد .

بد نیال حادثه مدرسه فیضیه ، شعار خوانی که پس از ماجرای ۲۸ مرداد در ایران رونق خود را از دست داده بود ، بار دیگر مطرح شد و شرکت کنندگان در مجالس فاتحه با شعار " قم شده کربلا ، فیضیه قتلگاه الله اکبر " .

نخستین تمرین های خود را برای رواج و رونق دادن شعارهای توده فریب آغاز کردند .

در جریان برگزاری مجالس فاتحه برای کشته شدگان تلگرافی ! !
مدرسه فیضیه ، آیت الله خمینی نیز در مسجد اعظم قم به منبر می رود و — سخنرانی تند و تیزی می کند که بخاطر آن بدستور مقامات دولتی دستگیر و به تهران منتقل و به زندان اعزام می شود .

در ارتباط با همین جریان آیت الله قمی نیز از مشهد تبعید می شود . آیت الله خمینی چندی در زندان می ماند و برخلاف شایعات منتشره چه در آن زمان و چه بعد از آن هرگز محاکمه ای صورت نمی گیرد و تنها در ایام بازداشت به بازجویی و بازپرسی اقدام می شود .

هاجرای هر چهیت

۱۰

” حاج آقا روح الله بازداشت شد ! ” - این جمله ای است که ناگهان در سراسر قم و مشهد در میان محافل روحانی پیچید - لازم به یادآوری است که بسیاری از شخصیت های روحانی هنوز هم آیت الله خمینی را ” حاج آقا روح الله ، خطاب می کنند و این نامی است که از سالها پیش از این بر روی وی مانده است .

حواریون و شاگردان آیت الله خمینی با همکاری اعضای مذهبی جنبه ملی نظیر مهندس بازرگان و بازاریان تهران ، و به اشاره آنها کسبه بیشتر بازارهای ایران بدنبال دستگیری آیت الله خمینی و برای آنکه اهمیت بیشتری برای این بازداشت بوجود آورند بسرعت باد و برق شایع کردند که يك محاکمه صحرائی تشکیل خواهد شد و آیت الله خمینی به اعداء محکوم خواهد گردید .

همانگونه که گفته شد بمناسبت برگزاری مجالس ترحیم برای کشته شدگان خیالی و تلگرافی مدرسه فیضیه بسیاری از علمای مذهبی بر منبر رفتند و حدود ۷۰ نفر از واعظان در تهران و سایر شهرستانها بسبب نطق های تند و نیزشان که غالباً ” بر فرض موهوم کشته شدن ۷۰ طلبه فیضیه بود ، دستگیر و زندانی شده بودند که از میان آنها می توان فلسفی

واعظ . آیت الله ضیاء الدین اسرآبادی و شیخ عباسعلی اسلامی را نام برد .

کثرت این عده سبب شد که شاگردان آیت الله خمینی باطراحی تبلیغاتی جبهه ملی که در زمان حکومت علی امینی و به اشاره دولت دموکرات امریکا جانی تازه یافته بود شایعه اعدام قریب الوقوع خمینی را در ایران و عراق رواج دهند .

شدت و رواج این شایعه بجائی رسید که مراجع تقلید و آیات عظام که حسب سنت همیشه اخبار را از حواریون خود دریافت می دارند و تجربه نشان داده که این حواریون چندان منابع موثقی هم نیستند ، شایعه را جدی تلقی کرده و برای جلوگیری از اعدام خیالی آیت الله خمینی که علیرغم تفاوت اندیشه و روش بهر حال در کسوت روحانیت بود بفکر چاره و تدبیری بیفتند .

در تداوم این چاره جوئی ها ناگهان شخصیت بسیار مرموز مذهبی سالهای بعد از جنگ جهانی دوم یعنی شیخ حسین لنگرانی پیشنهاد می کند که خوب است اجتماعی از مراجع تقلید و مجتهدان صاحب نام ایران تشکیل شود و آقایان مقام " مرجعیت " آیت الله خمینی را نصیب و اعلام کنند تا باین ترتیب وی بتواند از مصونیت قانونی عدم اعدام و محاکمه " مجتهد مرجع تقلید " اسفاده کند .

شیخ حسین لنگرانی با بستگان نزدیکش که بطور کلی خـیـط کمونیسم روسی را تعقیب می کردند و چند تن از آنها در رابطه با مرگ محمد مسعود روزنامه نگار ایرانی و چند فقره قتل دیگر بچنگ عدالت افتادند ، چهره مرموزی است که روزگاری نایندکی مجلس شورایی ایران را آنهم در زمان اشغال آذربایجان در سال ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ عهده دار بود و بموجب اسناد بدست آمده در جریان تشکیل دولت پوشالی پیشه وری در

آذربایجان وی نیز بطور مؤثر شرکت داشته است .

بهر حال پیشنهاد شیخ حسین لنکرانی بسرعت طرفدارانی پیدا می‌کند و در حالی که آیت الله خمینی روزهای اولیه زندان را تجربه می‌کرد تصمیم گرفته شد که مجتهدان درجه ۱ شهرستانها در تهران اجتماع و "مرجعیت" آیت الله خمینی را تصویب و اعلام کنند .

دولت بسرعت از طریق منابع اطلاعاتی خود در جریان تصمیم‌گیری آقایان قرار گرفت و در آخرین ساعات مجتهدان ترجیح دادند برای حفظ امنیت جلسات وعدم دخالت دولت تا حد مقدور، از اجتماع در تهران خودداری و مکان برگزاری اجلاس را به شهرری در جوار شاه عبدالعظیم که بخاطر مذهبی بودنش بهر حال امن تر از تهران بود منتقل سازند .

آیت الله سید هادی میلانی از مشهد با هواپیما عازم تهران شد اما هواپیما به بهانه نامساعد بودن شرایط جوی از نیمه راه بازگشت و آیت الله میلانی ناگزیر با اتومبیل و با سرعت خود را به تهران رساند . آیت الله شریعتمداری ، آیت الله گلپایگانی و آیت الله نجفی -

مرعشی قرار بود از قم عازم تهران شوند اما مقامات امنیتی خروج از قم را ممنوع ساخته بودند . آیت الله گلپایگانی قصد عزیمت را فسخ و در قم باقی ماند و آیت الله نجفی مرعشی نیز که حسب سنت بهنگام ضرورت تظاهر به بیماری می‌کند ناگهان بشدت دچار ناراحتی قلبی شد و سفر خود را به تهران لغو کرد اما آیت الله شریعتمداری علیرغم عدم حرکت آیت الله - گلپایگانی و آیت الله نجفی مرعشی ، پنهانی از طریق بیراهه خود را با اتومبیل از شهر قم خارج و پس از طی مسافت بسیاری در بیابانها به جاده اصلی رسیده وارد شهرری می‌شود .

آیت الله شیخ بهاء الدین محلاتی نیز از شیراز بسوی تهران حرکت می‌کند .

دولت که بدقت توسط منابع اطلاعاتی خود در جریان امر بود
 بمنظور آرام ساختن جامعه روحانیت آنهم بخاطر يك شایعه سعی می‌کند
 بنحوی واقعیت امر و کذب شایعه را به آقایان علما گوشزد کند . در همین
 هنگام یکی از علمای مشهور و محترم موسوم به حاج آقا روح الله کمالوند از
 شخصیت های مذهبی خرم آباد که عازم تهران بوده هدف قرار می‌گیرد
 و دستگاہهای امنیتی با نامبرده تماس و مآوقع را به اطلاع وی می‌رساند و
 از او میخواهد که ضمن تشریح جزئیات امر در جلسه تصویب مرجعیت از
 آقایان علما بخواهد که بنحوی روابط خود را با دولت بهبود بخشند .
 حاج آقا روح الله کمالوند در جلسه شرکت اما شرایط حاکم بر
 جلسه آنقدر نامساعد بوده که حتی از طرح آن خودداری می‌کند .
 بهر تقدیر جلسه تشکیل و طی صوت جلسه ای مرجعیت حاج آقا
 روح الله خمینی تصویب می‌شود .

ذیل این تصویب نامه امضای آقایان آیات عظام شریعتمداری
 خوانساری ، میلانی و شیخ بهاء الدین محلاتی بچشم می‌خورد .
 متن تصویب نامه به قم برده می‌شود ولی آقایان گلپایگانی و مرعشی
 نجفی از امضای آن خودداری می‌کنند . همین متن به نجف اشرف هم
 فرستاده می‌شود و آیت الله حکیم از امضای آن استنکاف می‌ورزد ، اما
 حواریون آیت الله خمینی موفق می‌شوند امضای آیت الله شاهرودی را برآ
 تصویب نامه مرجعیت آیت الله خمینی بدست آورند .

برای ثبت در تاریخ و روشن شدن ماهیت اینهمه جا رو جنجال که
 بخاطر هیچ برپا شده بود و نشانگر شیوه های تبلیغاتی حواریون آیت الله
 خمینی است ذکر این نکته ضروری است که از این تصویب نامه مذهبی هرگز
 استفاده نشد ، بهیچ مقام دولتی تسلیم نگردید و تصویب آن در آزادی نه
 آیت الله خمینی هیچ تأثیری نداشت و تنها تأثیر آن کسب عنوان مرجعیت

تحت شرایط و مقتضیات ضروری بنفع آیت الله خمینی بود . عنوانی که اگر
این شیوه تبلیغاتی بکار نمی رفت شاید باین سرعت نصیب وی نمی شد .

جان‌گندی، تیمور بختیار

و خمینی!

۵۵

خمینی هنوز در بازداشت است و تصویب نامه مرجعیت وی نیز بعنوان يك حربه تبلیغاتی در دست حواریون او اینجا و آنجا برده می‌شود. پیشنهاد شیخ حسین لنکرانی واقعیت یافته و نباید بیمی از اعدام آیت الله داشت اما حال که جان‌اف، کندی رئیس جمهوری دموکرات آمریکا با همکاری جبهه ملی و ژنرال تیمور بختیار رئیس پیشین ساواک هنوز در صدد انتقام‌گیری فردی از محمد رضا شاه پهلوی است و پیش از شروع نخست وزیر امیر اسدالله علم توسط دکتر علی امینی به تقویت گروه‌های مخالف پادشاه پرداخته است. پس ماجرای مدرسه فیضیه قم و بازداشت آیت الله خمینی وعده دیگری از وعاظ باید همچنان مورد بهره برداری قرار گیرد.

ایام عزاداری ماه محرم به كمك این طرح تبلیغاتی می‌رسد و از روز دوازدهم خرداد ۱۳۴۲ تظاهرات پراکنده ای در شهرستان قم و مشهد و برخی دیگر از شهرستانها صورت می‌گیرد. روز چهاردهم خرداد تظاهرات دسته‌های مذهبی موجب گردید که شهربانی کل کشور اعلامیه ای صادر کرده و انجام تظاهرات را ممنوع سازد اما علیرغم این ممنوعیت از بامداد روز پانزدهم خرداد تظاهرات وسیعی در تهران شروع می‌شود. در ایستگاه تظاهرات اداره انتشارات رادیو و همچنین کتابخانه پارک شهر و تعداد

زیادی از مغازه های تهران مورد حمله قرار گرفت و خسارات فراوانی به آن وارد شد .

برخی از موسسات ، باجه های بلیت فروشی اتوبوس و اتومبیل های سواری نیز طعمه حریق گردیدند .

این تظاهرات که عکس العمل های جهانی داشت هنگامی روی داد که در استان فارس نیز در مخالفت با جریان اصلاحات ارضی حوادث و درگیری های شدیدی وجود داشت و سپهد بهرام آریانا در سمت فرماندهی نیروهای جنوب مشغول در هم شکستن شورش بعضی از عشایر فارس بود .

تظاهرات تهران که دامنه آن فردا به شیراز ، مشهد و چند شهر دیگر رسید ، سبب شد که در تهران و بعضی شهرستانها حکومت نظامی اعلام شود و عده زیادی منجمله طیب حاج رضائی به اتهام تخریب و تظاهرات ضد امنیتی توقیف و تسلیم دادگاه نظامی شوند .

حکومت نظامی بسرعت ریشه های تظاهرات ۱۵ خرداد را خشکاند و دو ماه بعد در روز دوازدهم مرداد ماه سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) طی اعلامیه ای خبر آزادی آیت الله خمینی ، آیت الله قمی و آیت الله محلاتی را که حکایت گوی سازش این سه نفر با ساواک بود بطور رسمی منتشر ساخت .

متن اطلاعیه سازمان اطلاعات و امنیت کشور بشرح زیر است :

..... چون بین مقامات انتظامی و حضرات آقایان خمینی ، قمی و محلاتی تفاهم حاصل شده که در امور سیاسی مداخله نخواهند کرد و از این تفاهم اطعینان کامل حاصل گردید ما است که آقایان برخلاف مصالح و انتظامات کشور عملی انجام نخواهند داد ، علیهذا آقایان بمنازل خصوصی منتقل شدند

يك بررسی ساده بر متن اطلاعیه نشان می دهد ، در حالی که
حواریون آیت الله خمینی با تأکید و اصرار بر اینکه مقدمات محاکمه صحرا^{ئی}
وی تدارك دیده شده و اعدام وی قطعی است ، دست به جارو جنجال
وسیعی می زدند ، آیت الله به بهائی که در ذیل به آن اشاره می شود با
مقامات ساواک به سازشکاری می پردازد و از زندان رهائی می یابد .

درست یکروز پس از آزادی آیت الله خمینی - یا بقول اطلاعیه
ساواک آقای خمینی - یعنی روز سیزدهم مرداد ماه اولین جلسه محاکمه
متهمین حوادث ۱۵ خرداد - حادثه ای که بمنظور پشتیبانی از آیت الله -
خمینی روی داد - در دادگاه نظامی آغاز می شود .

متهمین عبارت بودند از :

طیب حاج رضائی ، حاج اسماعیل رضائی ، حسین شمسای ، سید
علی بوریا باف ، محمود ذوقی تبار ، عنایت الله ذوقی ، عباس شیرزاد ،
اسماعیل خلیج ، محمد رضا تقی زاده ، سید مجتبی طالاری ، محمد باقر باقریان ،
امیر کریم خانی ، حسن صالح نیا ، فضل الله سلحشور ، حاج محمد مظلومی ،
غلامرضا قائینی و عبدالله صادق تهرانی .

آیت الله ها آزاد می شوند و محاکمه نظامی عاملان حوادث ۱۵ -
خرداد آغاز می شود ، محاکمه ای که سرانجام به صدور حکم اعدام برای
طیب و حاج اسماعیل رضائی می انجامد .

بهر تقدیر با تسلط دولت بر اوضاع مملکت ساعت ۲۴ روز سی ام -
سهرماه پس از چهارماه و نیم مقررات حکومت نظامی لغو می شود و همانسروز
دادگاه عادی ویژه شماره يك اداره دادرسی ارتش محاکمه آقایان مهندس
مهدی بازرگان ، دکتریدالله سجایی ، سید محمود طالقانی ، مهندس
عزت الله سجایی ، دکترعباس شیبانی ، احمدعلی بابائی ، ابوالفضل
حکیمی ، مهدی جعفری و پرویز عدالت منش را با اتهام اقدام برضد امنیت

کشور آغاز می‌کند .

يك ماه بعد نتیجه سازشکاری و توافق آیت الله خمینی با مقامات ساواک بر ملامی شود و با مداد روز شنبه یازدهم آبانماه طیب حاج رضائی ۵۳ ساله و حاج محمد اسماعیل رضائی ۳۸ ساله در میدان تیرپادگان حشمتیه مقابل جوخه اعدام می‌ایستند و بارگبار شش تیر مسلسل نتیجه بیعت با آیت الله خمینی را در پیک مرگ دریافت می‌دارند .

در همین سال روز جمعه اول آذرماه ، پرزیدنت جان اف - کندی رئیس جمهوری امریکا در دالاس بقتل می‌رسد و با مرگ وی باردیگر آرامش به ایران باز می‌گردد .

..... و اما آیت الله خمینی پس از آزادی از زندان يك توقف يك ماهه در تهران می‌کند و در این مدت ابتدا در قیطریه در منزل حاج عبدالنجاتی برادر آیت الله قمی و سپس در منزل حاج مهدی عراقی سکونت می‌کند و پس از این مدت به قم می‌رود و مورد استقبال پرشور و گرم اهالی قم قرار می‌گیرد .

چندی بعد آیت الله خمینی باردیگر به منبر میرود و این بار با طرح مسأله کاپیتولاسیون و در ارتباط با روابط ایران و اسرائیل که تنها بطور رسمی جنبه بازرگانی داشت و حمایت از فلسطینی‌ها ، میثاق خود را با ساواک فراموش می‌کند و دولت که نقض عهد آیت الله را مشاهده کرده و از سوی دیگر در کمال قدرت مراقب اوضاع است ، بلافاصله او را دستگیر و پس از انتقال سریع به تهران بلاد رنگ وی را سوار هواپیما کرده و به ترکیه تبعید می‌کند .

هواپیما آیت الله را به استانبول می‌برد و از استانبول وی به شهر "مودسا" انتقال می‌یابد تا دوران تبعید پانزده ساله خود را در این شهر و سپس در عراق و فرانسه آغاز کند .

آنچه در نطق تند و تیز آیت الله خمینی سبب رنجش مقامات دولتی تا حد تبعید وی شد جمله معروف آیت الله است که خطاب به محمد رضا شاه پهلوی می گوید و آن جمله اینست که : میخواهی بگویم بیرونت کنند !

این نطق که در مدرسه فیضیه ایراد شد و رودر روئی مستقیم آیت الله خمینی و محمد رضا شاه پهلوی است نیاز به توضیحاتی دارد که اشاره به آن در شناخت توفان ۵۲ سهم والائی می تواند داشته باشد .
شیخ محمد رشتی که سمت مشاور حضرت آیت الله حکیم را داشته است در خاطرات خود می گوید که در سال ۱۳۴۱ سفیر انگلستان در عراق موفق شد تا ملاقاتی با آیت الله حکیم داشته باشد ، وی دو ساعت با آیت الله حکیم بحث و مذاکره کرد و بعدها آیت الله حکیم فاش کرد که سفیر انگلیس در عراق از او خواسته است که علیه پادشاه ایران اقدامات مذهبی انجام دهد و آیت الله این پیشنهاد را نپذیرفته است .

شیخ محمد رشتی تعریف می کند که پس از ایراد سخنرانی آیت الله خمینی و گفتن جمله معروف " میخواهی بگویم بیرونت کنند " آیت الله حکیم با طعنه و لېخند می گوید : مثل اینکه سفیر انگلیس بالاخره خمینی را ملاقات کرده است ! !

برای ریشه یابی بیشتر به سندی اشاره می کنیم که توسط رابرت د ریفوس منتشر شده و روشنگر بسیاری از حقایق است :
این سند که بصورت مقاله ای در شماره جولای ۱۹۷۹ مجله گز- کیوتیو اینتلجنس ریویو بچاپ رسیده است بشرح زیر است .
"..... در سال ۱۹۵۳ ، سرویس های اطلاعاتی ایالات متحد آمریکا ، بریتانیا و اسرائیل دست در دست هم دولت محمد مصدق را سرنگون کردند و تاج و تخت سلطنت را به خاندان پهلوی بازگرداندند .

عملیات واقعی به تخت نشاندن دوباره شاه بسیار حرفه ای می-
نمود ، ولی آنچه به این عملیات اعتبار بخشید تظاهرات نیروهای هوادار
شاه در خیابانها بود .

بازمان دهندگان اصلی این تظاهرات پیروان شیعه آیت الله-
کاشانی و همدستش شمس قنات آبادی بودند . در میان تظاهرکنندگان
پر صدای خیابانی که سرنگونی مصدق را طلب می کردند ، ملای نسا-
شناسی بود که خمینی نام داشت . نام واقعی او در اوائل قرن بیستم گم
می شود .

آنچه می گویند اینست که در نخستین سالهای دهه ۱۹۳۰ ،
هنگامی که بیشتر ایرانیان برای اولین بار به استفاده از نامهای خانوادگی
خود پرداختند ، مردی که بنام روح الله خمینی شناخته شده ، آنرا برای
خود برگزید . دو برادرش اسامی دیگری را انتخاب کردند ، یکی بخاطر
فعالیت هایش در هندوستان زیر سلطه انگلستان خود را هندی نامید .
در اوائل دهه ۱۹۵۰ نام برادران خمینی- هندی در فهرست پرداخت
های آیت الله کاشانی قرار گرفت .

کاشانی که در آغاز خود را هوادار مصدق نشان می داد بارهبری
اخوان المسلمین که در ایران به فدائیان اسلام معروف بود ، روابط بسیار
نزدیکی داشت . رهبر شناخته شده فدائیان در آن زمان نواب صفوی بود
و شماره اعضای آن به ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر می رسید . این سازمان از اوائل
دهه ۱۹۴۰ که اینتلیجنس سرویس انگلستان شاخه بین المللی اخوان-
المسلمین را آفرید ، مخفیانه وجود داشت و فعالیت می کرد . در ایران اعضا^ی
متعصب فدائیان اسلام تقریباً " تنها بخاطر يك سلسله قتلهای چشمگیر از
جمله دست کم دو نخست وزیر شهرت داشتند .

در سال ۱۹۵۳ ، درست پیش از سقوط مصدق ، کاشانی

انحصاراً". از طریق دنیاى زیرزمینی جنایتکاران ایرانی فعالیت می‌کرد. مافیای ایرانی، "چاقوکش" نام دارد، اعضایش با استفاده از چاقوئى که به ظاهر دیده نمى‌شود، بمردم حمله می‌کنند و آنها را بقتل می‌رسانند. بازار، به ویژه بازارهای سبزی و میوه مرکز فعالیت مافیای ایرانی است. آنها روسپی‌خانه‌ها، قمارخانه‌ها و بویژه پخش مواد مخدر را زیرکنترل خود دارند، دوتن از نایب‌های آیت‌الله کاشانی و درحقیقت رهبران مافیای ایرانی در آن زمان که تظاهرات علیه مصدق را برآورداختند، در پشت صحنه فدائیان قرار داشتند.

تا این زمان هنوز خمینی - آیت‌الله آینده - نسبتاً ناشناس بود پس از ماجرای ۲۸ مرداد ژنرال زاهدی و ژنرال بختیار بعنوان عوامل تحکیم‌کننده رژیم "سی. آ. آی." - سیا - چهره نمودند.

ژنرال بختیار فرماندار نظامی تهران بود، در ۱۹۵۴ از این فرمانداری ساواک خلق شد که بختیار نخستین رئیس آن بود. ساواک که بی‌درنگ از نظر آموزشی زیر نظر سازمان امنیت اسرائیل - موساد - بویژه کارشناسان شکنجه آن قرار گرفت در لیست پرداخت‌های خود نام ملاها و آیت‌الله‌ها را شبت کرد که حقوق ماهانه آنها بین ۱۰۰ تا ۱۰۰۰ دلار و گاهی بیشتر بود. یکی از آنها، آیت‌الله خمینی بود که به گفته برخی از آگاهان، ماهانه ۳۰۰ دلار بعنوان مأمور ساواک حقوق می‌گرفت و در همان حال در قم نیز تدریس می‌کرد.

رابرت دریفوس سپس می‌نویسد:

"..... هنگامی که کندی در سال ۱۹۶۱ به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد، مشکلات ایران نیز آغاز شد.

کندی با استفاده از ساواک و اهرم آمریکا نخست وزیرى را به شاه تحمیل کرد که به تحریکات گوناگونی برای انجام اصلاحات دست زد.

در سال ۱۹۶۲، شاه برای گفتگو با کندی به واشنگتن رفت و پیشنهادی را ارائه داد. اگر کندی موافقت می‌کرد که دکتر امینی از کار کنار گذاشته شود، شاه خود به انجام برنامه‌ها و نظراتی که داشت و مورد تأیید واشنگتن هم بود همت می‌گماشت. کندی این پیشنهاد را پذیرفت و آنگاه شاه به ایران بازگشت.

در اواخر همان سال کندی، ژنرال تیمور بختیار را به آمریکا فراخواند. ظاهر داستان حکایت از آن داشت که رئیس ساواک به دلایل درمان پزشکی به آمریکا رفته بود، ولی وی پنهانی با کندی در کاخ سفید ملاقات کرد و توطئه‌ای را علیه شاه ترتیب داد.

با وجود این، شاه از توطئه پرده برداشت، بختیار را کنار گذاشت و تمامی سازمان ساواک را تصفیه کرد. رئیس تازه ساواک - ژنرال پاکروان - مرد متعادلی بود و می‌کوشید ساواک را که بمنزله دولتی درون - دولت دیگر بود مهار کند. در همین زمان، بختیار از کشور گریخت. نخست به ژنورفت و آنگاه راهی بغداد شد و در آنجا از یک قرارگاه پنهانی فعالیت‌های خود را برای برآوردن انداختن شورش علیه شاه آغاز کرد. عامل اصلی بختیار کسی جز آیت‌الله خمینی نبود که سرعت در رده‌های انگلیسی - اسرائیلی ساواک رشد پیدا کرده بود. پس از برپاشدن یک سلسله شورش‌های ارتجاعی خمینی از کشور اخراج شد، نخست در ترکیه مسکن گزید و سپس به عراق رفته و در کنار تیمور بختیار قرار گرفت.

چند سال بعد بختیار به قتل رسید و خمینی در عراق تنها باقی ماند. . . . یک ملای تنها، در آنجا پانزده سال توقف کرد و انتظار کشید. . . . اگرچه مجله اگرکیوتیو اینتلیجنس ریویو معتبرتر از آن است که بتوان درباره مطالب آن شك کرد و اگر چه رابرت دریفوس محقق سیاسی سرشناسی است که محافل سیاسی و مردان سیاسی برای تحقیقات او

ارزشهای بسیاری قائل هستند، اما بهرحال دیدگاه او بر مسائل جهانی، دیدگاهی است که نمی‌تواند در برگیرنده همه جزئیات فرهنگی سیاسی اجتماعی يك جامعه مورد تحقیق باشد ولی بهر تقدیر تردیدی وجود ندارد که میان سپهبد تیمور بختیار نخستین رئیس ساواک ایران و آیت الله خمینی روابط بسیار صمیمانه‌ای وجود داشته است بنحوی که پس از کشته شدن سپهبد بختیار در عراق، آیت الله خمینی سرپرستی و حضانت خانواده وی را بعهده گرفت و با آنکه نام تیمور بختیار در تاریخ ایران با جنایات بیشماری همراه است و همه گروه‌ها طعم تلخ شکنجه‌های قرون وسطائی ساواک بختیار را چشیده اند اما می‌بینیم که پس از بقدرت رسیدن خمینی حتی برای یکبار هم بپایین جنایات و شخص او اشاره نمی‌شود اما در همان نخستین روزهای انقلاب ژنرال پاکروان که مردی متشخص، تحصیلکرده و مؤمن بود تیرباران می‌شود در حالی که سالم‌ترین دوره ساواک همراه با تصفیه و پاکسازی همه جانبه و از میان بردن شکنجه و آزار در زمان ریاست او بر ساواک بوده است.

حال باید آیت الله خمینی را که در "مود سا" ایام تبعید را می‌گذراند و بزودی راهی عراق می‌شود تنها بگذاریم و باز برای ورود به توفان ۵۷ به ایران بازگردیم و از فعالیت جبهه ملی و اشخاصی نظیر مهدی بازرگان و نوع فعالیت‌های آنها سخن بگوئیم تا بهنگام طرح مسائل توفان ۵۷ ببینیم چگونه حلقه‌های يك جازنجیر می‌شود و احساسات مردم ناآکاد به بازی گرفته می‌شود.

فصلت آزادی

جبهه ولی

۱۴

در يك ارزیابی دقیق و منصفانه ، ریشه های توفانی که در ۵۷ روئید به سالهای جنگ جهانی دوم و مبارزه ابرقدرت ها در جهت حفظ منافعشان در خلیج فارس و ایران باز می گردد و بی توجه به رویداد های این سالها هرگز نمی تواند پندار راستینی از وقایع و حوادث بعدی داشت .

اگرچه بحث و بررسی این رویدادها به تفصیلی سه هزار صفحه ای در کتاب آرامش بعد از توفان نویسنده در سه جلد گرد آمده است اما بمنظور آگاهی نسل جوان ناگزیر باید اشارتی اگرچه مختصر به وقایع آن سالها داشت تا دریافت شود چگونه پس از پایان جنگ جهانی دوم در حالی که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی غائله آذربایجان را برپا کرده و خیال تجزیه آذربایجان را داشت ، ابرقدرت امریکا نیز می خواست از ضعف جهانی شیربیر بریتانیا استفاده کرده و جای پای محکمی برای خود در ایران جستجو کند .

اما تا رسیدن به زمانی که ناگزیر باید به این حوادث اشاره کرد و آنرا به توفان ۵۷ پیوند داد ، باید از سالهای بعد از جنگ فراتر رفت و همانگونه که آیت الله خمینی را پس از ۱۳۳۲ شناختیم گروه غیر معمم همکار او را نیز بشناسیم .

این گروه را افرادی نظیر مهندس بازرگان ، کریم سنجابی ، داریوش فروهر ، دکتر ابراهیم یزدی ، دکتر مصطفی چمران ، صادق قطب زاده و ابوالحسن بنی صدر تشکیل می دهند . به این عده افراد دیگری نظیر عباس امیرانتظام ، سجایی ، دکتر معظمی ، عطائی ، طاهره احمدزاده ، آیت الله میلانی و آیت الله حاج سیدرضا زنجانی را نیز باید اضافه کرد ، اگرچه شاپور بختیار نیز سهم عمده ای در مقدمات این همکاری داشته است .

برای روشن شدن نحوه این همکاریها و هدف و روش این گروه بهتر است ابتدا تاریخچه ای اعتراف گونه از جمعی از آنها بشنویم و بعد صحت و سقم آنرا مورد ارزیابی قرار دهیم .

مهندس مهدی بازرگان ، نخست وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی که یهودی الاصل است و بی هیچ تردیدی از ریشه مادری کلیمی است پس از مرداد ۱۳۳۲ و باعتراف خودش درست در نخستین هفته پس از ماجرای ۲۸ مرداد نهضت مقاومت ملی ایران را پایه گذاشت .

قابل توجه است بدانید که مادر مهندس مهدی بازرگان خواهر حکیم الملك معروف است که خود حکیم الملك پسر حکیم باشی جهود است . اما در این بخش قصد گفتگو درباره مذهب وی در میان نیست . خواهیم چگونگی ایجاد نهضت مقاومت را مورد بررسی قرار دهیم .

مهندس مهدی بازرگان در شماره ۱۶۰۶۹ روزنامه اطلاعات

می نویسد :

..... نهضت مقاومت ملی ایران در اولین هفته بعد از کودتای تهران بوجود آمد . کمیته مرکزی آنرا مرحوم ضیاء الدین حاج سیدجوادی و آقایان حاج سیدرضا زنجانی ، حاج سید محمدعلی انگجی و مرحوم موسوی جلالی ، اینجانب ، دکتر سجایی ، مرحوم رحیم عطائی و همچنین افرادی از

حزب ایران تشکیل می‌دادند ، این جمعیت به پیشنهاد آقای عباس‌راد -
 نیا و جمعی از آقایان بازاریها تأسیس شده ، افراد زیادی را از بازاری و
 دانشجوی و کارمند و معدودی روحانی در تهران و چند شهر دیگر در بر
 می‌گرفت . این جمعیت تا سالهای ۳۵ و ۳۶ به حیات خود ادامه داد و
 فعالیت هائی از نوع تجمع و تشکل و تظاهرات ، پخش اعلامیه و نامه ،
 انتشار نامه سرگشاده اعتراض به قرارداد کنسرسیوم نفت (با مضای هفتاد
 نفر به ابتکار مرحوم دکتر معظمی که منجر به اخراج امضاء کنندگان کارمند
 و استاد و در فشار گذاردن سایرین از جمله مرحوم دهخدا گردید) داشت
 یا زندان افتادن اینجانب و آقای مهندس سجایی و گیتی‌بین
 در سال ۱۳۳۵ و پس از آنها بازداشت آیت الله حاجی سید رضا زنجانی .
 مرحوم دکتر معظمی و مرحوم رحیم عطائی و آقایان عباس سمیعی ، عباس
 راد نیا ، استاد محمد تقی شریعتی ، طاهر احمدزاده و عده ای از تجار
 مشهد و مرحوم آیت الله میلانی و بالا رفتن کنترل فرمانداری نظامی توأم با
 کنار رفتن حزب ایران و حزب مردم ایران ، تهضت مقاومت ملی عملاً
 تعطیل گردید .

حزب ایران از دکتربین ایزنهاور استقبال کرد و بعضی از جوانان
 فعال برای برنامه های حادث تر به خارج از کشور هجرت کردند .
 پس از آن در اثر عدم امکان فعالیت های سیاسی و بنا به
 "احتیاج روز" روبره اقدامات آشکار اعتقادی ، تعلیماتی و تربیتی و تمرین های
 همکاری اجتماعی گذارده شد که نتیجه بخش و دامنه دار گردید . انجمن -
 های اسلامی و مؤسسات آموزشی و انتشاراتی و امدادی عدیده در تهران
 و شهرستانها و حتی در اروپا و امریکا بوجود آمد که نقش سازنده گسترده
 برای آینده ایفا نمودند . در امریکا دکتر مصطفی چمران و دکتر ابراهیم
 یزدی منشاء اقدامات و خدمات ارزنده ای شدند و در اروپا مرحوم دکتر

شریعتی بعدها نهضت آزادی خارج کشور را پایه گذاری نمود
نخست وزیر دولت موقت در همین مقاله اعتراف می کند که :

” شعار نهضت مقاومت به تبعیت از پیشوای ملت دکتر مصدق
جمله در رژیم مشروطیت شاه سلطنت می کند نه حکومت بود“
مهدی بازرگان در همین مقاله برای توجیه همکاری های خود با
امریکا و حمایت های امریکا از او و یارانش می نویسد :

” پایه گذاران و اعضاء و علاقمندان به نهضت آزادی ایران و
نهضت مقاومت ملی ، نه تنها با آمریکا بلکه با بعضی از کشورهای اروپا و
نیز با دولت وقت ارتباط های کم و بیش پنهانی داشته اند . نه تنها از
چند ماه مانده به پیروزی درخشان انقلاب بلکه از ۲۶ سال پیش ، بعد از
کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نه تنها این گروه ، بلکه گروه ها و
شخصیت های ملی و مذهبی دیگری نیز چنین شیوه ای داشته اند .
بنا بر این اگر ارتباطات سیاسی جرم و خیانت باشد همگی شریک -
اند و اگر خدمت و افتخار باشد انحصار به نهضت مقاومت و نهضت آزادی
ندارد .

بمصادق ” الاعمال بالنیات ” اول باید دید این اقدامات روی چه
نیت و برای چه هدفی انجام گردیده و سپس چه آثار (بد یا خوب) از
آنها نتیجه شده است .

الف - هدفها و برنامه ها

۱ - هدف و برنامه ” نهضت مقاومت ملی ” در ارتباط با خارجی ها
دو چیز بود :

اولاً ” رساندن ندای خفه شده ملت ایران بدنيا و اثبات اینکه
دکتر مصدق پیشوای محبوب و منتخب ایران بوده . دولت او با کودتای
امریکائی - انگلیسی زاهدی ساقط شده است .

ثانیا " شاه فراری که با دسیسه و دستور دولت های بیگانه غربی و شرقی به ایران برگشته ، خائن و منفور است ، قرارداد هائی که با دولت های دست نشانده او منعقد شود فاقد اعتبار است و همکاری و پشتیبانی آمریکا و اروپا در بلند مدت بسود خود آنها نیز نخواهد بود .

۲- دانشجویان خارج کشور با استفاده از محیط آزاد تروامکانات

بیشتر تماسهائی چند با مطبوعات و با مقامات موثر پارلمانی و قضائیی و سیاسی آن ممالک میگرفتند و نامه ها و مقالاتی مینوشتند و حتی با امثال کندی ملاقات میکردند . هدف آنها شناساندن اوضاع واقعی ایران و خنثی کردن تبلیغات فریبکارانه شاه و سفیرانش بود که بیدریغ از کیسه ملت خرج میکردند . علاوه برآن ، دانشجویان ما که ممنوع و محروم از مراجعت بوطن شده بودند ، وسائل آشنائی و مکاتبه و ملاقات مبارزین داخل کشور را با نمایندگان سازمان ملل و کمیسیون های حقوقی و سیاسی فراهم میکردند .

۳- از یکی دو سال مانده به پیروزی انقلاب ، هدف و برنامه فعالین سابق نهضت آزادی ایران در داخل و خارج کشور از برقراری ارتباطات دو منظور ذیل گردید :

اولا " معرفی جهانی مبارزه و نهضت اسلامی ایران و زمینه سازی برای بازگشت آیت الله خمینی .

ثانیا " برگرداندن افکار عمومی اروپا و آمریکا از شاه و برداشتن حمایت همه جانبه نفع طلبانه ای که از او مینمودند .

ب- ترتیب کار و نتایج حاصله

۱- در دوران فعالیت نهضت مقاومت ملی بخاطر آنکه کنترل روی خارجیهای مقیم یا مامور به ایران زیاد بود ارتباط بطور غیر مستقیم و با تدابیر احتیاطی صورت میگرفت .

مثلاً کنگره ای از دانشمندان ایران شناس بدعوت دولت کودتا در باشگاه دانشگاه تهران تشکیل گردیده بود و برای ظاهرسازی از دانشجویان خواسته بودند بعنوان استقبال و تجلیل از میهمانان دسته گل هائی تقدیم نمایند . دانشجویان عضو نهضت مقاومت ملی در داخل دسته گل ها نامه پلی کپی شده افشاگرانه ای گذاردند که بعداً "جوابهای دریافت گردید ."

همچنین زمانی که دولت وقت ، نهرو نخست وزیر هندوستان را به ایران دعوت کرده و در برنامه پذیرائی او سه جلسه سخنرانی در دانشگاه پیش بینی نموده بود ، نهضت مقاومت ملی توانست نامه مدلل مفصلی به ایشان برساند و فشارها و فساد های نظام مسلط و غیرقانونی بودن آنرا تشریح نمایند .

در اثر این نامه آقای نهرو در کنفرانس دوم خود به تفصیل از آزادی و حقوق مردم هندوستان و ممالک دموکراسی صحبت کرد و کنفرانس سوم و ادامه پذیرائی را از دست داد

باز در همان سال های اول بود که نامه معترضانه ای برای کلیه امریکائیهای مامور در ایران تنظیم و به خانه هایشان ریخته یا رسانده شد ، آنها نیز بعد از دوسه ماه جوابی بی امضاء ولی پر محتوی به آدرس آقای اللهیار صالح (رهبر حزب ایران و سفیر کبیر سابق دکتر مصدق در واشنگتن) فرستادند ، در این نامه تاحدودی به مبارزین ایران حق داده و عذر خواهی خفیفی کرده بودند ، ولی بهرحال حمایت خود را از شاه هم توجیه نموده بودند .

از اقدامات ارتباطی دیگر نهضت مقاومت در آن دوران و در این زمینه ها هدیه يك قالیچه نفیس بموزه قاهره بنام ایرانیان و برای تبریک به عبدالناصر بخاطر پیروزی در جنگ سوئز بود .

نهضت مقاومت ملی ایران بوسیله د و نفر از اعضاء خود (آقای امیرانتظام و مرحوم رحیم عطائی) بایک جوان دانشجوی آمریکائی ارتباط منظم داشت که به بررسی و بحث روی مسائل سیاسی میپرداختند و هرکدام از موضع خود دفاع مینمودند . هر قدر تماس و تبادل نظر پیش میرفت جوان امریکائی تفاهم و تمایل بیشتر نسبت به حقوق پایمال شده مردم ایران پیدا میکرد و در پایان مأموریت خود نیز کتابی بنام " ناسیونالیسم در ایران " تألیف نمود که به فارسی ترجمه شده است ، این شخص بعدها نیز مدافع همیشگی و تظاهرات ایرانیان در سال های بعد گردید .

چند سال از کودتا نگذشته بود که آثار ارتباط ها و افشاگریها از گوشه و کنار اروپا و آمریکا سردرآورد و پرتو آمیدی در دل دانشجویان بوجود آمده مقدمه تشکیل و تظاهرات پرتنین سال های بعد گردید .

۲- ارتباط دانشجویان خارج کشور با مردم و محافل در ابتدای کار مستقیم و آسان بود و از طریق ملاقات ها و مکاتبه و سخنرانی و پخش تراکت انجام میگرفت .

اما بعد ها که مراقبت و حضور جاسوسان ساواک در همه جا شدت می یافت ، مبارزه دشوار میگردد و در مراجعت به ایران و محرومیت های فراوان به استقبالشان می آمد بطوریکه عده ای ناچار به اقامت در غربت میشدند .

این افراد در آمریکا اعضای کنگره و روسای احزاب و کاندیداها^ی ریاست جمهوری را میدیدند و مطلعین و مدافعین چندی نسبت به حقایق و مردم ایران جلب میکردند .

بعضی از شخصیت های انسان دوست و آزادخواه اروپا و آمریکا انجمن هایی برای شناساندن ملت ایران و دفاع از حقوق مردم ما تشکیل میدادند که اغلب با همکاری و گاهی پیشقدمی ایرانیان بود .

از پنج شش سال به انقلاب مانده خبرنگارانی باقتضای حرفه یا به تشویق و معرفی دانشجویان به ایران آمدند و با احتیاط تمام با بعضی از سران ملی تماس گرفته کسب خبر و مصاحبه میکردند . از آن جمله بود ملاقات " اریک رولو " خبرنگار لوموند پاریس با آقای مهندس بازرگان در حوالی سال ۱۳۵۳ و خبرنگار نوول ابسرواتور در دو سال بعد (دوروزنامه^ی که زودتر از مطبوعات دیگر اروپا مقالات تشریحی و تحلیلی از نهضت اسلامی ایران منتشر ساختند) .

بازرگان چه می گوید؟

۱۳

در بخش پیشین قسمتی از مقاله مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت جمهوری اسلامی ایران را خواندیم. این مقاله که بدنبال دستگیری عباس امیرانتظام و در پی افشاگری اشغال کنندگان سفارت امریکا در جریان گروگان گیری شبه دیپلماتهای امریکائی صورت گرفت، ظاهراً باین منظور نوشته شده تا مهندس بازرگان خود و وزرایش را از اتهام فرمان بری از سازمانهای اطلاعاتی امریکا مبرا کند، اما از آنجائی که وی يك فناتيك عقب مانده است و در طول عمر خود بجای اشتغال و کارآوری در رشته خود، بدلیل ضعف ادراک، تغییر مسیر داده و به عوامفریبی که از ویژگیهای مشخص هیأت رهبری جبهه ملی است، رو کرده است، مثل همه نوشتهها و سخنرانی هائی که دارد بجای تیرئه خویشتن خویش و یاراناش، همسه شایعاتی را که پیش از این درباره امریکائی بودن جبهه ملی و گروههای متشکل در آن در میان روشنفکران محقق ایران وجود داشت تأیید و تأکید کرده است.

بشرحی که در بخش های بعدی خواهد آمد، همزمان با ملی شدن صنعت نفت، شایعه الهام پذیری جبهه ملی از امریکا بمنظور براندازی قدرت بریتانیا در محافل روشنفکری مطرح بود ولی وجود دکتر محمد مصدق

که با همه معایب سیاسی اش و بهرحال و هرچه که بود دست نشانده کسی نبود. این شایعه را ضعیف می‌ساخت. حال آنکه در همان زمان هم کم نبودند کسانی که مدعی بودند، یاران مصدق و از جمله همین آقای مهندس بازرگان الهام پذیر سازمان اطلاعات امریکا هستند.

اما طرفداران جبهه ملی که همیشه "طرفدار" و "سمپاتی‌زین" جبهه ملی باقی ماندند و هرگز عضو این سازمان همیشه در حال تغییر می و مرام نبودند، بخاطر آنکه بیشترین آنها از میان طبقه غیر تحصیلکرد بودند و دل خود را به شعار و حرف خوش می‌داشتند بشدت وابستگی جبهه ملی را به امریکا منکر شده و در حد تعصب از "ملی بودن" جبهه دفاع کردند. اما مقاله دفاع‌گونه آقای بازرگان سرانجام وضع این جبهه را نیز مانند بسیاری مسائل دیگر روشن ساخت و حالا برای دریافت نکات مهم آن یکبار دیگر با تفاق آنرا مرور می‌کنیم:

بازرگان می‌نویسد: "..... پایه‌گذاران و اعضا و علاقمندان به نهضت آزادی ایران و نهضت مقاومت ملی، نه تنها با امریکا بلکه با بعضی از کشورهای اروپا و نیز با دولت وقت ارتباط‌های کم و بیش پنهانی داشته‌اند، نه تنها از چند ماه مانده به پیروزی درخشان انقلاب بلکه از ۲۶ سال پیش. بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و نه تنها این گروه، بلکه گروه‌ها و شخصیت‌های ملی و مذهبی دیگری نیز چنین شیوه‌ای داشته‌اند....."

ملاحظه می‌فرمائید که در این اعتراف نامه صریح و روشن، بازرگان آشکارا "ارتباط‌های کم و بیش پنهانی" پایه‌گذاران، یعنی همه‌کسانی را که در بخش پیشین و در مقاله بازرگان نام برده شده‌اند و خود و حتی طرفداران خود را با امریکا و نه تنها با امریکا بلکه با بعضی کشورهای اروپا "که حتماً این کشورها مثلاً اسپانیا یا پرتغال نبوده و بیشتر انگلستان

و فرانسه می باید باشند تأیید کرده است .

نخست وزیر دولت موقت سپس بقول خود بمصداق "الاعمال -
بالتیات" سعی می کند این ارتباط ۲۶ ساله با امریکا و "بعضی کشورها"^ی
اروپا را توجیه کند و می نویسد :

"... هدف و برنامه نهضت مقاومت ملی" در ارتباط با خارجی ها دو چیز
بود : اولاً "رساندن ندای خفه شده ملت ایران بدنیای و اثبات اینکه دکتر
مصدق پیشوای محبوب و منتخب ایران بوده ، دولت او با کودتای امریکائی،
انگلیسی زاهدی ساقط شده است"

تا آنجا که معانی این واژه ها در دستور زبان فارسی بکار می رود
و معنا و مفهوم می یابد ، معنی سخنان آقای بازرگان اینست که نهضت
مقاومت ملی ایشان و یارانشان طی ۲۶ سال ارتباط پنهانی با امریکا و
"بعضی از کشورهای اروپا" خواسته اند به همان امریکا و انگلستان که بقول
وی "کودتای امریکائی - انگلیسی" ۲۸ مرداد را برای اسقاط حکومت" دکتر
مصدق پیشوای محبوب و منتخب ایران" براه انداخته اند ، بفهمانند که
این کودتا کار شما بوده است و یعنی این که خود امریکا و انگلستان
نمی دانسته اند کودتای ۲۸ مرداد کار آنهاست !

اینجا است که مهندس مهدی بازرگان خود را پشت نام مصدق که
برای نسل جدید ایران چندان شناخته نیست مخفی می کند و حاضر نیست
افشا کند که ایشان و یارانشان برای آنکه به امریکائی ها و انگلیسی ها بفهمانند
آنها کودتاچی هستند رسماً "آنها را به دخالت در کار ایران تشویق می -
کنند ، یعنی همان اتهامی که با بوق و کرنا به روابط رسمی رژیم شاهنشاهی
ایران و همین کشورها چسبانده می شد .

مهندس مهدی بازرگان ، باز در توجیه این ارتباط پنهانی ۲۶
ساله می نویسد :

"..... ثانياً شاه فراری - ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ - که باد سیسه و دستور دولت های بیگانه غربی و شرقی به ایران برگشته ، خائن و منفور است . قرارداد هایی که با دولت های دست نشانده او منعقد شود فاقد اعتبار است و همکاری و پشتیبانی امریکا و اروپا در بلند مدت بسود خود آنها نیز نخواهد بود"

در این توجیه معلوم نیست آقای مهندس بازرگان ، جبهه ملی ، نهضت مقاومت و نهضت آزادی ایران با تکیه چه قدرتی فقدان اعتبار قرارداد هایی را که " دولت های دست نشانده شاه " با کشورهای خارجی طی ۲۶ سال منعقد ساخته اعلام داشته و حتی دایه دلسوزتر از مادر برای امریکا و اروپا شده و این همکاری را در دراز مدت به سود " خود - آنها " - یعنی امریکا و اروپا - ندانسته است و معلوم نیست چرا همین قرارداد های فاقد اعتبار ناگهان در زمان نخست وزیری ایشان اعتبار یافته است ؟

نخست وزیر موقت با زهم در توجیه ارتباط پنهانی ۲۶ ساله خود با امریکا و اروپا می نویسد :

"..... دانشجویان خارج کشور با استفاده از محیط آزاد تر و امکانات بیشتر تماس هایی چند با مطبوعات و با مقامات مؤثر پارلمانی و قضائی و سیاسی آن ممالک می گرفتند و نامه ها و مقالاتی می نوشتند و حتی با امثال کندی ملاقات می کردند"

ملاحظه میفرمائید که خاطر آقایان چقدر در نزد مقامات امریکائی عزیز بوده است که فراسوی همه تشریفات مربوط به دیدار و ملاقات با رهبران کشورها ، دانشجویان ساده ایرانی عضو جبهه ملی می توانسته اند " بسا امثال کندی " ملاقات کنند ، کاری که در سطح دیدار شاه و کندی بعنوان رهبران دو کشور ، خیانت بود و در سطح دانشجویان ، مبارزه ملی !

حال ببینیم این دانشجویان که دارای آن چنان اهمیت بین —
المللی بوده اند که جان . اف . کندی نیز با آنها ملاقات می کرده است ،
چه کسانی بوده اند ؟ مهندس مهدی بازرگان در همین مقاله می نویسد :
" در آمریکا مصطفی چمران و دکتر ابراهیم یزدی منشاء اقدامات
و خدمات ارزنده ای شدند و در اروپا مرحوم دکتر شریعتی بعدها —
نهضت آزادی خارج کشور را پایه گذاری نمود"

برای شناخت این سه تن — مصطفی چمران ، ابراهیم یزدی و
دکتر علی شریعتی — ناگزیر به مرور بر پرونده های آنها هستیم و چون
در بخش های بعدی به تفصیل از علی شریعتی و مصطفی چمران سخن
خواهد رفت در این قسمت تنها از دکتر یزدی خواهیم خواند :

" اگزکیوتیو اینتلیجنس ریویو " پرونده عظیمی را گرد آورده است که
ثابت میکند ابراهیم یزدی مرد نیرومندی ایران مخلوق و ابزار سلسله ای از
ماوران جاسوسی انگلیسی — امریکائی است که از طریق دانشگاه های
" پیتزبورو " ، " جورج تاون " ، " پرینستون " ، " آکسفورد " و " کمبریج " عمل
میکنند .

این پرونده که برای نخستین بار بطور کامل در اینجا منتشر میشود ،
پیشینه مردی را تعقیب میکند که شخصا " کنترل کننده آیت الله روح الله —
خمینی و نیروی محرك پشت موجهای مداوم ترور و خونریزی در ایران است .
همچنین یزدی مسئول کاهش چشمگیر " ضد غربی " تولید نفت ایران است .
در پس تصویر حاکی از خلوص طاهرانطای که ترسیم کرده اند ،
شبکه ای بین المللی از " اخوان المسلمین " قرار دارد . ابراهیم یزدی ،
چنانکه مطبوعات او را تصویر میکنند ، يك پدیده اجتماعی نیست که از
" نوگرایی بسیار شتابان " ایران بوجود آمده باشد ، بلکه فردی است که
تعمداً " برگزیده شده ، پرورش یافته و برای نقش فعلی خود گمارده شده

است . " اگزکیوتیو اینتلیجنس ریویو " بخاطر نیاز فوری جهت آگاه ساختن نیروهای سیاسی مقدم برمد رنیزه شدن ، بویژه درخاورمیانه ، یزدی رامورد نوجه قرار میدهد — باین نیت که اوراعلنی سازنده فقط بعنوان يك فرد ، بلکه بعنوان يك " نوع " (تیپ) و روشهایی را که بوسیله دستگاه جاسوسی انگلستان و همدستانش برای اجرای طرح " قرون وسطای " خودشان بکار رفته است . معرفی کند .

ابراهیم یزدی چیست ؟

طی دهه ۱۹۵۰ زمانی که یزدی هنوز درایران اقامت داشت ، در جبهه ملی که نهضت مقاومتی پیرامون رهبر ملی گرا مصدق بود ، فعالیت میکرد ، توسط هدایت کننده آینده خود بنام " ریچارد کاتنام " بگستردهگی تصویر شده است . " کاتنام " یکی از ماموران وزارت خارجه امریکا بود که باایران فرستاده شد . بااین دستور که با مخالفان شاه تماس بر — قرار کند . " کاتنام " همچنین یکی دیگر ازاعضاء " مقاومت را بنام " صادق قطب زاده " هدف قرار داد و پروراند . قطب زاده مانند یزدی ، میباید بعنوان یکی ازکلیدهای بین المللی هماهنگی در تصرف ایران بوسیله آیت الله خمینی ، بکارگرفته شود .

" کاتنام " طی بیست سال بعد ، روابط نزدیک خود را با یزدی و قطب زاده حفظ کرد و برای اجرای استراتژی مربوطه ، مرتب آنها را درایالات متحده و اروپا و ایران ملاقات میکرد .

" کاتنام " اخیراً " چنین بیاد میآورد که در دیدار ازایران در ۱۹۷۰ : " قطب زاده بسیاری از تماسها را وقتی در آنجا بودم برای من برقرار کرد . ولی این نقش را باناشیگری انجام داد و تقریباً " بخشی از ماسک — برداشته شد " . آخرین دیدار وی با یزدی و قطب زاده راواخر زمستان گذشته انجام شد که " کاتنام " به ستاد خمینی در فرانسه سفر کرد . (این

مقاله در سال ۱۳۵۸ نوشته شده است)

دست اندر کاری "کاتام" در عملیات ایران، بوضوح در همدستی وی با يك تروریست افراطی چپ گرا بنام "درخشش" که بستگیهای شناخته شده با انگلستان دارد، نمایش داده میشود. درخشش در اوایل دهه ۱۹۶۰ اختیار جامعه ملی معلمان ایران را بدست گرفت (بنظر میرسد که مراد ریاست درخشش بر "جامعه فارغ التحصیلان دانشسرای عالی" و "باشگاه مهرگان" باشد که از زمان ملی شدن نفت در آغاز دهه ۱۹۵۰ - صورت گرفت) در ۱۹۶۳ وی تعداد "انجمن ملی معلمان ایران را به يك اعتصاب کشاند که در نتیجه آن مقابله ای خونین با ارتش (پلیس) صورت گرفت و در سراسر کشور موجی از تصادم برانگیخته شد - در آوریل ۱۹۷۷ درخشش به فرانسه و سپس به آمریکا رفت تا عملیات خمینی را هماهنگ سازد و هم با قطب زاده و هم با یزدی دیدار داشت. وی همچنین با "کاتام" ملاقات کرد.

بنا بر گزارش ها، درخشش از "کاتام" خواست که بسود وی در واشنگتن نزد حکومت کارتر وساطت کند. "کاتام" که از پافشاری کارتر در مورد حقوق بشر تشویق شده بود بواشنگتن رفت و موضوع حمایت از افراد خمینی را با "شورای امنیت ملی آمریکا" مورد بحث قرار داد. بنا بر این توضیح "کاتام" از واشنگتن "دماغ سوخته" برگشت و به درخشش و همراهان وی گفت: "کار خودشان را بتنهائی انجام دهند". درخشش هم برعت همین کار را کرد و فوراً نامه ای با امضاء چهل نفر در مطبوعات ظاهر شد که به سانسور شاه در مطبوعات اعتراض میکرد و یکماه بعد نامه دیگری زودر پی داشت - گوی برگردش درآمده بود.

ساختمان فکری نهضت خمینی:

همسر یزدی "کاتام" را چنین توصیف میکند: "يك دوست بسیار

نزدیک شوهر من و تنها کسی که حتی بیش از من درباره او میداند .
کاتام که در حال حاضر استاد دانشگاه "پیتزبورو" است ، یکی از
پرچم‌نحال‌ترین حامیان رژیم خمینی در آمریکا است و خمینی را بعنوان
مهمترین انگیزستانسیالیست اسلامی سه قرن اخیر تجلیل میکند . کاتام
" نظریه نژاد گرایانه آن افراد و گروه‌هایی را که میگویند به هدایت خمینی ،
ایران به قرون وسطی بازمیگردد " تقبیح میکند . کاتام در دفاع از رژیم
خودگامه خمینی اصرار میورزد که " شما باید ساختمان فکری نهضت خمینی
را درک کنید " .

در ۱۹۵۹ یزدی به ایالت متحده میآید و از " انستیتوی تکنولوژی
ماساچوست " یک دکترای میگیرد و در اوایل دهه ۱۹۶۰ بدانشکده فایرلی
در " دانشگاه دیکینسون " در " ایالت نیوجرسی " می‌پیوندد . چند سال
بعد قطب زاده وارد ایالات متحده میشود و در " دانشگاه جورج تاون "
ثبت نام میکند و بعد بیرون رانده میشود . کاتام اقرار میکند که " قطب زاده
ابله بود و در واقع هنوز هم هست " . قطب زاده ایالات متحده را ترک
میکوید ، اما گاه بگاه از مرکز عملیات تازه خود در فرانسه به ایالات متحده
میآید ، اغلب هم بطور قاچاق و بدون ویزا وارد آمریکا میشود و بایزدی و
کاتام دیدار میکند . کاتام اخیراً گفته است :

" وزارت خارجه آمریکا ورودهای قاچاق قطب زاده را ندیده
میگرفت . آنها میدانستند او میآید و ما با او دیدار میکنیم ، ولی میگذارند
این امر اتفاق افتد ، بعدها به او ویزا میدادند تا دیگر جریان غیرقانونی
نباشد " .

هم یزدی و هم قطب زاده در ایالات متحده برای ساختمان
" اخوان المسلمین " فعالیت میکردند و دانشجویان مسلمان و افراد حرفه‌ای
را در گروه‌های ظاهری متعدد " اخوان " که خود بوجود می‌آورند ، استخدام

میکردند . در ۱۹۶۳ یزدی بایجاد " انجمن دانشجویان مسلمان " یاری داد و این انجمن طی شانزده سال گذشته چنگک های خود را در سراسر ایالات متحده و کانادا گسترده است . فزون بر " ام . اس . ا " ، یزدی " انجمن دانشجویان ایرانی " را نیز ایجاد کرد که بعد ها از آن منشعب شد و " سازمان مسلمانان جوان " را بصورت يك نقطه موازی " مذهبی " در برابر " انجمن دانشجویان ایرانی " که مادی گراتر و بنحوروز افزون چپ گرا میشد ، تشکیل داد . قطب زاده که از پاریس فعالیت میکرد ، سازمانی مشابه " سازمان مسلمانان جوان " بوجود آورد .

در طریق :

در ۱۹۶۴ یزدی به اروپا سفر کرد و سه سال در فرانسه و آلمان و در " دانشگاه امریکائی بیروت " ماند که از مدتها پیش سنگر عملیات جاسوسی انگلیسی - امریکائی در خاورمیانه بود . یزدی پس از ورود به پاریس در ۱۹۶۴ به دیدار " علی شریعتی " رفت که یکی از ایدئولوگهای فئاتیک ایرانی وابسته به " بنیاد صلح برتراند راسل " بود و تصور وی از " سوسیالیسم اسلامی " میباید بنیاد التقاطی تئوریک نهضت خمینی را صورت سازد . شریعتی و یزدی پیرامون اینکه با تفاق بایران بازگردند و شبکه خود را در خود ایران بگسترند گفتگو کردند . بهر حال تصمیم گرفته شد شریعتی ابتدا برود و بعد یزدی در پی او بیاید .

شریعتی در مرزد سنگیر و زندانی شد و به یزدی پیغام داد که در پاریس بماند و در پی او نیاید .

یزدی طی اقامت خود در پاریس در سه سال بعدی ، عملیات خود را با قطب زاده و شبکه انگلوفیل های فرانسوی - شامل اگزینستا - نسیالیستها ، هواداران محیط زیست و انتروپولوژیستها - که اکنون پشت سر نهضت خمینی صف کشیده بودند ، هم آهنگ ساخت .

یزدی که در ۱۹۶۷ با آمریکا برگشت، به هوستون در تگزاس رفت و يك سمت بررسی و آموزش در "کالج پزشکی بایلور" بعهده گرفت. "پروفیسور تاماس ریگس" از "دانشگاه جورج تاون" و "هما هنگ" کنندهٔ ملی مردم آمریکا در امور ایران " که هوادار خمینی و از کنتراول کنندگان اصلی یزدی است اشاره میکند: "من شك دارم که وی درس هم داده باشد. هر شش هفته یکبار یا هر مدتی نزدیک باین پیوسته به واشنگتن میآمد و با انواع مردم دیدار میکرد و سازمان جوانان مسلمان خود را علیه انجمن دانشجویان ایرانی و نظایر آن میگتردد. وی درباره دیدارهای خود همیشه بسیار با احتیاط عمل میکرد."

پروفیسور ریگس اقرار میکند: "من کمی از یزدی ناراضی بودم. وی برای من بسیار کلی باف و جاهل بود و کمی هم سروکار داشتن با او دشوار مینمود."

با تسلط خمینی بر ایران یزدی مقام معاونت نخست وزیر را در امور انقلاب برعهده گرفت. اخیراً در ماه گذشته (ماه قبل از انتشار این مقاله) یزدی وزیر خارجه شد و دستگا‌ه‌های امنیتی را در اختیار گرفت و چهاره‌زاد چریک کمینه که در اختیار یزدی هستند مسئول ادامه حمام خون در ایران میباشند و به نیروهای ملی پلیس پیوسته اند تا بی قانونی و ترور را در سراسر کشور مشکل و رسمی سازند.

شهریار روحانی داماد یزدی که قبلاً "نماینده محلی" انجمن دانشجویان مسلمان "زیر نظارت" اخوان المسلمین" بود، در واشنگتن سخنگوی رسمی یزدی و "حکومت انقلابی" خمینی در آمریکا شد. روحانی طبق اظهارات نزدیکانش، در ده سال گذشته از نزدیک با یزدی همکاری کرده بیشتر وقت خود را صرف اغوای ایرانیانی کرده است که در آمریکا زندگی می‌کنند. تا مخالفت خود را با فرمانروایی فاشیستی خمینی رها کنند و

”ایران نو” را مورد تأیید قرار دهند .

اگرکیوتیو اینتلیجنس ریویو پرونده دکتر ابراهیم یزدی را همین جا می‌بندد ، اما در جریان توفان ۵۷ ما بازهم از یزدی سخن خواهیم گفت .

باین ترتیب علاقمندان می‌توانند با مطالعه مجدد مقاله آقای مهدی یازرگان که قسمتی از آن در بخش پیشین نقل و در این بخش مورد مذاقه قرار گرفت و در بخش‌های بعدی نیز قسمت‌های دیگر آن نقل خواهد شد ، نکات جالب و تازه دیگری از ارتباط پنهانی ۲۶ ساله جبهه ملی با امریکا و بعضی از کشورهای اروپا بدست آوردند و بازباید آورند که حسب همین اعترافنامه در روزهایی که جمعیت‌های میلیونی در خیابان‌های ایران شعار ” مرگ بر بختیار نخست وزیر بی‌اختیار ” را سرداد بودند ، آقای مهندس یازرگان و یاران‌شان ” نیز ، با دولت وقت ارتباط داشتند .

اعترافی دیگر!



در بخش دوازدهم . وعده دادیم که اعتراف گونه های بعضی از یاران غیر معمم آیت الله خمینی را در ارتباط با بیگانگان نقل کنیم - این وعده در مورد اعترافات صریح مهندس مهدی بازرگان نخست وزیر دولت موقت در همان بخش انجام شد . اینک به نقل خاطرات آقای عباس امیرانتظام معاون نخست وزیر دولت موقت . سخنگوی دولت و سفیر جمهوری اسلامی ایران در کشورهای اسکاندیناوی می پردازیم .

عباس امیرانتظام که پس از افشاگری اشغال کنندگان سفارت آمریکا در ماجرای گروگان گیری بازداشت و زندانی شد در دفاع از خود نامه ای به روزنامه های ایران فرستاد که متن آن در شماره ۱۶۰۶۹ روزنامه اطلاعات مورخ ۱۸ بهمن ماه ۱۳۵۸ و درست در صفحه ای برابر صفحه ای که مقاله مهندس مهدی بازرگان در آن چاپ شده بود ، درج گردید .

عباس امیرانتظام پس از مقدمه ای می نویسد :

..... اجازه دهید وقایع دوران پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را بعرض شما برسانم . آنهائیکه لااقل در سن من (۴۷ سال) هستند و خاطرات تلخ و شیرین دوران حکومت دکتر محمد مصدق رهبر بزرگ ضد استعماری ملت ایران را در آن تاریخ بخاطر دارند میدانند که

دکتر مصدق رهبر جبهه ملی ایران پس از يك عمر مبارزه بر علیه استبداد و استعمار در سال ۱۳۲۹ موفق شد با حمایت همه جانبه مردان و زنان از جان گذشته ایران سکان هدایت کشور را بدست بگیرد و با ملی کردن صنایع نفت دولت جابر استعماری انگلستان را از صحنه سیاست ایران خارج کرده عوامل دست نشانده او را که شاه جفاپیکار در رأس همه آنها قرار داشت مهار کند . من در آن دوران دانش آموز و بعد دانشجوی دانشگاه تهران در دانشکده فنی بودم و در این مبارزات بزرگ میهنی سهم کوچکی بعهدہ داشتم . شما بخاطر دارید که حکومت ملی دکتر مصدق پس از نزدیک به یکسال و نیم با توطئه مشترک آمریکا و انگلیس و موافقت دولت شوروی در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ساقط شد .

پس از کودتای تنگین آمریکا در ۲۸ مرداد و سرکوبی ملت قهرمان ایران از طریق شاه و عوامل او ملت ایران ساکت نشست و بلافاصله نهضتی زیرزمینی توسط آزاد مردانی چون مهندس مهدی بازرگان - حضرت آیت الله طالقانی - حضرت آیت الله سید رضازنجانی - دکتریدالله سجایی - مرحوم رحیم عطائی و عده دیگری از مردم از جان گذشته ایران بوجود آورده شد . منکه در دوران دانشکده فنی افتخار شاگردی مهندس بازرگان را داشتم و با افکار و فعالیتهای سیاسی ایشان آشنا شده بودم، در مسیر مبارزات سیاسی نیز جزو شاگردان ایشان در آمدم و از همان ابتدا و شروع فعالیت نهضت مقاومت ملی چون سربازی کوچک در مبارزات تیکه مشارکت در آن جرم تا آستانه مرگ بود شرکت داشتم - سطح فعالیت و کارمن بحدی رسید که بعضویت هیئت اجرائی نهضت مقاومت ملی در آمدم و مسئول اداره دانشگاه تهران شدم و چون سازمان ، يك سازمان مخفی بود و همه ما اسم مستعار داشتیم ، من هم در آن دوران بدلیل مسئولیت در دانشگاه با اسم مستعار " دانش " فعالیت میکردم . کسانیکه در آن دوران

در دانشگاه تهران بودند با فعالیت های من و سهم کوچکی که داشتم آشنا هستند و فقط بذکر نام چند نفر از آنها میپردازم . آقای دکتر براهیم یزدی - آقای دکتر مصطفی چمران وزیر دفاع فعلی و آقای دکتر محمود - احمدزاده وزیر صنایع فعلی و دهها و صدها افراد دیگر که در آن زمان در دانشگاه تهران بودند .

در سفری که جانسون برای دیداری به ایران آمده بود کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی ایران تصمیم گرفت نامه اعتراضیه یی بجانسون بدهد و نسبت بدخالت آمریکا در امور ایران و سافرت جانسون اعتراض کند . این نامه تهیه شد و قرار شد کسی آنرا در آن شرایط خفقان آور بجانسون بدهد من داوطلب دادن نامه شدم و نامه را از طریق سفارت آمریکا و شخصی بنام ریچارد کاتم بجانسون دادم . این همان نامه ایست که مهندس بازرگان بخاطر آن چندین سال از عمر خود را در کنج زندان گذرانید .

در موقع دادن نامه آقای ریچارد کاتم اظهار داشت شخص او وعده زیادی از همکارانش در سفارت نسبت بدخالت آمریکا در ایران اعتراض کرده و مخالف این دخالت بوده اند . آقای کاتم پیشنهاد کرد چنانچه نهضت مقاومت ملی ایران اجازه دهد هرچند وقت یکبار من او را ببینم و مطالبی که دارم با او بدهم ، پیشنهاد او را با اطلاع کمیته مرکزی نهضت مقاومت رسانیدم و کمیته تصویب کرد که در صورت ضرورت او را ببینم .

درست بخاطرند ارم ولی مجموعاً شاید چند بار پس از دادن نامه جانسون آقای کاتم را دیدم و اعتراضات مجدد نهضت مقاومت ملی ایران را از طریق او بدولت آمریکا اطلاع دادم . آقای کاتم پس از مدتی به آمریکا و وزارت امور خارجه آمریکا استعفا داد و از ایران رفت .

عباس امیرانتظام در ادامه نامه دفاعیه اش به ملاقاتی دیگر با ریچارد کاتم در دیماه ۱۳۵۲ وقتی که کاتم از پاریس بدنیال ملاقات با

آیت الله خمینی به تهران آمده بود اشاره می‌کند و می‌نویسد :

"..... تاریخ صحیح آمدن آقای ریچارد کاتم را بایران بخاطر ندارم ولی فکر میکنم اواخر آذرماه یا اوایل دیماه ۱۳۵۲ بود که آقای کاتم پس از رفتن بیاریس و احتمالا " ملاقات با حضرت آیت الله امام خمینی به تهران آمد و من از طریق سازمان دفاع از حقوق بشر مطلع شدم که آقای ریچارد کاتم که قبلا" از او اسم برده بودم بایران آمده و با اعضاء سازمان دفاع از حقوق بشر جلسه خواهد داشت، مراهم برای این جلسه دعوت کردند . افرادیکه در این جلسه حضور داشتند عبارت بودند از : آقای دکتر میناچی وزیر ارشاد ملی، آقای دکتر علی اصغر صد رحاج سید جواد ی - آقای مهندس بناقتی - آقای ریچارد کاتم و آقای استمپل و شخص من . موضوع مورد مذاکره عدم حمایت دولت آمریکا از شاه و دولت وقت ایران بود . پس از ختم جلسه آقای کاتم آقای استمپل را بمن معرفی کرد . در تمامی این مذاکرات همانطور که قبلا" هم توجه دادم تمام تلاش برای عدم دخالت آمریکا در امور داخلی ایران و عدم حمایت از شاه و دولت های وقت بود .

در همین زمان یکی دیگر از چهره های معروف آمریکا بنام آقای رمزی کلارک بایران آمد و در یکی از جلسات که بحضور حضرت آیت الله - طالقانی رفته بود من وعده دیگری از برادران و خواهران هم ضرر داشتیم و تلاش حضرت آیت الله طالقانی هم همین تلاش همگانی ما بود ."

این آقای ریچارد کاتم همان کسی است که مرشد و راهنمای دکتر ابراهیم یزدی است و هنگام اقامت آیت الله خمینی در نوفل لوشاتو بدیدار^ش می‌رود و ظاهرا" اشاره مهندس مهدی بازرگان در مقاله موصوف و در دفاع از خود در ارتباط پنهانی ۲۶ ساله اش با آمریکا به اینکه " . . . نه تنها این گروه بلکه این گروهها و شخصیت های ملی و مذهبی دیگری نیز چنین شیوه ای

داشته اند باین خاطر است که به آیت الله خمینی یادآور می‌کند
که خود شما نیز بهنگام ضرورت ! در بست با همین چهره ها ارتباط
داشته اید .

درباره ریچارد کاتم و آقای استمیل در بخش های بعدی نیز
صحبت فراوان خواهد شد .

نخف و اعدام دوباره

۱۵

آیت الله خمینی در ترکیه نخستین روزهای اقامت و تبعید خود را می‌گذراند و مقامات دولتی ایران هم‌بانه‌هایت قدرت چفت و بست‌های اجتماعی را محکم می‌کنند و دیگر در ایران جز در محافل مذهبی قم و مشهد، آنهم بصورت درگوشی حرفی از آیت الله خمینی نیست، اما شاگردان او در عراق به عمد یا به سهو تلاش می‌کنند بار دیگر با رواج شایعه اعدام خمینی، آنهم در تهران، جامعه روحانیت عراق را که از احترام بسیاری برخوردار است در برابر دولت ایران که اینک حسنعلی منصور نخست‌وزیر آن است قرار دهند. حواریون مقدم آیت الله خمینی و شاگردان زبده و کارساز وی و صد البته مهمترین آنها عبارتند از شیخ جعفر سبحانی، محمدی‌گیلانی، سید - صادق صادقی گیوی - که بنام مستعار آیت الله خلخالی معروف است - آذری قمی، شیخ یوسف صانعی - ربانی شیرازی - لاهوتی - مرتضی مطهری - ترورشده - سید جلال آشتیانی - استاد دانشگاه مشهد - صدوقی یزدی و شیخ محمد یزدی هستند .

آیت الله دکتر بهشتی - کارمند سابق اداره اصل ۴ ترومن و گرداننده اصلی جمهوری اسلامی نیز در آغاز طلبگی از شاگردان آیت الله خمینی بوده است .

اکثر این حواریون از طلبه های قدیمی بودند که پیش از درگذشت آیت الله بروجردی شاگردی محضر آیت الله خمینی را می کردند و بقیه حواریون مثل سید محمود دعائی، کریمی - حجتی کرمانی و هاشمی رفسنجانی بعد از درگذشت آیت الله بروجردی به کسوت روحانیت درآمدند و بیشتر آنها حتی محضر آیت الله خمینی را در شهر قم هم درک نکرده اند.

این حواریون مقدم کسانی بودند که برای اولین بار در رهاله ای که پیرامون آیت الله خمینی بنه بر صورت تشکیلاتی و به ترتیبی سازمان یافته عمل می کردند و یکی از علل پیروزیهای بعدی آنها همین گرایش به تشکیلات و سازمان بود.

بهر تقدیر، درست در نخستین روزهایی که آیت الله خمینی اقامت و تبعید خود را در ترکیه تجربه می کرد، در یک غروب آبیستن ناگهان در نجف و کربلا این شایعه توسط شاگردان آیت الله خمینی رواج یافت که آیت الله در تهران در یک محاکمه صحرائی محکوم به اعدام شده و در سپیده دم فردا مقابل جوخه آتش قرار خواهد گرفت.

این شایعه که بسرعت باد و برق در همه مجامع مذهبی شیعه پخش شد و قوت گرفت، سبب شد که شاگردان آیت الله خمینی تماسهایی را با آقایان خوئی و شاهرودی برقرار کنند تا آقایان با تفاق نزد حضرت آیت الله حکیم رفته و از ایشان بخواهند که تلفنی یا تلگرافی با تهران و دربار و شخص محمد رضا شاه پهلوی تماس بگیرند و پادشاه ایران را از اعدام آیت الله خمینی منصرف کنند. شاگردان آیت الله خمینی آنچنان شرایط ضروری و پردلهره ای آفریده بودند که سرانجام آیت الله شاهرودی را راضی کرده و اندکی از نیمه شب گذشته با تفاق عده ای دیگر از روحانیون بدیدار آیت الله حکیم می روند.

آیت الله حکیم خود را برای استراحت شبانه آماده می کرده است

که پیشخدمت وی اطلاع می دهد آیت الله شاهرودی و جمعی از روحانیون بقصد انجام مذاکراتی فوری و حیاتی منتظر ملاقات هستند . آیت الله حکیم با نارضائی و پس از آنکه قریب دو ساعت آقایان را به انتظار می نشاند ، سرانجام به اتاق پذیرائی آمده و پس از شنیدن سخنان آقایان اظهار می دارد که : من یقین دارم این امرشایعه ای بیش نیست و بفرض هم که شایعه نبود در این ساعت شب من چگونه می توانم با ایران تماس پیدا کنم و تازه بفرض که تماس گرفتم چگونه با دربار ایران تماس بگیرم و اگر این مشکل هم حل شد چه کسی تضمین می کند که پادشاه ایران نیمه شب از خواب برخیزد و با من صحبت کند و اگر تلگراف هم کنم که تا تلگراف به تهران^ن واصل شود حداقل دو روز فرصت لازم است و در چنین فرصتی کار از کار گذشته است .

آقایان ناراحت و سرخورده از نزد آیت الله حکیم بازمی گردند و فردا صبح اطلاع می یابند که آیت الله خمینی چند روزی است در ترکیه ایام تبعید خود را آغاز کرده است و کم مانده بوده که با ردیگر شگردهای تبلیغاتی شاگردان آیت الله خمینی کار دست آنها بدهد . نظیر این شگردها را بعدها در جریان استقرار رژیم جمهوری اسلامی بصورت نامه مجعول ادوارد کندی که از زبان او مدعی شده بودند گفته است من حاضر خون خود را در راه امام خمینی بریزم و یا گفتگوی تلفنی رئیس جمهوری پاناما با وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی بدفعات شاهد بودم .

بهر حال چون بزودی آیت الله خمینی از ترکیه عازم عراق می شود تا تبعید خود را ادامه دهد ، ناگزیر باید کمی بیشتر درباره عراق و نجف ، نقش شیعیان در امور مذهبی و اداره این کشور صحبت کنیم .

همان طور که در بخش های پیشین اشاره شد حوزه علمیه عراق پس از ماجرای مشروطیت ایران ، جنبش تنباکو و استقلال عراق کوشید تا

بخاطر حفظ جهان تشیع از دخالت در امور سیاسی کناره جوید و کار دنیا و سیاست را به مردان سیاست واگذارد .

واقعیت اینست که "نجف" پس از جنبش تنباکو و مشروطیت ایران^ن صدمات فراوانی خورد و مرحوم آخوند خراسانی که در نجف آنروز نقش مشابه نقش امروز آیت الله خمینی را بازی می کرد پس از دریافت این صدمات جمله معروف خود را که " سرکه ما شراب شد " بزمیان آورد .

آخوند ملا محمد کاظم خراسانی که در سال ۱۲۵۵ هجری قمری در مشهد تولد و در سال ۱۳۲۹ هجری قمری در نجف بدرود حیات گفت ، عالمی فقیه ، اصولی و آشنا به فلسفه بود . شاگردانی که در محضر و مکتب او پرورش و تعلیم یافتند از فقهای میرز جهان تشیع هستند . آخوند ملا محمد کاظم خراسانی با مشروطه خواهان موافق و حامی آنها بود حاشیه بر اسفار ملا صدر را ، حاشیه بر رسائل شیخ مرتضی انصاری و کفایت الاصول از آثار با ارزش اوست .

بهر تقدیر بعد از این صدمات نجف مسائل سیاسی را بکنار گذاشت^ت و کوشید تا جز در موارد ضروری و یا بقول خود شان " اتمام حجت و اسقاط تکلیف " در کار سیاست دخالت نکنند .

این شیوه هنوز هم از جانب علمای نجف رعایت می شود ، اما باید نیست چگونگی روابط حوزه علمیه نجف و حکومت ایران را نیز تشریح کنیم تا برای بخش های بعدی دچار اشکال زیادی نباشیم .

عراق که نجف یکی از شهرهای آن است در طول تاریخ به ترتیب توسط آشوریان ، هخامنشیان ، یونانیان ، پارت ها ، ساسانی ها ، رومی ها ، خلفای عرب و ترکان عثمانی تصرف شد . پس از جنگ جهانی اول زیر سلطه استعماری انگلستان درآمد . در چهارم ذی القعدة ۱۳۳۹ هجری قمری به استقلال نایل گشت و در ۱۹۳۲ مسیحی به عضویت جامعه ملل

پذیرفته شد . در تموز ۱۹۲۱ میلادی ملك فيصل اول پادشاه شد ، پس از مرگ وی ملك غازى به سلطنت رسید و سپس ملك فيصل دوم عهد مدارى مقام پادشاهى گردید .

در جریان انقلاب ۱۴ ژوئیه ۱۹۵۸ ملك فيصل دوم کشته و عمر سلطنت در عراق پایان داده شد .

ژنرال عبدالکریم قاسم رژیم جمهورى عراق را اعلام ، و خود در سال ۱۹۶۳ کشته شد و بعد از وی بترتیب عبدالسلام عارف ، عبدالرحمن عارف ، احمد حسن البکر و صدام حسین تکرىتى مقام ریاست جمهورى عراق را به عهده گرفتند .

شصت درصد جمعیت عراق شیعى مذهب هستند ولی هرگز اداره حکومت بدست شیعیان عراق نیفتاده است .

و اما نجف اشرف از شهرهای بسیار مهم و معتبر عراق است . شهرت و اهمیت این شهر بخاطر آن است که قبر حضرت علی علیه السلام امام اول شیعیان در آن شهر است و بهمین جهت قرنهاست که مرکز علوم دینی و فقه شیعى است .

همانگونه که گفته شد با آنکه شصت درصد جمعیت عراق را شیعیان تشکیل می دهند اما اداره حکومت پیوسته در دست اهل تسنن است و بهمین جهت با توجه به اینکه بجز چند بار همیشه مرجعیت جهان تشیع در عراق مستقر بوده است ، جامعه روحانیت نجف پیوسته نیاز به پشتیبانی دولت های ایران داشته اند و این نیاز به حمایت دولت ایران بیشتر از آن محسوس بوده است که حوزه های مذهبی عراق با حکومت عراق روابط خوبی نداشته اند .

یکی از دلایل استقرار مرجعیت در نجف خواست و حمایت دولت ایران بوده است ، باین معنا که دولت های ایران چون استقرار

مراجع مذهبی را در ایران احیانا " سبب دخالت آنها در امور سیاسی می - دانستند ، سعی داشتند ، مرجعیت در نجف باقی بماند تا هم عتبات عالیات^ت نظم و نسق نیکوتری داشته باشد و هم مراجع تقلید بمنظور قدرت نمائی خیال دخالت در امور سیاسی ایران را از نزدیک نداشته باشند .

از میان مراجع تقلید شیعیان در سالهای اخیر آیت الله حکیم روابط دوستانه تری با ایران داشت . آیت الله حکیم با عبدالکریم قاسم و عبدالسلام عارف رؤسای جمهوری کشته شده عراق که یکی بقتل رسید و دیگری در سانحه سقوط هلی کوپتر درگذشت روابط چندان حسنه ای داشت و بهمین دلیل با دولت ایران میانه سازگار و قابل اتکائی داشت . آیت الله حکیم هرگاه بمناسبتی متوجه می شد که دولت عراق در صد تضعیف روحانیت شیعه و شخص اوست ، بلافاصله روابط خود را با دولت ایران ، پاکستان و لبنان صمیمانه ترو گرمتر می ساخت .

با توجه به این نکات ، اینک به زمانی بازمی گردیم که آیت الله خمینی از ترکیه عازم عراق می شود تا تبعید دراز مدت خود را در این کشور آغاز کند .

چند ماه پیش از ورود آیت الله خمینی به خاک عراق شاگردان و حواریون او کوشیدند که بازمینه سازیهای قبلی موجباتی فراهم آورند که ورود آیت الله خمینی با سروصدا و جارو جنجال و تبلیغات همراه باشد ، کاری که علیرغم همه تلاششان سرانجام به شکست انجامید . آنها حتی کوشیدند محلی برای تدریس و مسجدی برای برگزاری نماز رهبر و استاد خود پیدا کنند که آنهم چندان آسان بدست نیامد . بهمین جهت شاگردان سازمان یافته آیت الله خمینی بازهم به شگردهای مخصوص خود متوسل شدند و در یکی از مدارس مذهبی به گرفتن حجره پرداختند و وقتی عده شان بحسد نصاب رسید ، عکس یکی از علماء را که مدرسه بخاطر ایشان و از محل

عوایدایشان ساخته شده بود ، برداشتند و عکس استاد خود - آیت الله - خمینی - را بجای آن نصب کردند ، چند روزی این تعویض عکس میان طرفداران دو گروه صورت گرفت تا سرانجام طرفین توافق کردند عکس هر دو عالم روحانی را کنار یکدیگر نصب کنند .

بهبتر است پیش از آنکه بشرح حوادث و وقایع ایام تبعید آیت - الله خمینی در عراق بپردازیم خاطرات یکی از حواریون چابک او را که سمت مترجم آیت الله را در عراق و حتی در ایران داشته است و بی شبهه مسائل به میل منافع وی و استادش تشریح و تفسیر شده است نقل کنیم و سپس با ارزیابی مختصری از آن وقایع و حقایق را منعکس سازیم .

نویسنده این خاطرات آقای سید محمود دعائی - حجت الاسلام - است که در زمان اقامت آیت الله خمینی در عراق همراه او بوده و چون آیت الله خمینی زبان عربی را جز در حد خواندن قرآن و بعضی کتب ساده دیگر نمی دانند و علیرغم ۱۵ سال اقامت در عراق حتی در حد تکلم با زبان عربی آشنا نیست ، سید محمود دعائی سمت مترجمی وی را بعهده داشته است . سید محمود دعائی در زمان اقامت آیت الله خمینی در عراق و هنگامی که دولت عراق بخاطر مبارزه با محمد رضا شاه پهلوی بخش فارسی رادیو عراق را تأسیس کرد ، تصدی قسمتی از آنرا بعهده داشت و از جمله کسانی بود که بموجب اسناد و مدارک موجود بابت این همکاری از دولت عراق حقوق دریافت می کرد . سید محمود دعائی پس از استقرار رژیم جمهوری اسلامی بعنوان اولین سفیر معمم از جانب آیت الله خمینی به سفارت ایران در عراق رفت و هم او بود که بشرح آنچه در بخش های بعد خواهیم گفت سبب افروختن آتش جنگ میان ایران و عراق در آخرین روز شهریور مساه

۱۳۵۹ گردید .

سید محمود دعائی در روزنامه ها اطلاعات روز سیزدهم مهرماه ۵۹ می نویسد :

ابتدا تاریخچه ای از ارتباط امام یا بهتر بگویم برخورد با مسئولین عراقی که سرانجام به هجرت ایشان به پاریس انجامید برایتان شرح می‌دهم بطور کلی امام در عراق سه رژیم را درك کرده بودند . یعنی ناظر حکومت سه رئیس جمهوری در عراق بودند عبد السلام و عبد الرحمن عارف و سرانجام حکومت بعثی ها به ریاست جمهوری حسن البکر رژیم ایران برآید^۱ اینکه امام را در يك محاصره فکری و اجتماعی تنگ قرار دهد ، پیش بینی کرده بود که اگر ایشان در محیط اجتماعی حوزه علمی نجف سکونت اختیار کنند محدودیتهایی برایشان وجود خواهد داشت و نمی‌توانند از تحرك مبارزاتی و شخصیت برجسته مذهبی روحانی که دارند بهره‌گیری نمایند ، و به اصطلاح منزوی و ایزوله می‌شوند ، شکست خورده ، سرانجام فراموش می‌شوند . زمانی که امام در ترکیه تبعید بودند عکس العملها و مبارزات خیلی چشمگیر و خشنی صورت گرفته بود که منجر به ترور منصور شد ، نخست وزیر که دوران او ، امام به ترکیه تبعید شدند ، بی خبری مردم و ابهامات^۲ که پیرامون زندگی و سرنوشت امام ، وجود داشت ایجاب می‌کرد که عصیانها^۳ بی‌دری صورت بگیرد ، و رژیم هم برای جبران این جریان برای اینکه تدبیری بکند که امام در ایران نباشند و در عین حال علاقمندان امام توده های مذهبی و آگاه آسوده خاطر باشند با بلند پایگان مملکتی به مشورت نشست .

معروف است که منوچهر اقبال در آن جلسه مشورتی پیشنهاد کرد^۴ بود که اگر ایشان را به عراق تبعید کنید ، آن جو ارتجاعی و ایستای نجف ، که محیط علمی آنجا هنوز به میزان لازم رشد ، آگاهی ، درك اجتماعی و سیاسی پیدا نکرده ، ایشان مجبور خواهد شد که بواسطه سازش با محیط سکوت کنند و از مسائل اجتماعی فاصله بگیرد و قهرا " با سکوت و فاصله گرفتن از مسائل اجتماعی و نداشتن موضع صریح در رابطه با جریانات سیاسی

داخل ایران فراموش خواهد شد ، و یا اینکه مبارزه اش را ادامه خواهد داد و چون در يك محیط ارتجاعی و دگم روحانی میباشند و مواضع سیاسی اش برای آنها غیر قابل پذیرش است قهراً محیط با ایشان درگیر خواهد شد ، و در نهایت درگیری روحانیون با هم می تواند برای آنها کار ساز باشد . که این پیشنهاد از ناحیه شاه پذیرفته شد و سرانجام تصمیم گرفتند که امام را به عراق تبعید کنند ، لحظه ای که امام وارد فرودگاه بغداد شده بودند تصورشان این بود که با همان شرایطی که ترکیب بودند ، به سر خواهند برد یعنی تحت الحفظ خواهند بود . خدا رحمت کند مرحوم حاج آقا مصطفی نقل می کرد که " ما دیدیم که مراقبتی نیست و ما می توانیم آزادانه تا کسی بگیریم به شهر بیاییم . کسی به انتظار ما نیست و در داخل بغداد از آزادی برخورداریم . فقط نمی توانیم به ایران بیاییم . یعنی يك تبعیدی ممنوع الورد به ایران بودیم " در این موقع وزیر مسائل ملی وقت عراق از طرف عبدالسلام عارف با امام دیدار میکند . این خود آغازی است چون می بینیم که امام با مسئولین رژیم بیگانه ای که به اصطلاح می خواهد از وجود ایشان سوء استفاده کند طوری برخورد می کند که آنها عملاً مأیوس می شوند و وزیر عراقی علی رغم تبریک و خوش آمد گویی اش از طرف رژیم عراق پاسخ رسمی و مناسبی نمی شنود و امام خود را طلبه ای فرض می کنند که می خواهند به حوزه علمیه نجف رفته ، به اشتغالات علمی خود بپردازند . بعد از مرگ عبدالسلام عارف در يك سانحه هوایی ، که هلی کوپتر او آتش گرفت و سقوط کرد ، برادرش عبدالرحمن عارف روی کار آمد . عبدالرحمن عارف تا حدی لیبرال و سازشکار بود و خشونت و تندی برادرش را نداشت . حتی تا حدی در سازشکاری پیش رفته بود که سفری به ایران کرد و با شاه دیداری داشت ، در زمان او بود که زمزمه تبعید امام از عراق به نقطه دیگری آغاز شد ، در آن وقت بود که انجمن های جهانی اسلامی

دانشجویان به تکاپو افتاد و رئیس آن که يك دانشجوی عراقی بنام حسین شهرستانی بود طی نامه ای که خطاب به عبدالسلام عارف نوشته بود ، اظهار تعجب کرد که عبدالسلام عارف اجازه داده رژیم شاه امام را به نقطه دیگری خارج از عراق تبعید کند . و اینرا بعنوان خبری باور نکردنی تلقی کرد و در سطح وسیعی با فعالیتهای تبلیغاتی خاصی که داشتند ، و تماسهایی در سطح جهانی ، جوی را بوجود آوردند که عبدالسلام عارف رسماً "اعلام کرد ما قصد نداریم امام را از عراق اخراج کنیم و یا اجازه اقامت به ایشان در عراق ندهیم . این جریان تاروی کار آمدن بعثی ها ، یعنی تقریباً "یکسال بعد از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل ادامه یافت . در برخورد بعثی ها با امام نوسانهای زیادی وجود داشت رژیم قبل از بعثی ها ناسیونالیستی بود و تاحدودی با مذهب پیوند داشت . اگر امام با رژیم عبدالسلام و عبدالرحمن عارف برخوردی داشتند تلقی خیلی ایمن بود که خشونت آمیز نیست ؛ ولی نسبت به رژیم بعثی برخوردهایی داشتند که نشان دهنده این بود که امام در این رابطه از موضع ایدئولوژیک برخورد میکنند یعنی رژیم بعثی را از نظر فکری و ایدئولوژیکی صالح نمیدانند که با آنها رابطه سالمی داشته باشند . خلاصه این نگرانی در میان دوستان امام بعد از روی کار آمدن بعثی ها بوجود آمده بود ، که به دلیل سرسختی امام در مقابل آنها و ماهیت فاشیستی رژیم بعث ، احتمالاً " ما هم مجبور به هجرت از آنجا میشویم . ولی برخوردهای سیاسی بین رژیم شاه و رژیم بعثی عراق این نگرانی را برطرف کرد که عراقی ها اگر حجباً برای هم نباشند بَعْضاً برای شاه اینکار را نخواهند کرد که نگذارند یکی از سرسختترین و برجسته ترین دشمنان رژیم فاشیستی شاه نتواند در عراق اقامت داشته باشد . خلاصه سکوت آنها در قبال امام و اجازه اقامت در آنجا ایمن نگرانی را برطرف کرد که امام نتوانند در عراق بمانند . ولی آنها شدیداً "

مراقب فعالیت‌های مذهبی و سیاسی امام بودند . مأمورین امنیتی ، ایشان را آشکار و غیر آشکار تحت نظر داشتند . در منزل امام و در منزل عمومی امام (چون در قسمتی از منزل امام خود و خانواده شان اقامت داشتند و در قسمت دیگر که دفتر امام یا به عبارت محلی بیرونی امام بود یعنی جائی که مراجعات عمومی میشد) افراد امنیتی عراق به اشکال مختلف ، به صورت فقیری که برای تکدی می‌آمد ، حتی بصورت معممی که برای پرسیدن مسائل می‌آمد حضور داشتند . در جنبه های تبلیغاتی هم بعضی ها اصلاً اجازه نمی‌داند . که امام در بین شیعیان عراق به عنوان يك شخصیت مذهبی برجسته ، يك مرجع تقلید عنوان شود . و این شنیدنیست که در حساس ترین لحظاتی که عراق خشن ترین رابطه را با شاه داشت و به اصطلاح در زمانی که روابط تیره آنها به اوج خود رسیده بود ، مصادف با فوت مرحوم آیت الله حکیم بود . که بعد از مرحوم آیت الله حکیم باید مرجع بر جسته و جدید حوزه بررسی و معرفی میشد .

عراقی ها علی‌رغم اعتقادی که داشتند ، از مطرح کردن امام که به عنوان يك شخصیت برجسته مذهبی میتوانست ضربه ای به پیکر رژیم شاه باشد و در واقع دشمن اصلی شاه را معرفی کرده باشند ، خودداری کردند ، که اگر صداقت میداشتند میتوانستند دقیقاً " در راه ارتقاء مبارزات ، خدمت به مردم مبارز ایران از رهبر آنها تجلیل بکنند ، علی‌رغم این ضرورتی که وجود داشت در آن هنگام آیت الله خوئی را به عنوان مرجع معرفی کردند ، یعنی کسی که رژیم ایران هم مایل بود معرفی شود و این خود نشان میداد به همان ترتیب که رژیم شاه از بزرگ شدن و مطرح شدن امام میترسید عراقی ها هم از این مسئله وحشت داشتند ، و در معرفی بالاترین شخصیت شیعه بعد از مرحوم آیت الله حکیم کسی را که معرفی کردند پیرامونش اشتراك نظر داشتند ، البته نمی‌خواهم در اینجا نسبت به آیت الله خوئی جسارتی

بکنم ، ولی می‌خواهم در رابطه با حمایت و پشتیبانی که در آن موقعیت حساس از ایشان شد ، این نتیجه را بگیرم ، که چیزی که تعیین کنند ما است انتخاب رژیم هانیست علاقه مردم و پشتوانه مردمی است ، که مهم است و چه بسا هر دو رژیم با معرفی نکردن امام بزرگترین خدمت را کرده اند . آنها بشدت از تماس رسانه های گروهی با امام جلوگیری میکردند و اجازه نمی‌دادند که روزنامه ها و مجلات عراقی ، خبرنگارهای روزنامه ها و مجلات خارجی که در آن موقعیت به سوی مراجع و کاندیداها می‌رفتند ، به دیدن امام بروند . و خلاصه نهایت تلاششان را میکردند که امام مطرح نشود . به این نتیجه میرسیم که حتی در تیره‌ترین دوران روابط ایران و عراق ، که رژیم بعث می‌توانست از وجود امام به عنوان یک چهره برجسته مبارز ایرانی ، و یک رهبر ولای مبارزات ملت ایران در عراق ، علیه رژیم شاه بهره بگیرد ، آنقدر از وجود ایشان وحشت داشت که با احتیاط و حسابگری خاصی اجازه میداد که مبارزات ایشان از عراق دنبال شود ، و ادامه یابد حتی هنگامیکه به مبارزین ایرانی اجازه داده بودند که صدای خودشان را از رسانه های گروهی عراق به ایران برسانند (رادیو عراق) در بخش فارسی اجازه میدادند که نام ایشان برده شود چون فقط ایرانی‌ها گوش می‌کردند ، ولی در بخش های عربی یا بخش های دیگر مثل کردی اجازه نمی‌دادند نام ایشان برده شود .

اولین فتوایی که در جهان تشیع بنفع مبارزان فلسطین صادر شد ، فتوای امام بود البته فتوای کارساز و قاطع . چون برخی شخصیت های دیگر شیعی فتوایی داده بودند ولی برخورد های دوپهلوکرده بودند . " اگر اینطور شود ، میشود فلان کار را کرد " ! . يك اگر در آن بود . ولی امام در رابطه با مبارزان فلسطین بخصوص الفتح ، فتوای صریح ، قاطع و روشنی دادند که حمایت از آنها واجب است و هرگونه کمکی باید صورت

بگیرد . بخصوص قسمتی از وجوه شرعیه را که عبارت از زکوات و صدقات باشد ، میتوان در اختیارشان گذاشت . البته زکات در جامعه سنی نشین و برادران اهل تسنن ، اهمیتش از خمس و سهم امام که در جوامع شیعه مطرح میشود بیشتر است . این فتوای امام میبایست در جهان عرب ، بخصوص جهانی که ادعای انقلابی بودن و مترقی بودن داشت و پشتیبانی بیدریغ و صمیمانه خود را از سمبل مبارزات عرب ، یعنی خلق فلسطین : اعلام کرده بود ، اوج می گرفت و بشدت مطرح میشد فتوای امام فتوی اولین و بهترین فتوی بود . در جزوه ای که فلسطینی ها منتشر کردند ، مجموعه فتاوایی که علمای جهان اسلام داده بودند ، گردآوری کرده بودند بهترین و مفیدترین فتوی برای فلسطینی ها ، فتوای امام بود که آنرا به چند زبان ترجمه کردند و در مراسم حج وسیعا چاپ و منتشر شد . بعلت وجود فتوای امام در این نشریه عراقی ها از توزیع آن در عراق خودداری کردند ، و حتی اجازه ندادند که این فتواد در روزنامه هایشان بعربی چاپ شود و خیلی مضحك بود که در يك روزنامه عربی متن فارسی فتوای امام چاپ شد ، چون عربی آن اجازه چاپ نیافت ، یعنی تنها کسانی که ایرانی بودند و فارسی میدانستند بخوانند . و مردم عرب نفهمند که شخصت والائی با سعه صد روزشن بینی ، نسبت به آرمان فلسطین و مبارزات خلق فلسطین موضع گیری کرده و فتوای صادر میکند .

این زمینه ها برخوردار امام را نسبت به رژیم عراق ، کشوری که امام ۱۵ سال در آنجا اقامت داشتند ، در هیچ دوره ای از این دوران سه گانه حاکم ، که امام همزمان با آن بودند ، امام اجازه ندادند کوچکترین استفاده ای از وجودشان بشود - روشن میکند . باید بگویم امام بقدری قاطع و از موضع ایدئولوژی و به اصطلاح مکتبی عمل کردند که ، رژیم عراق همان ترس و وحشت رژیم شاه را از ایشان داشت و همیشه بعنوان شخصیتی که

بهمین نسبت که علیه ایران مبارزه می‌کند ، روزی مردم عراق را هم خواهد شوراند ، از او یاد میکردند . این مساله ادامه داشت تا اینکه روابط ایران و عراق به مرحله حساسی رسید و سرانجام سران دو کشور در الجزایر آن پیمان معروف را بستند ، که عراق در مقابل رژیم شاه تعهداتی کرده و رژیم شاه نیز متقابلاً تعهداتی را پذیرفت و طرفین کوشیدند از يك سری مشکلاتی که در گذشته در روابطشان وجود داشته رهاشوند . رژیم عراق علناً تعهد کرد که امام هیچگونه فعالیتی علیه ایران انجام ندهد و از آن تاریخ بود که فعالیت‌های مبارزاتی و سیاسی امام در عراق بصورت ، مخفیانه و سری انجام میگرفت . امام در همان موضع قاطع همیشگی‌شان بودند پیام‌هایی صادر میکردند ، بمناسبت هائی سخنانی ، خطاب به مردم ایران و مسلمین ایراد می‌فرمودند و مواضعی را اتخاذ می‌کردند . انعکاس این صحبتها و نقل آنها به ایران بصورت مخفیانه صورت می‌گرفت . تا اینکه بجایی رسید که رژیم عراق بی‌بردادانه مبارزات امام منجر به سقوط رژیم شاه خواهد شد و بدلیل هماهنگی در سیاستی که صدام با شاه داشت و طبق تعهدات متقابل ، وهم نسبت به رژیم‌هایی که هر يك به نحوی به آنها وابسته بودند ، احساس میکردند که تزلزل شاه (آنروزها باور نمی‌کردند که شاه شکست می‌خورد) ممکن است به نحوی او را در ایفای تعهداتش نسبت به عراق ناتوان بکند . این بود که بنا را بر کارشکنی و پیش‌گیری از مبارزات امام گذاشتند ، که البته این نگرانی خاص عراق نبود ، بلکه دول ارتجاعی عرب ، رژیم‌های وابسته منطقه ، به این نتیجه منطقی رسیده بودند که ادامه مبارزات امام با آن نقش دقیق ، حساس ، تعیین کننده و نفوذ ملموسی که در مبارزین داخل کشور داشتند و در واقع قلب طپنده ملتی بودند که به حرکت آمده بود ، همه به این نتیجه رسیده بودند که اگر این وضع ادامه پیدا کند و این قلب مرتباً خون سالم و محرکش را در رگهای کشور بفرستد ، بحیات همه‌شان خاتمه

خواهد داد و سرآغازی خواهد شد که بالاخره به کشورهای دیگر رژیم های متزلزل مثل شاه سرایت می کند . همه به وحشت افتاده بودند و به عراق فشار می آوردند که به نحوی امام را قانع کنند که سکوت کند ، یا ایشان را دقیقاً " با سکوت و تحت محاصره قرار دهند ، يك هفته قبل از آنکه عراقی ها بیایند و جسارتی بکنند و از ایشان رسماً " بخواهند مبارزه ای نکنند در یسک مجمع عربی ، وزیر امور خارجه سعودی به جهان عرب هشدار داده بود که اگر اجازه دهید خمینی بهمین نحو مبارزاتش را ادامه داده و با این روشی و پویایی با مردمش در ارتباط باشد نه تنها رژیم شاه سقوط خواهد کرد ، بلکه اوضاع منطقه بهم خواهد خورد . يك روز قبل از آنکه بزرگترین شخصیت امنیتی عراق با امام ملاقات کند مأمورین امنیتی نجف مرا خواستند و گفتند فردا معاون رئیس جمهوری که نماینده شورای فرماندهی انقلاب عراق و نماینده حزب بعث عراق و حزب بین الاعرابی هم هست (حزب بعث د و شعبه دارد ، بین الاعرابی ، یعنی حزب بعث کل جوامع عربی که فقط در حرف است ، و دیگری حزب بعث عراق) می خواهند رسماً با امام ملاقات کنند که من خدمت امام عرض کردم و ایشان صلاح دیدند که او بیاید و حرفش را بزند تا ببینند چه میخواهد بگوید . او کسی بود که به جرئت میتوانم بگویم ، خشن ترین و جسورترین شخصیت امنیتی عراق بود بنام سعدون شاکر که رئیس کل سازمان امنیت عراق بود ، و الان وزیر کشور عراق است البته بسا اختیارات بیشتر و قدرت زیاد تر ، او خدمت امام رسید من در آنجا بعنوان مترجم امام حضور داشتم (البته خود امام عربی را خوب می فهمند و حتی قادر به صحبت کردن هم هستند منتها مناسب دیدند تا من آنجا باشم که بعنوان مترجم فرمایشاتشان را ترجمه کنم) او سعی کرد خیلی با احترام و صمیمیت با امام برخورد کند ، ولی امام ابداً " به او بهائی ندادند و بعنوان یسک مراجعه کننده معمولی با او برخورد کردند . او گفت من بعنوان نماینده

رئیس جمهور، عضو و نماینده شورای فرماندهی انقلاب عراق و نماینده حزب بعث عراق برایتان پیامی دارم. و آن این است که مانسبت به رژیم شاه تعهداتی داریم منجمله هردو کشور موظف اند از فعالیت مخالفین در داخل کشور علیه دیگری جلوگیری کنند. و ما ضمن اینکه به شما احترام می‌گذاریم و می‌خواهیم شما در عراق سکونت داشته باشید، ولی مبنای عقیدتی ما این است که يك شخصیت روحانی صرفاً باید در مسائل مذهبی دخالت کند و مسائل سیاسی را برای اهل سیاست بگذارد لذا ما از شما می‌خواهیم بعنوان يك شخصیت مذهبی مورد احترام ما فقط در مسائل علمی و مذهبی خودتان دخالت کنید و اجازه ندهید مسائل سیاسی از عراق مطرح شود. امام با قاطعیت و صراحت خاص خودشان او را ادب کرده، فرمودند اسلام دین سیاست است و سیاست از مذهب جدا نیست و وظیفه هر فرد مسلمان است که از مسائل سیاسی آگاه باشد و در این گونه امور دخالت کند چون سرنوشت جامعه سرنوشت خود اوست. و به او می‌فهمانند که برداشت و بینش تو از اسلام غلط و انحرافی است. و فرمودند که من همان خمینی هستم که از اول تا بحال لحظه‌ای تغییر عقیده نداده‌ام و مردم را، وظیفه‌ام را فراموش نمی‌کنم، و شما هرکاری می‌خواهید بکنید. موضعی که آن مرد خشن و جسور تصور نمی‌کرد از شخصی که به تصور آنها مجبور به اقامت در عراق بود، مشاهده نماید.

چیزی که من دقیقاً احساس کردم این بود که اینها نمی‌خواستند، امام از عراق بیرون بروند و می‌خواستند امام در خود عراق باشد، دقیقاً همان تعهدی که در مقابل شاه داشتند، که سرسخت‌ترین دشمن شاه را در محاصره خود داشته باشند و مانع فعالیت سیاسی او شوند، و در حقیقت به نفع شاه زندانی آنها باشد و نمی‌خواستند کار به جایی بکشد که امام از عراق خارج شوند، او پیشنهاد کرد که شما در فعالیتهای خودتان آزادید ولی

باید ترتیبی بد هید که از عراق منعکس نشود شما کسانی را در خارج از عراق مأمور بفرمائید که آنها سخنگوی شما باشند ، تا ما در مقابل رژیم شاه بتوانیم مدعی باشیم که کاری در عراق علیه آنها صورت نمی‌گیرد ، و امام را ببلخند ملیح و معنی‌داری فرمودند " آنچه که تأثیر دارد موضع شخص من است ، موضع خود من مطرح است و این صحیح نیست که من سکوت کنم و دیگران از جانب من صحبت کنند " .

خیر لزوماً " باید وضع به همین ترتیب ادامه پیدا کند " و امام اضافه کردند که اگر شما مرا تحمل نکنید ، از عراق خارج می‌شوم -
او پرسید خوب به کجا خواهید رفت؟ نکته بسیار جالبی است اما مجبور به اقامت در عراق بودند ، و شاه هم اجازه ورود ایشان را به ایران نمی‌داد و نیرومندترین و خشن‌ترین شخصیت امنیتی کشور عراق با ایشان صحبت میکرد امام صریحاً به او گفت به جایی می‌روم که مستعمره شاه و مستعمره ایران نباشد یعنی تحت امر فرمان شاه نباشد ، از طرف او بمن فشار نیاید در اینجا مقام امنیتی عراقی از شدت عصبانیت چهره اش سرخ و سیاه شد ولی خوب نمی‌توانست عکس العمل نشان دهد و این قضیه گذشت و آنها از این ملاقات نتیجه‌ای نگرفتند . حکومت بعث عراق کوشید در عمل مشکلاتی را برای امام بوجود آورد در عین حال که صریحاً " به امام نگفتسه باشند از عراق خارج شوید ، ولی در عمل طوری به ایشان فشار بیاورند که خود امام احساس کند که دیگر عراق جای ماندن نیست ، علی‌هذا این راهم باور نداشته که امام محیطی که پس از ۱۵ سال اقامت در عراق به آن خو گرفته‌اند و پایگاهی را که برای مرجعیت و زعامت ایشان در نجف آماده شده بود ترک کنند - انجام چنین کاری برای آنها باور نکردنی بود ، و فکر میکردند امام تحت فشار و شائبه تسلیم شده ، به نحوی با عراقی‌ها مدارا خواهند کرد و از ادامه مبارزاتشان به آن صورت حاد و خشن خودداری خواهند

کرد در بدو امر کسانی که به خانه امام می آمدند بازداشت کردند . در يك روز عده زیادی از برادران ایرانی که بعنوان زوار کاروانهای هشت روزه به عراق آمده بودند و به منزل امام نزدیک شده بودند بازداشت کردند حتی تعدادی از مراجعین عرب را هم دستگیر کردند کار بجایی رسید که رسماً " برای خانه امام مأمور گذاشته و مانع ورود اشخاص به خانه ایشان شدند اینجا بود که امام تعرض شدید و عکس العمل منطقی خود را نشان دادند و آن تحصن در منزل بعنوان اعتراض به رژیم عراق بود و دوستان امام در خارج با تلاش و پیگیریشان این عکس العمل امام را در سطح جهانی منعکس کردند . بوسیله برادران انجمن های اسلامی در خارج از کشور این موضوع در سراسر جهان مطرح شد و نظاهرات ، تحصن ها و حملات به سفارت عراق شروع شد این جریانات بقدری گسترده ، فعال و سریع ادامه یافت که شاید بیکروز نکشید که مأمورین عراقی عقب نشینی کرده و صریحاً " گفتند کسی که چنین دستوری داده است از ما نبوده اشتباه کرده و مراجعین می توانند به منزل ایشان رفت و آمد نمایند و درخواست عمده آنها این بود که امام از منزلشان بیرون بیایند .

چون امام روزی دومرتبه از منزل خارج میشدند ظهرها برای نماز و شب ها که به حرم مشرف می شدند . موقع درس هم به مسجد می رفتند پس با مواقع درس روزی سه مرتبه . عمال حکومت عراق اصرار داشتند که امام از منزل خارج شوند حتی بروند حرم و برگردند و امام فرمودند من در صورتی این کار را میکنم که اینها قول بدهند که دیگر متعرض هیچ يك از کسانی که به نحوی با من در ارتباط هستند و قصد تماس با من را دارند نشوند . عراقی ها حتی حاضر شدند چنین قولی بدهند ولی امام فرمودند این تضمین شده نیست . و ممکن است پس از آمدن من از منزل دوباره اینکار را بکنید ، و از منزل بیرون نیامدند . و این در واقع افشاگری جالب و آرامی

بود که آنها را در خارج مفتضح کرد .

چون حکومت بعث عراق ادعا میکرد در مقابل مخالفین رژیم شاه
آنطور که او میخواست عمل نکرده و در اینجا سیاست مزورانه اش افشاء
شد در فاصله ملاقات آن مسئول امنیتی با امام و برخورد قاطع امام و جواب
دادن شکن ایشان تا هجرت رسمی امام مسئول امنیتی عالی رتبه "سعد و
شاکریاز مرا احضار کرد مرا از نجف تحت الحفظ نزد او بردند بعنوان کسی
که مرتبط با امام بود و در آن جلسه حضور داشته است او بالجن ملتسانه
و مودبانه از من خواست که امام یکماه سکوت کند و میگفت چون بالاخره ماهم
نسبت به رژیم شاه تعهداتی داریم و صحیح نیست که ایشان از عراق خارج
شوند . امام در همان جلسه فرموده بودند " که من تعجب میکنم هرچه این
مردك (منظور امام شاه بود) متزلزل تر میشود فشار شما بیشتر میشود مگر
شما وابسته به او هستید " و اظهار تعجب فرموده بودند که درست يك
هفته پس از اعلام خطر وزیر امور خارجه سعودی شما هم چنین پیشنهادی
میدهید شما ادعای متری بودن و انقلابی بودن دارید ! چه همگونی
سیاسی میان شما و این مرتجعین در منطقه هست . سعدون شاکراز من
خواست که به نحوی از امام بخواهم کمتر فعالیت کنند و اعلامیه هایشان در
خارج از مملکت منتشر شود . اعلامیه صادر بکنند ولی در خارج از عراق
توزیع شود گفتم با شناختی که من از امام دارم ایشان اجازه نخواهند داد
حتی يك لحظه هم فعالیتهايشان زیر فشار يك رژیم یا جناحی به نفع يك
قدرت جبار محدود شود یا اینکه در روششان تجدید نظر کنند چون ایشان
شخص بصیر و قاطعی هستند .

من تصریح و التماس آنها را نزد امام بیان کردم بدنبال برخورد -
هایی که منجر به سکونت اعتراض آمیز امام در منزل شده بود و عقب گسرد
سیاسی عراقی ها (چون قول داده بودند که دیگر متعرض نشوند) ، به این

نتیجه رسیدند که دیگر ماندنشان در عراق صلاح نیست و تصمیم گرفتند از عراق خارج شوند. اول در نظر داشتند که در یکی از کشورهای اسلامی بروند و سوریه را انتخاب فرموده بودند، چون در آن موقع سوریه تعهدی نسبت به رژیم شاه نداشت و نسبتاً "مواضع صریح ترو انقلابی تری نسبت به رژیم شاه داشت و دوستان دیگر هم در خارج به همین نتیجه رسید بودند که سوریه می تواند برای اقامت امام جای مناسبی باشد. البته مشکلاتی هم وجود داشت چون امکانات ارتباط تلفنی مستقیم بین سوریه و ایران نبود. با این حال امام ترجیح میدادند به سوریه بروند چون روابط عراق و سوریه بشدت تیره بود اگر این انتخاب اعلام میشد عراق اجازه خروج نمیداد لذا تصمیم امام براین شد که از طریق کویت به سوریه بروند، کاملاً مخفیانه و صد درصد سری ترتیب سفر امام به کویت داده شد. یعنی ویزای کویت به نحوی که مسئولین کویتی احساس نکنند که این ویزا برای چه کسی صادر شده اخذ شد. به این معنا که با فرزند نماینده امام در کویت آیت الله سید عباس مهبری، سید احمد مهبری که جوان بسیار متعهد و پرتحرکی بود تماس گرفته شد و از ایشان خواسته شد برای امام و فرزندشان دعوت نامه^ی تحصیل شود، بطوری که مسئولان کویتی از جریان بونبرند. ایشان با زیرکی خود دعوت نامه را گرفت لازم به توضیح است که در کشورهای عربی نام فامیل لازم نیست اسم شخص و اسم پدرش کافی است و آنها نتوانستند روح الله فرزند مصطفی یا احمد فرزند روح الله را شناسایی کنند. این دو ویزا تحصیل شد و خود دعوت کننده یعنی سید احمد مهبری ویزا را به عراق آورد. مسأله گرفتن خروجی یعنی اجازه خروج از عراق هم مطرح بود. خود من که مسئول پروانه های اقامت روحانیون مبارز و علاقمندان و اطرافیان امام بودم، طوری اجازه خروج برای امام گرفتم که مسئول گذرنامه نجف نفهمید که من برای چه کسی خروجی گرفتم. دقیقاً تا شبی که امام روز -

بعدش حرکت میکردند هیچکس از این جریان خبر نداشت و برای اینکه مساله ای پیش نیاید و يك برخورد متین اخلاقی هم شده باشد قرار شد که شب قبل از حرکت ، من به مسئول عراقی خبر بدهم که امام روز بعد حرکت خواهند کرد .

من تلفن کردم و ماجرا را بیان کردم او متوحش شده و گفت خروجی هم گرفتند ؟ گفتم بله عراقی ها گیج شده بودند که چطور در مسیر این کارها متوجه قضیه نشده اند . بنای امام براین بود که بلافاصله پس از نماز صبح حرکت کنند . عراقی ها از نجف تا صفوان (مرز عراق و کویت) امام را اسکورت کردند ، البته نه برای احترام به شخصیت ایشان بلکه از نظر امنیتی که بدانند امام در این مسیر با چه کسانی تماس می گیرد و چه رفتاری خواهد داشت در بین شهرهای مختلف مسئولان امنیتی کاروان همراه امام را به یکدیگر پاس میدادند ، از نجف تا دیوانیه ماموران امنیتی نجف امام را اسکورت کردند ، از دیوانیه تحویل مسئولان امنیتی آنجا دادند و بهمین ترتیب حرکت امام به کویت تقریبا " خیلی عادی بود ، تنها عدای از نزدیکان و علاقمندان خاص امام در بد رقه ایشان شرکت داشتند . همان شب آخر عراقی ها قضیه را به کویتی ها و مقامات ایرانی خبر داده بودند و قرار شده بود که کویت امام را نپذیرد . پیش بینی آنها این بود که اگر امام در مسافرت کویت موفق نشوند و احساس کنند که کشورهای منطقه حاضر به پذیرش ایشان نیستند ، مجبور به اقامت در نجف خواهند شد . و وقتی که مجبور به اقامت در نجف باشند ، لزوما شرایط عراق را هم خواهند پذیرفت . ما امام را تا مرز صفوان بدرقه کردیم و يك ساعت هم در مرز صبر کردیم تا از رفتن آنها مطمئن شدیم و بعد به نجف برگشتیم . فاصله مرز عراق و کویت تا نجف زیاد است .

شب که به نجف رسیدیم دوستان منزل امام خبر دادند که ماموران

عراقی بدنبال تو میگردند وقتی به منزل رفتم که خبر رسیدم را بد هم معاون سازمان امنیت نجف را در آنجا دیدم ما را برد آنجا و گفت که کویت امام را پذیرفته است. و تو بعنوان کسی که با ایشان در ارتباط هستی فردا نزد ایشان رفته. بگو که اگر خواستند به نجف برگردند حق ملاقات با احدی را ندارند یعنی قضیه را تمام شده میدانند و فکر می‌کردند ایشان سرخورده شده اند و جای دیگری نخواهند رفت و تسلیم عراق خواهند شد. من در آن لحظات حساس جوابی دادم که آن مسئول امنیتی را سخت عصبانی کرد گفتم قریش و مردم مکه، در آغاز قیام پیامبر بر پیامبر ما سخت گرفتند و او مجبور به هجرت و مسافرت به طائف شد که در اثر سختگیری و آزار مردم آنجا، مجبور به بازگشت به مکه شد و مکه هم نماند و از مکه خارج شد ولی روزی پیروزمندان به مکه بازگشت درست است که کویت معامله اهل طائف را با امام کرد ولی امام زندگی با قریش را نخواهند پذیرفت و من مطمئنم که ایشان حاضر به اقامت در اینجا نیست. گفت به ترتیب وقتی با ایشان ملاقات کردی اینرا به ایشان بگو. صبح زود خودم را در بغداد به امام رساندم در فرودگاه امام را خیلی شاداب و سرزنده و قاطع دیدم آنچه در راه رسیدن به هدف و آرمان مبارزاتی ایشان رخ میداد همه را قابل تحمل می‌دیدند صحنه ای را دیدم که از دقت و توجه ایشان تعجب کردم وقتی در مرز کویت از امام جدا میشدیم حالت خاصی داشتیم بسیاری از چشمها اشک آلود بود، که داشتیم از امام جدا میشدیم، همه گریان و نگران بودند وقتی نوبت دست بوسی من رسید جمله معروفی را گفتم: «ولا جعله الله اخرا - العهد منی لزیارتکم جمله ای که در زیارت حضرت اباعبدالله می‌گویند و دستشان را بوسیدم و جدا شدیم وقتی در فرودگاه بغداد دوباره خدمتشان رسیدم ایشان فرمودند دعایت مستجاب شد معنی آن دعا این است که خداوند این ملاقات را آخرین قرار ندهد و هرچه زود تر بهم برسیم

خلاصه من در آنجا پیغام را خدمت ایشان دادم و با همان برخورد طبیعی امام روبرو شدم که برای حرفهای آنها پیشیزی ارزش قابل نبودند نکته بسیار جالبی که تجربه چندین سال افتخار نزدیکی با امام است این است که ایشان در رابطه با وقایعی که برایشان رخ میداد مصداق این آیه شریفه هستند :

قل ان كان ابائكم و ابنائكم و اخوانكم و ازواجكم و عشيرتكم و اموال
اقترفتموها و تجاره تخسون كسادها و مساكن ترضونها احب اليكم من اللہ
رسوله و جهاد فی سبيله فترصبوا . . .

خداوند می فرماید که در شرایط حساس تعیین کننده مبارزات صد
اسلام مومنین بر تمام آنچه که میتواند مانع مبارزه در راه خدا باشد پیروز
شدند .

غائله ، عشیره ، کسب و کار زندگی مرفه ، جائی که مانوس شده و
فرزندان امام با هر يك بنحوی درگیر شده و پیروزمندان بر آن فائق شده
است . مسئله اقامتشان در ایران مسئله مدت‌ها دوری از خانواده مساله
از دست دادن فرزندانشان ، بریدن از حوزه که در يك حوزه جا افتاده
نهمصد یا هزار سال مثل نجف انسان باید سالها زحمت بکشد تا شخصیت
درجه اولی شود و این با مرجعیت و زعامت ارتباط دارد که فقط وقتی انسان
در آن محیط باشد میتواند مرجع بشود امام به همه آنها پشت پازد به (مساکن
ترصونها) یا همین مساله زعامت و مرجعیت را که اگر کسی برای کسب مقام
دنیوی بخواهد به آن برسد ، بصورت تجارت درمی آید . امام يك باره به
همه آنها پشت پا میزند و سرنوشت نامعلومی را اتخاذ میکند ، که وقتی از
او می پرسند اگر فلان کشور شما را نپذیرفت چه می کنید می گوید " در يك کشتی
روی آبها خواهم بود " و یا از فرودگاهی به فرودگاهی میروم و به مردم
پیام میفرستم کسی است که واقعا همه این مراحل را بخوبی گذرانده و

پیروز شده و وعده حق هم تحقق یافته و آن پیروزی حتمی نصیبش شده است در فرودگاه بدنیاال برخوردار کوبیتی‌ها با امام برای ما این مسالنه قطعیت یافت ، که کشورهای منطقه که به نحوی تحت تأثیر یا در ارتباط با رژیم شاه و یا سردمداران رژیم عراق هستند همین معامله عراق و کویت را خواهند کرد ، و امام مجبور خواهد شد بیک کشور اروپائی و غیراسلامی رو— بیاورند ، و تازه با توجه به تعهدات جهانی و منطقه ای دقیقاً " نمیتوان برخوردار هائی که پیش خواهد آمد پیش بینی نمود . امام در واقع دل بدریا می‌زدند . اینجا بود که روشن شد امام تصمیم دارند که به پاریس بروند . که البته باید به این نکته هم اشاره کنم که در این انتخاب هیچ کس در امام تأثیری نداشت و این انتخاب شخص امام بود البته بعضی‌ها پیشنهاداتی میدادند و امام می‌شنیدند ، ولی آنچه که تعیین کنند و نهایی بشود ، و خود ایشان پس از تأمل در مورد این پیشنهادات تصمیم قاطع برای رفتن به پاریس گرفتند و بعضی‌ها پیشنهاد استخاره به امام میدادند ، ولی امام کسی است که در زندگی هیچگاه برای تصمیمات خود استخاره نکرد . فقط با تفکر و تأمل شخصاً " تصمیم گرفت و این تصمیم تاریخی را ایشان هیچگاه به دانه های تسییح واگذار نکرد . و اگر هم بخواهیم تفائل یا تأمل بقرآن راهم مطرح کنیم ایشان با عمل به آیات قرآن ، به رهنمود های قرآن تفائل میزدند ، یعنی با کسب رهنمود عملی از قرآن نتیجه می‌گرفتند ، نه با دست زدن به صفحات قرآن و پس و پیش نمودن ورق‌ها . امام تصمیمشان را گرفتند ، و پرواز بفرانسه روز بعد انجام میگرفت یعنی امام لزوماً " می‌بایست يك شب را در بغداد اقامت داشته باشند که روز بعد آن حرکت کنند . آنشب عراقی‌ها امام را در يك هتل درجه يك ، جایی که مطمئن بود ند کسی نمی— تواند با امام تماس بگیرد اقامت دادند ، هتل دارالسلام که از هتل‌های درجه يك عراق است .

دو خاطره خیلی جالب از اقامت يك شبه امام در آن هتل دارم .
 یکی زیارت امام از کاظمین که از هتل به اصطلاح رایج تحت الحفظ زیر
 پوشش مراقبت ماورین عراقی به زیارت رفتند . فاصله بغداد و کاظمین
 خیلی کم است و تقریباً " بهم متصل اند ، مثل شاه عبدالعظیم و تهران ،
 شاید هم نزدیکتر . امام میخواستند به زیارت موسی بن جعفر (ع) و امام
 نهم حضرت جواد (ع) بروند . بصورت خیلی معمولی دوسه نفر از دوستان
 امام در خدمتشان بودیم و یکی دوتا ماشین امنیتی هم در جلو و عقب
 حرکت میکردند . وقتی امام به صحن کاظمین رسیدند و مثل همه زوار به
 حرم مشرف شدند . در حرم مردم ایشان را شناختند و بدورشان حلقه زدند
 و تظاهراتی آغاز شد ، با صلوات ها و تکبیرهای فراوان که بیانگر نوعی
 موضع گیری در مقابل رژیم عراق و ابراز علاقه نسبت به امام بود . آن شب
 معاون سازمان امنیت عراق به عنوان همراه امام بود ، بقدری او از آن صحنه
 وحشت کرده بود و بقدری تلاش کرده بود که کسی نتواند به امام نزدیک
 شود و در نتیجه تماسی بین امام و این مردم برقرار نشود ، که وقتی امام از
 زیارت فارغ شده ، سوار اتوموبیل شدند ، من دقت کردم دیدم این مرد
 خیس عرق و بیحال و از شدت خستگی بیتاب شده بود .

که البته یکی از دلایل این بیتابی او وحشت و ترس بود . صحنه
 باور نکردنی و بسیار جالبی بود ، کسی به مردم نگفته بود و این تنها يك
 صحنه طبیعی ناشی از حضور امام در میان مردم بود ، که بدنبال آن همه
 تلاش عراقی ها که کسی امام را نشناسد ، چنین صحنه ای را بچشم خورد
 دیدند که در يك مجمع عمومی چنین ابراز احساساتی برای امام صورت
 میگرفت .

خاطره دوم این است که در آن هتل که بسیار عالی و مجلل بود ،
 هنگام شام دوستان ما مسئول هتل را برای شام صدا کردند ، او هم با

اشتیاق دوید و عجب مایل بود که ببیند این شخصیتی که عراقی‌ها اینهمه در مراقبت او اهتمام دارند، و دقیقاً "از او مراقبت میکنند شام چه میل میکند" از امام پرسید: شام چه میل دارند فرمودند: "مختصر نان، یک ظرف ماست، کشمش هم همراه هست همین کافی است دیگر چیزی نمیخواهم" و آن مرد از شنیدن این سخنان داشت دیوانه میشد که یک شخصیت جهانی که دولت عراق را این طور به وحشت انداخته و چنین دست پاچه ساخته بود شام نان و ماست و کشمش بخورد.

یکی دیگر از مشاهدات آن شب ما این بود که امام دوش گرفته بودند و برخلاف بسیاری از مرتجعین و مقدس‌مآبهای وسواسی که دست به هیچ چیز غیر اختصاصی شان نمی‌زنند، امام با همان حوله‌هایی که در هتل بود خودشان را خشک کردند و پس از وضو هم از همان حوله‌ها استفاده کردند. اینگونه مسائل و مقدس‌بازیه‌ها برای امام اصلاً مطرح نبود، و واقعا "آن حقایق ناب اسلامی و لب‌تعالیم اسلامی را در نظر داشتند".

آخرین خاطره‌ای که دارم این است که عراقی‌ها دقیقاً "مراقبت میکردند هواپیمایی که از بغداد اعزام پاریس هست با حادثه‌ای و مسالما^ی مواجه نشود". هواپیمای مذکور جمبوجتی بود که قسمت بالای آنرا خالی کرده، در اختیار امام و همراهان ایشان قرار داده بودند. امام، فرزند صمیمی و عزیزشان حاج احمد آقا، مرحوم آقای املائی، آقای دکتر یزدی، آقای فردوسی و چند افسر امنیتی مسلح عراقی که مراقب امام بودند. عراقی‌ها به هیچ وجه به کسی اجازه نمیدادند که به هواپیما بخصوص قسمتی که امام بودند وارد شود. معاون سازمان امنیت بغداد در آخرین لحظات به من گفت وقتی امام سوار هواپیما شد تو نزد ایشان برو و در لحظه آخر به امام بگو که عراقی‌ها میگویند "اگر فرانسه به شما اجازه اقامت نداد،

دیگر به بغداد برنگردید ، اگر برگشتید از کویتی ها هم با شما بدتر رفتار خواهیم کرد .”

من به آن مأمور گفتم که این پیغام که اصرار دارید ، بخود امام بگویم ، بمثابه دست گلی نیست که در بد رقه يك مسافر همراه او میکنند ، درین لحظات حساس که سرنوشت این سفر روشن نیست و این مرد در این غربت و تنهایی دارد حرکت میکند ، صحیح نیست چنین پیغامی بد هید و از طرفی ما دوستان علاقمندان ایشان هم نمیخواهیم ایشان تصمیمی بگیرند که سرانجامش برخورد با این شیوه پذیرائی شما باشد ، یعنی دوباره به عراق برگردند ، ما این مطلب را به فرزند ایشان میگوئیم که اگر امام قصد بازگشت به عراق داشتند ، پیغام شما را به ایشان بگویند ، بگذارید در این لحظات شخص ایشان چنین حرفی از شما نشوند ، بعلاوه شما میگوئید از کویتی ها بدتر خواهید کرد ، شما مدعی هستید رژیم انقلابی و مترقی در اینجا حاکم است و معتقدید کویتی ها مرتجع هستند ، بدو هائی هستید که تازه بوی نفت به مشامشان خورده است و کسی شده اند ، شما مدعی وراثت يك حزب انقلابی هستید ، چطور در برخورد با يك شخصیت ضد امپریالیست ، ضد دیکتاتوری ضد شاهنشاهی میخواهید اینطور عمل کنید ؟ در مقابل پاسخی که من به مسئول امنیتی بغداد دادم او گفت من به مقامات بالا میگویم تا اگر آنها صلاح دیدند پیغام را به فرزندشان بد هید ، رفت و پس از نیم ساعت که برگشت گفت از قیاده (مرکز فرماندهی) دستور داده شده حتماً پیغام را بخود ایشان بگوئید - گفتم بسیار خوب و به حاج احمد آقا ، که بحق باید بواسطه آن مراقبت ها و تلاشهای فداکارانه انسانی و مبارزاتی ایشان در کنار آن مرد بزرگ ، در آن لحظات از ایشان تقدیر کرد ، گفتم که عراقی ها با وقاحت اصرار طرح چنین مطلبی را دارند و مصرأ میخواهند که من در لحظاتی قبل از پرواز به هواپیما آمده این مطلب را به امام بگویم ، ولی من مطلب را

طور دیگری طرح خواهیم کرد و شما توجه داشته باشید - زمان حرکت فرا-
 رسید و امام وارد هواپیما شدند و ما مورامنیتی همراه من بالا آمد و من جمله
 دیگری غیر از آنچه عراقی ها گفته بودند بفارسی به امام گفتم جمله ای که
 امام با شنیدن آن تبسم کرده ، خندیدند - گفتم که آن دعای اولمان که
 مستجاب شد امیدوارم باز هم مستجاب شود ولی این بار درایران امام
 لبخندی زده ، دعا کردند - و آن ما مورامنیتی تلقی اش این بود که من هماً
 جمله کذایی را به امام گفتم ، و ایشان این قدر بی اعتنا و بی توجه به مسائل
 خندیده اند - مطلبی که میخواهم بگویم و آموزنده ترین مساله در زندگی
 من میباشد اینست که در لحظاتی شاهد این صحنه بودم که هیچ کس
 نمیتوانست آینده این سفر را پیش بینی کند ، که کدامین نقطه زمین پذیرای
 این " مهاجرالی الله " خواهد شد - و هیچ کس نمیتوانست تصور کند که
 با این سرعت و با این پیروزی خیره کننده در خاک وطن به مرحله ای
 میرسیم ، که هنوز يك سال از این جریان نگذشته ، من بعنوان نماینده
 رژیم که خود این مرد بنیانگذارش است بعنوان سفیر به عراق بازگردم و
 همان مسئول امنیتی که از من میخواست به امام چنین پیغامی بدهم که
 " اگر فرانسه راهت نداد دیگر اینجا برنگرد " این بار با اصرار و التماس به
 من بگوید که بعنوان نماینده جمهوری اسلامی ایران برو و تلاش کن که از
 طرف امام نماینده ای برای مذاکره با ما به عراق بیاید ، و همان شخص
 دقیقه شماری میکرد که من از ایران برگردم ، تا او تصمیم امام را این مورد
 آگاهی یابد ، که آیا امام کسی را بعنوان نماینده خودشان میفرستند ، که
 با آنها بنشینند و مذاکره کند تا بتواند دل او را بدست آورند ! !

وقتی که خدمت امام گفتم صدام حسین اصرار دارد و مصراخواست
 اینست که شخصی بعنوان نماینده رسمی شما برود و با آنها مذاکره کند ،
 امام فرمودند : " محال است که ما ملت عراق را به این رژیم دست نشانده

پوشالی بفروشیم، ما ابدًا رابطه‌ای با حکومت بعث عراق نخواهیم داشت آنچه برای ما مطرح است مردم عراق هستند" • همان مردمی که شب قبل از حرکت امام وقتی که امام را بطور ناگهانی و غیرمنتظره در میان خود دیدند، علیرغم فشار و اختناق حاکم، صمیمانه با صلوات و تکبیرشان نسبت به ایشان ابراز احساسات کردند و همان مردمی که امروز چشم براه پیامها و تصمیمات امامند تا آنان را نیز همچون خلق مسلمان ایران از سلطه مزدوران نجات بخشد •

اعتراف

آنچه در بخش پیش آمد، تعامت کارنامه ای است که دوستان و هواداران خواهان آیت الله خمینی برای رهبر و ناجی خود عنوان و تکرار می کنند، اما واقعیت سوای این ادعاهاست و حتی اگر همین کارنامه را درست قبول کنیم می بینیم که این دفاعیه نیز در واقع سند محکومیت هواداران ایشان است.

خواندیم که در سلسله دروغپردازی های دعائی خمینی چهره ای می یابد که دروغ می گوید و بسیار هم می گوید. فرمان قتل حسنعلی منصور را صادر می کند، سعی در ایجاد اغتشاش و آشوب در ایران دارد، حوزه عملیه نجف پذیرای مقدم این مرجع تازه مرجعیت یافته نیست و بسیاری نکسات دیگر که با مروری دوباره بر آن می توان به آسانی ماهیت آنرا یافت.

با این مقدمه بجاست که به بعضی اعترافات صریح یا ضمنی یکی از حواریون آیت الله خمینی که همین آقای دعائی باشد بعنوان نمونه ای از هزارها توجه کنیم.

دعائی در آغاز مقاله خود می نویسد: «..... زمانی که امام در ترکیه تبعید بودند، عکس العملها و مبارزات خیلی چشمگیر و خشن صورت گرفته بود که منجر به ترور منصور شد، نخست وزیری که در دوران او، امام

به ترکیه تبعید شدند

آیا این " مبارزات چشمگیر " جز ماهیت تروریستی برحسب همین اعتراف روی دیگری هم داشته است ؟ و آیا مردان خدا و اهل دین مجاز هستند به قتل نفس دست بزنند ؟ و آیا هنوز می توان ادعا کرد که ادعا - نامه های دادستانهای نظامی زمان محمد رضا شاه پهلوی خیالی ، مبهم و متکی بر پرونده سازی و جعل بوده است ؟

دعائی سپس می نویسد : " بی خبری مردم و ابهاماتی که پیرامون زندگی و سرنوشت امام - تأیید ضمنی شایعه اعدام - وجود داشت ایجاب می کرد که عصیانهای پی در پی صورت بگیرد "

یعنی که مردان خدا و اهل دین فقط بخاطر ابهامات (پیرامون زندگی و سرنوشت امام سعی می کردند که امت مسلمان ! به عصیانهای پی - در پی دست بزنند .

دعائی بلافاصله اضافه می کند ! " و رژیم هم برای جبران این جریان - یعنی عصیانهای پی در پی - برای اینکه تدبیری بکند که امام در ایران نباشد و در عین حال علاقمندان امام ، توده های مذهبی و آگاه آسوده خاطر باشند با بلند پایگان مملکتی به مشورت نشست "

مفهوم ساده این مطالب آن است که حواریون آیت الله خمینی بخاطر آنکه دولت حسنعلی منصور ترتیب تبعید آیت الله خمینی را داده است طرح تروری را می ریزند و سپس بخاطر " بی خبری مردم " و " ابهاماتی " که پیرامون زندگی و سرنوشت امام وجود داشت ! " اقداماتی در جهت بروز " عصیانهای پی در پی " انجام می دهند و لابد اینها همه از وظایف مردان دین است که با فریب و ادعای جعلی اعدام و امثالهم جامعه ای را بهم بریزند و اسمش را هم بگذارند " مبارزات چشمگیر " !

دعائی درجائی دیگر از همین مقاله می نویسد : " در آن

جلسه مشورتی پیشنهاد - شده که در صورت اقامت خمینی در عراق - چون مواضع سیاسی اش برای آنها غیر قابل پذیرش است قهراً " محیط با ایشان درگیر خواهد شد و در نهایت ، درگیری روحانیون با هم می تواند برای آنها کارساز باشد "

مگر عراق و حوزه دینی این کشور چگونه جایی بود و افرادی نظیر آیت الله حکیم ، آیت الله خوئی و آیت الله شاهرودی چگونه کسانی بودند که از میان اینهمه روحانی شیعی که به عراق می رفتند یا در آنجا مقیم بودند تنها آیت الله خمینی " مواضع سیاسی اش برای آنها غیر قابل پذیرش بود " و " قهراً " محیط با ایشان درگیر می شد " ؟ .

بهر حال از این دست اعترافات که اساس آن بر اشاعه تروریسم مذهبی است در مقاله آقای سید محمود دعائی زیاد دیده می شود و لسی واقعیت اینست که حکومت بعثی عراق بخاطر مخالفت هائی که با رژیم محمد رضا شاه پهلوی داشت ، همه گونه امکانات رفاهی ، مالی و تأمینی برای آیت الله خمینی فراهم آورده بود ، فرستنده رادیو را اختیار وی قرار داده و همین آقای دعائی با دریافت حقوق از همین حکومت بعثی علیه ایران داد سخن می داد و تا آیت الله حکیم در قید حیات بود ، علیرغم همه کوشش هائی که حواریون خمینی می کردند ، آیت الله در عراق تحویل گرفته نمی شد و فرزند ارشد شان سید مصطفی بعنوان رابط پدر با دستگاه امنیتی عراق شب و روز در ارتباط بود و بقیه ایام راهم با لودگی و گرد همائی های لوطی مآبانه که تریاک و مخدرات جز " لاینفک وسائل پذیرائی آنها در گعده هایشان بود بسر می آوردند .

اختلاف خمینی با دستگاه دولت بعثی عراق هم از زمانی شروع شد که خمینی به حمایت از کرد های عراقی که خواستار خود مختاری بودند برخاست و این حمایت و عدم حمایت نیز خود شامل دو مرحله است . تا وقتی

که کرده‌ها از سوی دولت‌های ایران پشتیبانی می‌شدند خمینی درست در اختیار مقامات عراقی و علیه ایران بود و بطور علنی از جبهه آزادیبخش عربستان ایران - یعنی خوزستان - دفاع هم می‌کرد، اما بعد از قرارداد الجزایر که ایران حمایت خود را از کرده‌های عراقی باز پس گرفت، خمینی دور از چشم مأموران امنیتی عراق به حمایت کرده‌های افراطی عراق پرداخت.

بسیاری از حواریون آیت‌الله خمینی که با وی در عراق بودند و امروز در ایران صاحب مشاغل و مناسب مهمی شده‌اند پیش از این زمان از حقوق‌بگیران حکومت بعثی عراق بودند. در واقع وقتی حکومت بعثی عراق نتوانست حمایت آیت‌الله حکیم، خوئی، شاهرودی را برای خود کسب کند، خمینی را براحتی به همکاری دعوت کرد و از طریق او علیه ایران که آنروزها آشکارا در برابر خواست‌های غیر منطقی عراق ایستادگی می‌کرد، به نقشه‌های خود برای ایجاد اغتشاش در ایران استفاده می‌کرد.

در تمام این مدت جعل سند، ایرادات به روحانیون طراز اول نجف و ایجاد اغتشاش و آشوب طبیعی‌ترین کار روزمره حواریون خمینی بود که ماجرای ساواکی بودن بسیاری از مراجع که سرانجام به شکست و سکوت خمینی انجامید از آن جمله است. چون در بررسی وقایع توفان ۵۷ ناچار نگرشی بر این مسائل خواهیم داشت، حال ناگزیریم از حوادث اقامت خمینی در عراق، بهمین مختصر قناعت کنیم و پس از یک بررسی کلی و اصولی بر ماجراهای ۲۸ مرداد و خرداد ۱۳۴۲ که بعدها مبداء اقدامات خمینی و منشاء ائتلاف وی با گروه‌هایی نظیر حزب توده و جبهه ملی شد، باریگر به خمینی و تدارک توفان ۵۷ بپردازیم.*

توفان نژاد يك وپشود

در فاصله ۱۳۴۱ که محمد رضا شاه پهلوی بدنیال يك همه پرسی . انقلاب " شاه و ملت " را اعلام داشت تا سال ۱۳۵۷ که از ایران خارج شد حوادث و وقایع بیشماری در ایران رخ داد که حتی دشمنان وی نیز ماهیت دوران - ساز و زندگی ساز آنرا انکار نمی کنند . ایران طی این مدت با سرعت و رشدی شگفتی برانگیز بسیاری از مشکلات مهم و بظا هر حل ناشدنی را پشت سر گذاشت و در میان بهت و حیرت همه محافل سیاسی اجتماعی جهان می رفت تا به آنچه شاه " دروازه های تمدن بزرگ " نام نهاده بود نزدیک شود .

محمد رضا شاه پهلوی که طی این مدت توانسته بود در ارتباط با مسائل برون مرزی ایران را بعنوان يك کشور با ثبات ، دارای برنامه ، متعهد و مسئول بجهان بشناساند ، بعنوان يك وزنه قابل احتساب در صلح جهانی توانست به سیادت بیگانگان در خلیج فارس و حوزه اقیانوس هند پایان دهد . با شرق و غرب روابطی متکی بر اصل سیاست مستقل ملی داشته باشد و در طرح و اجرای برنامه های بسیار بلند پروازانه می کوشید تا ایران را در آستانه ورود به " تمدن بزرگ " بعنوان ششمین قدرت بزرگ صنعتی جهان و ابر قدرت آسیا د آورد .

وی با برخورداری از يك رشد اقتصادی استثنائی برای ایران و با اتکا به رفاه ملی و امنیت داخلی، علیرغم ظرفیت درون مرزی به اقداماتی برای سرپلندی بیشتر ایران دست زده بود که جهان نمی توانست در برابر آن بی تفاوت بماند. وی با احداث لوله دوم گازی رفت تا صنعت اروپا را زیر سلطه خود درآورد و با داشتن بزرگترین ارتش غیراتمی دنیا، ثروت ملی نفت، سرمایه گذاریهای سنگین جهانی، برنامه عظیم صنعتی شدن ایران، دسترسی قریب الوقوع به نیروی هسته ای و بسیاری برنامه های دیگر جهان را در برابر این پرسش قرار داد که ایران به کجا و تا کجا می خواهد پیش برود؟

همه این عوامل که شرح جزئیات آن با کمک اسناد و مدارك کافی در بخش های بعدی بدقت مورد مطالعه قرار می گیرد سبب شد تا طرح براندازی شاه در جریان يك توطئه بین المللی ابتدا مورد توجه و سپس مورد عمل قرار گیرد.

برای دسترسی به واقعیت امرناگزیر باید باز به گذشته برگردیم و بسیاری از مسائل را مورد ارزیابی مجدد قرار دهیم و با آنکه در این موارد گفتنی بسیار است برای رعایت اختصار مبنای بررسی را بر جنگ جهانی دوم و وقایع آن تا حدی که به ایران ارتباط پیدا می کند می گذاریم.

پس از حادثه حمله ژاپن به "پرل هاربر" که ناگزیر بدنبال آن ایالات متحده آمریکا به صحنه نبرد پا گذاشت، بتدریج ماشین جنگی هیتلر به فرسودگی رسید و سرانجام متفقین توانستند جنگ را به سود خود به پیروزی برسانند، هنوز آتش جنگ خاموش نشده بود که روشنفکران آمریکائی و مطبوعات این کشور به زمزمه برخاستند که چرا جوانان آمریکائی، دلار — آمریکائی و ارتش آمریکائی در صحنه های جنگ حضور داشته باشند و تلفات بدهند و سود و منافع استعماری و استثماری درید قدرت انگلستان باشد.

دادامه این زمزمه ها که بزودی فریاد شد و امریکا را که بشدت تحت تأثیر افکار عمومی است به هیجان مبتلا کرد ، نفت حوزه خلیج فارس نیز مطرح شد . امریکائی ها که پیروزی متفقین در جنگ را تضمین کرده بودند ، حریصانه چشم به نفت خاور میانه دوخته بودند و در چنین شرایطی بود که هاری ترومن پس از فرانکلین روزولت به ریاست جمهوری امریکا رسید . نباید فراموش کنیم که هاری ترومن از حزب دموکرات به این مقام رسید .

اگرچه سروصدا های محافل سیاسی ، نفتی و اقتصادی امریکا بطور کلی بر سر نفت خاور میانه بود ، اما ببینیم مقصود آنها از نفت خاور میانه چه بود ؟ آیا عربستان ؟ طبیعی است که خیر ، چون نفت عربستان توسط شرکت آرامکو که يك شرکت نفتی امریکائی است استخراج و صادر می شد و اگر مقصود امریکا نفت عربستان بود که در واقع تحصیل حاصل شده بود ، نفت عراق هم که انگلیس ها پنجه بر آن افکنده بودند در مقدار و اندازه ای نبود که حرص و آزار امریکائی ها را بعنوان دستخوش پیروزی جنگ اقناع کند .

شیخ نشین های خلیج فارس هم که هنوز در فقر و فاقه بسر می بردند و نه تنها از منابع نفتی آنها بهره برداری نشده بود بلکه در بسیاری از آنها اکتشاف هم بعمل نیامده بود .

لقمه چرب و گلوگیر برای امریکا " نفت ایران " بود . منابع عظیم نفت ایران چشم امریکائی ها را خیره کرده بود و شرایط را با توجه به ضعف جهانی بریتانیا در عرصه بین المللی مناسب می دیدند تا این لقمه چرب را از دست حریف بریابند .

بدین ترتیب دولت منتخب حزب دموکرات امریکا دست اندازی به نفت ایران را وجهه همت خود قرار داد اما دنیا تازه از جنگ عالمگیرهائی یافته بود و بخصوص ایران با مشکلات بسیاری روبرو بود که این نیز به سود امریکا می توانست باشد و اگر جزئی دقتی بکار می رفت امریکائی ها می توانستند

بعنوان مبشران صلح و دوستی جای پائی در قلب مردم ایران که سالها از توطئه ها، هیزی ها و رقابت های ابرقدرت شوروی و دولت لندن در عداوت بودند پیدا کنند .

جنگ که پایان یافت ، علیرغم بیانیه رؤسای کشورهای امریکا ، انگلستان و شوروی ، نیروهای اتحاد جماهیر شوروی از ایران بیرون نرفتند و غائله آذربایجان توسط پیشه وری برپا شد و کار به جدائی موقت آذربایجان از ایران انجامید .

در همین فاصله انگلیس ها هم بی کار ننشستند و غائله فارس را بعنوان نهضت جنوب برآه انداختند .

ایران آسیب دیده از جنگ ، در کنار همه مسائل و مشکلاتی که جنگ برای وی به ارمغان آورده بود ناگزیر از سوئی با غائله آذربایجان و از سوی دیگر با نهضت فارس روبرو بود که غائله کردستان هم بسراغش آمد و بدنبال آن گیلان و مازندران .

سازمان ملل متحد ، تازه آغاز بکار کرده بود و ایران از دست ظلم ابرقدرت ها به آن پناه آورد . امریکا بهترین فرصت را یافته بود و پادشاه میانی آنها شروع شد . امریکائی ها که خواب و خیال دست اندازی بر نفت ایران را داشتند سخاوتمندانه به یاری ایران برخاستند و محبوبیتی عظیم در قلب مردم ایران ذخیره کردند .

دنیا ، شوروی را محکوم کرد ، نیروهای بیگانه از ایران خارج شدند و با بیرون رفتن نیروهای اجنبی ارتش ایران با یاری بسیار مؤثر مردم در اندک زمانی به جدائی یکساله آذربایجان از ایران خاتمه داد و بدنبال آن با سرعتی شگفتی انگیز غائله فارس ، گیلان ، مازندران و کردستان نیز پایان گرفت .

کمی بعد درست هنگامی که دوره وحشت و ارباب و ترور توسط

فدائیان اسلام - شاخه ایرانی اخوان المسلمین - آغاز شده بود ،
امریکائی‌ها در لباس دلسوزانه " اصل چهار ترومن " و ظاهراً " بمنظور کمک
فنی و مادی و ترمیم خسارات ناشی از جنگ و نوسازی مملکت به
ایران پا نهادند .

ریشه کنی مالاریا ، ترویج کشاورزی و بسیاری برنامه های دیگر
امریکائی‌ها را بطور فعال با ایرانی‌ها روبرو ساخت . دلارهای امریکائی
به ایران سرازیر شد و کاربجائی کشید که اجاره دادن منازل مسکونی به
امریکائی‌ها . آنهم به چند برابر قیمت از مسابقات فشرده صاحبان مستغلات
گردید .

اصل چهار ترومن این هدیه دولت هاری ترومن رئیس جمهوری
دموکرات امریکا که مثل همه دموکراتها بشرحی که خواندیم و بازهم خواهیم
خواند میانه چندان خوبی با ثبات ایران ندارند و بقدرت رسیدن آنها در
امریکا بیشتر جهان را دستخوش آشوب ساخته است . بد نحوی در آغاز
در ایران عمل کرد که ملت ایران با سابقه های ناخوش آیندی که از رقبای
روسی - انگلیسی داشتند بشدت فریفته سخاوت ، بی نظری و صلح طلبی
آنها شد .

ذکر این نکته همین جا ضروری است که علیرغم همه ادعاهائی که
رهبران جبهه ملی از بدو پیدایش تاکنون و در دوره های مختلف درباره
ملی بودن خود و عدم وابستگی به اجنبی دارند ، این جبهه در زمان
حکومت مصدق با تکای حمایت آنها به حیات خود ادامه داد و با بروی کار
آمدن جمهوری خواهان از میان رفت ، در سال ۱۳۴۱ با روی کار آمدن
جان . اف . کندی از حزب دموکرات جبهه ملی دوره جدید خود را آغاز
کرد و پاکشته شدن باردیگر پنهان شد و در زمان جیمی کارتر دموکرات
باز حیات مجدد یافت و جالب تر آنکه پس از پایان جنگ جهانی دوم هرگاه

ایران ثبات و امنیت خود را از دست داده است هنگامی بوده که حزب
دموکرات در آمریکا دولت تشکیل داده است .

با توجه به این نکات اینک می‌رویم تا به ماجرای ملی شدن صنعت
نفت و رقابت آمریکا و انگلستان در این باره بپردازیم .

در سال ۱۳۲۷ ساعد مراغه‌ای نخست وزیر ایران بود . در بهمن-
ماه همین سال محمد رضا شاه پهلوی که برای شرکت در جشن سالانه -
دانشگاه رفته بود ، مورد سوء قصد قرار گرفت و بدنبال آن حزب -
غیرقانونی و منحل اعلام گردید . در اسفند ماه دولت ساعد طی نامه‌ای
تقاضای تکمیل و تجدید نظر در بعضی از مواد قانون اساسی را کرد و با
تصویب مجلس شورای ملی مجلس مؤسسان تشکیل شد . بعد از تشکیل
مجلس مؤسسان گروه اقلیت مرکب از آقایان ملک ، دکتر بقائی ، عبدالقدیر-
آزاد و حائری زاده بی وقفه دولت را مورد استیضاح قرار می‌دادند . این
عده در دوره شانزدهم هم وکیل مجلس شدند و بنیان گذاران واقعی
جبهه‌ای هستند که بعدها با پیوستن دکتر مصدق به آنها عنوان جبهه-
ملی پیدا کرد .

در این زمان مسأله نفت مطرح بود . پس از مذاکرات فراوانی که
میان دولت ایران و نمایندگان شرکت نفت ایران ، انگلیس صورت گرفت
دولت در روز ۲۸ تیرماه لایحه‌ای دریا زده ماده الحاقی به مجلس
شورای ملی تقدیم کرد و طرح این لایحه که بعنوان قرارداد الحاقی گس-
گلشائیان موسوم شده بود سروصدای زیادی بپا کرد ، و با اینکه عمر مجلس
روز ششم مرداد ماه بپایان رسید با این حال این لایحه بلا تکلیف باقی ماند .
روز سیزدهم آبانماه ۱۳۲۸ عبدالحسین هژیر وزیر دربار در
مسجد سپهسالار ترور شد . اندکی بعد دوره شانزدهم مجلس شورای ملی و
دوره اول سنا در روز بیستم بهمن ۱۳۲۸ گشایش یافت و حسب سنت

ساعدمراغه ای استعفا داد و علی منصور - منصورالملک - فرمان نخست -
وزیری دریافت داشت .

دولت منصور که در آغاز کار سعی می کرد در خصوص مسأله نفت سکوت
اختیار کند و بهانه ای برای تشنجات بدست نمایندگان مجلس ندهد سر -
انجام روز بیست و سوم خرداد ماه ناچار شد از مجلس تقاضا کند که قرار -
داد گس - گلشائیان در دستور مذاکرات مجلس قرار گیرد . طرح این
مسأله سبب پیدایش جنجال فراوانی شد و میان نمایندگان اقلیت و اکثریت سخنان
تندی رد و بدل شد برای نخستین بار در یوتهران نیز مشروح مذاکرات مجلس را
پخش کرد و هیجانی عمده در میان مردم بوجود آورد .

روز سی ام خرداد عده ای از نمایندگان مجلس پیشنهاد کردند
از هر شعبه ۳ نفر انتخاب شوند و کمیسیون مخصوصی برای رسیدگی به
لایحه نفت تشکیل شود . دکتر محمد مصدق از طرف اقلیت با این پیشنهاد
مخالفت کرد ولی پیشنهاد به تصویب رسید و شگفتی برانگیز آنکه پس از تشکیل
کمیسیون خود دکتر مصدق بریاست آن انتخاب گردید .

بد نیال مذاکرات شدید اللحنی که پیرامون مسأله نفت در مجلس
صورت گرفت . روز پنجم تیرماه بطور ناگهانی منصور استعفا داد و همان روز
سپهبد حاجیعلی رزم آرا به نخست وزیری انتخاب شد .

روز ۲۷ مهرماه ۱۳۲۹ طرح فنی همکاری استفاده از اصل چهارم
ترومن بمبلغ پانصد هزار دلار برای مدت یکال میان نخست وزیر هانری -
گریگ - سفیر کبیر امریکا در ایران با مضاء رسید و دو هفته بعد موافقت نامه
بازرگانی میان ایران و شوروی با مضاء رسید ، اما با این حال سرنوشت نفت
هنوز نامعلوم بود و کمیسیون نفت شب و روز مشغول مطالعه لایحه الحاقی
گس - گلشائیان بود .

سرانجام در چهارمین روز آذرماه ۱۳۲۹ پس از چند جلسه

طولانی در یک جلسه علنی مجلس اعلام داشت که قرارداد گس-گلشائیان
 منافع ایران را از نفت جنوب استیفا نمی‌کند و بدین ترتیب لایحه رد شد.
 اندکی بعد ماجرای فرار عده‌ای از زندانیان حزب نوده از زندان
 تصریح پیش آمد و اقلیت کوشید تا با استفاده از این رویداد دولت رزم آرا را
 تحت فشار قرار دهد، اما دولت توجهی به این حملات نداشت و بطور
 جداگانه مشغول مذاکره با نمایندگان نفتی دنیا بود و در نظر داشت
 قرارداد جدیدی منعقد کند. در این حال کمیسیون مخصوص نفت به
 ریاست دکتر محمد مصدق نیز سه پیشنهاد مختلف را تحت رسیدگی قرار
 داده بود. این سه پیشنهاد عبارت بودند از:

۱- ملی کردن صنعت نفت در سراسر کشور.

۲- استفاده از عواید نفت بطور ۵۰ درصد.

۳- لغو قرارداد ۱۹۳۳.

بحث و بررسی درباره این سه پیشنهاد در کمیسیون نفت در
 مجلس شورایی جریان داشت که ناگهان خبر رسید نخست وزیر در مسجد
 شاه ترور شده است.

واقعیت از این قرار بود که در ساعت ۱۰ و چهل دقیقه با ممداد
 روز چهارشنبه شانزدهم اسفند ماه هنگامی که سپهبد رزم آرا برای شرکت
 در مجلس ترحیم آیت الله فیض وارد مسجد شاه می‌شد مورد اصابت گلوله
 خلیل طهماسبی قرار گرفت و بقتل رسید.

در این زمان کمیسیون نفت در مجلس شورایی جلسه داشت و
 اندکی پس از شنیدن خبر ترور رزم آرا پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت
 به تصویب کمیسیون رسید.

خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا دستگیر و زندانی شد ولی در زمان
 حکومت دکتر مصدق از زندان آزاد و به او عنوان "قهرمان ملی" داده شد.

خلیل طهماسی پس از مرداد ۱۳۲۲ مجدداً دستگیر و اعدام گردید .
پس از استقرار جمهوری اسلامی اعضای فدائیان اسلام در مصاحبه های
مطبوعاتی خود از ترور سپهبد رزم آرا بعنوان يك اعدام انقلابی نام بردند و
بصراحت اعتراف کردند که به اشاره دکتر محمد مصدق اقدام به ترور رزم آرا
کرده اند .

بهر تقدیر در آخرین روز سال ۱۳۲۹ حسین علاء مأمور تشکیل
کابینه گردید اما نتوانست کاری از پیش ببرد .

در این زمان جبهه ملی دارای قدرتی کم همانند بود و هیچ
دولتی بدون موافقت این جبهه نمی توانست بکار خود ادامه دهد . در
جریان انتخابات هنگامی که چند تن از اعضای جبهه ملی در زندان بسر
می بردند بطور آشکار و پنهانی با بعضی از مقامات امریکائی ارتباط داشتند
تا جایی که از سوی سفارت برای آنها سیگار و شیرینی و شکلات به زندان
فرستاده می شد . این روابط از سونی و پشتیبانی طبقات مختلف مردم که
بشدت تحت تأثیر موضع مخالف جبهه ملی قرار گرفته بودند از سوی دیگر
وضع خارجی و داخلی جبهه ملی را چنان استحکام بخشیده بود که عنان
اختیار مجلس بطور عملی در دست شش نفر وکیل جبهه ملی بود .

باین جهت هنگامی که استعفای دولت علاء از طرف مجلس
شورای ملی در جلسه خصوصی اعلام گردید و تمایل نمایندگان نسبت به
نخست وزیر آینده استفسار شد آقای جمال امامی که در تمام طول آن دوره
با دکتر مصدق مخالفت کرده و بدو پیراه بهم گفته بودند پیشنهاد کرد این
مسئولیت به شخص دکتر مصدق سپرده شود .

نش
اکثریت مجلس هم که در تمام طول دوره مخالف دکتر مصدق و یارانش
بود این پیشنهاد را پذیرفت و روز هفتم اردیبهشت ماه تمایل مجلس به
شاه اعلام و روز هشتم اردیبهشت ماه دکتر مصدق فرمان نخست وزیری

دریافت داشت .

جالب است بدانیم که دولت دکتر مصدق هنگامی مصدر امور کار شد که آئین نامه ۹ ماده ای مربوط به اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و خلع ید از شرکت سابق نفت از تصویب مجلس شورای ملی و مجلس سنا گذشته بود و دولت ناچار بود عملیات مربوط به اجرای این ۹ ماده را آغاز کند .

در همین ایام رزمناوهای جنگی انگلیس بعنوان حفظ جان و مال اتباع خود از پایگاه عدن به خلیج فارس وارد شد و رزمناو انگلیسی بنام "مورتیوس" در مقابل آبادان لنگر انداخت .

محمد رضا شاه پهلوی بلاد رنگ سفیر انگلیس را احضار کرد و باو خاطر نشان ساخت که اگر دولت انگلستان قصد تجاوز به حق حاکمیت ایران را داشته باشد من شخصا "در رأس نیروی ایران قرار گرفته ، در برابر هر تجاوزی ایستادگی خواهم کرد .

به این ترتیب دکتر محمد مصدق به نخست وزیری ایران رسید و ماجرای ملی شدن صنعت نفت که از سالها پیش بصورت مذاکرات ، تغییر مواد قرارداد و امثالهم جریان داشت شکل حقیقی و واقعی بخود گرفت . شش نفر از اعضای جبهه ملی در طول مبارزات پارلمانی خود پیوسته مدعی بودند که این مجلس ساخته و پرداخته دست دربار است و محوراصلی حملات آنها بیشتر بر غیر واقعی بودن نمایندگی اعضای پارلمان بود . اما دیدیم که همین مجلس ساخته و پرداخته شده توسط دربار و خارجی ها علیرغم همه مخالفت هائی که با اقلیت یعنی مصدق و یارانش داشتند ، هنگامی که پای امریکائیها به ایران باز شد و طرح دست اندازی بر نفت ایران مراحل عملی خود را آغاز کرد ، ناگهان ۱۸۰ درجه تغییر موضع داد و آن اکثریت عظیم در برابر ۶ نفر اعضای جبهه ملی تسلیم شد و

مصدق را به نخست وزیرى رساند .

به عبارت ساده تر امریکا با رئیس جمهوری دموکراتش و با نقشه دست اندازی بر نفت ایران و بیرون راندن انگلیس ها از ایران ، آنها در زمانی که انگلستان شبه قاره هند را از دست داده و صدمات جنگ ، وی را در ضعیف ترین شرایط سیاسی و اقتصادی قرار داده بود ، با کمک اصل چهار و جبهه ملی و با اجرت هائی که به آن اکثریت مخالف مصدق داد شرایطی فراهم آورد که نفوذ انگلستان از ایران برچیده شود و نفت در سهم بندی تازه ای تقسیم گردد .

اما اینکه آیا دکتر مصدق بطور مستقیم از امریکا دستور دریافت می کرده و یا وی آلت دست یا رانش که حقوق بگیر امریکا بوده اند قرار گرفته است بحثی است که هنوز دقت بسیار باید بر آن صورت گیرد

بهبتر آنست تصور کنیم که مصدق با ماهیت ضد انگلیسی خود و سوابق خود نشان داده بود که چنانچه به قدرت برسد يك بند فریاد مرگ بر انگلیس سر خواهد داد و امریکا که به این حقیقت آگاه بود با کمک ایادی خود نظیر بازرگان ، سحابی ، سنجابی ، حسینی ، حسین فاطمی ، حق - شناس و امثالهم از یکسو و اجرت دادن به بعضی اعضای اکثریت کسه همیشه منافع مالی و شخصی را بر منافع مملکت ترجیح داده بودند شرایطی فراهم آورد که مصدق بی آنکه نوکر آنها باشد به قدرت برسد و به سلطه اقتصادی انگلستان در ایران پایان دهد .

حال برای آنکه بدانیم امریکائی ها و دموکراتها برای حمایت از دکتر محمد مصدق چه می کردند و تا کجاها پیش می رفتند باید بررسی بیشتری بر اسناد و اعترافات منتشر شده از سوی محافل رسمی سیاسی و رجال آن روزگار داشته باشیم .

سر آنتونی ایدن نخست وزیر اسبق انگلستان در جلسه دوم
خاطرات خود که بنام دایره کامل در سال ۱۹۶۰ انتشار یافت بدنبال
شرحی درباره چگونگی ملی شدن صنعت نفت ایران می نویسد :

"..... حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا ، نیروهای زمینی و یک ناو
جنگی را در نزدیکی آبادان که سرنوشت بزرگترین پالایشگاه نفت جهان
در آنجا مطرح شده بود آماده ساخت ، میل شدیدی در ما وجود داشت
که به دخالت مستقیم بپردازیم ، اما فشار ایالات متحده امریکا با مخالفت با
چنین اقدامی بسیار شدید بود"

آنتوان ایدن سپس می نویسد :

"..... کنار آمدن با مصدق بهر قیمت که باشد ، از ترس آنکه مبادا او
سقوط کند و کمونیسم بر ایران مسلط شود سیاست ناگواری بود ، من نمی
توانستم چنین سیاستی را بپذیرم و قبول هم نداشتم که در ایران میان
انتخاب مصدق یا کمونیسم راه دیگری وجود ندارد ؛ لازم بود که این عقیده
کاملاً برای حکومت ایالات متحده امریکا تشریح شود ، زیرا من پیشنهاد
کرده بودم که لازمست زمینه مشترکی میان ما پیدا شود که بتوانیم بر روی آن
بایستیم . مخصوصاً " می خواستم بدانم که ایالات متحده تا چه اندازه بسا
اتخاذ سیاست بیطرفی ! به مصدق کمک خواهد داد .

حکومت ایران بطور علنی استدلال می کرد که ایالات متحده از
ایشان هواداری می کند . اگر اجازه داده می شد که این جریان ادامه
یابد همه چیز را با خود می برد . تصمیم گرفتم که هر چه زود تر با آقای
آچسن در این مورد مذاکره کنم"

دین آچسن در آن روزگار که حکومت دموکرات پرزیدنت هاری ترومن
از مصدق حمایت می کرد پست وزیر امور خارجه را بعهده داشت . آنتونی
ایدن در دنباله خاطرات خود فاش می سازد که برای مذاکره با آچسن به

پاریس می رود ، ایدن در شناخت آچسن . می نویسد :

" پیاد دارم که یکبار در وزارت امور خارجه امریکا با اتفاق مشاورانمان
یک جلسه گفتگوی مفصل درباره ایران داشتیم . من از عقایدی که در آنجا
اظهار می شد خوشوقت نبودم و بهمین جهت سئوالاتی برای وزیر امور خارجه
امریکا و مشاورانش مطرح کردم . پاسخ آنها برایم قانع کننده نبود و من
آشفته و ناراضی از آن مجلس بیرون آمدم"

ایدن بدنبال این شناخت و یادآوری درباره دیدارش با

" آچسن " در پاریس می نویسد :

" در مدت ده روز اقامت در پاریس ، پنج بار درباره ایران به گفتگو
پرداختیم که هر بار چند ساعت طول کشید . نتیجه این مذاکرات نمونه
خوبی بود از آن که متفقین در موارد اختلاف خود چگونه باید رفتار کنند .
در این مذاکرات همراه آقای آچسن ، آقای هریمن و مشاوران دیگرش
شرکت داشتند و گاهی اوقات آقای والتر گینورد سفیر کبیر ایالات متحد در
لندن نیز حضور داشت .

سرپرسمون دیکسن هم همراه من بود . در ابتدای کار نظر ما
درباره آینده ایران بکلی متفاوت بود . موقعی که مذاکرات ما شروع شد
مصدق هنوز در ایالات متحد بود و ایالات متحد می خواست قرارداد ی با
او منعقد سازد ، آنها تصور می کردند که توانستند شرایط پیشنهادی
مصدق را تخفیف دهند . در نظر آنها اکنون مسأله این بود که آیا بایسد
تعام مساعی خودشان را برای هواداری از مصدق بکار برند و از لحاظ مالی
و جهات دیگر به او کمک بدهند تا حکومتی ثابت در ایران بوجود آید .
اینکه عقب نشینند و شاهد متلاشی شدن کشور باشند .

در نظر ایالات متحد این سیاست نامناسب و دور از احتیاطی

بود که اجازه داده شود اوضاع ایران وخیم تر گردد زیرا تصور می کردند که

اگر به مصدق کمک داده نشود چنین وضعی پیش خواهد آمد
سرآنتونی ایدن با روش بسیار بسیار سیاستمداران ای سرانجام
در همین خاطرات پرده از روی نیت و هدف آمریکا برمی دارد و می نویسد :
" ما نمی توانستیم با آخرین پیشنهاد آمریکا موافق باشیم ، زیرا
ظاهراً "مبتنی بر بیرون رفتن کارشناسان انگلیسی از ایران و دست کشیدن
از منافع و مسئولیتهای پرازش بریتانیا در آنجا بود"
ایدن در قسمت دیگری از خاطرات خود با زهم از حمایت های

امریکا در مورد مصدق سخن گفته ، می نویسد :
" در یکی از شهادتیه ها در باره مسائل سیاسی مذاکرات مفیدی انجام
دادیم که طی آن دوستان امریکائی ما مشکلاتی را که در مورد مصدق
داشتند تشریح کردند . مصدق در آن وقت هنوز در واشنگتن بود"
ایدن سپس نکته مهمی را فاش ساخته می نویسد :

" من به دوستان امریکائی که در مذاکرات شرکت داشتند ، گفتم که
مصدق همواره در جریان این ماجرا ایالات متحده را برضد حکومت
بریتانیا بکار برده است . این وضع باید پایان پذیرد و من عقیده داشتم
که شرکت دادن منافع امریکائی تنها راه حل این موضوع بود"
یعنی همان چیزی که آمریکا و حزب دموکرات آنها سرور صدا را

بخاطرش براه انداخته بودند : ایدن سپس می نویسد :
" ما مذاکرات خود را روز بعد هم ادامه دادیم . مشاوران ما صبح
با یکدیگر مذاکره کردند و مذاکرات میان وزیران شب انجام گرفت و بیش از
سه ساعت طول کشید . من اظهاریه مبنی بر اصولی را که در لندن طرح کرده
بودم به امریکائیان دادم و موافقت گردید که دیگر موضوع تشویق مصدق برای
اقامت بیشتر در واشنگتن مطرح نخواهد بود . ما در باره اعلامیه ای که باید
هنگام عزیمت مصدق از آمریکا انتشار یابد نیز گفتگو کردیم"

ایدن سپس می نویسد :

” ظاهراً ” بنظر نمی آمد که ما پیشرفتی حاصل کرده باشیم اما من احساس می کردم که پرتوی از امید پیدا شده است ”

بدنبال این توافق ابتدائی ، مصدق که خواستار اختیارات تام و نظارت بر ارتش بود و شاه و مجلس با اعطای این اختیارات مخالفت می کردند ، به نشانه قهر استعفا داد و ” احمد قوام السلطنه ” نخست وزیر شد ، اما امریکا که باگزینش احمد قوام همه رشته های خود را پنبه می دید بسرعت جبهه ملی را به هیاهو واداشت و جبهه ملی و حزب توده با اشتراك تظاهرات وسیعی را تدارك دیدند که سرانجام به سقوط قوام ونخست وزیري مجدد دكتر مصدق انجامید - شاید هنوز كسان زیادی بخاطر داشته باشند که در فاصله نخست وزیری چند روزه احمد قوام و دكتر مصدق ادارات اصل چهار ترومن در تهران و شهرستانها بطور علنی كانون دامن زدن به این هیاهو ها بود .

در ژانویه ۱۹۵۳ که زرنال ایزنهاور از سوی حزب جمهوری — خواهان به ریاست جمهوری امریکا رسید ، ناگهان مشکلات حل ناشدنی ابتدا ضعیف و سپس به نابودی رسید و آمد آنچه باید بر سر ایران می — آمد . . . انگلستان در ضعیفترین موضع خود سرانجام در برابر امریکا تسلیم شد و او را نیز در منافع خود شريك ساخت اما گوش خواباند و منتظر ماند تا باگذشت زمان قوی شود ، جان تازه ای بیابد و همانگونه که در توفان ۵۷ — خواهیم دید انتقام شکست را بگیرد .

سالهای و صدق

مصدق با پشتیبانی مردم و بی آنکه دست نشاندۀ امریکا یا ابرقـدرت دیگری باشد به اجرای برنامه های خود پرداخت و شاید هرگز ندانست که یاران او در جبهه ملی جیره بگیر، گوش بفرمان و یا حداقل الهام پذیر از امریکای دموکرات بودند .

در این بخش رویدادهای مهم سالهای نخست وزیری او را باختصار می آوریم تا در بررسی ماجراهای ۲۸ مرداد که جای امریکا با انگلستان برای چا پیدن منافع ملی ما عوض می شود و انگلستان بصورت حق السکوت بگیرد و می آید و سالها ندان بر جگر می گذارد تا روزی انتقام بگیرد ، اطلاعات لازم و کافی داشته باشیم .

دکتر مصدق در دوازدهمین روز اردیبهشت سال ۱۳۲۰ کابینه

خود را بشرح زیر به مجلس شورای ملی معرفی کرد :

- | | |
|----------------------|------------------|
| ۱- نخست وزیر | دکتر محمد مصدق |
| ۲- وزیر بهداشت | حکیم الدوله ادهم |
| ۳- وزیر پست و تلگراف | یوسف مثار |
| ۴- وزیر امور خارجه | باقر کاظمی |
| ۵- وزیر راه | جواد بوشهری |

محمد علی وارسته	۶- وزیر دارائی
علی هیئت	۷- وزیر دادگستری
ضیاء الملك فرمند	۸- وزیر کشاورزی
سپهبد نقدی	۹- وزیر جنگ
سرلشکر فضل الله زاهدی	۱۰- وزیر کشور
امیر تیمور کلالی	۱۱- وزیر کار
دکتر کریم سنجابی	۱۲- وزیر فرهنگ

دکتر محمد مصدق روز ۲۹ رجب سال ۱۲۹۹ هجری قمری در تهران متولد شد . او فرزند میرزا هدایت الله وزیر دفتر و ملك تاج خانم نجم السلطنه بود . مصدق تحصیلات مقدماتی را در تهران به انجام رساند و در سال ۱۲۸۲ هجری شمسی برای تحصیلات عالی به پاریس عزیمت کرد و بعد از اتمام دوره مدرسه علوم سیاسی پاریس به دانشگاه نوشاتل سویس وارد شد و در سال ۱۲۹۳ به اخذ درجه دکترا در حقوق نائل گشت . دکتر مصدق در جوانی به عضویت لژ فراماسونری ایران درآمد ، اما ظاهراً "بعدها از آن کناره گرفت . مصدق که بارها استاندار و وزیر شد در یکی از کابینه های قوام السلطنه نیز سمت وزیر دارائی را داشت .

بهر تقدیر و پس از آشنائی مختصری که با شرح حال او یافتیم باردیگر به زمان نخست وزیری او باز می گردیم . مصدق در جلسه ۱۷ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ شمس الدین امیرعلائی را بسمت وزیر اقتصاد ملی معرفی کرد و در جلسه ۱۳ مرداد همان سال امیرعلائی را بجای سرلشکر زاهدی بسمت وزیر کشور منصوب ساخت .

متن برنامه دولت دکتر محمد مصدق باینشرح بود :

" ۱- اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور برطبق قانون طرز اجرای اصل ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور مورخه نهم .

اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ و تخصیص عواید حاصله از آن به تقویت بنیه اقتصادی کشور و ایجاد موجبات رفاه و آسایش عمومی .

۲- اصلاح قانون انتخابات مجلس شورای ملی و شهرداریها .

البته نظریات اصلاحی دولت منحصر به این دو ماده نیست و عجالاً "از ذکر جزئیات صرفنظر و در موقع خود لوایح ضروری را برای اصلاحات لازم تقدیم خواهد نمود و بسیار ممنون و خوشوقت خواهد شد که نمایندگان محترم مجلس شورای ملی و سنا راهنمایی ها و هدایت های لازم بدولت برای اصلاحات بفرمایند .

۳- اساس سیاست خارجی دولت هم مبتنی بر منشور ملل متحد و تقویت این سازمان بین المللی و دوستی با کلیه دول و احترام متقابل نسبت به همه ملل می باشد ."

این بود تمامی برنامه دولت دکتر محمد مصدق ، اما این دولت هنگامی مصدق را رکار شد که همانگونه در بخش پیشین اشاره شد آئین نامه ماده ۹ ای مربوط به اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور و خلع ید از شرکت سابق نفت از تصویب مجلس شورای ملی و سنا گذشته بود و دولت ناچار بود عملیات مربوط به اجرای این ۹ ماده را آغاز کند .

اما پیش از شروع این کار ، کارگران جنوب دست به اغتشاش زده و اعتصاب کردند و کار زد و خورد با نیروی انتظامی بطور جدی در آمد و دولت ناگزیر در قسمتی از مناطق جنوب حکومت نظامی برقرار کرد .

در خرداد ماه هیأتی بنام هیأت مدیره موقت که اعضای آن از طرف دولت و مجلسین انتخاب شده بود از تهران راهی خوزستان شد و مراسم خلع ید از شرکت سابق نفت انجام شد .

در مرداد ماه سال ۱۳۳۰ دولت انگلستان ، ملی شدن صنعت نفت ایران را بطور رسمی پذیرفت و "استوکس" مهرداد را مخصوص سلطنتی

انگلستان به ایران آمد تا با مقامات دولتی پیرامون نفت مذاکره کرده و پیشنهاد جدیدی را که با خود داشت مطرح کند، اما این پیشنهاد پذیرفته نشد.

پس از شکست استوکس، دولت انگلستان و شرکت سابق نفت، هر دو جداگانه علیه ایران به دادگاه بین المللی لاهه شکایت بردند و باستناد قرارداد ۱۹۳۳ تقاضای حکمیت کردند. دولت ایران با این حکمیت موافقت نکرد و قضیه به شورای امنیت سازمان ملل متحد کشاند. با مطرح شدن ماجرا در شورای امنیت دکتر مصدق به همراه هیأتی به آمریکا مسافرت کرد و شخصاً در جلسات شورای امنیت شرکت جست.

شورای امنیت در مهرماه سال ۱۳۳۰ اعلام کرد که قضیه تا اعلام رأی دادگاه بین المللی درباره صلاحیت خود مسکوت میماند.

در دیماه ۱۳۳۰ دولت ایران طی یادداشتی از دولت انگلستان خواست که تا پایان دیماه کلیه کنسولگریهای انگلیسی در ایران بسته شود. با فرارسیدن آخرین روزهای سال ۱۳۳۰ عمر مجلس شانزدهم نیز به پایان می رسید و اقلیت مجلس برهیری "جمال امامی" به مخالفت خود با دولت افزود و تظاهرات دامنه داری هر روز علیه دولت صورت می گرفت و کار بجائی رسید که یکروز مصدق وقتی برای شرکت در مجلس — شورایملی می آمد تا برای نمایندگان نطق کند، در مقابل بهارستان روی چهارپایه ای رفت و خطاب به مردمی که به تحریک جبهه ملی گرد آمده بودند گفت:

— آنجا مجلس نیست، مجلس اینجا است!

و این نخستین اقداماتی بود که مصدق در جهت تخریب مجلس برداشت. همان مجلسی که با اکثریت از او نخست وزیر ساخته بود. با این ترتیب روشن بود که مصدق در انتخابات دوره هفدهم که در نخستین

روزهای سال ۱۲۳۱ برگزاری شد می‌کوشد تا مجلسی مطابق میل خود پدید آورد . یعنی کسی که عمری از انتخابات آزاد دم زده بود خود مجلسی پرداخت
که مطابق میلش بود و شگفتی برانگیز که یکروز از دست همین مجلس بستوه آمد و بارفراندم آنرا منحل و شرایطی بوجود آورد که شاه بتواند فرمان نخست وزیری زاهدی را صادر کند .

بهرحال چون در این باره در بخش های بعدی سخن خواهیم گفت ، اینک باریگر به رویداد های مهم زمان نخست وزیری وی برمی گردیم .
دوره هفدهم مجلس روز هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ افتتاح شد ، در این مجلس قریب یک سوم کرسیهای نمایندگی خالی بود . و این کرسیها مربوط به حوزه هایی بود که دولت شروع انتخابات را در آنجا صلاح ندیده و یا انتخابات را در جریان عمل توقیف و متوقف ساخته بود .

روز هفتم خرداد هیأتی بریاست دکتر مصدق عازم دیوان داوری لاهه شد . دکتر مصدق با همکاری صمیمانه پروفیسور رولن که دفاع از حقوق ایران را برعهده داشت در این محکمه جهانی حقانیت ایران را اثبات کرد و دیوان لاهه رأی به عدم صلاحیت خود داد .

این پیروزی با استقبال بنیادگرم و صمیمانه مردم روبرو شد و مصدق که سرمست این پیروزی درخشان بود تصمیم گرفت از شرایط مناسب بهره جسته تقاضای اختیارات تام و همچنین تصدی فرماندهی کل قوا را مطرح کند . مجلس شورایملی و محمد رضا شاه پهلوی با این امر موافقت نکردند و مصدق ناگزیر به استعفا شد .

پس از استعفای نخست وزیر ، محمد رضا شاه خواستار رأی تمایل مجلس شد و نمایندگان مجلس بدون حضور اعضای جبهه ملی در تالار جلسه خصوصی اجتماع کردند و تمایل خود را نسبت به نخست وزیر احمد قوام "قوام السلطنه" ابراز داشتند .

عمر کا بینہ قوام السلطنہ بخاطر شرایط حمایت عموم مردم از مصدق^۴ تنفر از قوام و همچنین بخاطر نطق ناپجائی که قوام ایراد کرد بیش از ۴ روز بطول نیا نجامید و بد نیال تظاهراتی همه جانبه که به درگیری شدید منجر و عده ای مجروح و کشته بجا گذاشت قوام استعفا داد و باردیگر مصدق^۴ مصدر کار گردید .

دکتر مصدق با گرفتن اختیارات بیشتر باردیگر برکرسی نخست - وزیرى تکیه زد ، اگرچه بهتر است درباره او گفته شود ، تختخواب نخست - وزیرى را برگزید چون دکتر مصدق بیشتر وقت خود را در تختخواب می گذراند و حتی دیپلماتهای خارجی را نیز در اتاق خواب و کارتوآمان خود بحضور می پذیرفت ؛ وزارت جنگ به وزارت دفاع ملی تغییر نام داد و مصدق خود عهده دار امور ارتش ایران شد وکلای جبهه ملی نیز طرحی برای مصادره اموال قوام و همچنین پیشنهاد آزادی خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا را به مجلس دادند که مجلس شورای ملی هر دو طرح را تصویب ولی مجلس سنا با آن مخالفت کرد .

با اینهمه خلیل طهماسبی با تجلیل فراوان از زندان آزاد شد . در مرداد ماه سال ۱۳۳۱ مصدق لایحه اختیارات را بشرح زیر به مجلس برد :

(به آقای دکتر مصدق نخست وزیر اختیار داده می شود از تاریخ تصویب این قانون تا مدت ششماه لوایحی که برای اجرای برنامه دولت ضروری می باشد تهیه نموده ، پس از آزمایش تقدیم مجلسین نماید و تا موقعی که تکلیف آنها تعیین نشده لازم الاجرا می باشد) .

تقدیم لایحه اختیارات در مجلس سبب شد که نخستین بار میان اعضای جبهه ملی شکاف ایجاد شود تا جائی که نمایندگان طراز اول جبهه ملی مانند دکتر بقائی ، آیت الله کاشانی ، حسین مکی و چند تن

دیگر پس از طرح لایحه توسط دکتر حسین فاطمی معاون نخست وزیر
جلسه علنی را بعنوان اعتراض ترك کردند .

پس از اینکه لایحه مذکور از مجلس شورایی گذشت و تقدیم
سنا شد ، نمایندگان سنائیز به این لایحه روی خوش نشان ندادند .
این مسأله باعث شد که برای یکسره شدن کارسنادر جلسه ۲۹
مهرماه طرحی سه فوریتی از طرف نمایندگان جبهه ملی در مجلس
شورایی مطرح شد که دوره مجلس سنائیز باید مطابق دوره مجلس
شورایی دو سال باشد و چون اکنون دو سال و هشت ماه از شروع دوره
سنا گذشته مجلس سنا منحل شده تلقی می گردد .

این طرح به تصویب رسید و فردای آنروز به گارد مجلس دستور
داده شد از ورود سناتورها به عمارت بهارستان که جلسات سنائیز در آنجا
تشکیل می شد جلوگیری بعمل آید .

همانروز دکتر فاطمی سخنگوی دولت و معاون نخست وزیر اعلام
داشت که از نظر دولت مجلس سنا منحل تلقی می شود .

عصر همانروز بنا بدعوت حسن تقی زاده رئیس مجلس سنا ۳۹ تن
از سناتورها که در تهران حضور داشتند در منزل آقای نظام مافی گرد
آمده و با توافق آرا عمل مجلس شورایی را مغایر قانون اساسی شناختند
و سپس قطعنامه ای صادر کردند که مجلس شورایی به تنهایی حق
تفسیر قانون اساسی را بمیل خود ندارد .

روز نهم اسفندماه ۱۳۳۱ ناگهان در تهران شایع شد که شاه
قصد مسافرت به خارج از کشور را دارد . اعلام این خبر جمعیت انبوهی را
جلوی خانه ۱۰۹ خیابان کاخ که منزل دکتر مصدق و محل کار او بود کشاند
مردم با شعار و سرودها خواستند که نخست وزیر مانع مسافرت پادشاه شود ،
اما از طرف نخست وزیر جواب مساعدی به مردم داده نشد و لاجرم مردم به

طرف کاخ پادشاه هجوم بردند و با شعارهای "ما شاه خود را می خواهیم" به تظاهرات پرداختند. روحانیون و افسران بازنشسته گردانندگان اصلی این تظاهرات بودند.

پس از آنکه نخست وزیر اطلاع یافت که مردم مانع از مسافرت شاه خود شده اند، با لباس خواب به مجلس رفت و کوشید ماجرا را بنفع خود برگرداند اما این مانور توسط مخالفین او خنثی شد و بهمین جهت دکتر مصدق و دولت او اقدام به توقیف های دسته جمعی کرد. غلامحسین فروهر، سپهبد شاه بختی، سرلشکر معینی، عمیدی نوری، سرتیپ گیلان شا موزدیک به ۱۷۰ نفر دیگر بازداشت و به زندان افتادند.

اندکی بعد، یعنی روز اول اردیبهشت ماه ناگهان اعلام شد که سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی و ازمنسوبین دکتر مصدق ناپدید شده است. راننده وی اظهار داشته است که وی افشارطوس را در خیابان خانقاه پیاده کرده است. چون کانون افسران بازنشسته در خیابان خانقاه بود، ابتدا این کانون مورد سوءظن قرار گرفت و سپس بازرسی خانه بخانه در محل آغاز شد. روز شانزدهم اردیبهشت جسد افشارطوس در نزدیکی غار "تلو" واقع در لشکرک کشف شد. ماجرای افشارطوس شد که دست دولت برای بازداشت مخالفین بازماند و کار بجائی کشید که دکتر مظفر بقائی دوست قدیمی دکتر مصدق نیز در مظان اتهام قرار و لایحه ای برای سلب مصوبیت وی به مجلس رفت.

در همین هنگام دولت تصمیم گرفت بار دیگر عده ای از سرشناسان جامعه و از جمله سرلشکر زاهدی را که از مخالفین سرسخت دولت بود بازداشت کند. سرلشکر زاهدی در مجلس شورایی تحصن اختیار کرد و مقارن آن مبارزات پارلمانی علیه مصدق و دولت اونیز به اوج رسید.

نمایندگان اقلیت دولت را بستوه آورده بودند و دولت نمی توانست وجود مجلس را تحمل کند و در صد آن بود که بنحوی مجلس شورایی را منحل و یا حداقل فلج سازد . برای انجام این مقصود، دکتر مصدق به نمایندگان فشار آورد که دستجمعی از وکالت مجلس استعفاکنند هرچند این موضوع ابتدا برای نمایندگان اکثریت و حتی طرفداران دولت نیز عجیب و غیرمنتظره بود مع هذا در آن شرایط چاره ای جز موافقت ندیدند و بتدریج موج استعفاها جریان یافت، با اینهمه نمایندگان اقلیت حاضر به استعفا نشدند و عده ای در مجلس تخصص اختیار کردند و دیگران نیز تماس خود را با پارلمان قطع نکردند . مصدق که با این ترتیب در انحلال مجلس توفیق نیافت تصمیم به فراندوم گرفت و آنرا عملی کرد . شاید اگر این فراندوم عملی نمی شد ، شاه فرصت نمی یافت تا از اختیارات خود در غیاب مجلس استفاده کند و زاهدی را بجای دکتر مصدق به نخست وزیری منصوب سازد .

پشاه از مصدق می گوید

در بررسی وقایع حکومت دکتر مصدق و سال ۱۳۳۲ داریم به رویدادهای مرداد این سال نزدیک می شویم. روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که طرفداران پادشاه از آن بعنوان "قیام ملی" یاد می کنند و مخالفان وی نام آنرا "کودتای ۲۸ مرداد" گذاشته اند. شاه و طرفدارانش ۲۸ مرداد را یک جوشش ملی می دانند، حال آنکه مخالفان وی آنرا کودتایی می دانند که نتیجه مشترک همکاری امریکا و انگلستان بوده است. سقوط مصدق در این روز نقطه عطفی در تاریخ ۵۰ سال اخیر ایران شده است و مخالفان شاه بخصوص جبهه ملی و حزب توده عقیده دارند که آنچه از پس این تاریخ بدنبال آمده غیر قانونی است، آنها می گویند این کودتا توسط سازمان سیا ترتیب یافته و عامل آن کرمیت روزولت بوده است. شاید از آنجائی که این گروهها مبداء مبارزات خود را ناشی از این کودتا می دانند بجا باشد واقعیت را آنسان که بوده با کمک شواهد و اسناد باردیگر مورد مطالعه قرار دهیم و در اینراه بد نیست بعنوان آغاز از خاطرات محمد رضا شاه پهلوی شروع کنیم و سپس سایر مدارک و اسناد و ادعاها را مورد بررسی قرار دهیم، محمد - رضا شاه پهلوی در کتاب "مأثوریت برای وطن" در فصل پنجم تحت عنوان "ایام پر آشوب و تشنج" می نویسد :

”..... چند سال پیش شخصی بنام دکتر محمد مصدق بیش از هر ایرانی دیگر در تاریخ اخیر ایران موضوع مقالات و مندرجات روزنامه های امریکائی و انگلیسی قرار گرفته بود و متأسفانه برخی از مردم در خارج ایران ویرا ملاک قضاوت خود درباره ایران و ایرانیان قرار دادند . در این کتاب باید بخوانندگان اطمینان دهم که مصدق هرگز نمودار ایران و مظهر و نمونه خصائص ملت ما نبوده است .

در فصل قبل ذکر شده که پدرم مصدق را در سال ۱۳۱۹ زندانی کرد و در اثر شفاعت من آزاد گردید .

در سال ۱۳۳۲ با دیگر بجرم برهم زدن اساس حکومت که خود خیانت با رزی است محکوم شد . من در آن موقع نامه ای بمحکمه نگاشتم و اظهار داشتیم که ویرا از تقصیراتی که نسبت بشخص من مرتکب شده بخشیده ام و در اثر همین نامه و بعلت کبرسن از اعدام که معمولاً در کشور ایران و سایر کشورهای جهان مجازات اینگونه اشخاص است رهائی یافته و فقط بسه سال زندان مجرد محکوم گردید و بدین ترتیب یکبار دیگر در اثر دخالت من از مرگ نجات یافت .

وی از سال ۱۳۳۵ که از زندان بیرون آمد بملک شخصی خود در نزدیکی تهران رفته و تاکنون که این کتاب انتشار پیدا میکند چون شخص با ثروتی است در آنجا با خانواده خود زندگانی آرام و بی حادثه ای را میگذراند .

من بجهت عدیده مجبور بوده ام درباره شخصیت مصدق مطالعه کنم و ارزش معنوی و اخلاقی ویرا با مقایسه بین گفتار و رفتارش معلوم ساخته و تأثیر قول و فعل ویرا در حیات کشور بواقعی مشخص نمایم .

وی مخصوصاً ” در دوره نخست وزیری از نزدیک مورد دقت و مطالعه من قرار گرفت . زندگانی اجتماعی وی در عالم حرف و روی کاغذ بنظر

آبرومند میاید . وی در سال ۱۲۶۰ شمسی (و بنا یاظهار بسیاری از اشخاص چند سال قبل از آن) در يك خانواده ملاك و متمکن متولد شد و در رشته حقوق و موضوعات مربوط بآن در فرانسه و سویس بتحصیل پرداخت و سپس وارد خدمات دولتی شد و مشاغل یا مسئولیتی مانند وزارت دارائی و وزارت دادگستری و وزارت امور خارجه باو تفویض شد . انگلیسها وسیله انتخاب ویرا باستانداری فارس فراهم آوردند و پس از آن باستانداری آذربایجان نیز منصوب گردید . در سال ۱۲۹۴ شمسی نخستین بار نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و تا هنگام سقوط خود سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت . دوران نخست وزیری مصدق از اردیبهشت ۱۳۳۰ تا مرداد ماه ۱۳۳۲ بطول انجامید و در همین دوره بود که خصوصیات اخلاقی و روحی خود را بر همه کس آشکار ساخت . بیشتر افراد تصدیق میکنند که وی شخصا " مرد درستکاری بوده (ولی چنانکه ذکر خواهد شد قبول این نظر بسته بتعریفی است که از کلمه درستکاری بشود) و هیچگاه کمونیست نبوده است . وی در ظاهر همواره از کمونیست ها بر کناری داشت ولی بكمك آنها متکی بود و آنان را نرد بان ترقی خود ساخته بود . از جوانی مصدق آنگاه که در دوره قاجاریه رئیس اداره دارائی خراسان بود نقل میکنند که با جعل اسناد قسمتی از زمینهای دیگران را تضاحب کرده و بجرم همین اختلاس طبق قوانین اسلامی که هنوز در کشور عربستان سعودی اجرا میشود محکوم به قطع دست شده بود . نسبت باین محکومیت دلائلی که مؤید صحت آن باشد نشنیده ام و معلوم است که چنین مجازاتی درباره وی اجرا نشده است زیرا مردم نطقهای پرحرارت ویرا که با حرکت هردو دست توأم بود بخاطر دارند . ظن من اینست که در جوانی ممکن است در امور مالی در اعمال نادرستی دخالت داشته ولی از سوء عاقبت آن اعمال درس عبرت گرفته باشد .

باید دید مصدق از خصائصی که لازمه یکنفرسیاستمدار حقیقی است چه کم داشت؟ اولاً "اطلاعات عمومی او بسیار ناچیز بود و این مسئله همیشه مرا بحیرت می انداخت زیرا هر چند در خارجه تحصیل کرده بود از سایر کشورهای جهان تقریباً هیچ اطلاعی نداشت و نقطه ضعف معلوم^{تی} او مخصوصاً "در مسائل اقتصادی بود". من بهیچوجه داعیه تخصص در علم اقتصاد ندارم ولی هرچه بوده است توانسته ام حقایق کلی و اصول اقتصاد ملی و بین المللی را فراگیرم و از نظر مقام سلطنت نیز همیشه با عده کثیری از مأموران دولتی که دارای سوابق و عقاید اقتصادی و سیاسی متفاوت بودند تماس داشته ام و با کمال صداقت باید بگویم که کمتر کسی را دیده ام که عهده دار مقام با مسئولیتی باشد و مانند مصدق از اصول بدوی و مقدماتی تولید و تجارت و سایر عوامل اقتصادی بی اطلاع باشد. این امر واقعاً^ی برای من تعجب آور بود چون مصدق شخص کودنی نبود و تا حدی اهل مطالعه بحساب می آمد. باید علت بی اطلاعی او را در امور اقتصادی حمل بر آن کرد که وی همیشه چنان در چنگال طغیان های روحی خود اسیر بود که نمیتوانست بطور عمقی و عملی یک مسئله اقتصادی را مورد مطالعه قرار دهد.

از این موضوع وخیم تر منفی بافی او بود. مثلاً "در مقایسه هیتلر و مصدق باید گفت هیتلر پیمان و رسای را بیاد حمله و ناسزا میگرفت ولی برنام^ه وی که هر چند معقول نبود معلوم و مشخص بود در صورتیکه عقاید مصدق و تمام هدفهای را که پیش می آورد هر چند بطور موقت بذوق عامه می آمد چیزی جز منظورهای منفی نبود.

در حقیقت مصدق اصولی را تلقین میکرد که خود وی آنرا "سیاست موازنه منفی" نام گذاشته بود.

مقدمه بیان وی که منطقی هم بود این بود که ایران سالهاست که بعلت نفوذ اجانب در مضیقه و فشار بوده است و از این مقدمه فوراً نتیجه

میگرفت که بهترین خط مشی برای ایران اینست که هیچ امتیازی بخارجیها
 واگذار نگردد و هیچگونه کمکی هم از آنها پذیرفته نشود. در نظر اول این
 طرز فکر با سیاست عدم مداخله که قبل از جنگ بین المللی دوم رقصتها^ش
 از امریکا متداول بود شباهت دارد ولی رویه منفی مصدق از این حد هم
 بالاتر رفته و نه تنها سیاست خارجی بلکه امور داخلی کشور را هم شامل بود
 مخالفت شدید او با احداث راه آهن در ایران مثال روشنی از این
 طرز فکر اوست. بخاطر دارم روزی با کمال جسارت در حضورین اظهار
 داشت که پدرم در این کار خیانت کرده است و وقتی از وی دلیل خواستم
 گفت پدرم راه آهن سرتاسری را فقط برای جلب رضایت انگلیسها که
 میخواستند بروسیه حمله کنند ساخته است. از او پرسیدم که بعقیده او آیا
 باید پدرم راه آهن را در مسیر دیگری احداث میکرد؟ جواب او این بود که
 اصلاً "پدرم نباید راه آهن احداث میکرد و ایران احتیاجی براه آهن
 نداشت و مردم بدون آن مرفه تر بودند. وقتی در این زمینه چانه اش گرم
 شده بود چنین استدلال کرد که قبل از دوره پدرم ایران فاقد راه آهن بود
 و بنادر قابل ذکر نداشت و بطریق و شوارع ایران نمیشد اطلاق راه کرد و
 بعلت نبودن اسفالت و پیاده روی مردم تا زانو در گل و لای فرو میرفتند. اما
 لااقل ایران مستقل بود. برای آشکار ساختن این سخنان بدون منطق
 بیادش آوردم که قبل از سلطنت پدرم ایران زیر زنجیر "کاپیتولاسیون"
 یعنی حاکمیت و استقلال قضائی بیگانگان بود و در آن ایام نیمی از کشور
 تحت تسلط روس و نیم دیگر زیر استیلای انگلیس قرار داشت و وضع امنیت
 و اجرای قانون آنچنان بود که پس از غروب آفتاب مردم عاقل از ترس دزد
 در خیابانهای تهران دیده نمیشدند و آیا اسم این وضع را میتوان استقلال
 گذاشت؟ مصدق در برابر این شواهد زنده جواب نداشت ولی میدیدم که
 استدلالات بن تغیری در نتایجی که از اظهار لجوجانه و منحرف خود

گرفته نداده است .

نمونه دیگر از طرز فکر خاص او آنکه روزی از رئیس دانشکده پزشکی که بمناسبتی به رامسر سفر کرده بود درباره مسافرتش سؤال می‌کند وی میگوید که هر چند مسافرت بوی خوش گذشته ولی وضع راهها بسیار بد و محتاج بمرمت اساسی است . صدق از این اظهار نظر خشمگین شده در پاسخ میگوید که اصولاً " این قبیل مسافرتها لزومی ندارد و بهتر است انسان در خانه استراحت کند و اصلاً " بمسافرت نرود !

بعضی اشخاص که از افکار غیر منطقی صدق در این مسائل آگاهی داشتند گفته اند که شاید وی بیشتر شیفته دوران خوش سابق وزمانی بوده است که هنوز علوم و فنون ملل باختر اوضاع جهان را دگرگون ساخته بود . و شاید مانند یکنفر متفکر خیال پرست میل داشته است که عقبه ساعت ایران را بعقب برگرداند . اما این سخن نمیتواند ملاک تصدیق و قبول رویه صدق باشد زیرا این نحو فکر اگر از طرف یکنفر فیلسوف گوشه نشین اظهار شود ضرری ندارد ولی اگر از طرف يك مقام سیاسی مسئول گفته شود که در جهان امروز امور کشوری را اداره میکند خطرناک و زیان آور خواهد بود . از این گذشته منفی بافی صدق فقط مربوط بعلم و اختراعات جهان غرب نبود بلکه دامنه آن بکلیه امور و مسائل کشیده شده بود . مثلاً وقتی به نخست وزیری رسید برنامه ای را که من برای تقسیم املاک سلطنتی بین روستائیان فقیر داشتم متوقف ساخت در حالیکه این برنامه یکی از بهترین وسائل عملی برای بالا بردن سطح زندگانی مردم عادی کشور بود . علت آن بود که صدق نمیتوانست چنین عمل مثبت و اقدام مفیدی را تحمل کند و برنامه ای که برای بهبود و رفاه اجتماعی داشتم مورد علاقه وی نبود . تصور میکنم از اینکه برنامه توزیع املاک رضایت عمومی را جلب کرده دچار حسد شده بود و چون خود از ملاک عمده بود و بدارائی خویش دلبستگی بسیار

داشت از اجرای برنامه تقسیم املاک سلطنتی احساس شرمساری میکرد .
خوشبختانه قبل از اینکه مصدق بتواند این مخالفت را بمرحله عمل برساند
سقوط کرد و در فصل دیگر بیان خواهیم کرد که چگونه پس از سقوط وی این
برنامه مجدداً "احیاء گشت و مواد آن توسعه یافت .

منفی بافی مصدق به مسائل مربوط به دفاع کشوری و امنیت داخلی
نیز کشیده شده بود . بارها بمن میگفت که چون ایرانی از تجاوزات دول
بزرگ صدمه ها دیده است بنابراین هرگز نباید برای دفاع کشور کوشش
بشود . وی میل نداشت این نکته در خارج از ایران انعکاس پیدا کند و فقط
میخواست در داخله ایران مسلم باشد که اگر دولتی بمسخر کردن ایسران
اقدام کند ما نباید مقاومت بخرج دهیم !

وی این فکر را در مورد شورش ها و آشوب های داخلی نیز تنها
تبلیغ میکرد بلکه عملاً نیز از آن پیروی مینمود .

مصدق در زمان نخست وزیری خود طی سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲
هنگامیکه افراد منتسب بحزب توده و سایر آشوبگران نظم پایتخت و سایر
شهرهای بزرگ را مختل میکردند هیچگونه قدمی برای جلوگیری آنها بر
نداشت و طرز عملش این بود که در اینگونه آشوبها چند تانک و کامیون حامل
سربازان مسلح در نقاط مختلف تهران مستقر میکرد ولی آنها را از هرگونه
اقدام مؤثری منع مینمود و بهمین جهت شورش و غارت و زرد و خسورد در
خیابانها در برابر چشم مأمورین انتظامی برپا بود ولی بدستور مصدق آنها
فقط ناظر و تماشاگر وقایع بودند .

بالاخره عدای از طرفداران سرسخت مصدق نتوانستند بی قیدی
ویرا در مسئله آشوب و غارتگری که هر روز توسعه پیدا میکرد تحمل کنند و
در یافتند که مصدق عمداً "یا از روی نادانی کشور را بکمونیزم تسلیم خواهد
کرد .

عده ای در این فکرند که شاید رویه منفی او در مسئله دفاع از کشور و حفظ امنیت ناشی از عقیده فلسفی یا مذهبی او مبنی بر صلح طلبی بوده است .

بعقیده من این نظر درست و منطبق بر حقیقت نیست زیرا او از شیوه آرامش طلبی از نظر راه و رسم زندگی پشتیبانی نمی‌کرد و با خلاق "گاندی" متصف نبود . بلکه همیشه عده ای او باش و ماجراجو را تحت اختیار خود یا طرفداران خویش داشت که در شهر جولان میدادند و به آزار و اذیت مردم بیگناه میپرداختند . بعلاوه باید در نظر داشت که پیروان گاندی پس از آزادی هندوستان اصل آرامش طلبی را به بی نظمی و تزلزل امنیت کشور تفسیر نکردند . هندوستان دارای ارتش زمینی و دریایی و هوایی نیرومندی است و هنگامیکه اغتشاشاتی در بمبئی و یا سایر مراکز مهم هندوستان روی میدهد نیروهای انتظامی با کمال قدرت در اتخاذ وسایل مؤثر برای برقراری نظم و آرامش درنگ نکرده اند .

سجیه غیر منطقی مصدق همیشه او را وادار با اعمال عجیب و غریب میکرد . اولین باری که باین سجیه وی توجه پیدا کردم در هنگام جنگ بین الملل دوم و اشغال ایران بوسیله قوای متفقین بود . در آن موقع از طرز دخالت متفقین در امر انتخابات و تعیین نمایندگان بسیار ناراضی و مکدر بودم زیرا مأمورین آنها صورتی از نامزدهای خود تهیه میکردند و بمنحست وزیر وقت میدادند و او را در فشار میگذاشتند که حتماً " نامزدهای مزبور بنمایندگی انتخاب شوند . چون این مسئله برای من تحمل ناپذیر بود بخاطرم رسید که درباره نحوه جلوگیری از این رویه شرم آور با مصدق مشورت کنم زیرا در آن زمان روابط من با وی که از خدمتگزاران محترم کشور بشمار میآمد و با هرگونه نفوذ خارجی در ایران مخالفت داشت خوب بود و فکر میکردم اگر او را طبق مقررات قانون اساسی بمنحست وزیری منصوب و مأمور

تشکیل دولت کنم ممکن است تقاضا کند انتخابات جدیدی که بطور یقین از نفوذ بیگانگان دور باشد در کشور بعمل آید. بدین جهت اورا احضار کردم و فکر خود را با وی در میان نهادم. مصدق در جواب اظهار نمود که با دو شرط مسئولیت زمامداری را قبول خواهد کرد و وقتی پرسیدم آن دو شرط چیست گفت: اول گماشتن مأمورین مسلح برای حفظ شخص اوست. این شرط را بلافاصله قبول کردم آنگاه گفت شرط دوم موافقت قبلیسی انگلیسها نسبت باین نقشه است. از این شرط بسیار متحیر شده پرسیدم "روسها چطور؟" جواب داد: "آنها اهمیتی ندارند و فقط انگلیسها هستند که نسبت به هر موضوعی در این مملکت تصمیم میگیرند." از شنیدن این عبارت به او پرخاش نمود و استدلال کردم که پدرم هیچگاه عادت نداشت در اجرای تصمیمات خود موافقت انگلیسها را جلب کند. این دلیل در مصدق اثر نکرد و بمن گفت هنوز جوانم و اطلاعاتم در مسائل سیاسی کم است و اصرار داشت که فقط بشرط موافقت انگلیسها با من همکاری خواهد کرد.

این طرز فکر و رویه را خطرناک و موجب نگرانی یافتم. با وجود آن میدیدم باید وضع حساس کشور را هم در نظر گرفت که در جنگ نیروهای اشغالگر افتاده و میتوانند رهبر امر داخلی ما داخله کنند و در آن موقع بحرانی میهن پرستی مصدق و محبوبیتی که بین مردم دارد برای کشور مغتنم است. بنا براین با کمال اکراه گفتم کسی را نزد سفیر انگلیس در تهران نخواهم فرستاد و قصد خود را با و اطلاع خواهم داد ولی برای اینکه در خواست مصدق را که فقط با سفیر انگلیس مشورت بشود نپذیرفته باشم با و گفتم کسی را نیز بسفارت روس یعنی کشور اشغالگر دیگر خواهم فرستاد که آنها را نیز از این نیت مستحضر سازد. روز دیگر مأمورین من نتایج ملاقات خود را با دو سفیر گزارش دادند. سفیر کبیر انگلیس که در آن زمان سرریدربولارد.

بود با این برنامه موافقت نکرده و مدعی شده بود که انتخابات عمومی جدید در آنموقع ایجاد تشنج خواهد نمود . ولی باید بگویم که سفیر کبیر روس هیچگونه مخالفتی در این باره ابراز نداشتند بود و رویه وی با مقایسه بروشی که روسها بعداً "پیش گرفتند موجب مسرت بود .

پس از حصول اطلاع از نظریه دوسفیر بدکتر مصدق تلفن کردم و جریان مذاکرات را با او گفتم او در پاسخ من تنها میاسگراری کرد و دیگر صحبت ما و علاقه وی به تجدید انتخابات پایان یافت و نظرم نیز برای انتصاب وی بنخست وزیری متوقف ماند .

چند ماه بعد قضیه دیگری پیش آمد که با عقیده ظاهری مصدق در مخالفت با بیگانگان تناقض عجیبی داشت . در آن زمان طبق مقررات مجلس شورای ملی حضور دو و ثلث عده نمایندگان برای مذاکرات و سه ربع عده نمایندگان برای اخذ رأی درباره قوانین واجب بود . نمایندگان اقلیت مجلس که در حدود چهل نفر بودند با استفاده از این مقررات مداوماً "از حضور در جلسه خود داری میکردند و بدینوسیله جلسات را از اکثریت میانداختند و این گروه را مصدق رهبری میکرد . چون از این اعمال که برخلاف اصول میهن پرستی بود بپسند آمده بود مصدق و اعوان اقلیتش را احضار و علت اینکه کارهای دولت را دچار اخلال میکنند استفسار کردم . او در جواب سخنی گفت که مایه تعجب من گردید و آن این بود که گفت روسها با نخست وزیر وقت موافق نیستند پرسیدم چرا هدف وی در این موارد فقط جلب رضایت روسهاست و آیا اگر دولت کوچکی با نخست وزیر ما مخالفت میکرد او چنین رویه ای را پیش میگرفت؟ مصدق در برابر این پرسش جوابی نداشت .

در خلال این احوال شرکت های نفت امریکائی و انگلیس برای کسب امتیازات بیشتری از نفت جنوب اظهار علاقه میکردند و اتحاد جماهیر

شوروی هم امتیازی در شمال ایران میخواست . این مسائل به وجهه ملی
مصدق افزود زیرا در سال ۱۳۲۳ مجلس طرحی را که وی تهیه کرده بود
تصویب نموده بود و بموجب آن دولت از دادن هرگونه امتیاز نفت بدون
اطلاع و اجازه مجلس شورای ملی ممنوع گردید .

این طرح بسیار بموقع ولی در عین حال خود یکی از شواهد بارز
روش منفی مصدق بود . پس از خاتمه جنگ مصدق کوشش کرد گروهی
افراطی که خود را ناسیونالیست قلمداد میکردند با سم جبهه ملی تشکیل
دهد و بتدریج افراد گوناگون از متعصبین مذهبی و دانشجویان و کسبه
بازار و سوسیالیستها بدور او جمع شدند . در ظاهر این عده را يك عامل
مشترك یعنی نفرت از بیگانگان و نفوذ اجانب بهم پیوست میداد . این
دسته در اجرای برنامه های منفی ضد اجنبی با یکدیگر همکاری میکردند .
چندی بعد که دیگر نمیشد احتیاج ملت ایران را بکارهای مثبت انکار کرد
این دسته محکوم بشکست و اضمحلال گردید .

در سال ۱۳۲۷ چنانکه قبلاً ذکر کردم نسبت بمن سوء قصد شد .
بمجردیکه مردم کشور من از این حادثه مطلع شدند یکدل و یک زبان بیاری
و پشتیبانی من برخاستند و در دنبال آن حزب توده غیر قانونی اعلام گردید
و من در اثر وفاداری ملت ایران توانستم وضع قانونی خود را استحکام بخشم .
در قانون اساسی ایران مصوب سال ۱۳۲۴ هجری قمری علاوه بر
مجلس شورای ملی تأسیس مجلس سنا نیز پیش بینی گردیده است ولی تا
سال ۱۳۲۹ بعلت مخالفت مجلس شورای ملی مجلس سنا تشکیل نیافته
بود . در آنسال مجلس سنا تأسیس و اولین جلسه رسمی آن تشکیل گردید .
تقریباً در همان موقع بود که بر حسب تصویب و تجویز مجلس اختیار انحلال
مجلسین و صدور فرمان انتخابات جدید مانند سایر رؤسای کشورهای
مشروطه سلطنتی بمن تفویض گردید . در اواخر سال ۱۳۲۸ بمنظور تقاضای

افزایش کمک اقتصادی و نظامی بایران رهسپار آمریکا شدم. در آن کشور استقبال بسیار گرم و دوستانه از من بعمل آمد ولی بدون حصول نتیجه بازگشتم زیرا با آنکه پریزیدنت ترومن در سال ۱۳۲۶ بمنظور جلوگیری از نفوذ کمونیسم اصولی را اعلام داشته و کمکی که آمریکا در اجرای آن اصول بکشورهای ترکیه و یونان کرده بود این دو کشور را بحفظ و صیانت استقلال خود موفق گردانیده بود ولی هنوز از طرف دولت آمریکا سیاست روشن و صریحی در مورد خاور میانه اتخاذ نشده بود. عدم موفقیت در این مأموریت بدون شك تا حدی تقصیر خود ما بود زیرا امریکائیهها متوجه شده بودند که ما با جدیت و اهتمام لازم با اداره امور داخلی خود نپرداخته ایم. شکست و اضمحلال چین ملی که در اوائل همان سال پیش آمد موجب نگرانی شدید آمریکا شده و آن کشور را مصمم ساخته بود که تنها بکشورهای کمک کند که در تصفیه و تنظیم امور داخلی ابراز علاقه کنند. بهمین جهت پس از بازگشت بوطن با نهایت جدیت با اصلاحات داخلی پرداختم. در قدم اول عدای از مأمورین ناصالح و فاسد را که سالها در دستگاہهای دولتی کار میکردند از خدمت منفصل نمودم و برنامه تقسیم املاک سلطنتی که مدتها مورد مطالعه قرار گرفته بود بمورد اجرا گذاشتم.

مقارن همین ایام کشور ایالات متحده آمریکا برنامه مربوط باصل-

چهار ترومن را در کشورهای مختلف جهان بمورد اجرا گذاشت.

در خرداد ماه ۱۳۲۹ من سپهبد رزم آرا را بنخست وزیر منسوب

نمودم و او با امریکائیهها قراردادی منعقد نمود که بموجب آن دولت آمریکا رساندن کمک مختصری را بایران آغاز نمود در ضمن این وقایع کمیسیونی برای مبارزه با فساد و نادرستی تشکیل دادم ولی در اثر عدم توافق بین اعضاء پیشرفتی حاصل نکرد. در سال ۱۳۲۲ برای پیشرفت و توسعه امور اقتصادی کشور برنامه هفت ساله اول را با مشورت متخصصین امریکائی و

تصویب مجلس شورای ملی ایران بمورد اجرا گذاشتم .

عزم من آن بود با آمریکا و دنیا ثابت کنم که کشور ایران هرگونه کمکی را که دریافت کند بصرف سودمند و نافع خواهد رساند .

با این وصف به تقاضای ما برای کمکهای بزرگ موافقت نشد و بجای آنکه سهمیه کافی بایران اختصاص داده شود دولت آمریکا مبلغ مختصری از اعتبارات اصل چهار را بایران داد و بانک صادرات و واردات واشنگتن نیز با پرداخت وامی بمبلغ ۲۵ میلیون دلار موافقت نمود و این مبلغ با آنچه ما برای احیای اقتصاد کشور که در نتیجه اشغال نظامی دوره جنگ دچار اختلال شده لازم داشتیم رقم بسیار ناچیزی بود .

در اثر قطع امید واری از مساعدت آمریکا بسیاری از مردم کشور معتقد شدند که ایالات متحده آنها را در تنگنا رها کرده است و بهمین جهت کم کم افکار ضد امریکائی بوجود آمد و موجب توسعه جبهه ملی گردید . کمبود پول فعالیت سازمان برنامه هفت ساله را کاهش داد و مشاورین امریکائی توسعه امور اقتصادی متدرجا "ایران را بقصد وطن خود ترک گفتند در این ایام مذاکراتی نیز برای ازدیاد سهم ایران از شرکت نفت جنوب که تعلق بانگلیسها داشت بین نمایندگان ما و نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس بدون حصول نتیجه در جریان بود . ناچار برای تهیه وجوهی که در اثر کمک غیر کافی آمریکا لازم داشتیم يك قرارداد بازرگانی بمبلغ ۲۵ میلیون دلار در سال ۱۳۲۹ با روسها امضاء کردیم و این اقدامات برفع مصدق و پیشرفت منظورهی او تمام شد که شرح آن می آید .

در سالهای قبل از ملی شدن صنعت نفت شرکت نفت ایران و انگلیس افکار عمومی ایران را ناشنیده گرفته و نسبت بآن بی اعتنائی شگفت آوری ابراز میداشت ولی جریان وقایع ثابت کرد که این رویه کاملاً بر خلاف منافع شرکت مزبور بود چنانکه اقدامات و عملیات مصدق نیز در دوره

نخست وزیر وی بضرر خود و کشورش تمام شد .

شرکت نفت در آن موقع خوب میدانست که حق السهمی را که شرکت های بزرگ غربی برای تحصیل امتیاز نفت از کشور عربستان سعودی و بعضی کشورهای امریکای مرکزی و جنوبی پذیرفته بودند از میزانی که در قرارداد ما با شرکت نفت معین شده بسیار مساعد تر بود . بعلاوه از عدم رضایت ما نسبت به مالیات های گراف و بیش از حد تناسبی که شرکت به دولت انگلستان از عوائد نفت میداد و مبلغ آن از حق الامتیازیکه پایران داده میشد نیز خیلی زیاد تر بود آگاهی کامل داشت و همچنین بخوبی میدانست که ما از عمل شرکت که قسمت عمده درآمدی را که از ایران بدست می آورد در سایر نقاط دنیا صرف هزینه توسعه استخراج نفت میکرد بسیار ناراضی هستیم . با وصف این مسائل شرکت نفت با اعتراضات ما توجه نکرده و سرمایه عظیم خود را که در ایران داشت بخطر انداخته بود دولت انگلیس هم که میتواند شرکت را وادار به اتخاذ رویه معند لتر و عاقلانه تری نماید در این راه قدمی برنداشت و نتیجه آن این بود که شرکت نفت و دولت انگلیس احساسات ملی ایران را شعله ور ساختند و باعث تقویت جبهه ملی و نفوذ عوام فریبانه مصدق بر مردم گردیدند و شروع با ایجاد هیجان برای ملی شدن صنعت نفت کردند . رزم آرا نخست وزیر وقت با این وضع موافق نبود و امید داشت که بتواند قضیه را در محیط دوستانه با شرکت نفت حل کند ولی مصدق و یارانش بر علیه نخست وزیر و بیگانگان نظاهرات شدید کردند . بالاخره روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ یکی از اعضای دسته متعصب فدائیان اسلام که از مصدق پشتیبانی میکردند نخست وزیر را که برای شرکت در مجلس ترحیم یکی از روحانیون وارد صحن مسجد شاه میشد ناجوانمردانه بقتل رسانید و چند روز بعد مجلس شورای ملی قانون ملی شدن صنعت نفت را که من کاملاً با آن موافق بودم تصویب نمود . من بجای سپهبد رزم آرا حسین علاء

را که از سیاستمداران مورد احترام و دارای سابقه طولانی بود بنحست — وزیر برگزیدم . حسین علاء طرفدار راه حل منالمت آمیزی بود که بتوان در عین ملی شدن صنعت نفت تأسیسات و استخراج و بهره برداری با کمک متخصصین خارجی اداره شود و کار ادامه یابد ولی افراطیون با چنین قراری موافق نبودند و عده ای آشوبگر بمناطق نفتی جنوب اعزام شدند که در میان کارگران تشنج و هیجان ایجاد کنند و حزب توده نیز در عین غیر قانونی بودن باز تشکیل شده بود با این آشوبگران دستگیری کرد . در — نتیجه چند نفر از مردم و سه نفر از اتباع انگلیس بقتل رسیدند و شرکت نفت عملیات خود را قطع کرد و پرداخت کلیه وجوهی که از این سر بدولت ایران میرسید متوقف گردید . مصدق ب مردم وعده داده بود که دورمفراوانی و رفاه فرا میرسد و هزینه آن از درآمد نفت که قانوناً حق ایران است تأمین خواهد شد و هر روز سیصد هزار لیره از شرکت بعنوان درآمد خواهد گرفت . با این وعده ها کسی نبود که دیگر با او مخالف باشد زیرا قول میداد که ثروت سرانه هر فرد ایرانی را تأمین کند و با هر خارجی مبارزه نمود و حقوق ایران را حفظ نماید . بنا بر این تعجیبی نداشت که طبقات مختلف از دانشجو و بازرگان و کاسب و کارگر دور او را بگیرند و تحت رهبری وی در — آیند .

مصدق با چنین وعده ها وجهه خاصی پیدا کرد و علاء که پیش از دو ماه از زمامداری وی نگذشته بود از کار کناره گرفت من مصدق را بنحست وزیر منصوب نمودم و در آن هنگام کسی نبود که بتواند در برابر وی ایستاد و با او برای احراز این مقام رقابت نماید . اکنون دیگر فرصت بزرگ برای مصدق فرارسیده بود زیرا بیش از حد تصور خودش در نیل بآرزوها و رؤیای امید بخش خود دستیارانش کامیاب گشته و مدتی در حدود دو سال در جلو خویش داشت و میتوانست از این فرصت بحد کفایت استفاده کند و

حمایت و پشتیبانی من با آنکه يك چنین حمایتی برای من ملال انگیز بود
برخوردار باشد .

اینك باید دید مصدق چه کرد و چه مصیبت بزرگی برای مردم این
کشور ایجاد نمود ؟ در آن هنگام دولت انگلیس اعلام داشت که نیروی چتر باز
خود را بقبرس روانه خواهد نمود و شهرت یافت که این نیرو برای اعزام
بایران آماده میشود . رزم ناوانگلیسی بنام موریتوس روبروی آبادان لنگر
انداخته و شایع بود که قسمت دیگری از نیروی دریائی انگلیس بسوی آبهای
ایران بحرکت درآمده است .

سفیر کبیر انگلیس را احضار کردم و باو خاطر نشان ساختم که اگر
دولت انگلستان قصد تجاوز بحق حاکمیت ایران داشته باشد من شخصا
در رأس نیروی ایران قرار گرفته و در برابر هر تجاوزی ایستادگی خواهم
نمود . شایعات مزبور بعلت این اظهار صریح من یا بعطل دیگر صورت
عمل پیدا نکرد .

مصدق نیز میتواندست برای بدست آوردن راه حل مثبت در مسئله
اختلاف نفت چنین رویه محکم و صریحی را پیش گیرد ولی ابتکار عمل را
بشرکت نفت گذاشته . تمام وقت خود را صرف مبارزه ناشیانه با شرکت سابق
نمود و نسبت بتأثیری که اقدامات او بحال کشور داشت بی اعتنا ماند و تا
روزی که از مقام نخست وزیری معزول گردید يك قدم بحل مسئله نزدیکتر از
روز نخست نشده بود .

شورای امنیت سازمان ملل متحد و بانك بین المللی و دادگاه
بین المللی و پرزیدنت ترومن و بعد از او پرزیدنت ایزنهاور و چندین
مؤسسه جهانی و مأمورین وابسته بآنها سعی کردند که در رفع اختلافات
موجود راه حلی پیدا کنند ولی نتیجه ای نبخشید . زیرا مصدق که هم
کاملاً در دست مشاورین خود وهم مقهور افکار لاجوجانه خویش واقع شده و

رویه منفی پیش گرفته بود امکان هرگونه توافق را از بین برده و بجای آنکه وقت خود را با اصلاحات و عمران کشور صرف کند به پرخاش جوئی میگذراند و چنانکه گفته خواهد شد خواهیم دید که برای ادامه زمامداری خود حاضر بچه اقدامات و اعمال گردید .

یکی اینکه اعتقاد راسخ داشت که دنیا بدون نفت ایران قادر باد ادامه حیات اقتصادی و صنعتی خود نیست و بهمین مناسبت استدلال میکرد که بزودی شرکت سابق و سایر حامیان آن در مقابل وی بزانوند رآمد^ه و تسلیم خواهند شد ولی وقتی تولید نفت در ایران متوقف شد سایرکشورهای نفت خیز بمنظور جبران این کسر میزان تولید خود را بالاتر بردند . زیرا چون در جهان امروز کشورهای نفت خیز متعددی وجود دارد دیگر برای يك کشور امکان انحصار تولید نفت نخواهد بود و در حقیقت دشواری تولید نفت درست عکس چیزی است که مصدق و دستیاران او تصور میکردند، زیرا پس از سقوط مصدق که مجدداً نفت ایران جریان یافت بازارهای جهان دچار زیادی عرضه نفت بود و بهمین جهت چندین کشور مجبور شدند مقدار تولید خود را برای ایجاد تعادل بین عرضه و تقاضا تقلیل دهند . علت آنکه مصدق و یارانش چنان غیر مطلعانه رفتار کردند بنظر من ایس^ن است که تصور میکردند که تولید نفت فقط در انحصار ایران است .

اشتباه دیگر مصدق آن بود که تصور میکرد نفت ایران را میتواند بدون کمک و استعانت خارجیان بی بازار جهان عرضه نماید . در آن زمان ایران حتی دارای يك کشتی نفتکش نبود و سازمان فروش بین المللی نفت نیز نداشت . در فصل دیگر شرح رویه عملی که من و دولت برای تهیه کاروان^ن کشتی نفتکش و ایجاد وسایل فروش نفت در خارج ایران اتخاذ کرده ایم داده خواهد شد . مصدق که از یکطرف با کلیه شرکتهای و مؤسسات بزرگ قطع رابطه نموده بود و از طرف دیگر وسایل مؤثری برای حمل و نقل و فروش

نفت که ما را از سازمانهای خارجی بی نیاز کند فراهم نیاورده بود خود را
دچار وضع غیر قابل تحملی قرار داده بود .

هنگامیکه صنعت نفت در ایران ملی اعلام و مصدق به نخست وزیری
منصوب گردید دولت انگلیس و شرکت نفت مآل کار را فوراً " اندیشیده و سیاس^ت
قبلی خود را تغییر دادند و اصل ملی شدن را رسماً پذیرفتند و دیسری
نگذشت که هیئت استوکس را به تهران اعزام داشتند . در آن موقع دولت
انگلیس موافقت نمود که کلیه درآمد نفت بالمناصفه (پنجاه - پنجاه) بین
دو کشور تقسیم شود . اگر در آن هنگام مصدق بمذاکره حساسی و معقول
موافقت کرده بود هموطنان من از محرومیتهای اقتصادی و مخاطرات
ناشی از آن در امان می ماندند . من هنوز تصور میکنم که شخص مصدق با
وجود تمام لجاج و استبداد رأی خطرناکی که داشت تا حدی مایل بود
که بین طرفین توافق نظر حاصل شود ولی نسبت بمشاورین اوسخت مشکوکم
و گمان میکنم که عده ای از آنها با اشتیاق تمام امیدوار بودند که کوچکترین
راه حلی پیدا نشود تا کشور با شکست اقتصادی مواجه گردد و در نتیجه
تحت استیلای خارجی قرار گیرد . این نوع ناسیونالیسم منحرف را در فصل
بعد تشریح خواهیم نمود .

هنگامیکه مصدق پیشنهاد های هیئت استوکس را رد کرد . شرکت
سابق نفت و دولت انگلیس هر یک بطور جداگانه بدادگاه بین المللی لاهه
شکایت کردند و هر دو در عرض حال خود بقرار داد ۱۳۱۲ که دولت پدرم با
شرکت سابق منعقد نموده بود تا موقع ملی شدن نفت برطبق آن عمل میشد
استناد جستند . برطبق قرار داد مزبور در صورت بروز اختلاف بین ایران و
شرکت نفت بایستی قضیه به حکمیت رجوع شود و بهمین دلیل از دیوان
داوری لاهه تقاضا شده بود که با تکای ماده مربوط بحکمیت یکنفر داور
تعیین نمایند .

ولی مصدق دادگاه بین المللی را در این مورد واجد صلاحیت ندانست و در نتیجه دولت انگلیس قضیه را بشورای امنیت سازمان ملل-متحد احاله داد . شورای مزبور پس از مذاکرات زیادی در مهرماه ۱۳۳۰ مقرر داشت که قضیه مسکوت و مورد شور قرار نگیرد تا دادگاه بین المللی درباره صلاحیت یا عدم صلاحیت خود در دعوی مزبور اظهار رأی نماید . در هنگامیکه مصدق برای اقامه دعوی ایران در شورای امنیت به نیویورک رفته بود من بمنظور تشویق تلگرافی بوی مخابره کردم که بشرح زیر بمن پاسخ داد !

از نیویورک - ۲۱ اکتبر ۱۹۵۱

پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی - تهران

دستخط تلگرافی ذات مبارک شرف وصول بخشید و بیش از آنچه تصور شود موجب سرافرازی و تشکر گردید از خداوند سلامتی و طول عمر و موفقیت روزافزون اعلیحضرت همایون شاهنشاهی را همواره آرزو کرده ام و عرض میکنم که هر موفقیتی در هر جا و هر مورد تحصیل شده مرهون توجهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده اند بطوریکه بوسیله جناب آقای وزیر دیار بعرض مبارک رسید روز دوشنبه را به فیلا دلفیا و صبح سه شنبه به واشنگتن میرود و جریان را در همانجا به پیشگاه مبارک معروض خواهد داشت اجازه میطلبید یکبار دیگر از عنایات و توجهات خاصه شاهنشاه جوانبخت خود عرض سپاسگزاری نماید .
دکتر مصدق

قضاوت در صحت اظهاراتی که در این تلگراف مندرج است با توجه بحوادثی که بعداً رخ داد بخوانندگان واگذار میگردد .

در اواخر سال ۱۳۳۰ بانك بین المللی عمران و توسعه بعنوان میانجی دوستانه برای حل اختلافات موجود دامن همت بکمرزد . در وهله

اول احتمال میرفت که در مذاکرات توفیقی حاصل شود و خود مصدق هم با شرائطی که بانك پیشنهاد میکرد موافق بود ولی مشاورین وی بدلائلی که خود از آن آگاه بودند او را از قبول آنها منصرف کردند و مذاکرات بکلی قطع گردید. در همین موقع دولت مصدق دستور داد تمام کنسولگری های انگلیس در ایران بسته شود. پس از افتتاح دوره هفدهم مجلس شورای ملی مصدق که هنوز مورد محبوبیت بود مجدداً "نامزد نخست وزیری گردید. وی در ابتدای تابستان ۱۳۳۱ اعلام نمود که تا اختیارات فوق العاده نگیرد. قادر بانجام وظیفه نخواهد بود. چون از مخالفت مجلس و مردم نسبت بسیار خود بیمناک بود درخواست کرد که بوی اختیار داده شود که تا مدت شش ماه بدون مراجعه بمجلس شورای ملی کار کند و همچنین درخواست نمود که وزارت جنگ نیز بوی واگذار شود و امیدوار بود که بدین وسیله قدرتی را که قانون بعنوان فرمانده کل نیروهای ایران بمن داده است خنثی کند.

از پذیرفتن تقاضاهای وی امتناع کردم زیرا قطع داشتم که اثر این اختیارات آنست که کمونیست ها بیشتر در امور رخنه یابند و چنانکه سه خوانندگان خواهند دید وقایع آینده ثابت کرد که نظر من صحیح بوده است. مصدق روز ۲۵ تیر از نخست وزیری استعفا کرد و من برخلاف نظر باطنی خود احمد قوام را که در گذشته شاغل مقام نخست وزیری بود بجای وی بنخست وزیری برگزیدم زیرا بزعم عده ای قادر بود برابر دست چپی ها سخت مقاومت نماید.

با روی کار آمدن قوام السلطنه حزب توده بلافاصله بطرفداران مصدق پیوستند و دست بتظاهر و آشوب زدند و نظم و قانون مختل گشت و دولت قوام در برابر عناصر اخلالگر و افراطی ناتوان ماند. ضمناً نطقی که قوام در رادیو کرد و در آن مخالفت خود را با احساسات شدید عامه در

مسئله ملی شدن نفت اظهار نمود اوضاع را وخیمتر ساخت . قوام بعزت کبر سن بسیار ناتوان و بیمار شده و غالباً " در جریان مذاکرات مهم سیاسی بخواب میرفت و هرچند حقیقتاً " در حل مسائل باعمال قدرت معتقد بود ولی من وجدانا " نمیتوانستم اجازه اتخاذ چنین رویه ای را بشخص ناتوانی مانند او بدهم . ناچار پس از چهار روز نخست وزیری بصلاحدید من از نخست وزیری استعفا داد و این نکته واضح گردید که در آن روز کسی قادر بمقاومت در مقابل مصدق نیست . روز ۳۰ تیر بمنظور جلوگیری از جنگ داخلی اجباراً " شرایط مصدق را پذیرفته و ویرا مجدداً " بنخست وزیری منصوب نمودم . در همین موقع دادگاه بین المللی لاهه در قضیه شکایت انگلیس از ایران رأی بعدم صلاحیت خود داد . قاضی انگلیسی دادگاه بنفع ایران رأی داد ولی نماینده روسیه از رأی دادن امتناع ورزید و در حقیقت در هیچیک از جلسات دادگاه حضور نیافت .

رأی صادره از دادگاه بین المللی لاهه موجب مسرت و رضایت ایرانیان گردید ولی رأی مزبور بنفسه هیچگونه مشکلی را حل نکرد و فقط مصدق آنرا بعنوان یکی دیگر از پیروزیهای منفی خود بحساب آورد و مردم از شادمانی بهیجان آمدند و مصدق راه خود را برای وصول بیک پیروزی منفی بزرگی دنبال نمود .

دولت امریکا از درهم ریختگی اوضاع سیاسی و اقتصادی ایران بسیار بیمناک و نگران گردیده و بهمین جهت روز ۸ شهریور پوزید نت ترومن رئیس جمهور امریکا و چرچیل نخست وزیر انگلستان یادداشت مشترکی که شامل راه حل جدید برای رفع اختلافات نفت بود برای مصدق ارسال داشتند ولی مصدق پیشنهاد های آنها را نپذیرفت و روز ۳۰ مهر با دولت انگلیس قطع رابطه سیاسی نمود .

در تمام این مدت تأسیسات معظم نفت آبادان که هنوز از بزرگترین

پالایشگاههای جهان است کاملاً "عاطل و بلا استفاده مانده و هیچگونه درآمدی برای ایران نداشت .

مصدق کوشش کرد که بشرکنهای کوچک خارجی که حاضر بودند خود را بخطر دعاوی شرکت نفت سابق و تصرف مالی که از نظر شرکت غصبی بود بیاندازند نفت بفروشد ولی جمع کلی این فروشها از عایدی يك روز ما در دوران فعالیت گذشته پالایشگاه کمتر بود .

در این جریان پرزیدنت ایزنهاور بریاست جمهوری امریکا انتخاب شد و با تفاق مستر چرچیل پیشنهاد های مشترك دیگری بمنظور حل اختلاف و بکار انداختن مجدد صنعت نفت و تأمین درآمد ایران بدولت تسلیم داشت ولی مصدق این پیشنهادها را نیز مانند پیشنهاد های گذشته رد کرد . متعاقب این وقایع پیروزی های منفی دیگری برای مصدق پیش آمد . دو هفته پس از آنکه من مجلس سنا را افتتاح کردم مصدق مجلس شورای ملی را بانحلال آن وادار ساخت ولی مجلس شورای ملی را که کاملاً دست نشانده و پشتیبان اعمال خود ساخته بود منحل ننمود . در دیمه ۱۳۳۱ - مجلس شورای ملی با رضایت من و اکثریت آراء اختیارات مصدق را تمدید نمود . علت رضایت من آن بود که میخواستم هرگونه مجال برای اجرای سیاست مثبتی در امر نفت بوی داده شده باشد ولی متأسفانه مصدق اختیارات مزبور را بیش از پیش برای پیشرفت مقاصد شخصی خود مساعد یافته باختناق مطبوعات و توقیف مدیران جراید پرداخت و چون بعضی از نمایندگان مجلس سهامت بخرچ داده و با وی مخالفت کرده بودند بتضعیف قدرت مجلس اقدام نمود و دستور داد طرفداران او جلسات را با عدم حضور خود از رسمیت بیاندازند و بوسیله افراد اوباش طرفدار خود با رعایت و تخویف نمایندگان مخالف مبادرت نموده و آنها را در منازل خود و یا در معا برعمومی مورد تهدید قرارداد .

شخصی که پیوسته از خطر تنزل ارزش پول مردم را برحذر مینمود خود بچنین امری مبادرت کرد و معادل میلیاردها ریال اسکناس بدون افزایش پشتوانه طلا و یا ارز خارجی انتشار داد و فرماندهان نیروهای انتظامی و واحدهای ارتشی را از یاران وفادار خود انتخاب نمود و بکمونیست های حزب توده اجازه داد و بعقیده عده کثیری آنها را تشویق نمود که در ارتش نفوذ کنند . وی حکومت نظامی را تمدید کرد و مجلس شورای ملی را واداشت که يك کمیسیون هفت نفری از اعوان و انصاروی تشکیل دهد تا در طرز محدود ساختن اختیارات من بعنوان فرماندهی کل نیروهای کشور مشورت و اظهار نظر نمایند . کمیسیون مزبور گزارش مفصلی در این باره تهیه نمود و مصدق تقاضا کرد که آن گزارش در مجلس شورا طرح شود ولی مجلس شورای ملی باین طرح و تقاضای مصدق اعتنائی ننمود و طرفداران سابق او حتی کاشانی در مجلس با رویه وی بهیچوجه روی موافق نشان ندادند .

مصدق دیوان عالی کشور را منحل و انتخابات مجلس شورای ملی را متوقف ساخت و چون بعضی از نمایندگان با شهادت بمخالفت وی برخاسته بودند اعلام کرد که باید بآراء عمومی مراجعه و بوسیله فراندوم مسئله انحلال مجلس شورای ملی حل گردد .

نمایندگان بیاد داشتند که مصدق هنگام گشایش همیمن دوره مجلس شورای ملی در طی سخنرانی کوتاه خود گفته بود که هشتماد درصد از نمایندگان منتخبین حقیقی ملت هستند . در این فراندوم مصدق که خود را همیشه قهرمان و مدافع انتخابات آزاد قلمداد میکرد کار را طوری ترتیب داده بود که کسانی که با انحلال مجلس موافق بودند رأی خود را در يك صندوق که از حیث رنگ بسیار مشخص بود بریزند و مخالفین رأی خود را در صندوق دیگر بیاندازند و همه میدانستند که با این ترتیب اگر کسی جرأت

کرده میخواست رأی مخالف بدهد بدون تردید مورد ضرب و شتم و اهانت اران دل و اوپاش طرفدار مصدق و توده ایها که به آنها ملحق شده و تمیز بین این دو دسته دیگر غیر ممکن شده بود قرار میگرفت . نتیجه انجام رفتارندوم همان بود که مصدق میخواست چنانکه هیئتله هم پیش از وی همین عمل را انجام داده بود و ۹۹٪ (نودونه درصد) مجموع آراء موافق انحلال مجلس شورای ملی بود و در یکی از شهرهائیکه جمعیت آن ۳۰۰۰ نفر است ۱۸۰۰۰ رأی موافق بانحلال مجلس رأی داده بودند . ظاهرا در آن شهرو بسیاری از شهرهای دیگر اموات نیز از گور بیرون آمده و رأی خود را در صندوق ریخته بودند ! اما از يك نظر باید گفت که اموات هم در این انتخابات و سایر انتخابات ساختگی مصدق شرکت کرده بودند زیرا صدها نفر از کسانی که خواسته بودند رأی واقعی بدهند جان خود را از کف داده و بقتل رسیده بودند .

در طی سالیان درازی که مصدق نمایندگی مجلس شورای ملی را داشت همواره خود را طرفدار جدی اصول مشروطیت و اجرای قانون و دولتی که از طرفداری اکثریت نمایندگان برخوردار باشد وانمود میکرد و نسبت بحکومت نظامی مخالفت ورزیده و بستایش انتخابات آزاد و آزادی - مطبوعات اهتمام داشت .

همین مصدق در طی چند ماه مجلس سنا و عالیترین مرجع قضائی کشور را منحل نمود و مردم را برای انحلال مجلس شورای ملی برانگیخت . باختناق مطبوعات اقدام نمود ، انتخابات آزاد را از میان برد و حکومت نظامی را تمدید نمود و برای تضعیف اختیاراتی که بموجب اصول مشروطیت بمن تفویض شده بود نهایت کوشش کرد و قانون اساسی پنجاه ساله کشور را که بمجاهدت بسیار بدست آمده بود بدین کیفیت زیر پا گذاشت و با وصف همه این اقدامات مصدق جز با فراهم ساختن وسائلی برای برانداختن

شاه مملکت نمیتوانست با آرزوی خود رسیده و در کشور دیکتاتور مطلق بشود
با آنکه من جان او را تجارت داده بودم و در آغاز کار از مساعدت و
حمایت من برخوردار بود این نکته برای من واضح بود که از همان روزیکه بمقام
نخست وزیر رسید منظورش برانداختن حلسه من است - قرائن متعدد
این مسئله را تأیید میکرد زیرا او از منسوبین قاجاریه بود و با روی کار آمدن
پدرم شدیداً "مخالفت کرده و سیاستش این بود که هرچه ممکن است
سعی کند حلسه پهلوی را بی اعتبار ساخته و ذره ذره موجبات نابودی
آنها فراهم کند - اگر از من بپرسند با آنکه از دشمنی وی نسبت به خاندان
پهلوی مطلع بودم چرا بر علیه وی اقدامی نکردم جواب من این است که
میخواستم بوی فرصت کافی بدهم که با انجام مقاصد و آمال ملی ایرانیان
توفیق یابد - هرچه بمیزان تهدیدات او نسبت به حلسه پهلوی افزوده
میشد میدیدم مصدق بیک عقیده ای که از خارج ایران سرچشمه میگرفت
بیشتر تسلیم میشود و آتشی از تأثر و تأسف در قلبم زیانه میکشید -

روز ۹ اسفند ۱۳۳۱ مصدق بمن توصیه کرد که موقتاً "از کشور خارج

شوم - برای اینکه ویرا در اجرای سیاستی که پیش گرفته بود آزادی عمل
بدهم و تا حدی از حیل و دسایس وی دور باشم با این پیشنهاد موافقت
کردم - مصدق پیشنهاد کرد که این نقشه مسافرت مخفی بماند و اظهار
داشت که به فاطمی وزیر خارجه وقت دستور خواهد داد شخصاً "گذرنامه و
سایر اسناد مسافرت من و همسرم و همراهانم را صادر کند -

جالب توجه آن بود که مصدق با التهاب مخصوصی توصیه میکرد که

با هواپیما از ایران خارج نشوم زیرا میدانست مردم ایران که مخالف این
تصمیم خواهند بود در فرودگاه ازدحام خواهند کرد و مانع پرواز من میشوند -

از اینرو پیشنهاد کرد که تا مرز کشور عراق و بیروت بطور ناشناس

مسافرت کنم - با این پیشنهاد هم موافقت شد اما این راز برملا گردید و

تظاهرات وفاداری بشاه که از طرف جمعیت عظیم مردم کشور بعمل آمد
بقدری صمیمی و اقناع کننده بود که اجباراً از تصمیم خود در ترک وطن
عدول کردم. در این موقع حزب توده باصلاح اندیشی مسلم جمعی از پیروان
مصدق بدون درنگ جبهه واحدی علیه سلطنت تشکیل داد. ولی این
عمل مردم رشید ایران را در حمایت از من و پشتیبانی از مقام سلطنت که من
مظهر آن بودم منحدر و منفق ساخت.

اینک که بگذشته مینگرم می بینم که تصمیم من در رفتن از وطن
بسیار با عجله اتخاذ شده و در حقیقت عمل بسیار خطائی بود نهایت
آنکه در نتیجه عنایات خداوند تبارک و تعالی آن تصمیم بنفع من خاتمه
یافت.

در تابستان سال ۱۳۳۲ تغییرات محسوسی در روحیه ملت ایرا
نسبت به اعمال مصدق آشکار گردید و بسیاری از یاران و پیروان او از اطرا^{فتی}
پراکنده شدند زیرا متوجه شدند که سیاست ضد خارجی وی جنبه انتخاب
یافته و منظور اصلی او آنست که انگلیسها را بیرون کند و کمونیستها را
بایران بکشانند. جریان وقایع مردم را آگاه ساخت که کشورشان با سرعت
تمام بسوی اضمحلال سیاسی و اقتصادی میرود. عمل مصدق در انحلال
مجلس شورا نیز نتوانست افکار عمومی را که مخالف وی بود خفه کند. روزنامه
نگاران از تهدیدات او باش طرفدار مصدق و اعمال حزب توده نهرا سیده
سیاست ویرا برای مردم تشریح و توجیه میکردند.

بسیاری از روحانیون و دانشجویان و بازرگانان که قبلاً در زمره
حامیان مصدق بودند از او روبرگردانیده و علم مخالفت برداشتند ولی با تمام
این احوال واضح بود که برای برانداختن قطعی وی جز اعمال قدرت راه
دیگری نیست.

سیاست امریکا در طول دوره زمامداری مصدق حاکی از آن بود که

نگرانی آن دولت از اوضاع ایران روزافزون و در اتخاذ طریق مؤثری برای ایجاد ثبات سیاسی و توسعه اقتصادی ایران دچار تردید است .
در سال مالی ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ دولت امریکا فقط ۵۰۰۰,۰۰۰ دلار طبق برنامه فنی اصل چهار بایران کمک کرد و در سال مالی ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ میزان این کمک به ۶۰۰۰,۰۰۰ دلار افزایش یافت ولی پس از روی کار آمدن مصدق این کمک مالی به ۳۲,۴۰۰,۰۰۰ دلار بالغ گردید که قسمت عمده آن برای رفع کمبود ارز کشور که در اثر قرضیه نفت بوجود آمده بود اختصاص داده شده بود .

در خرداد ۱۳۳۲ آیزنهاور بمصدق اخطار کرد که تا اختلافات حاصله در قرضیه نفت حل نشود ایالات متحده میزان کمک مالی خود را افزایش نخواهد داد ولی در عین حال موافقت کرده بود که کمک مالی بمیزان سال قبل ادامه یابد .

در ضمن اصرار کرده بود که کشور ایران باید از رویه عدم استفاده از منابع بزرگ خود عدول نماید و در سال مالی ۳۱ - ۱۳۳۲ کمک امریکا مختصری تقلیل یافته و بمیزان ۲۲,۱۰۰,۰۰۰ دلار تعیین گردید . این موضوع نشان میداد که امریکائیا با وجود آنکه چندان رغبتی بتأمین خساراتیکه اشتباهات مصدق بایران وارد نموده بود نداشتند معینا بیم آن داشتند که قطع کامل کمک مزبور ایران را در آغوش کمونیزم بیاندازد .
رویه مصدق نسبت به برنامه کمک امریکا بسیار مضحك بود زیرا وی در سال ۱۳۳۵ حاضر نشد قرارداد مربوط بکمک امریکا را طبق رویه ای که در سایر کشورها معمول بود با سفیر کبیر امریکا امضاء کند ولی در عوض طی یادداشتی از رئیس اداره کمکهای فنی امریکا در ایران تقاضای ادامه کمکهای فنی سالیانه را نمود و وی نیز کتبا " موافقت کرد و کمکهای مالی سنوی بشرحی که در بالا گفتیم ادامه یافت .

در سال ۱۳۳۲ وقتی عده کثیری از یاران وی از اطرافش پراکنده
میشد ندی در پی لاف میزد که امریکا طرفدار رژیم اوست. ضمناً "بامریکائیها
اخطار میکرد که اگر با و بیش از پیش کمک نکنند احتمال دارد که ایسران
بدان کمونیزم بیفتد ولی در ضمن نسبت به عملیات حزب توده سیاست
مسامحه پیش گرفته و اجازه میداد که روز بروز بر قدرت خویش بیفزایند.
بنظر من امریکائیها از این رویه ضد و نقیض کاملاً آگاه بودند ولی طبعاً
احساس میکردند که خود ملت ایران باید مسائل سیاسی کشور خویش را
حل کند. چنانکه ما نیز همین رویه را عاقبت پیش گرفتیم.

مصدق در اواخر حکومت خود نیروی زرهی و سایر افرادی را که مأمور
حراست منزل وی بود تقویت کرد ولی در عوض تانکهای مأمور حراست کساح
بیلاقی سعدآباد را که محل اقامت من و ملکه شریا بود تقلیل داد و در
حقیقت دوازده تانک متوسط ساخت امریکا بمحافظت منزل او اختصاص
یافته بود در صورتیکه کاخ وسیع سعدآباد تنها بوسیله چهار تانک حراست
میشد و واضح بود که تاب حملات ناگهانی توده ای ها را در صورت بسرروز
نخواهد آورد.

در اثر این عمل من و همسرم بکاخ خود در رامسر رفتیم و مدتی در
عمارتی که پدرم در کنار دریا ساخته بود و چند گاهی هم در عمارت کوچک
بیلاقی کلاردشت که شرح زیبایی طبیعی آن سابقاً داده شد اقامت نمودیم.
در ۲۲ مرداد ماه سال ۱۳۳۲ احکام انفصال مصدق را از مقام
نخست وزیر و انتصاب سرلشکر زاهدی را بجای وی امضاء کردم و مأموریت
خیلی دقیق ابلاغ احکام را بفرهنگ نعمت الله نصیری فرمانده گارد
شاهنشاهی محول نمودم.

شرح اتفاقاتی که برای سرهنگ نصیری در انجام این مأموریت
پیش آمده بود حکایت سه تفنگدار الکساندر و ما را بیاد من میآورد با این

تفاوت که داستان دوما افسانه ای بیش نیست ولی ماجرای سرهنگ نصیری یکی از وقایع حقیقی تاریخ معاصر ماست .

پس از آنکه سرهنگ نصیری از رامسر بکاخ سعدآباد رسید ابتدا عازم ابلاغ فرمان من بسرلشکر زاهدی گردید . باید این نکته را یادآور شوم که زاهدی از طرفداران نزدیک مصدق و زمانی وزیر داخله دولت او بود و در اوایل دوران زمامداری زرم آرا سمت ریاست کل شهربانی را داشته و در آن موقع در نزد یکیهای تهران بود ولی جز چند تن از دوستان نزدیکش کسی از محل اقامت وی که هر روز آنرا عوض میکرد اطلاع نداشت زیرا وی - پروا از عملیات بد رویه مصدق انتقاد کرده و یکبار دستگیر شده و پس از آزادی چون تأمین جانی نداشت در مجلس متحصن گردیده و پس از ترك تحصن ناگزیر بود در خفا بسربرد .

سرهنگ نصیری با کمک و راهنمایی واسطه های مختلف بسرلشکر زاهدی دسترسی یافته و فرمان مرابوی ابلاغ نمود و وی نیز فوراً آمادگی خود را بقبول این مأموریت اعلام داشت .

اکنون موقع آن بود که فرمان عزل بمصدق ابلاغ شود . ابتدا بدست زاهدی سرهنگ نصیری سه تن از مشاورین نزدیک مصدق را توقیف کرد که از آنها راجع به روشی که ممکن بود پیش بگیرد اطلاعاتی بدست آید . زاهدی بسرهنگ نصیری دستور داده بود که حتی الامکان فرمان را بدون واسطه بشخص مصدق ابلاغ کند و رسید دریافت دارد تا نتواند بعداً وصول آنرا منکر شود . ضمناً خود من نیز قبلاً به نصیری تأکید کرده بودم مراقب باشد که هیچگونه آسیبی بمصدق وارد نیاید .

در حدود ساعت یازده شب ۲۵ مرداد سرهنگ نصیری با تفاق دو تن از افسران خود از کاخ سعدآباد بسوی منزل مصدق حرکت کردند .

آنروز روزنامه های طرفدار کمونیسم در سرمقاله‌هایی با عناوین درشت نوشته بودند که ممکن است سرهنگ نصیری دست به کودتا بزند و به همین ملاحظه این سه افسر کمال احتیاط را مرعی می‌داشتند .

در نزدیکی منزل مصدق متوجه شدند که اطراف خانه را سربازان و تانک‌های سنگین گرفته‌اند و بآنها دستور داده شده است که به هیچکس مخصوصاً "افراد گارد شاهنشاهی اجازه ورود ندهند" . سرهنگ نصیری و دو نفر افسر دیگر باین دستور واقعی ننهادند و باخونسردی تمام از مقابل‌دها توپ‌های تانک گذشته و خود را بجلو درب ورودی منزل مصدق رسانیدند . سرهنگ نصیری درست پیش بینی کرده بود که چون سربازان و افراد مأمور تانک ویرا می‌شناختند و رعایت احترام میکردند به طرف او اقدام به تیراندازی نخواهند کرد . سرهنگ نصیری بوسیله یکی از افسران مأمور خانه مصدق تقاضای ملاقات مصدق را کرد ولی این تقاضا قبول نشد . ناچار از یکی از افسران مصدق که تا حدی مورد اطمینانش بود قول گرفت که فرمان را بمصدق ابلاغ و رسید آنرا گرفته و بسرهنگ برساند و مدت یکساعت ونیم بانتظار بماند . گشت افسر توقف کرد که بعداً "معلوم شد علت اینهمه تأخیر مذاکرات تلفنی مصدق با مشاورین و همکارانش بوده است . بالاخره رسیدی که مصدق بخط خود نوشته بود بسرهنگ داد و سرهنگ که با خط مصدق آشنا بود از جعلی نبودن رسید اطمینان یافت و در آنموقع که یکساعت از نیمه شب گذشته بود قصد مراجعت نمود .

اما قبل از اینکه از منزل خارج شود با اطلاع دادند که بامری سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش مصدق باید او را فوراً "بستاد ببرند" نصیری پیش خود بتصور اینکه این ملاقات با ریاحی فرصت مناسبی بدست وی خواهد داد که امر را در برکناری او از ریاست ستاد با اطلاع وی برساند فوراً "بطرف وزارت جنگ حرکت میکند و او را بدفتر رئیس ستاد ارتش می‌برند" ولی بمحض

بازکردن در اطاق متوجه میشود که سرتیپ ریاحی هفت تیر خود را از کتف میزش خارج نموده و میخواهد پشت سر خود پنهان کند و ظاهراً "از این میترسید که از طرف سرهنگ مورد سوء قصد قرار گیرد".

رئیس ستاد سرهنگ نصیری را متهم بطرح کودتا و رفتار خلاف تربیت میکند ولی سرهنگ در پاسخ اظهار میدارد که فقط فرمان مرا بمصدق ابلاغ داشته و صحبت کودتا در کار نیست و رسید مصدق را بوی نشان میدهد. ریاحی میپرسد این معمول کجاست که فرامین را در نیمه شب ابلاغ کنند؟ نصیری جواب میدهد برطبق کدام اصول ادب و مبانی نظامی این وقت شب را برای مذاکره اختصاص میدهند؟ ریاحی میگوید که هرگز نصیری را برای این گستاخی نخواهد بخشید و بلافاصله دستور میدهد لباس نظامی او را بکنند و تحویل زندانش دهند.

وقتی بعد برادر سرهنگ از توقیف او باخبر میشود لباس خواب و بعضی لوازم دیگر را ماهرانه در روزنامه ای که متن فرامین صادره از طرف مرا چاپ کرده بود پیچیده و بسرهنگ میرساند. صبح روز بعد دادستان ارتش که طبعاً از طرف مصدق بآن سمت منصوب شده بود از سرهنگ نصیری بازجوئی میکند و مدعی میشود که فرمان عزل از طرف من صادر نشده و خود سرهنگ بقصد کودتا آنرا جعل کرده است. سرهنگ روزنامه ای را که برادرش باورسازنده بود ارائه میدهد و بازجوئی از وی بهمین جا خاتمه یافته و او را مجدداً "بزندان میبرند".

روز دیگر سرهنگ نصیری بوسیله دستگاه رادیو کوچکی که دیگران مخفیانه بزندان آورده بودند مطلع میشود که در شهر انقلابی برپا گشته و مردم بر علیه مصدق قیام نموده اند و صدای فریاد و هیاهو و شلیک توپ که از خارج بلند است شواهد آن است. چند لحظه بعد فرمانده زندان وارد شده بسرهنگ نصیری دستور میدهد لباس نظامی خود را پوشیده و آماده

حرکت شود - علت این دستور آن بوده است که میخواستند زندان را تخلیه کنند .

وقتی سرهنگ نصیری از اطاقیکه در آن محبوس بوده خارج میشود مطلع میشود که مردم شهر یعنی افراد عادی که بچوب مسلح بوده اند بزندان هجوم آورده و با آنکه سربازان مراقب زندان بآنها فرمان توقف داده اند باز پیش میآیند در این موقع سربازان شروع به تیراندازی میکنند و در اثر آن يك زن کهنسال و چند تن از جوانان بخاك و خون غلطید هوعده کثیری نیز مجروح میشوند ولی دیگران از هجوم دست برنمیدارند تا بالاخره سربازان محافظ فرار میکنند و مردم زندان را تسخیر مینمایند .

در این موقع حیاط زندان تبدیل به محل شورو شعف میشود . صد ها زندانی که وفاداری خود را بمن برود داده و از طرف مصدق زندانی شده بودند بدست مردم آزاد میشوند . هنگامیکه رئیس سابق ستاد ارتش که از طرف من منصوب و بامر مصدق زندانی شده بود در بین جمعیت ظاهر میشود مردم با فریاد های شادمانی او را بردوش گرفته و بطرف دفترستاد میبرند .

بدین ترتیب مردم نه تنها وفاداری خویش را نسبت بمن با آن روشنی و صمیمیت نشان میدهند بلکه شادمانی خویش را از اینکه از شر تروریست های توده ای و رژیم مصدق خلاص گشته بودند ابراز میدارند و برتیب ریاحی رئیس ستاد ارتش که دست نشانده مصدق بود فرار اختیار میکند . سرهنگ نصیری و سایر افسران و افرادی که آزاد شده بودند به طرف پاسگاه نظامی شرق تهران که عده ای از افراد گارد شاهنشاهی در آنجا زندانی بودند رهسپار میشوند و در طول راه تظاهرات شورانگیز مردم وطن دوست که بدون نقشه و دستور که برخلاف رویه دوره مصدق بود بانصراف طبع با برآز احساسات پرداخته بودند مواجه میگردد . در آن روز

گرما شدت داشت و زنان در خانه ها را گشاده و به تظاهر کنندگان نوشتا به
های خنک و غذا توزیع میکردند .

صبح همان روز در دانشکده افسری نیز اتفاق عجیبی روی میدهند
شرح وقایع آنرا سرگرد خسرو داد که آنروز با درجه ستوان یکمی معلم دانشکده
بوده و اینک آجودان سرلشکر نصیری درگارد شاهنشاهی است و شاعرد
جریان بوده است اینطور گزارش داده است که صبح آنروز وقتی بزطبق
معمول برای انجام وظیفه و حضور در کلاس اعزام دانشکده بوده است مطلع
میشود که طبق دستور سرتیپ ریاحی باید عموم استادان و دانشجویان
دانشکده و عده ای از افسران دیگر ساعت ده صبح برای شنیدن سخنرانی
وی در اطراف اوضاع روز و شخص شاه در سالن دانشکده گرد آیند . صدور
این دستور موجبات نگرانی عموم دانشجویان و معلمین را فراهم میکند و
تقریباً "نود درصد آنها که مخالف مصدق بوده اند مصمم میشوند که اگر رئیس
ستاد ارتش در نطق خود بمن اهانت کند او را از پای در آورند زیرا اعتقاد
قطعی داشته اند که ارتش تنها وقتی میتواند وظیفه خود را بدون دخالت
در سیاست یا طرفداری از این و آن و تنها بدستور من انجام دهد که از
وجود چنین افرادی پاک و مصفا باشد .

از خوشبختی ریاحی حوادثی که در ریایتخت روی میدهند و خبری
که راجع به تصمیم دانشجویان باومیرسد ویرا از آمدن بدانشکده منصرف
میسازد و دانشجویان در اثر عدم حضور رئیس ستاد ارتش برای انجام
سخنرانی خارج میشوند و دانشکده تعطیل میگردد .

سرگرد خسرو داد دانشکده را بقصد منزل خود ترك میکند و هنگامیکه
در خط عبور خود یکی از میادین های بزرگ شهر میرسد مشاهده میکند که
نیروی مسلح با مسلسل بمرد میکه از هر طرف بسمت آنها پیش می آیند
مشغول تیراندازی است ولی مردم که قسمت اعظم آنها بی سلاح هستند

باین تیراندازی اعتنائی نکرده و اتصالاً به نیروی مسلح مصدق نزدیکتر میشوند و عده کثیری تلفات میدهند . سرگرد خسرو داد با اتومبیل کرایسه بطرف منزل خویش برای برداشتن اسلحه حرکت میکند در مراجعت مشاهده مینماید که یک گردان تانک در خیابان متوقف است . وقتی نزدیک تر میروند متوجه میشود که فرمانده گردان و فرمانده گروهان که یکی از دوستان سرگرد خسرو داد و از مخالفین مصدق بود از تانکهای خود پیاده شده و بایکدیگر مشاجره شدید دارند . فرمانده گروهان میخواسته است به تانکهای تحت امر مصدق حمله کند ولی فرمانده او مصمم بوده است که نیروی تحت فرماندهی خود را به پاسگاه خود بازگشت دهد . بالاخره اختلاف نظر بین آنها بالا میگردد و فرمانده گردان با اسلحه افسر زیر دست خود را تهدید بقتل میکند . در این میان مردم غیر مسلح و غیور تهران فرار سیده و با حمله ناگهانی خود او را خلع سلاح و وادار بفرار میکنند و بلافاصله گروهان با تانکهای خود به نیروهای مصدق بحمله میپردازند .

کم کم جنگ و جدال دور خانه مصدق تمرکز پیدا میکند . خانه مزبور از چندی پیش تحت مراقبت و حفاظت شدید تانکها و نیروهای پیاده مسلح با بازوکا و توپهای ضد تانک قرار داشت و کلیه بناهای اطراف آن از طرف نیروهای مصدق که از پنجره ها بسوی مردم بی دفاع شلیک میکردند اشغال شده بود . جمعیت عظیمی که در این موقع خانه مصدق را احاطه کرده بودند مخلوطی از طبقات مختلف ملت از دانشجو و صنعتگر و کارگر و پیشه ور و پلیس و ژاندارم و سرباز و افسر بود .

قسمت عمده کسانی که لباس نظامی برتن داشتند بر علیه رؤسای دست نشانده مصدق قیام کرده بودند هر چند یقین داشتند که اگر دستگیر شوند فوراً بمحاکمه جلب و اعدام خواهند شد . قسمت بزرگ این افراد نظامی نیز مانند سایر مردم تنها با چوب و سنگ مسلح بودند و میان آنها

عده ای زن و کودک هم دیده میشد . نیروهای مصدق تصور کرده بودند
 که کلیه افراد گارد شاهنشاهی خلع سلاح و زندانی شده اند ولی عجیب
 اینجاست که نیروهای مصدق يك دسته از افراد گارد را فراموش کرده و
 بحساب نیاورده بودند و این دسته به مجرد شنیدن خبر عزل مصدق بمردم
 ملحق شده و در قیام عمومی شرکت کردند و با اینکه فقط با سلاحه سبک
 مسلح بودند بطرف تانکهای متمرکز در اطراف خانه مصدق پیش رفتند . عده
 دیگری از افراد گارد که بوسیله سرهنگ نصیری و افرادی آزاد شده بودند
 نیز از زندان بطرف خانه مصدق هجوم برده با پرتاب نارنجك دستنی
 تانکهای محافظ را وادار بستن دریچه های خود نمودند . حمله گارد
 شاهنشاهی بتانکهای مصدق يك اقدام دلاورانه و بموقعی بود زیرا به
 تانکها مجال نداد که در عملیاتی که پشت خانه مصدق آغاز شده بود
 دخالت کنند . فرمانده نیروهای مدافع منزل مصدق برای جلوگیری از هجوم
 جمعیت پخانه ، تانکها و سلاحهای ضد تانک را در خیابانی که از جلو خانه
 میگذشت تمرکز داده بود و خیابان پشت منزل و کوچه تنگی که خانه مصدق
 را از عمارت دیگر جدا میکرد بوسیله سربازان پیاده محافظت میشد . در این
 خیابان شرقی مردم ناگهان با افراد پیاده که در آن موضع گرفته بودند
 حمله کردند . زن شجاعی از بین جمعیت مردم را به پیشروی تشجیع میکرد
 و جمعیت با آنکه عده زیادی کشته و زخمی داده بود بحمله خود ادامه داد
 و کم کم افراد پیاده مأمور حفظ خانه مصدق روحیه خود را باختند .

در این میان یکی از تانکها باین کوچه بین بست وارد شده و ضربه
 نهائی را به نیروی مصدق وارد ساخت . فرمانده این تانک قبلاً یکی از
 افسران جزء طرفدار مصدق بود ولی مانند هزاران نفر از افراد ملت وقتی
 مشاهده نکرد نمود که مصدق خود را بکمونیست ها تسلیم نمود و در صد برانداختن
 دستگا سلطنت است از عقیده خود برگشته و تانک تحت فرماندهی خود را باین

کوچه کشاند. بود. این تانک در میان آتش گلوله‌روپخانه مصدق رفت ولی نیروی محافظ تانک سلاح ضد تانک برای جلوگیری بکار نبردند. پیش رفت این تانک برای هدف‌گیری پخانه مصدق دیگرمانعی نداشت و یا شلیک یک تیر قضیه را خاتمه داد. زیرا نیمی از خانه مصدق ویران گردید و خود او از دیوار باغ فرار اختیار کرد و چهل و هشت ساعت بعد دستگیر گردید.

نقشه قبلی زاهدی آن بود که با صفهان رفته و لشکر آن ناحیه را برای پیشروی بسوی تهران آماده کند و ترتیبی داده بود که لشکر کرمانشاه نیز که طرفدار من بود از آن نقطه بسمت تهران حرکت نماید. ولی مردم عادی ایران نخست در رشت و پس از آن در سایر شهرها بطرفداری من برخاستند و از همین جهت زاهدی در تهران بعملیات پرداخت و در تانکی که انقلابیون بمحل اقامت وی فرستاده بودند سوار شده و بسوی ایستگاه رادیو تهران که قبلاً از طرف گروه مهاجمین اشغال شده بود حرکت کرد. مأمورین مصدق پیش از فرار بعضی از قسمتهای رادیو را از کار انداخته بودند ولی رادیو بزودی مرمت شد و نخست وزیر جدید از همانجاطی پیامی موفقیت انقلاب تاریخی مردم را اعلام کرد.

من و ملکه قبل از آگاهی از این موفقیت از تهران خارج شده بودیم. زیرا طبق نقشه ای که قبلاً طرح شده قرار بر این شده بود که اگر مصدق بفرمان عزل خود اطاعت نکند و به نیروی نظامی متوسل شود من و همسر موقتاً از ایران خارج شویم.

علت موافقت من با این نقشه بدوجهت بود، یکی آنکه در اثر عزیمت من بخارج قصد اصلی مصدق و یارانش بر ملا و آشکار میشد و افکار عمومی را بمخالفت با آنها برمی‌انگیخت و این خود بمنزلهٔ رفراندومی بود که برخلاف رفراندوم مصدق اموات در آن شرکت نمی‌کردند و دیگر اینکه خطر جنگ داخلی و کشتار مردم بی‌دفاع کمتر میشد و این کمال آرزوی من بود.

اجرای این نقشه بین سعدآباد و کاخ سلطنتی رامسر ارتباط رادیویی برقرار کرده بودیم و هنگامیکه سرهنگ نصیری توقیف شد خبر آنرا رساننده او بسعدآباد رسانده و از آنجا بکلاردشت مخا بره گردید ولی بعلمت نامعلومی خبر آن دیربمن رسید . بخوبی یاد دارم که دوشب منوالی خواب بچشم من راه نیافته بود . سحرگاهان از رادیوی طرفدار مصدق شنیدم که نقشه من برای برانداختن وی عملی نشده و چند دقیقه بعد پیغام رادیویی سرهنگ نصیری مبنی بر توقیف و زندانی شدن وی بمن رسید .

چون فرودگاه کوچک کلاردشت برای هواپیمای يك موتور سبک ساخته شده بود من و ملکه ثریا برامسر که فاصله آن در حدود بیست دقیقه پرواز است عزیمت نموده و از آنجا با هواپیمای دو موتور اختصاصی خود که شخصا "رانندگی آنرا بعهدہ داشتم بسوی بغداد حرکت کردیم ما مورین عراق با اینکه از ورود غیر مترقبه ما دچار تعجب شده بودند استقبال گرم و دوستانه ای بعمل آوردند . ولی سفیر کبیرایران در بغداد حتی کوشش کرد وسیله دستگیری مرا فراهم آورد . همین شخص چند روز دیگر که بتهران مراجعت میکردم اول کسی بود که در فرودگاه بغداد از من استقبال نمود ! دو روز در بغداد اقامت کرده و سپس بجانب رم رهسپار شدیم . در رم وقتی خواستم از اتومبیل شخصی خود که در سفارت داشتم استفاده کنم کاردار سفارت ایران حاضر نشد کلید اتومبیل را در اختیارم بگذارد . ولی یکی از اعضای طرف اعتماد و سابقه دار سفارت پنهانی کلید اتومبیل را بمن تسلیم کرد .

توقف ما در رم هم زیاد بطول نیا نجامید و در تاریخ ۳۰ مرداد سه روز بعد از شروع زمامداری زاهدی به ایران آمدم و مورد استقبال گرم و پر شور طبقات مختلف مردم قرار گرفتم . هیجان طبیعی مردم در آن روز غیر قابل وصف بود و این ابراز احساسات که از قلب مردم سرچشمه گرفته بود در

مقایسه با تظاهرات دستوری مصدق و افراد حزب توده تأثیر عمیق و سنگینی در قلب من باقی گذاشت .

محاكمه مصدق و سایر متهمین بهمکاری با او پرده از روی اعمال مشکوکی که در دوره زمامداری وی صورت گرفته بود برداشت .

زمانیکه مصدق عهده دار وزارت جنگ گردید فقط تعداد یکصد افسر وابسته بحزب توده در ارتش وجود داشت ولی در طی يك سال پیش از سقوطش این نوع افراد به ششصد نفر بالغ شده بودند و حتی فرمانده گردان گارد شاهنشاهی که مورد اعتماد من بود یکی از کمونیستها بشمار میرفت .

این افراد در طی محاکمات خود اعتراف کردند که قصد آن داشته اند پس از اینکه مصدق سلسله پهلوی را برانداخت طی يك کودتای نظامی او را کشته و رژیم کمونیستی را بهمان شکلی که در سایر کشورها درست شده بود در ایران برقرار سازند .

عموم مردم ایران برای پشتیبانی از من روحیه نیروهای حزب توده را متلاشی کرده و آنها را در مقابله با آن قیام دچار حیرت و ناتوانی ساخته بودند . و این آخرین دسته اعوان مصدق (که بدلیل بسیج واضحی نمیخواست آنها را برسمیت بشناسد) از طرفش پراکنده شدند و عجب اینست که همان مخالفت بسیار نیرومند ملت با مصدق موجب زجبات وی از مرگ حتمی گردید .

گذشته از تهیه اسناد تباهاکاریهای مصدق و اعوانش که بمحکمه تقدیم میشد تحقیقات عمیق دیگری نیز از طرف مأمورین بعمل میآید و در طی این تحقیقات چندین انبار اسلحه و مهمات که افراد حزب محرمانه برای پیشرفت هدف نهائی خود تدارک کرده بودند کشف گردید . خیرنگاران خارجی و داخلی عکس این مهمات و تفصیل این کشفیات را منتشر کردند

و مردم ایران و جهان را بجزئیات این توطئه ها آگاه ساختند و ضمناً " اطلاعات دامنه دارتری از طرز عمل افراد حزب توده برای منحرف کردن سیر طبیعی ناسیونالیزم ملی ایران و هدایت آن بسوی آمال و هدفهای خود و اربابان بیگانه آنها کسب کردیم .

حسین فاطمی وزیر امور خارجه مصدق که متواری شده بود با کمک افراد حزب توده مدت هفت ماه خود را در گوشه و کنار مخفی کرد تا بالاخره دستگیر گردید و اگر در هنگام دستگیری تحت حمایت شدید من قرار نگرفته بود مردم ویرا در همان آن بقتل میرساندند . این شخص بعداً " محاکمه شد و بموجب حکم محکمه اعدام گردید .

مصدق و بقیه اعضای کابینه او نیز محاکمه و بیشتر آنها محکوم و بزندان گردیدند و اینک همگی آزاد هستند .

عده ای از افسران و افراد حزب توده که بعضی از آنها در شکنجه و قتل افراد مخالف دست داشتند اعدام و پازندانی گردیدند و بسیاری از آنها نیز که از کرده خود نادم شده و صمیمانه آمادگی خود را برای وفاداری مجدد بوطن و سلطنت مشروطه اعلام کردند از طرف من مورد عفو قرار گرفتند . این عده دیگر حق اشتغال بخدمات دولتی را ندارند . ولی دولت کوشش میکند که موجبات اشتغال آنها را در رشته های آزاد فراهم سازد . چنانکه عده ای از آنها در سازمان برنامه که ضمیمه دستگاه دولتی است مشغول کار هستند .

قبل از سقوط مصدق و حزب توده دنیا ی آزاد از وضع بحرانی کشور من ابراز نگرانی فراوان میکرد بهمین جهت گاهی این سؤال طرح میشود که آیا دولت های امریکا و انگلیس در قیام تاریخی که در ۲۸ مرداد رخ داد و در بر انداختن مصدق کمک مالی کرده اند یا خیر؟ البته همه بخوبی میدانستند که حزب توده بمساعدت يك دولت خارجی در ایران تشکیل و بنا

كمك مالی آن دولت اداره میشد و این آگاهی طبعا "این گمان را ایجاد میکرد که مخالفین مصدق و حزب توده نیز شاید با مساعدت مالی بیگانگان متشکل شده باشند". در کشور من شایعات بسرعت منتشر میشود چنانکه شهرت یافت که بمردم عادی کشور که قیام ۲۸ مرداد بدست آنها صورت گرفت مبالغ عمده ای دلار (ولیره انگلیسی) داده شده بود.

هرچند من در حین انقلاب در خارج ایران بودم ولی از جزئیات امور اطلاع داشتم و بعد از مراجعت بایران نیز در جریان حوادث بودم و انکار نمیکنم که شاید بمنظور پیشرفت هدف این انقلاب ملی وجوهی هم از طرف هموطنان من خرج شده باشد ولی هیچ دلیل و مدرک قطعی در این باره بدست نیامده است.

کاری را که هموطنان وفادار من در آنروز کردند یا پول نعیشد از کسی خواست و انقلابی که در برانداختن مصدق و حزب توده پیش آمد محرکی جز حس ملیت دوستی ایرانیان و ناسیونالیزم ویژه این سرزمین نداشت. چنانکه گفته شد مردم بی سلاح به تانکها و مسلسلهای مصدق حمله کردند و عده ای از زنان و کودکان نیز جان خود را در این راه نثار نمودند و نمیتوانم تصور کنم که این مردم انتظار دریافت حقی برای ابراز میهن پرستی خویش داشتند بلکه آمال عالیترو درخشانتری سائق و هادی آنها در این اقدام بود.

از این گذشته کسانی که بیش از همه در باب كمك خارجی التهاب بخرج میدهند ظاهرا "وقتی این كمك از منابع کمونیستی بعمل می آید، مخالفت ندارند و معلوم نیست منظور از این رایا چیست و چه کسی را میخواهند باین وسائل فریب داده و اغفال کنند!

هنگامیکه زاهدی زما مد ارشد فوراً "به تنظیم امور نابسامان کشور اقدام نمود". در آنموقع دولت از نظر مادی واقعا "ورشکست بود ولی

بدینی ما از دریافت کمک خارجی امریکا با سقوط مصدق منتفی شده بود و یقین داشتیم که در این شرایط هرگز ما را تنها نخواهند گذاشت.

در شهریور ۱۳۳۲، همان سال ایزنهاور رئیس جمهوری امریکا يك کمک فوری ۴۵ میلیون دلاری (که البته غیر از کمک فنی اصل چهار بود) برای تأمین کسربودجه ما تخصیص داد. پرداخت این کمک تا مدت سه سال بعد از سقوط مصدق بماند هر ماه پنج میلیون دلار ادامه داشت. کمک فنی اصل چهار نیز تا دو سال بعد بماند همان دوره مصدق پرداخت میشد ولی از سال ۱۳۳۵ بعد در نتیجه تحصیل درآمد نفت از مجموع کمکهای مزبور بعیزان هنگفتی کاسته شد و من در فصل دیگر در مسئله کمک امریکا بایران و اثرات آن در ایران بحث خواهم کرد.

علت وضع ناگوار بودجه ایران بدون تردید رکود صنعت نفت در زمان مصدق بود و زاهدی بمنظور بکار انداختن مجدد صنعت نفت با آنکه پاره ای از افراد افراطی مخالف بودند ابتدا اقدام به برقراری روابط سیاسی با دولت انگلیس نمود و سپس مذاکرات برای ایجاد یک کنسرسیوم بین المللی بجای شرکت سابق نفت ایران و انگلیس از طرف دولت آغاز گردید. شرکتهای امریکائی و انگلیسی و فرانسوی و هلندی بدین منظور کنسرسیومی تشکیل دادند و در شهریور ماه ۱۳۳۲ قرارداد قطعی اکتشاف و فروش نفت با کنسرسیوم مزبور با مضاء رسید و ماه بعد نیز مجلس شورای ملی قرارداد را تصویب کرد که پس از توشیح قانونی از طرف من بمرحله اجرا گذاشته شد و بلافاصله بهره برداری از نفت آغاز گردید و کشتیهای نفتکش در بنادر جنوب شروع ببارگیری نفت که از تصفیه خانه بزرگ آبادان خارج میشد نمودند. با درآمد فروش نفت و کمکهای فنی و اقتصادی دولت امریکا که بآن اشاره شد برنامه های عمرانی مملکت با ردیگر وارد مرحله اجرا گردیدند از برنامه های عمران و آبادی مهمتر مسئله تجدید حیات سیاسی و معنوی

بود .

بساط رجاله بازی برجیده شد و حکومت پارلمانی مجدداً یکبار آغاز نمود و کشور ایران با کمال صراحت علاقه و اعتماد قاطع خود را نسبت بکشورهای آزاد جهان اعلام داشت .

بعدها این سؤال بذهن من خطور کرده است که آیا واقعاً مصدق در مدت نخست وزیرى خود چه اقدام مثبت و مفیدی بنفع مردم انجام داده است ؟ . برای یافتن پاسخی باین سؤال واقعاً کوشش بسیار کرده ام و یگانه اقدام مثبتی که بنظرم آمده است همان قانون مربوط به سهم مالکانه بود که برای آن تبلیغ بسیار میکرد . وی مقرر نموده بود که سه اضافه بر سهمیکه زارعین از محصول بدست میآوردند مالکین نیز صدی - بیست از بهره مالکانه خود را بآنها تخصیص دهند . از این بهره مالکانه صدی ده بخود زارعین میرسید و ده درصد دیگر را مقرر بود بانجمنی که از طرف روستائیان تشکیل میشد بسیارند تا صرف امور عمرانی دهات و نواحی مسکونی کشاورزان بشود . باید گفت که این قانون از روی قانونی که در زمان نخست وزیرى احمد قوام در سال ۱۳۲۵ تهیه شده اخذ و استنساخ گردیده بود . چون در ایران روابط بین مالک و زارع مختلف و متنوع و قرارهائیکه بین هم میگذارند نیز غالباً شفاهی است واضح بود که اجرای مقررات مصدق بسیار دشوار است چنانکه در عمل نیز بطرز ناپسندی صورت اجرا پیدا کرد .

بعلاوه قبل از این اقدام در مهرماه ۱۳۲۹ مرحوم رزم آرا نخست وزیر وقت با مساعدت اصل چهاریک برنامه عمران روستائی را که در زندگانی کشاورزان تأثیر مستقیم داشت تهیه نموده و طرحهایی برای برقراری رویه های جدید کشاورزی و بهداشت روستائی تنظیم شده بود . در حقیقت بیشتر اقداماتی که اصل چهار تاکنون در این امور انجام داده است

بر اساس همان برنامه سابق است .

ویلیام وارن که از بد و زمامداری مصدق تاچندی پس از سقوط وی رئیس اداره اصل چهار د رایران بود واقعه ای را ذکر کرده است که خصوصیات اخلاقی مصدق را آشکار میسازد . بنا بگفته وی مصدق در بد و زمامداری حاضر بقبول قرارداد اصل چهار زو دولت اسبق در مورد عمران روستائی نبود و بخوبی آشکار بود که میل ندارد این اقدام مفید بنام سلف او تمام شود . در نتیجه اصل چهار مجبور شده همان برنامه را طبق قرار داد دیگری که مصدق امضاء نمود تا زمان نخست وزیری زاهدی ادامه دهد . سپهد زاهدی تمام موافقت های قبلی از جمله موافقت نامه رزم آرا را تنفیذ نموده و معتبر شناخت .

شاید افکار آنقدر آرامش یافته باشد که مردم دنیا بتوانند نسبت بکارهای مصدق عادلانه قضاوت کنند .

مصدق در وضعی گرفتار شده بود که عظمت آن از حوصله تصور وی بیرون بود . او هنرپیشه خوبی بود که نسخه بازی خود را بخوبی روان کرده و با صدای رسا و آهنگ مؤثری بیان میکرد ولی معنی آنچه را که میگفت نمیدانست و درست مانند ماشین بدون اراده ای بود که بوسیله نیروهای مجرکی می جنبد و حرکاتی میکند و صداهائی تولید مینماید ولی از کنه و کیفیت آن نیروهای محرك آگاهی ندارد .

با وصف این مصدق يك احتیاج موقت را در کشور ما رفع نمود زیرا پس از جنگ دوم جهانی و استیلای بیگانگان بایران و توسعه دامنه هرج و مرج در کشور ، اوضاع و احوال ایجاب میکرد که شخصی غیر منطقی و پای بند احساسات زمامدار گردد و پس از همه درهم ریختگی که در اثر جنگ دوم جهانی پدید آمده و کشور تحت تسلط بیگانگان قرار گرفته بود احساس میکردم که باید در ایران يك هیجان ناسیونالیزمی بوجود آید . زیرا

در آن هنگام ایران در مرحله ای از ناسیونالیزم بود که هنوز عقل و منطق را باندازه احساسات ضرور نداشت و کشورها همان مرحله ای را که امروز بعضی از کشورهای دیگر بدان وارد شده اند طی میکرد و در حقیقت برای فهم کیفیت رستاخیز کنونی ناسیونالیزمی که در بعضی کشورها بوجود آمده توجه و مطالعه اوضاع ایران در دوره زمامداری مصدق بهترین راهنماست مصدق بدون پروا نقشی را که گردش زمان بوی محول کرده بود پذیرفت و وقتی به نخست وزیری رسید در انجام نقش خود به تمام وسائل لفاظی و گریه و غش توسل میجست . گاهی با لباس خواب در جوامع عمومی ظاهر میشد و اغلب بکوچکترین بهانه ای بیماری را دستاویز قرارداد و خود را مقیم تختخواب میساخت . بخاطر دارم روزی مصدق ضمن سخنرانی خود در مجلس شورای ملی غش کرد و همینکه پزشک لباسهای او را از تنش خارج میکرد مصدق دست خود را روی کیف بغلی خود گذاشت و معلوم شد که از هوش نرفته بلکه خود را بدین حال در آورده است که حالت وی در حضا ر مؤثر واقع شود .

این قضیه که در پیش چشم بسیاری رخ داد دلیل بر ریاکاری و فقد صمیمیت اوست . متأسفانه باید بگویم که مصدق نتوانست اعتماد اشخاصیکه او را درست و صحیح العمل میدانستند جلب کند زیرا عدم صمیمیت شخص را در نظاری اعتبار و نادرست جلوه میدهد . کسانی که او را مانند من از نزدیک میشناختند با نهایت افسوس باید مردی را بخاطر آورند که استحکام معنوی و شخصیت و مردانگی نداشت و خصائص عمده وی منفی بافی و ریاکاری و خود ستائی بود .

این شخص در اوائل بوطن خود خدماتی کرده و با رویه منفی خویش احساسات ضد بیگانگان را در کشور برانگیخته بود و هر چند نفع شخصی را در نظر داشت باز از این حیث برای کشور سود مند بود و لسی

شگفتی در آنست که بمجردیکه به نخست وزیری رسید این سود مندی خاتمه یافت .

در هر کشور اگر رئیس دولت بخواهد منشاء اثر باشد باید رویه مثبتی اتخاذ کند . لیکن مصدق شاید بدون قصد ب مردم وطن خود خیانت کرد . زیرا در بد و امر ب مردم وعده آینده بهتر و مرفه تر داد ولی هرگز بوعده های خود وفا نکرد و مردم مدتی با وعده های وی بسر بردند ولی کم کم دریافتند که با وعده های فریبنده شکم خود و فرزندانشان را سیسیر نمیتوانند کرد . بعلاوه دیدند که کشور عزیزشان در اثر سوء سیاست در جلو چشمشان متلاشی میشود و همین مردم عادی و معمولی برخلاف وی دست بشورش زده دستگاره وی را در هم پیچیدند .

هنگامی که مصدق نخست وزیر بود زمامداران سایر کشورها یعنی همقطاران وی درآمد نفت کشور خود را صرف توسعه و اجرای برنامه های عمرانی و اصلاحات مملکتی میکردند ولی مصدق هیچ کاری انجام نداد و لجاج فطری وی که پیش از آن هم بر همه معلوم بود و حرص شهرت طلبی او بضرر کشور و خد متگزاران صدیق آن تمام شد .

بعد از مصدق توافقی که در حل مسئله نفت بعمل آمد کاملاً بر-

اساس قانون ملی شدن صنعت نفت انجام یافت .

گرچه بعضی از طرفداران مصدق منکر آن حقیقت شدند ولی حقیقت آنست که قرارداد ما با کنرسیوم طبق قانون ملی شدن نفت بود که قبل از زمامداری مصدق از تصویب مجلس گذشته و توشیح شده بود . پس از آن نیز قرارداد های دیگری منعقد کردیم که عصر کاملاً جدیدی در روابط بین کشورهای نفت خیز و ممالک مصرف کننده بوجود آورده است چنانکه در فصل دیگر بتفصیل ذکر آن خواهد آمد .

داشتن قدرت برای آدمی محک آزمایش است . بعضی از آنها که

قدرت بدست می‌آوردند بمسئولیت اخلاقی که برای صاحب قدرت ایجاد
میشود پی می‌برند و بزرگتر و عالی‌قدرتر میشوند . برخی دیگر در نتیجه
همین کسب قدرت حقیرتر و کوچکتر می‌گردند و وقتی نتیجه اقتدار مصدق
سنجیده میشود می‌بینیم این مرد آدمی کوچک و حقیر از محك آزمایش بیرون
آمده است .

هر کشوری در طول حیات خود دچار اشتباه میشود و اگر تجربهای
که کشور ما در حکومت مصدق گرفت بما راه درست اداره کشور را آموخته
باشد باید گفت چنین آزمایشی برای ما بدون ارزش نبوده است .
مردم کشور ما هر سال در ۲۸ مرداد بیاد بود روز سقوط مصدق و
شکست نیروهای بیگانه که نزدیک بود چراغ استقلال کشور را خاموش کند
جشن می‌گیرند و من آرزو مندم که درس عبرتی را که آن روز تاریخی بمردم
ایران داد هرگز فراموش نکنیم .

ثریا از صدق می گوید

اینک ، همانگونه که در دیباچه بخش پیش وعده دادم ، برای شناخت واقعی ماجراهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دربررسی اسناد ، مدارک و ادعاهای که از سوی مخالفان و موافقان محمد رضا شاه پهلوی ارائه می شود به خاطرات "ثریا اسفندیاری" ملکه پیشین دربار پهلوی می پردازیم .

ثریا پس از انجام مراسم طلاق ، پیوسته یکی از چهره های خبر-ساز و مورد سؤال محافل خبری بود ، وی در اوج قدرت محمد رضا شاه - پهلوی در کتابی موسوم به "حالا خودم حرف می زنم" خاطرات خود را از دوران اقامت در دربار ایران و به عنوان ملکه این کشورباستانی نوشت و اگرچه این کتاب تا سال ۱۳۵۷ در ایران منتشرنشده ، معهذاً ثریا کوشیده بود همان گونه که از نام کتاب پیداست واقعیات زندگی خود را درارتباط با حوادث ایران بیان کند .

این کتاب پیش از انتشار در ایران ، حربه ای در دست مخالفان رژیم بود و سعی می شد با استفاده از فرازهای کوتاهی از کتاب ، رژیم ، مورد حمله قرار گیرد .

ثریا در بخشی از کتاب "حالا خودم حرف می زنم" تحت عنوان "فرار و بازگشت" مطالبی درباره ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دارد که با ترجمای از

خانم معصومه عامری ، برای ثبت در تاریخ و روشن شدن بیشتر حقایق در این بخش خواهد آمد .

ثریا می نویسد :

اینکه حقیقت قضایای " سقوط مصدق " از چه قرار بود اکنون ، برای اولین بار ، توسط من بازگو میشود و ، تصور میکنم ، با افشای نقشی که در این ماجرا داشتم دین خود را به واقعیت تاریخ ادا کرده باشم .

اصل ماجرا به این ترتیب آغاز شد که پرزیدنت آیزنهاور در ۲۵ ژوئن ۱۹۵۲ (۱۳۳۲) اعلام کرد اخذ تصمیم در مورد ادامه ی کمکهای مالی به ایران به حل مسئله ی نفت وابسته است . من به شاه گفتم " محمد رضا ، این وضع نباید بیش از این ادامه پیدا کند . پلها و جاده های مملکت خراب شده اند و کسی بفکر مرمت کردن آنها نیست . هر چه بیشتر صبرو تحمل کنیم و دست روی دست گذاریم تنها نتیجه اش اینست که وضع وخیم تر شود . تنها راه نجات اینست که علیه مصدق کودتا کنید . "

شاه پرسید " کدام رئیس مملکتی را سراغ دارید که علیه دولت خود کودتا کرده باشد ؟ "

جواب من این بود " بنابراین شما اولین پادشاهی خواهید بود که يك چنین کاری میکنید . "

در آن دوران من در طرح و اجرای این نقشه تك و تنها بودم . هیچکس جرات نداشت علنا علیه مصدق اقدامی کند . بنظر میآمد حتی وزرا و رجال وفادار به شاه هم از ترس مصدق بکلی فلج شده اند . شخص شاه هم ، بعد از سرخوردگیهای قبلی ، ترجیح میداد جنبه ی احتیاط را کاملا رعایت کند .

با اینوصف ، فقط بعد از چند شبانه روز بحث و تجزیه و تحلیل دوبد و بود که بالاخره توافق کردیم موضوع را با چند تن از رجال مورد اعتماد

و استخواندار در میان بگذاریم . شخصیت هایی نظیر دکتر امامی امام جمعه‌ی تهران که صیغه عقد ما را خوانده بود ، عبدالله انتظام ، که بعداً سفیر ایران در امریکا شد ، و قراگزلو ، رئیس تشریفات دربار ، را به مشورت خواندیم که به قاطعیت و تشخیص صحیح شان اطمینان کامل داشتیم .

بمحض اینکه شاه نظر مرا به اطلاع آنها رسانده همه با هم او را از این کار برحذر داشتند و یکصد ابراز عقیده کردند که این کار خطر کردن بزرگی است و صلاح در اینست که فرارسیدن شرایط زمانی مناسبی را انتظار بکشیم .

دیر نگذشت که با خبر شدیم لا ورنیتف ، سفیر شوروی در ایران ، حمایتش را از فرمان دوم مصدق در مورد انحلال مجلس اعلام کرده است . معنای این حمایت آن بود که صفوف توده ایها از هیچ نوع حمله و ضربه ای به سلطنت خود داری نخواهند کرد و بنا بر این برای شاه کمترین تردیدی باقی نماند که من در قضاوت اشتباه نکرده ام . و گفت " در تمام ایران فقط يك نفر هست که میتواند مصدق را ساقط کند ، آنهم ژنرال زاهدی است . فقط اوست که جرات آن را دارد که این کار خطرناک را شروع کند و به نتیجه برساند ."

من تا آن موقع هرگز زاهدی را ندیده بودم . اما وصفش را از دیگران شنیده بودم و میدانستم که بعنوان شخصیت افسانه ای میدان رزم و مجلس بزم معروفیت دارد .

فضل الله زاهدی در بیست و يك سالگی به مقام جوانترین ژنرال ارتش ایران ارتقا یافته بود . در جنگ با کردها و ترکمن ها و همچنین ایل و تبار خود من (بختیاری ها) نهایت بی باکی را به ثبوت رسانده . و در آغاز جنگ بین المللی دوم به مقام فرمانداری نظامی اصفهان منصوب شده بود . متفقین بعد از اشغال ایران لازم دیدند او را به فلسطین

منتقل کنند .

شاه ایران . بعد از نشستن بر تخت سلطنت در سال ۱۹۴۱ —
(۱۳۲۰) ، ماموریت نوسازی و تجهیز " تانکات " (پلیس مخفی ایران) را
به ژنرال نرمان شوارتسکف امریکایی واگذار کرده بود و چون تنها زاهدی
بود که میتوانست در این کار شوارتسکف را یاری کند ، بعد از پایان جنگ ،
زاهدی به ایران فراخوانده شد و باین ترتیب توانست با ژنرال امریکایی
پیمان دوستی ببندد . اکنون زاهدی از کاربرکنار شده و بازنشسته فقط
میتوانست بطور غیرعلنی با مصدق مخالفت کند چون مصدق برای دستگیری
او صد هزار تومان جایزه تعیین کرده بود تا نتواند در انظار عمومی ظاهر
گردد . اما زاهدی علیرغم این مخفی بودن ، در میان افراد شهربانی و ارتش
همچنان از وجهی خاصی برخوردار بود ، به تصور شاه ، حتی میتوانست
آن عده افسران مبتلا به تردید و بی تصمیمی را هم به حرکت درآورد .
در آن تابستان هم ، مانند هر سال ، برای گذراندن تعطیلات به
رامسر عزیمت کردیم . در آنجا بود که نقشه عملیات را با نصیری ، رئیس گارد
سلطنتی ، مطرح کردیم . نصیری ، در آن اوضاع که نتوانسته بودیم حتی به
هیچ يك از افراد خاندان سلطنت اعتماد کنیم ، اولین کسی بود که از نیت
پنهانی ما با خبر شد و ما توانستیم با کمک او تمام جوانب کار را بررسی کنیم .
از آنجا که برانگیزند می اصلی و نیروی محرکه‌ی ماجرا من بودم لازم
دیدم در تمام جلسات مذاکره‌ی شاه و نصیری شرکت کنم . مهمترین اقدام
ما در حله‌ی اول این بود که همکاری زاهدی را جلب کنیم ، و این کار
ساده ای نبود .

مخفیگاه زاهدی ویلای تخلیه شده ای در باغات شمیران بود که ،
مورد سوء ظن عوامل مصدق بود و آنها در لباس درویش و طبق کش و
آب حوضی در اطراف آن مراقبت میکردند . خوشبختانه از طریق ارد شیر

فرزند ژنرال زاهدی، که در دربار رفت و آمد داشت، توانستیم با ژنرال تماس برقرار کنیم و نظرانمان را با اطلاعش برسانیم. زاهدی با شعف هر چه تمامتر از نقشه‌ی ما استقبال کرد و به این ترتیب ارتباط دائمی بین ما برقرار شد.

در این اوضاع و احوال سرانجام امریکائیه‌ها هم مطمئن شدند در صورت موفقیت مصدق، نفت ایران نصیب روسها خواهد شد. اشراف هم که خود سرانه در سوئیس با مقامات امریکایی وارد مذاکره شده بود، ناگهان به ایران بازگشت تا ما را از نتایج مذاکرات امیدبخش مطلع کند. از طرف دیگر، نتیجه‌ی تماس ما با زاهدی این شد که زاهدی به رفیق قدیمش ژنرال شوارتسکف، که سرگرم سفری تفریحی در خاورمیانه بود، متوسل شود و ژنرال امریکایی با تغییر برنامه‌ی تعطیلاتش به تهران بیاید. بعدها، قضایا را باین صورت تحریف کردند که تمامی این عملیات از راه دور و توسط "سیا" هدایت می‌شده است. بعقیده‌ی من، مطلقاً اینطور نبود و اگر مجسم کنید برد و باخت بر سر چه بوده است، با من هم عقیده می‌شوید که عجیب نیست اگر امریکائیه‌ها هم مانند روسها به کشوری ما مأمور بفرستند. اما اصل قضیه‌ی اقدام علیه شخص مصدق جنبه‌ی کاملاً ایرانی داشت و مبتکر آن نیز من بودم.

پس از رد و بدل کردن پیغامهای متعدد، بالاخره با زاهدی اینطور قرار گذاشته شد که فرمان عزل مصدق از نخست‌وزیری و فرمان انتصاب زاهدی به امضای شاه برسد و زاهدی بعد از دریافت این دو فرمان اقداماتش را علیه مصدق آغاز کند.

برای همه‌ی ما مسلم بود که قسمت عمده‌ی ارتش تحت فرماندهی ریاحی، که به مصدق وفادار بود، از حکومت مصدق پشتیبانی میکند اما زاهدی تصمیم داشت، قبل از اقدام تدافعی ریاحی، غافلگیرانه،

حساس‌ترین نقاط تهران را اشغال کند .

من و شاه ، يك روز پیش از موعد مقرر شروع عملیات به کلاردشت ، در نزدیکی رامسر ، پرواز کردیم . مظاهرا " کماکان تعطیلات تابستانی را میگذرانندیم ، و برای آنکه جای کمترین سوء ظنی باقی نماند ، چند تن از دوستان و ملازمین همیشگی را که روحشان از اصل قضیه بی‌خبر بود یا خود به کلاردشت بردیم . اما سرنوشت این بود که حتی يك لحظه هم نتوانیم با آسودگی سرکنیم .

تنها وسیله‌ی ارتباطی ما و دنیای خارج يك رادیو بود که با آن میتوانستیم صدای رادیو تهران ، و همچنین پیامهای رمز فرستنده‌ی مخصوصی را که بهمین منظور در سعدآباد نصب شده بود ، بشنویم . سیزدهم ماه اوت ، بدنبال اولین پیام فرستنده‌ی سعدآباد ، مبنی بر اینکه مصدق در کم‌دی رفراندوم انحلال مجلس با اکثریت نود و نه درصد برنده شده است و دیگر مجلسی وجود ندارد ، نصیری ، طبق قرار قبلی ، برای ابلاغ فرمانهای عزل و نصب راهی تهران شد . اما بطور ناگهانی فرستنده‌ی سعدآباد در سکوت مرگباری فرو رفت و ماد و شبانه روز تمام از وقایع تهران بکلی بی‌خبر ماندیم .

این بی‌خبری آنچنان اعصاب شکن بود که در این مدت نتوانستیم حتی لحظه‌ای چشم برهم گذاریم . در اولین ساعات بامدادی شانزدهم اوت (بیست و پنجم مرداد) بالاخره خستگی بیهوش کننده‌ی ای برمن غلبه کرد . حدود ساعت چهار صبح از خواب پریدم . شاه بالای سرم بود و ، علیرغم تلاشی که برای حفظ ظاهر میکرد ، بلافاصله پی بردم فاجعه‌ی ای اتفاق افتاده است .

شاه گفت " ثریا ، طرفداران مصدق ، نصیری و زاهدی راد استگیر کرده‌اند . بازی را باختیم . باید فوراً " از اینجا برویم " .

زاهدی، آنطور که خودش بعداً " برای ما تعریف کرد، ترجیح داده بود برای ابلاغ فرمان عزل به مصدق تا شب پانزدهم اوت (بیست و چهارم مرداد) صبر کند. در این شب هیئت دولت در منزل مصدق تشکیل جلسه میداد و نصیری مطمئناً "میتوانست مصدق را در آن جلسه ببیند. اما در این میان نقشه‌ی ما توسط جاسوسان دوطرفه لورفته بود، وینا برایسن بمحض اینکه نصیری خود را به پاسداران خانه‌ی مصدق معرفی میکند دستگیرش میکنند.

این تغییر ناگهانی و پیش بینی نشده در برنامه بکلی ما را غافلگیر کرد. ما حتی يك چمدان هم با خود به کلاردشت نیاورده بودیم. لوازم کاملاً "ضروری را در يك کیف دستی جادادم و با عجله خود را به هواپیمای يك موتورهای تفریحی، که با آن از رامسر به کلاردشت پرواز کرده بودیم، رساندیم.

من میدانم آن ساعات صبحگاهی را که هیجان انگیزترین دوره‌ی زندگی من بود چطور توصیف کنم. این قمارى بود که ما همه چیزمان را بر سر آن نهاده بودیم. هنوز هم پس از سالها وقتی بیاد آن روز میافتم، غرق در حیرت میشوم که در چنین لحظاتی نیروی تحمل انسانی تا چه حد بی پایان و شگفت انگیز است. به عقیده‌ی من، در خطرناکترین شرایط طبیعی‌ترین و عادی‌ترین عکس العمل انسانی جز این نیست که تمامی حواسش را بر روی نخستین واقعیت موجود و ملموس متمرکز میکند. و در آن صبحگاه هم سؤال من از محمد رضا فقط این بود "آیا با این هواپیما میتوانیم خود را تا عراق برسانیم؟"

جواب داد "نه، فکر نمیکنم. باید به فرودگاه رامسر برگردیم و سوار "بیج کرافت" بشویم."

گفتم "البته اگر هنوز آنجا باشد."

شاه شانه اش را بالا انداخت و تکرار کرد " بله . اگر هنوز آنجا باشد . " در تمام مدت پرواز به رامسر مطمئن نبودیم تله ای در کار نباشد یا ایادی مصدق بیج کرافت را از کار نینداخته یا حتی آن را له و لسورده نکرده باشند . وقتی به رامسر رسیدیم دیدیم ... اوضاع خوشبختانه عادی و آرام است و توانستیم با خلبان خاتم و دو آجودان بطرف عراق پرواز کنیم . در طول پرواز ملازمین ما وضع روحی بسیار بدی داشتند . شاه حتی گفت " دیگر همه چیز تمام شده . " گرچه در شرایطی که ما گرفتار بودیم کوچکترین روزنه‌ی امیدی باقی نمانده بود . ولی من ، با حس ششم مخصوص ، یکبار دیگر آینده را پیش بینی کردم و گفتم " غصه نخورید . يك هفته بیشتر طول نمیکشد که بتهران برگردیم . "

محمد رضا در جواب فقط پوزخندی حزن آلود زد . انگار میخواست بگوید " خودت هم حرف خودت را باور نداری . "

اما واقعیت اینست که در لحظات خطیر سرنوشت ، زنان شم قویتری از مردان دارند . من یقین داشتم که شاه خیلی زود قاقیه را باخته است . حدود ظهر بود که مساجد بغداد نمایان شدند . از برج مراقبت فرودگاه اجازه‌ی فرود خواستیم و بی آنکه بخواهیم باعث هرج و مرج شدیم . اگر ، مثلاً ، سوار بر قالیچه‌ی حضرت سلیمان در آسمان بغداد ظاهر شده بودیم ، کمتر باعث تحیر میشدیم . در اصل ما مورین فرودگاه آمادگی استقبال از ملك فيصل بودند که قرار بود هر لحظه از سفری بازگردد . کاملاً طبیعی بود که ظهور هواپیمایی ناشناس در چنین شرایطی حساس باعث ایجاد سوءظن شدید شود . مرتباً بمادستور میدادند خود را معرفی کنیم . اما شاه ترجیح میداد ناشناس بمانیم . توضیح دادیم موتور هواپیمادچار نقص فنی شده است . بالاخره اجازه دادند در منتهی الیه باند فرودگاه به زمین بنشینیم .

بمحض فرود هواپیما ، چند مامور سوار برجیپ خودشان را بسرعت به کنار هواپیما رساندند ولی هیچکدام ما را نشناختند . محمد رضا برگی از دفترچه‌ی یادداشتش پاره کرد ، چند کلمه ای روی آن نوشت و به مامورین گفت " لطفاً این پیغام را به اعلیحضرت برسانید . " مامورین حیرت زده ما را برانداز کردند و بالاخره تصمیم گرفتند ما را به یکی از اتاقهای انتظار فرودگاه هدایت کنند .

چند دقیقه‌ی بعد از پشت پنجره دیدیم که ملك فيصل از برابرگارد احترام میگذرد بی آنکه بداند ، چند متر آنطرف تر ، شاه و ملکه‌ی کشورهمسایه از او تقاضای پناهندگی کرده اند .

رئیس فرودگاه که به اتاق ما آمد فوراً " ما را شناخت و بطرف تلفن دوید تا قصر سلطنتی را از ورود مهمانان ناخوانده مطلع کند . ملك فيصل بعد از باخبر شدن از موضوع ، وزیر امور خارجه را به فرودگاه فرستاد تا ما را به کاخ ابیض ، راهنمایی کند .

آن بعد از ظهر لعنتی تابستان بغداد با چهل درجه‌ی سانتیگراد حرارت هواد رسایه ، آنچنان ملتهب بود که ما بزحمت نفس میکشیدیم . در آن گرما ، و پس از آن سفره‌ساز انگیز ، قدم گذاشتن در خنکای کاخ ابیض سعادت‌ی بود .

حدود ساعت پنج بعد از ظهر ، ملك فيصل ، ما را برای صرف چای به کاخ اختصاصی دعوت کرد ، و من ، که لباسی جز پیراهن کتانی که در کلاردشت بتن کرده بودم همراه نداشتم ، پرسیدم " آیا میتوانم با این سرو وضع بدیدن اعلیحضرت بروم ؟ بدون کلاه و دستکش ؟ " وزیر امور خارجه‌ی عراق جواب داد " البته ، علیاحضرتا ، اعلیحضرت ملك فيصل دقیقاً میدانند که علیاحضرت از نمایشگاه مد مراجعه نفرموده اند ! "

فیصل ، پادشاه بیست و دو ساله‌ی عراق ، باصمیمیت هرچه تمامتر

به ما خوشامدگفت و از ما دعوت کرد تا هر وقت میل داریم در عراق بمانیم .
اما ما نمیخواستیم بیش از حد لزوم از مهمان نوازی او بهره مند شویم . از
این گذشته ، از شدت گرما شدیداً ناراحت بودیم . بنا براین دو روز بعد ،
يك هواپیمای انگلیسی اجاره کردیم و عازم رم شدیم .

در طول این ماجرا ، قرار ما از ایران بصورت جنجالی ترین خیر
روز درآمد بود . در فرودگاه رم ، نماینده‌ی رسمی دولت ایتالیا و صدها
خبرنگار و عکاس به استقبال ما آمده بودند . اما هرچه چشم انداختیم از
نظامی نوری ، سفیر ایران که دو سال پیش از این ریاست تشریفات عقدکنان
ما را بعهده داشت ، اثری ندیدیم . معلوم شد نوری ، برای خوشخدمتی
به مصدق ، ترجیح داده است که برحسب اتفاق به کنار دریا برود . این
قبیل قضایا دنباله پیدا کرد : به عنوان مثال ، در رم اتومبیلی داشتم که
با پول شخصی خودم آن را خریده بودم ، در موقع مراجعت از آخرین
سفرم به رم ، کلید آن را به نظام نوری سپرده بودم . اما حالا از پس
دادن کلید اتومبیل خودداری میکردند و اگر بالاخره توانستم سوار
اتومبیل خودم بشوم ، فقط باین خاطر بود که یکی از کارمندان سفارتخانه
از دست زدن به سرقت بخاطر ملکه‌ی کشورش ابایی نداشت .

برای اقامت در رم هتل اکسلیور را انتخاب کردیم و تمام روز سه-
شنبه شانزدهم اوت (۲۷ مرداد) را به استراحت و در کردن خستگی آن
سفر پردرستراختصاص دادیم . شب رادیو خبر داد دکتر فاطمی ، وزیر
امور خارجه‌ی مصدق ، طی تظاهراتی در تهران در نطقی تحریک آمیز
پیشنهاد کرده است تمام افراد خانواده‌ی پهلوی به دارکشیده شوند ، رژیم
جمهوری جایگزین سلطنتی شود ، و کابینه‌ی ای با شرکت توده‌ای ها
تشکیل گردد . در پایان تظاهرات ، توده‌ای ها صدها مغازه را غارت
کردند و به مدارس و ادارات دولتی حمله کردند و عکسهای شاه را پائین

کشیدند و آتش زدند . توده ای ها حتی مجسمه های رضاشاه را پائین آورده و مقبره‌ی او را به لجن کشیده بودند .

با شنیدن این خبرها حتی من امیدوارم امیدم را از دست دادم و شاه مرا به مشورت طلبید که برای زندگی آینده مان برنامه‌ای بریزیم . بمن گفت " ما باید از این ببعديك قدری امساك کنیم چون من پول زیادی ندارم . با این پول شاید فقط بتوانیم يك مزرعه بخریم . " پرسیدم " تصمیم دارید کجا برویم؟ " جواب داد " شاید به امریکا ، مادرم و شمس آنجا هستند . امیدوارم برادرانم هم بتوانند از ایران خارج شوند و پیش ما بیایند . " پرسیدم " پس تصمیمتان اینست که همه با هم زندگی کنیم؟ " جواب شاه این بود " اینطوری میتوانیم حتی المقدور صرفه جویی کنیم . "

بعد از اینکه از او پرسیدم آیا ربح پول نقدی که دارد برای زندگی ما کافیست ، مداد را برداشت و بدنبال محاسبه ای مختصر و کمی تفکر گفت " برای خود ما کافیست . اما افراد خانواده‌ی ما بیشتر از بیست نفر هستند . بهمین دلیل است که تصمیم دارم يك مزرعه بخرم . بایسن ترتیب برادرانم هم میتوانند همت کنند و معاش خانواده شان را تأمین کنند . "

من نمیدانم شاه در این نوع زندگی جدیدی که در نظر داشت واقعاً خوشبخت میشد یا نه . ولی ، بهر صورت ، سرنوشت چیزی جز این رقم زده بود .

داشتیم در هتل اکسلیورنهار میخوردیم که يك خبرنگار جوان موسسه‌ی آسوشیتد پرس بطرف میز ما دوید و پیروزمندانه کاغذی به ما نشان داد که روی آن ماشین شده بود :

" مصدق سقوط کرد . . . گارد شاهنشاهی تهران را فتح کرد . . . ژنرال زاهدی نخست وزیر شد . . . "

این اخبار توسط تلکس مخابره شده بود و درحینیکه ما نهار میخوردیم ، خبرنگار جوان مرتبا " بین دفتر کارش و تالار نهارخوری در رفت و آمد بود و برای ما اخباری میآورد که خبر اولیه را بتدریج تکمیل میکرد . در چنین احوالی ، من مثل همیشه بظاهری تفاوت ماندم ، اما رنگ از صورت شاه آنچنان پریده بود که نگران شدم مبادا سگته کنند . بالاخره بعد از چند ثانیه سکوت ، به خبرنگارانی که ما را دوره کرده بودند گفت " اگر این خبرها حقیقت داشته باشد ، ایران مجددا دارای یک حکومت قانونی شده است . در اینصورت من و ملکه هرچه زود تر به وطنمان مراجعت خواهیم کرد . "

وقتی سوار آسمانور شدیم که به اتاقمان برگردیم ، مرا در آغوش کشید و در حالیکه سرتکان میداد زمزمه کرد " ثریا ، شما از کجا میدانستید؟ چطور به دلتان برات شده بود ؟ "

طبیعتا " نه من و نه شاه نمیدانستیم در ایران چه اتفاقی افتاده است . بعد از ایجاد ارتباط تلفنی مجدد ، اخبار متناقضی شنیدیم . بعدها ، در گفتگوهای مختلف با قهرمانان ماجرا ، توانستم تصویری این چنین از آنچه که واقعا اتفاق افتاد برای خودم بسازم :

سرلشگر زاهدی ، همراه چند تن از افسران ، درخانهی دوستی در شمیران پناهنده شد ، و پس از آنکه از فرمان انتصاب خود به نخست وزیر به مقدار زیاد فوتوکپی کرد ، دستور داد در ادارات ، مغازه ها ، اماکن عمومی و تاکسی های تهران پخششان کنند تا تمام مردم شهر از یاغی گری مصدق باخبر شوند .

مصدق هم بنوبهی خود افراد گارد شاهنشاهی را خلع سلاح کرد و افسرانشان را بزندان انداخت و به پلیس دستور داد در جریانات پر آشوب تظاهرات ، ابتدا " مداخله نکند . به این ترتیب ، خیابانهای

تهران به عرصه‌ی بلامنازع تظاهرات پراشوب تبدیل شد، و سفیر شوروی باورش آمد که روح کرنسکی در قالب مصدق حلول کرده است.

سه شنبه (۲۷ مرداد) ، سفیر امریکا به مصدق پیغام داداگر در برابر اقدامات توده‌ای‌های متعصب ، نظیر پائین کشیدن مجسمه‌ها و چاپیدن مغازه‌ها ، همچنان نقش تماشاچی را بعهده بگیرد ، دولت من دستور خواهد داد سه هزار امریکایی مقیم ایران این کشور را ترك کنند .
این اخطار در مصدق اثر کرد و به افراد شهریانی دستور داده شد با تمام قوا علیه تظاهرات اقدام کنند ، و مردمی که به نفع مصدق شعار میدادند ، ناگهان با ضربات باتون پاسبانها مواجه شدند و از هم پاشیدند و حزب توده هم هوشیارانه طرفدارانش را از عرصه کنار کشید . در همین زمان در شهر شایع شد توده‌ایها قصد دارند جسد رضاشاه را از قبرش بیرون بکشند . این بزرگترین کفر ممکن محسوب میشد چون برای ایرانیان متعصب شاه سایه‌ی خداست و آرامگاهش مکانی مقدس است .

البته ، ژنرال نرمان شوارتسکف هم در این میانه نقش مهمی داشت . اگر روسها با روپل به میدان آمده بودند ، شوارتسکف با سلاح برنده تری به مقابله برخاست . میگویند او در آن روز شش میلیون دلار ریزل و بخشش کرد .

به این ترتیب بود که صبح روز چهارشنبه (۲۸ مرداد) ، نصف تهران قیام کرد تا در برابر هرج و مرج طللی سرخ مبارزه کند . مردم عکسها^ی شاه و من را به خیابانها آوردند و در بسیاری نقاط سربازان و افسران نیز به آنها پیوستند . لحظه‌ی عمل برای سرلشگر زاهدی فرارسیده بود . او حدود ظهر سوار بر یک تانک بطرف شهریانی ، که در برابر آن بین ماورین و مردم زد و خورد شدیدی در گرفته بود ، حرکت کرد . در آنجا با خونسردی تمام از تانک پائین آمد و بطرف سلاحهایی که راهش را سد کرده بودند

رفت تا وارد شهریانی شود . در این لحظه تمام سرنوشت ایران به تارمایی بسته بود . همه دست از زد و خورد کشیدند و با دهان باز به تماشای صحنه‌ی جلوی در ورودی ایستادند . ناگهان ، یکی از افسران اسلحه کمربش را به هوا پرتاب کرد و فریاد کشید " زنده باد شاه ! زنده باد زاهدی ! "

باین ترتیب بود که سد شکسته شد .

بعد از شکست مصدق ، شاه متوقع بود برای مراجعت به تهران رسماً " از او دعوت شود . در همان چهارشنبه شب ، در حالیکه داشتیم شام میخوردیم ، محمد رضا بدون مقدمه گفت " ثریا ، شاید صلاح در این باشد که شما همراه من به تهران نیایید . میل دارم چند روزی در رم بمانید . "

مثل اینکه از عرش سقوط کرده باشم . من که بدترین ساعات زندگی او را تحمل کرده بودم ، چرا حق نداشتم در موقع پیروزی در کنارش باشم ؟

شاه اضافه کرد " مسئله‌ی امنیت جانی شما در بین است . در این لحظه البته قدرت در دست ماست ، ولی بعید نیست وضع یک دفعه عوض شود . خواهش میکنم همین جا بمانید تا اینکه اوضاع سیاسی کاملاً آرام شود . "

اصرار و التماس من نتیجه نداد . خواهش شاه در حقیقت نوعی دستور بود و من با دلشکستگی هرچه تمامتر ، میدیدم که قادر نیستم او را از تصمیم خیرخواهانه اش منصرف کنم .

روز بعد ، تلگراف زاهدی به این مضمون رسید " ملت و ارتش ایران بی تابانه تشریف فرمائی اعلیحضرت را انتظار میکشند تا نهایت شاهدستی و وفاداری خود را بحضور ملوکانه اعلام کنند . "

محاكمه‌ی مصدق از تاریخ هفتم سپتامبر آغاز شد و سرانجام ،

پس از چهارماه ، دادگاه او را به اعدام محکوم کرد .
ازاین نظر که من اصولاً " با اعدام مخالفم ، از شاه پرسیدم " این
حکم را اجرا خواهید کرد ؟ "

شاه جواب داد " نه . من از مصدق نفرت ندارم . احتمالاً " اگر
او نبود ، هنوزهم نفت ما دست بیگانگان بود . بعلاوه ، صلاح نیست از او
يك " شهید " بسازیم . "

شاه حکم اعدام مصدق را به سه سال حبس تنزل داد . پیرمرد
مدت محکومیتش را در يك بیمارستان بسربرد ، و بعد به او اجازه داد هشد
به ملکش احمدآباد ، در نزدیکی تهران ، برگردد . در آنجا زیر نظر پلیس
زندگی میکند و گرچه بیش از هشتاد سال از سنش میگذرد ، معهذاباً
تمامی قلب و وجود يك یاغی به تمام معنی باقی مانده است .

الحظه‌ها و ماجرا

در این بخش، خاطرات اردشیر زاهدی فرزند سپهبد فضل‌الله زاهدی و یکی از چهره‌های پر فعالیت روزهای منتهی به ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به نقل از خاطرات وی می‌آوریم. اردشیر زاهدی در آنروزها دوش بدوش پدیده خود به فعالیت‌های دگرگون‌کننده‌ای برای سرنگونی حکومت دکتر محمد مصدق مشغول بود و از مهره‌های حساس وقایع ۲۸ مرداد شناخته می‌شود.

اردشیر در خاطرات خود می‌گوید:

فکر میکنم برای آغاز مطلب بهتر است از هنگامیکه فرمان نخست‌وزیری پدرم باو ابلاغ شد شروع کنیم. قطعاً "استحضار دارید که تقریباً" از اوایل مرداد ماه پدرم و من مورد تعقیب مامورین دکتر مصدق بودیم و در حال اختفا بسر میبردیم، حتی برای یافتن ما جایزه تعیین شده بود و بناچار هر روز در گوشه و کناری وقت خود را میگذراندیم. آخرین محلی که ما برای اقامت پدرم در نظر گرفته بودیم باغ‌آقای مصطفی مقدم در اختیار به سلطنت آباد بود که از چند طرف بچاده‌های مختلف اطراف شعیران راه داشت و تلفن آن وسیله ارتباط با خارج و کسب اخبار و جریان‌اتی بود که در شهر میگذشت و مرتباً "بما گزارش میشد".

فرمان نخست وزیری پد رم در همین محل با و ابلاغ گردید . بر—
خلاف آنچه که در گذشته شایع بود فرمان مزبور در امر صادر نشد ، بلکه
این فرمان و همچنین فرمان عزل آقای دکتر مصدق از نخست وزیری در کاخ
سلطنتی کلاردشت بتوشیح اعلیحضرت همایونی رسیده بود و ما مورابلاغ هنر
دو فرمان هم سرکار سرهنگ نصیری فرمانده گارد سلطنتی بود که در آن زمان
نیز همین سمت را داشتند در همین محل با و ابلاغ گردید .

فرامین صبح روز ۲۲ مرداد ماه صادر شده بود و آقای سرهنگ
نصیری بلافاصله برای ابلاغ بطرف تهران حرکت کرده و مقارن ساعت ده و
نیم یا یازده شب بود که با لباس شخصی وارد باغ آقای مقدم شد و یکسر
بطرف اطاق پد رم رفت و فرمان نخست وزیری را بایشان تسلیم داشت .

پد رم صورت سرهنگ نصیری را بوسید و از وی تشکر کرد . بعد
چند نفری که آن موقع شب در آن محل جمع بودیم و شاید تعداد مان از
چهار یا پنج نفر تجاوز نمیکرد باطاق ایشان رفتیم و پس از مطلع شدن از
علت ورود سرهنگ نصیری ، آقای مقدم به پد رم تبریک گفت و بعد همه روی
پد رم و سرهنگ نصیری را بوسیدیم و با اینکه ساعت قریب به ۱۲ شب بود ،
بدستور پد رم همه با تفاق باطاق دیگری که صورت دفتر کار ایشان را داشت
رفتیم . در آنجا نیز آقای سرهنگ نصیری اوامر شفاهی اعلیحضرت همایونی
را به پد رم ابلاغ کرد و متذکر شد که شاهنشاه تاکید فرموده اند سعی کنید
هرچه زودتر بر اوضاع پریشان و درهم ریخته مملکت مسلط شوید و مخصوصاً
مراقبت کنید بجان دکتر مصدق لطمه و آسیبی وارد نیاید . البته این سفارش
و تاکید اعلیحضرت از آن نظر بود که در آن ایام دکتر مصدق بهیچوجه از
منزل خود خارج نمیشد و حتی از رفت و آمد در حیاط و محوطه منزلش
خودداری میکرد و بارها اظهار داشته بود که جان من در مخاطره است .
بهر حال آنشب تقریباً تا سه ساعت بعد از نیمه شب به بحث و

مذاکره درباره برنامه روز بعد پرداختیم . بعد بدستور پدرم من بوسیله تلفن بعد از آن از نزدیکان و آشنایان اطلاع دادم که ساعت ۷ صبح بیباغ آقای مقدم یعنی محل اقامت ما بیایند .

از ساعت ۶ و نیم روز شنبه ۲۴ مرداد ماه تدوینجا "کسانیکه در آن ایام با ما همکاری و همفکری داشتند بیباغ آقای مقدم وارد شدند تا آنجا که نیاد دارم تیمسار سرتیپ گیلانشاه ، تیمسار سرلشگر با تمام نقلیج ، سرهنگ فرزنانگان ، تیمسار سرتیپ تقی زاده ، آقایان حائری زاده عبدالرحمن فرامرزی و عده ای از افسران بازنشسته و یکی دو نفر دیگر از نمایندگان مجلس شورای ملی تا قبل از ساعت ۸ صبح در باغ آقای مقدم اجتماع کردند . البته آقایان پروینیا رافشار و سایر خویشاوندان نزدیک ما که در همه حال با ما بودند و زحمات فوق العاده ای متحمل گشتند و آقای مصطفی مقدم صاحب خانه نیز در آنجا حضور داشتند .

درست ساعت ۸ و ربع بود که پدرم طی چند کلمه ای صدور فرمان نخست وزیری خودش را بحضورین اطلاع داد و همه اظهار خوشوقتی کردند و پدرم گفت آنچه در وهله اول بایستی انجام شود ابلاغ فرمان عزل دکتر مصدق است و منظور من از تشکیل این جلسه نخست اعلام فرمان شاهنشاه و بعد تعیین نحوه ابلاغ فرمان دکتر مصدق میباشد و چون اوضاع و احوال فعلی نشان میدهد که احتمال دارد دکتر مصدق از اجرای فرمان سرپیچی کند ، بایستی رویه ای اتخاذ نمود که بدون فوت وقت و ایجاد آشوب و بلوا از طرف آنها ، فرامین شاهنشاه بمرحله اجرا درآید . مذاکرات این جلسه چندین ساعت بطول انجامید و من چون مرتباً "با خارج و کسان خودمان در تماس بودم و مجبور بودم که از اطاق خارج شوم ، از آنچه در این جلسه گذشت اطلاع کاملی ندارم و همینقدر میدانم که نتیجه این مذاکرات آن شد که فرمان عزل مصدق مقارن ساعت ۱۱ و نیم شب بوسیله

سرکار سرهنگ نصیری بخودش در منزل ابلاغ گردد . اتخاذ این تصمیم از آن لحاظ بود که معمولاً " روزهای شنبه جلسه هیئت دولت در منزل دکتر مصدق تشکیل می‌گردد و چون تایلستان و هواگرم بود ، اعضای هیئت دولت تقریباً " از ساعت ۸ بعد از ظهر بی‌بعد در منزل مصدق اجتماع می‌کردند و مذاکرات و گفتگوی آنها لا اقل دوسه ساعتی بطول میانجامید و منظور ما این بود که هنگام ختم جلسه هیئت دولت و زمانیکه تمام وزراء و مصدق در منزل او حضور دارند ، فرمان عزل وی ابلاغ شود تا وزراء او هم که در برابر قانون و شاهنشاه مسئول می‌باشند از جریان امر مستحضر گردند .

ازد شیر زاهدی سپس چگونگی تغییر محل را که با اطلاع ماموران رسیده بود ذکر می‌کند . و شرح میدهد که تیمسار زاهدی به منزل کاشانیان انتقال یافت و در آنجا جلسه ای با مشاوران خود از جمله با تمانقلیچ ، گیلانشاه ، فرزنانگان ، مقدم ، یارافشار ، کی‌نژاد و عده دیگر تشکیل داد .

زاهدی سپس می‌گوید :

در این جلسه طولانی که مذاکرات آن قریب به پنجساعت طول کشید شالوده کارهای حساس و اساسی و تسلط بر امور ضروری ریخته شد و چون طبق تصمیم جلسه صبح مقارن ساعت ۱۱ شب آقای سرهنگ نصیری که گویا در محل گارد سلطنتی و باعشاه بسر میبرد برای ابلاغ فرمان شاهنشاه بمنزل دکتر مصدق حرکت میکرد ، قرار شد نیماعت بعد تیمسار سرلشگر با تمانقلیچ که از طرف پدرم برای ریاست ستاد ارتش در نظر گرفته شده بود عازم ستاد و تحویل گرفتن امور این مرکز حساس شود و سرهنگ فرزنانگان نیز که در همین جلسه بکفالت وزارت پست و تلگراف منصوب شده بود با چند نفر از نظامیان حاضر در جلسه برای در دست گرفتن امور بیسیم پهلوئی و فرستنده رادیو تهران به آن محل برود . آقایان رضا کی‌نژاد و صادق نرمانی

بملاقات سرتیپ دفتری که گفتگواز ریاست شهربانی او بود بروند و آقایان پرویز یا رافشار و مهندس شاهرخ شاهی نیز مامور نخست وزیری شدند . سرهنگ خواجه نوری و سرهنگ نوایی هم قرار شد تیپ زرهی مرکز یعنی تنها پادگان مجهزی را که در تهران وجود داشت تحت نظر بگیرند . بسایرین نیزهريك نفر را بفراخور حال و آشنائی بکارهائی که داشتند ماموریتی واگذار گردید و از طرف پدرم برای تمام آنها در همان شب احکام صادر شد . خلاصه پس از تعیین وظایف همه ، چنین تصمیم گرفته شد که برای ساعت ۱۲ یا نیم بعد از نصف شب پدرم و تیمسار سرلشکر گیلانشاه و من از منزل آقای کاشانیان بطرف باشگاه افسران که برای مقر نخست وزیری بطور موقت در نظر گرفته شده بود حرکت کنیم . انتخاب این محل از آن لحاظ بود که پدرم چندین سال در زمان اعلیحضرت فقید رئیس باشگاه افسران بود و باین مکان آشنائی کامل داشت و علاقه ای در خود نسبت به آن احساس میکرد . ضمناً " باشگاه افسران بستاد ارتش و شهربانی نزدیک بود و اقامت در آنجا وسیله ای برای تسلط بر امور انتظامی بنظر میرسید . ساعت . به یازده شب نزدیک می شد و همه ما در فکر سرهنگ نصیری بودیم و از طرفی از محل او هم اطلاعی نداشتیم .

قرار قبلی ما این بود که هنگام حرکت برای انجام ماموریت خود ، وسیله یکی از رابطین که از محل اجتماع ما مطلع بود جریان را تلفنی اطلاع دهد . همه در همان اطاق بزرگ طبقه اول منزل آقای کاشانیان جمع بودیم و چشم به تلفنی دوخته بودیم که در گوشه اطاق روی میز قرار داشت . پدرم با سرتیپ گیلانشاه صحبت میکرد و همه لحظه به لحظه بساعتهای خود نگاه می کردند . تقریباً " سکوت ناراحت کننده ای حکمفرما بود . شاید سه یا چهار دقیقه از ساعت یازده گذشته بود که تلفن زنگ زد . پدرم که در کنار میز تلفن نشسته بود گوشی را برداشت و به آرامی چند کلمه ای آن

هم بطور مبهم یا طرف صحبت کرد و گوشی را بجای خود گذاشت و گفت :
" نصیری حرکت کرد " بعد از این تلفن کوتاه و مختصر ، حال التهاب و
ناراحتی خاصی برهنه ما عارض شد ، بطوریکه حتی حوصله سیگار کشیدن و
چای خوردن هم نداشتیم ، تنها پدرم بود که خیلی آرام و خونسرد به نظر
میرسید و سعی میکرد با يك يك ما صحبت کند و با خنده و شوخی روحیه ما
را تقویت نماید . قریب نیمساعت بهمین منوال گذشت و طبق قراری که
داشتیم سرلشگر با تما نقلیچ که لباس نظامی برتن داشت برای حرکت
بسمت ستاد ارتش آماده شد . پدرم در محوطه حیاط با ایشان و آقای
مصطفی مقدم صحبت کرد و دستوراتی داد .

چند دقیقه بعد اتمبیل حامل آنها در حالیکه آقای مقدم پشت
رل نشسته بود و سرلشگر با تما نقلیچ کنار دست او قرار داشت از جاده
پهلوی بطرف شهر سرازیر شد . قرار بود بعد از این دو نفر ، آقای
سرهنگ فرزنانگان برای انجام ماموریتی که قبلاً به آن اشاره شد حرکت کند
ولی پدرم گفت :

در این مورد عجله نداریم ، چه ممکن است عمل ما را تعبیر به کودتا
کنند و حال آنکه ما چنین قصدی نداریم و منظور ما اینست که اگر دکتر
مصدق از اجرای فرمان اعلیحضرت سرپیچی کرد ، برای تسلیم اوقدامات
شدیدتری مجری گردد و بهتر است شما با ما بشهر یعنی باشگاه افسران
بیائید و بعد بکار خود مشغول شوید " بهمین جهت ماموریت آقایان یار —
افشار و شاهرخشاهی و سرهنگ خواجه نوری و سرهنگ نوایی هم تقریباً
منتفی گردید ، ولی قرار شد که این عده برای اطلاع یافتن از عکس العملی
که مامورین انتظامی مصدق نشان خواهند داد بشهر بروند و بهمین ترتیب
نیز عمل شد و تقریباً " ساعت ۱۲ شب این چهار نفر رهسپار شهر شدند ،
بخصوص آقای یارافشار ماموریت داشت که اگر از منزل مصدق خیری بدست

آورد ما را در جریان امر بگذارد .

ساعت نیم بعد از نصف شب را نشان میداد و ماهنوز هیچ خبری از نتیجه کار دوستان خود مخصوصاً " سرهنگ نصیری نداشتیم و احساس نگرانی و تشویش خاطر د ر خود می کردیم . در این موقع پدرم که در حیاط قدم میزد با طاقی که مادر آن جمع بودیم آمد و گفت :

" بهتر است ما هم بشهر برویم ، چون قاعد تا " نصیری و با تما نقلیج می بایستی تا بحال کار خودشان را انجام داده باشند . " سرتیپ گیلانشا نظر پدرم را تائید کرد و چهار نفر یعنی پدرم و سرتیپ گیلانشاه و سرهنگ فرزنانگان و من عازم شهر شدیم و چند نفر از دوستان که هنوز در آن محل بودند قرار شد منتظر خبر تلفنی باشند .

تیمسار گیلانشاه و راننده جلو نشستند ، پدرم و فرزنانگان و من در عقب اتومبیل قرار گرفتیم و به سمت شهر حرکت کردیم . چون در آن موقع حکومت نظامی برقرار بود در جاده پهلوی آمد و شدی دیده نمیشد و خیابان بکلی خلوت بود . بهمین جهت اتومبیل ما به سرعت بطرف شهر سرازیر شد در بین راه هیچگونه گفتگویی بین ما چهار نفر صورت نگرفت و همه ساکت و آرام چشم بجلود وخته و به طرف باشگاه افسران در حرکت بودیم . قدری پائین تر از آبشار پهلوی ، نور چراغهای اتومبیلی که بسرعت از جاده پهلوی در جهت مخالف ما پیش می آمد نظر ما را جلب کرد . پدرم به راننده دستور داد از سرعت اتومبیل بکاهد . اتومبیلی که از روبرو می آمد وقتی به ما نزدیکتر شد ، خاطر من نیست سرتیپ گیلانشاه یا پدرم زود تر از سایرین آنرا شناختند و معلوم شد اتومبیل آقای مقدم است که سرلشگر با تما نقلیج را بستاد برده بود . وقتی اتومبیل بسرعت از کنار ما گذشت ، ما کاملاً " سرلشگر با تما نقلیج و مقدم را دیدیم و شناختیم ولی آنها ابداً " متوجه ما نشدند . همه متعجب شدیم . پدرم بی اختیار گفت :

”چه شد؟ چرا برگشتند؟ حالا با این سرعت کجا میروند؟“
سرتیپ گیلانشاه گفت:

”تصور میکنم موفق نشده باشند.“ پدرم فوری به راننده دستور داد دور بزند و ما را به آنها برساند. اتومبیل ما با سرعت سرسام آوری بدنیال آنها براه افتاد و قدری بالاتر از سه راه ونک با علامت چراغ اتومبیل و نورافکن دستی به آنها آشنائی دادیم و اتومبیل مقدم کنار جاده متوقف شد و لحظه ای بعد ما هم در کنار آنها قرار گرفتیم. با اینکه هوا تاریک بود، ولی در همان روشنائی مختصر شب، آثار یاس و ناامیدی را در قیافه با تمناقلیج و مقدم خواندیم. پدرم جریان را جویاشد، با تمناقلیج گفت:

”متأسفانه منظور ما حاصل نشد، چون ستاد را قوای انتظامی مصدق محاصره کردند و وقتی ما بچهارراه وزارت جنگ رسیدیم، سربازها اطراف عمارت ستاد حلقه زده بودند و تمام اطاقها روشن بود و سرتیپ ریاحی در اطاق رئیس ستاد مشغول کار بود و بطوریکه تحقیق کردم تقریباً برای من مخرز شد، سرهنگ نصیری هم دستگیر شده و هم اکنون در ستاد توقیف است.“ با تمناقلیج این جملات را سریع ولی با صدائی ملایم اظهار داشت و در صورت پدرم خیره شد. فکر میکنم تجسم وضع مادران موقع زائد باشد. همینقدر میگویم که دهان همه ما بسته بود و مثل اینکه با چشم و حرکات آن با یکدیگر صحبت می کردیم و هر یک در قیافه دیگران خیره شده بودیم.

قرار شد سرتیپ گیلانشاه به شهر برود و تحقیقات بیشتری بکند که آیا واقعا“ اطلاعاتی که سرلشگر با تمناقلیج و مقدم کسب کرده اند صحیح است یا خیز و اگر آنچه گفته میشد مقرون به حقیقت است زود تر مراجعت کنند و ضمناً به سایر دوستان و همکاران اطلاع دهد که در محل اقامت ما

جمع شوند تا يك تصميم کلی با مشورت و همفکری یکدیگر اتخاذ شود .
 سرتیپ گیلانشاه بدون تامل بطرف شهر حرکت کرد و تقریباً "یکساعت
 بعد مراجعت نمود و آنچه را که سرلشکر با تا نقلیج و آقای مقدم گفته بودند
 تأیید کرد و افزود که دکتر مصدق پس از دریافت فرمان از نصیری ، مدتی او
 را معطل نگاه میدارد و در این وقت با سرتیپ ریاحی که در منزلش بوده
 تلفنی تماس میگیرد و دستور می دهد که فوری بستاد برود و کادر انتظامی را
 وادار بمراقبت شدید نماید و به افراد گارد محافظ منزلش نیز دستور میدهد
 نصیری را توقیف نموده و در ستاد تحویل ریاحی بدهد . با این اطلاعاتیکه
 گیلانشاه ظرف مدت کوتاهی کسب کرده بود برای ما محرز شد که دکتر مصدق
 حاضر به اطاعت فرمان شاهنشاه نیست و با اقدام امشب خود عملاً "کودتا
 کرده است و جان تمام مادر مخاطره میباشد . شاید نیمساعتی از ورود -
 تیمسار گیلانشاه نگذشته بود که عده ای دیگر از نزدیکان و دوستان ما
 بمنزل سرهنگ فرزنانگان وارد شدند .

پدرم پشت میز کوچکی که وسط اطاق قرار داشت نشست و گفت :

"چون وقت کافی نداریم ، بهتر است برنامه کار خود را زودتر مطرح
 کنیم و تصمیم خود را بگیریم و قبل از روشن شده هوا ، از این محل خارج
 شویم" عده ای نشسته و جمعی ایستاده شروع بصحبت کردند که من در
 اینجا از نقل مذاکرات صرفنظر میکنم و فقط بذکر تصمیمی که در این جلسه
 تاریخی گرفته شد میپردازم .

اولین تصمیمی که بنا به پیشنهاد پدرم یا تیمسار گیلانشاه - چون
 درست بخاطر ندارم از کدام يك بود - گرفته شد این بود که از فرمان
 نخست وزیری پدرم مقدار زیادی عکس گرفته شود و برای تمام ادارات روز -
 نامه ها و مجلات و موسسات دولتی فرستاده شود و این وظیفه به من محول
 گردید . تصمیم دیگری که در این جلسه گرفته شد ، این بود که پدرم به اتفاق

آقای مقدم بی‌باغ خانم مشیرالسلطنه فاطمی در شمیران که از دوستان دیرین خانواده ما هستند و نقطه امنی بنظر میرسید پروند . چون این باغ علاوه بر تلفن که وسیله ارتباطی با شهرو سایر نقاط بود ، از دو طرف بدو خیابان فرعی شمیران راه داشت . تیمسار گیلانشاه نیز قرار شد هدایت و رهبری دوستان ما را در شهر بعهده گیرد که البته خود وظیفه مشکل و شاقی بود سرهنگ فرزنانگان مامور تماس با دستگاههای انتظامی شد و آقای یارافشار ، کی نژاد نراقی و ابوالقاسم زاهدی بسمت رابط بین پدرم و کسانمی که ماموریت‌هایی عهده دار شدند تعیین گردیدند .

فردای آنروز از صبح زود ما منتظر خبر رادیو بودیم ، چون گوینده رادیو از آغاز برنامه صبح هر پنج دقیقه یکبار شنوندگان را دعوت میکرد که با اعلامیه مهم دولت در ساعت ۷ صبح توجه کنند . برای ما روشن بود که اعلامیه دولت درباره واقعه دیشب خواهد بود ، منتهی می‌خواستیم بدانیم جریان را چگونه عنوان می‌کنند . آیا اشاره ای فرمان شاهنشاه و عدم اطاعت از آن خواهند کرد یا جرات اظهار چنین مطلبی را ندارند .

بالاخره ساعت ۷ فرارسید و اعلامیه دولت در رادیو خوانده شد . ولی ابتدا " اشاره ای بفرمان نکردند و جریان را بعنوان يك كودتای نظامی در رادیو عنوان نمودند و جزاین هم انتظار دیگری از آنها نمی‌رفت . بدینجهت ما بلافاصله مشغول کار شدیم و برنامه خودمان را دنبال کردیم . قرار براین شد که شاه‌رخشاهی و ابوالقاسم زاهدی با مراجعه به يك عکاسخانه مورد اطمینان ، عکس فرمان را بتعداد لازم تهیه کنند . من عین فرمان را به مهندس شاه‌رخشاهی دادم و او مقارن ساعت هشت و نیم صبح باتفاق مهندس ابوالقاسم زاهدی برای انجام ماموریت خود از منزل خارج شدند و من منتظر نتیجه اقدامات آنها بودم . نزدیک ساعت ده بمن اطلاع دادند که عکسها برای یازده و نیم تا ظهر حاضر است .

جریان تهیه عکس ها را از فرمان همایونی با اطلاع پدرم رساندم و بنا به پیشنهاد ایشان قرار شد با خبرنگاران جراید داخلی و مخبرین خارجی ترتیب مصاحبه ای داده شود و حقیقت امر یعنی صدور فرمان نخست وزیری بنام پدرم بوسیله آنها با اطلاع مردم ایران و کشورهای خارجی برسد . در اطراف این پیشنهاد مذاکره مختصری شد و چون در آن موقع دسترسی به تمام خبرنگاران داخلی نداشتیم و از یکطرف وضع آنها از لحاظ ارتباط با دارودسته دکترا مصدق برای ما روشن نبود و از طرف دیگر حالت وحشت و اربابانی که یکه تازان آنروزها در دستگاه مطبوعات بوجود آورده بودند نشان میداد که بطور قطع از انتشار این مصاحبه در روزنامه ها جلوگیری خواهد کرد ، بدین جهت تصمیم گرفتیم فقط با مخبرین خارجی آنها در نقطه دور افتاده ای مصاحبه بشود . روی این نظر پدرم مطالبی را انشاء کرد و درست بخاطر ندارم آقای یارافشار یا تیمسار گیلان شاه یادداشت کردند و با اصطلاح متن مصاحبه خیلی کوتاه و مختصر تهیه شد .

پدرم میل داشت شخصا " این مصاحبه را با خبرنگاران بعمل آورد ، ولی باز خروج ایشان را مصلحت ندانستیم . قرار شد بنمایندگی از طرف پدرم با مخبرین خارجی مصاحبه کنم و فرمان اعلیحضرت همایونی را به آنها ارائه دهم و اگر در این جریان هم گرفتار شدم باز پدرم که سنگر اصلی و اداره کننده اقدامات ماست محفوظ خواهد بود .

برای مصاحبه تپه های " ولنجك " را که يك نقطه دور افتاده ایست و از بالای خیابان زعفرانیه شمیران بطرف مغرب و دامنه کوه میپچسند تعیین کردیم . قرار شد بمنظور تماس گرفتن با خبرنگاران خارجی ، من و آقای یارافشار بشهر بیائیم . پدرم هم با این نظر موافقت کردند .

ما عازم شهر شدیم و در بین راه مشورت می کردیم که بچه وسیله و از چه محلی با مخبرین خارجی تماس بگیریم؟ چون میدانستم که غالباً در

پارك هتل جمعند و بخصوص دفتر كار مخبر اسوشيتد پرس كه هنگام
تحصيل در آمريكا با او همكلاس بودم آشنائی و اعتماد بیشتری داشتم.
بنظرم رسيد كه از محل مطمئنی به پارك هتل تلفن كنيم و قرار مصاحبه را
بگذاريم .

بهترین محل برای انجام این مذاکره تلفنی را در مطب دکتر
سعید حکمت که از دوستان صديق و وفادار ما بود تشخیص دادم . بهمین
جهت مستقیماً " بمطب ایشان که درست بخاطرم نیست در خیابان
فروردین یا یکی از خیابانهای مقابل دانشگاه قرار داشت ، رفتیم .

دکتر پس از اطلاع از جریان امر یا خوشروئی ذاتی خویش با نظر
ما موافقت کرد و شخصاً " نمره تلفن پارك هتل را گرفت . خوشبختانه خبرنگار
آسوشيتد پرس در آنجا بود و من موفق شدم با او صحبت کنم . ابتدا بزبان
انگلیسی خودم را معرفی کردم و گفتم درباره حوادث ۲۴ ساعت اخير و علل
آن میخواهم اطلاعات جالب و مهمی در اختیار شما بگذارم و اگر مایل باشید
میتوانید بسایر همکاران خود اطلاع دهید و محلی را تعیین کنید که با
یکدیگر ملاقات کنیم . خبرنگار مزبور با کمال اشتیاق پیشنهاد مرا پذیرفت و
قرار ما این شد که او و سایر همکارانش برای نیم ساعت بعد از ظهر در
چهار راه یوسف آباد منتظر فرستاده ما باشند .

شماره و مشخصات اتومبیل آقای یا رافشار را با و دادم و گفتم که
این اتومبیل چند قدم بالاتر از ایستگاه اتوبوس چهار راه یوسف آباد منتظر
خواهد بود تا بمحل اقامت من راهنمائیتان کند .

تپه های ولنجك را برای مصاحبه در نظر گرفتیم . بطوری که قبلاً
اشاره کردم من با خبرنگار آسوشيتد پرس آشفائی قبلی داشتم و در آنجا با
دو نفر دیگری که یکی خبرنگار یونایتد پرس و دیگری مخبر خبرگزاری دیگری
بود آشنا شدم . نخست از اینکه دعوت ما را پذیرفته و به آن محل آمده

بودند تشکر کردم و بعد متن مصاحبه پدرم را بزبان انگلیسی برای آنها
 ترجمه کردم و عکس فرمان شاهنشاه را در مورد انتصاب نخست وزیر پدرم
 به آنها ارائه دادم . الان عین عبارات مصاحبه بخاطرم نیست ولی مضمون
 آن این بود که مملکت ما با سیستم حکومت مشروطه سلطنتی اداره میشود و
 مطابق قانون اساسی کشور و رژیم فعلی ما چون حق عزل و نصب نخست
 وزیران با شخص پادشاه است ، بخصوص که در حال حاضر پارلمان ما
 یعنی مجلسین سنا و شورایملی بدست دکتر مصدق عملاً منحل شده و
 اعلیحضرت پادشاه ما با استناد قانون اساسی و استفاده از اختیارات قانونی
 خودشان فرمان عزل دکتر مصدق را از نخست وزیر و انتصاب پدرم سر
 لشکر فضل الله زاهدی از تاریخ ابلاغ فرمان یعنی روز شنبه ۲۴ مرداد ماه
 سال ۱۳۲۲ نخست وزیر قانونی این کشور میباشد و آقای دکتر مصدق
 بعلت سربچی از فرمان شاهنشاه از تاریخ مذکور فاقد سمت و در برابر
 قانون یا اعمالی که فعلاً انجام می دهد متهم و یاغی است و رویه کنونی او
 را میتوان کودتا و قیام علیه قانون اساسی و رژیم مملکت دانست ، چون بنا
 بفرمان مبارک همایونی ، نخست وزیر حقیقی پدرم میباشد و دلیل آن همین
 فرمانی است که عکس آن ارائه میشود . البته این مضمون مصاحبه آن روز
 بود و شاید با اصل یادداشتی که تهیه شده بود قدری مغایر باشد ، ولی
 مفاد و مضمون همین بود . خبرنگاران با ولع و اشتیاق فراوان چشم پد هان
 من دوخته بودند و نکته جالب آنکه هر يك بتصور اینکه من توضیحات مفصلی
 خواهم داشت ماشین تحریری با خود همراه آورده و روی زمین نشسته بودند
 و آنچه من بزبان انگلیسی میگفتم با نهایت عجله ماشین میکردند . صحبت
 من که تمام شد طبق معمول خبرنگاران مرا سؤال پیچ کردند . اینجا
 کجاست ؟ پدر شما را میتوان ملاقات کرد ؟ فرمان چگونه به پدر شما ابلاغ
 شد ؟ چه نقشه ای برای آینده دارید ؟ و قس علیهذا . . . که واقعا در

آن گیرودار مرا کلافه کرده بود بالاخره به آنها گفتم :

"آنچه در اینجا با اطلاع آقایان رسید از طرف من نبود که حالا بتوانم به سئوالات شما جواب بدهم ، بلکه من واسطه گزارش این اخبار بودم و مصاحبه ای که به نظر آقایان رسید از طرف سرلشگرزاهدی پسدرم میباشد که بجبهاتی از حضور در این محل خود داری کردند و بدینجهت خودم را صالح برای پاسخ دادن بسئوالات شما نمیدانم ."

بدنبال این مصاحبه يك جلسه تاریخی در منزل آقای سیف افشار تشکیل شد مذاکرات این جلسه تاریخی شش ساعت تمام بطول انجامید و این اجتماع از نظر تصمیماتی که اتخاذ شد مهمترین جلسات ما در آن ایام بود و در عین حال نشانه ای از تصمیم و اراده پدرم و وفاداری و صمیمیت و همکاری بی شائبه شرکت کنندگان در آن بود . در ابتدای جلسه مدت کوتاهی^{همی} درباره وقایع و حوادث روز و میتینگ میدان بهارستان و فعالیت تودهایها صحبت شد و هرکس در این زمینه اطلاعی داشت بیان کرد و بعد پدرمرشته سخن را به دست گفت و چنین گفت :

"فکر میکنم همه آقایان ازوقایعی که از نیمه شب گذشته تا بحال رخ داده مسبوق باشند و در این فاصله کوتاه احتیاجی به بازگو کردن آنها نیست . شاید مشیت الهی هم همین بود که این حوادث پیش آید و ما ، در مرحله خطرناکتر یا بعقیده من در بوته آزمایش قرار گیریم تا کسانی که بسوگند خود وفادار مانده اند و در اجرای فرمان شاهنشاه و خدمت بمملکت آماده فداکاری و جانبازی هستند مشخص گردند . آنچه مسلم است ما چند نفری که الان در اینجا گردآمده ایم وعده ای که در خازج یا ماهمکاری صمیمانه دارند بقسم خود پای بند بوده و حاضر برای ادای وظیفه در برابر شاه و مملکت هستند . از مجاهدت و فداکاری يك يك شما از شب گذشته تا بحال اطلاع دارم و الحق وظایفی را که بعهدہ داشتید بارشادات

انجام داده اید .

دیشب پس از توقیف نصیری ، در منزل فرزنانگان که عده بیشتری جمع بودیم گفتم که تا آنجائیکه قدرت دارم پیش میروم و تا آخرین قطره خونم برای اجرای امر رئیس مملکت و نجات وطن از این خیمه شب بازی ایستادگی خواهم کرد و اگر در این راه هم جان دادم ، لااقل نزد کسان و اعقابم سربلند و مفتخر خواهم بود و الان احساس می‌کنم که شما میل دارید با نهایت جوانمردی در این راه با من همکاری کنید و در واقع فرقی میان روحیه و افکار من با شما چند نفر نیست . بنا بر این ما نبایستی بنشینیم و یا تمام سعی ما این باشد که خود را از جنگال ما مورین مصدق دور نگه داریم و سرنوشت مملکت را بدست قضا و قدر بسپاریم . باید با يك روحیه قوی و مصمم فکر کرد ، نقشه کشید و از خودگذشتگی نشان داد تا بمقصد نایل آمد و بتوان ادعا کرد که بفراخور حال خود خدمتی انجام داده ایم .

من امروز که اعلامیه مصدق را از رادیو شنیدم ، و بعد از عربده کشی های ناطقین میتینگ بعد از ظهر میدان بهارستان اطلاع پیدا کردم بیشتر به آینده خود و نقشه ای که در پیش دارم امیدوار شدم . میدانید چرا؟ برای اینکه این جماعت با تمام قدرت و تسلطی که بخيال خودشان بر تشکیلات مملکتی دارند ، شهادت این را نداشتند که بمردم بگویند ما از فرمان شاه سربیزی کردیم . خلاصه تمام داد و فریاد آنها این بود که علیه ما کودتا شده و ما عاملین را دستگیر و چنین و چنان کردیم .

من از مصدق السلطنه هر کاری را انتظار داشتم بجز اینکه يك حقیقت مسلم و محرز را که خواه ناخواه خواهد شد بمردم طور دیگری جلو دهد .

اردشیر سپس بشرح وقایع روز ۲۸ مرداد پرداخته ، می‌گوید :
صبح روز ۲۸ مرداد ساعت ۵ یا ۵ و نیم صبح بود که من از منزل

دکتر پیرنیا به طرف شهر حرکت کردم . شب گذشته خواب بچشم نیامده بود حقیقت امر اینکه نگران پدرم بودم . وقتی بمنزل آقای سیف افشار وارد شدم ، پدرم در اطاق ناها ر خوری مشغول صرف صبحانه بودند ، تا چشمشان به من افتاد گفتند :

" ارد شیر ، سحرخیز شده ای ! فکر نمی‌کردم باین زودی بیائی صبحانه خورده ای یا نه ؟ گفتم : " دیشب تمام فکرم متوجه شما بود و اصلاً نتوانستم بخوابم و صبح وقتی که از منزل دکتر خارج شدم ، غیر از خود او تمام اهل منزل در خواب بودند . آمدم صبحانه را با هم بخوریم " قیافه پدرم خیلی خسته بنظر میرسید ، معلوم بود که شب را نخوابیده اند . در حالیکه فنجان چای را جلوی من می‌گذاشتند گفتند :

— دیشب بعد از آنکه تورفتی ، برای رفع تنهایی و سرگرمی (!) مدتی بوسیله تلفن با بعضی از دوستان برای اطلاع وضع صدق السلطنه و همکارانش و اینکه چه نقشه و برنامه ای در پیش دارند تماس گرفتم . چون اعتقاد ما اینستکه ما نباید از کار آنها و وضعی که دارند و یا نقشه ای که طرح ریزی کرده اند بی اطلاع باشیم . دیشب تا موقعی که ما در این جمع بودیم وزیرای مصدق هم در منزل او جلسه داشته اند و عده ای از همکاران مجلسی آنها هم در این جلسه حاضر بوده اند . آنچه شنیدم خود آنها خیلی نگران اوضاع هستند و تازه فهمیده اند که مسافرت اعلیحضرت بخارج از کشور شکست بزرگی برای آنها مییابد و دیشب تمام گفتگو و بحث آنها درباره همین امر بوده است . موضوع فرمان شاهنشاه هم کاملاً آفتابی شده و بعضی از وزراء مصدق که تا دیروز از صدور این فرمان بی اطلاع بودند از جریان مطلع شده و با توجه به مسئولیتی که در برابر شاه و مجلس دارند زمره مخالفت‌هایی نسبت بوضع حاضر شروع کرده اند .

در همین اثناء سرتیپ گیلانشاه وارد شد پدرم آنچه را که بمن

گفته بودند برای او نیز بازگو کردند گیلان‌شاه از مجالسی که شب گذشته در چند محل از نقاط مختلف شهر تشکیل شده و مذاکراتیکه علیه اوضاع حاضر صورت گرفته بود اطلاعاتی داشت که برای پدرم توضیح داد و اضافه کرد که با چند نفر از افسران بازنشسته نیز تماس گرفته و گویا عده‌ای از آنها قصد دارند امروز در شهر نظاهراتی نمایند "شهربانی و افسران پلیس هم چندان بی‌نفع حکومت مصدق نیست و جمعی از افسران شهربانی امروز اصلاً سریستهای خود حاضر نخواهند شد در این میان آقای یارافشار از خسارج بوسنیه تلفن اطلاع داد که اگر اشکالی در بین نیست برای گزارش ما موریت خودش به ملاقات پدرم بیاید چون مخاطره‌ای نبود قرار شد یارافشار زودتر خودش را بما برساند چند دقیقه بعد آقای یارافشار بجمع ما پیوست و گفت که در ظرف دیشب و صبح زود امروز توانسته است با آقایان حائری زاده ، عبدالرحمن فرامرزی ، پورسرتیپ و گویا یکی دو نفر دیگر از آقایان نمایندگان غیر مستعفی آن زمان مجلس ملاقات و یا تلفنی مذاکره کند و آنها را در جریان امر بگذارد .

آقایان نراقی و کی‌نژاد و ابوالقاسم زاهدی هر یک مذاکراتی کرده و آنها نیز بنوبه خود در این مدت با عده‌ای تماس گرفته و مذاکره نموده اند و امروز جمعی از تجار و اصناف قصد دست کشیدن از کار و اجتماع در منزل حضرت آیت الله بهبهانی و کسب تکلیف از ایشانرا در قبال وضع کنونی دارند توضیحات آقای یارافشار مشروح بود و آنچه در اینجا ذکر شد خلاصه‌ای از آنست که هنوز بخاطر من مانده است .

صحبت یارافشار که تمام شد پدرم گفتند : " از مجموع اطلاعاتی که صبح تا بحال بدست آمده معلوم میشود که امروز وضع شهر صورت دیگری خواهد داشت و شاید اصولاً وضع ما و نقشه‌ایکه در پیش داریم تغییر کند . بدینجهت من تصمیم دارم خودم تا یک ساعت دیگر در شهر گردش بکنم

و بعد بلافاصله دورهم جمع میشویم تا اگر تغییری در برنامه کار ما لازم باشد با اطلاع و نظریکدیگر انجام دهیم. " آنگاه به گیلانشاه و یارافشار گفتند : " شما هم در شهر چرخ می‌زنید و زودتر با سایر دوستان تماس بگیرید و به آنها بگوئید من وارد شیر برای یکساعت تا یکساعت و نیم دیگر در منزل تقی سهرابی هستیم تا مذاکره کنیم " سرتیپ گیلانشاه و یارافشار با ما خداحافظی کردند و رفتند و پدرم یک پیراهن فرمی کرم رنگ نظیر پیراهنی که افسران در تابستان میپوشند منتهی بدون درجه و کراوات و بقیه باز و یک شلوار تابستانی افسری پوشید و آستینها را بالا زد و عینک دودی بزرگی بچشم گذاشت و آماده خروج از منزل شد پرسیدم : " لباس شما همین خواهد بود ؟ " *

پدرم گفتند : مگه چه عیب دارد ؟ " گفتم : هیچ فقط پانزده سال جوانتر شده اید اجازه بدهید منم بهمین صورت در بیایم " گفتند اشکالی ندارد منم کم را کردم و کراواتم را باز کردم و آستینها را بالا زدم و براه افتادیم .

آقای تقی سهرابی را که از اقوام و نزدیکان ما میباشند قبلاً معرفی کرده ام .

ما با همان اتومبیلی که من صبح از حصارک با آن بشهر آمده بودم بطرف منزل آقای سهرابی براه افتادیم من پشت رل بودم و پدرم پهلوئی دست من نشسته بودند برای رسیدن بمنزل آقای سهرابی از چند خیابان گذشتیم ولی چیزی که حاکی از تغییر باشد ندیدیم ، فقط بیشتر مغازه ها بسته و یا نیمه باز بود .

وقتی وارد منزل آقای سهرابی شدیم پدرم از ورود بعمارت و سالن پذیرائی خودداری کرد و بطرف گاراژ منزل ایشان رفت سهرابی که یارافشار قبلاً " ورود ما را به او اطلاع داده بود بسرعت خودش را به پدرم

رساند که ایشان را با تاق پذیرائی بپردازم پدروم گفت :

"حالا وقت پذیرائی نیست و از طرفی آمدن ما به آن طرف حیاط جز جلب نظر همسایگان و نوکرو کلفت اثر دیگری ندارد ما در همین گاراژ هستیم و اصلاً "زود تر یا اتومبیل شما میخواهیم برای گردش بشهر برویم ، اینرا هم ناگفته نگذاریم که گاراژ منزل آقای سهرابی محوطه نسبتاً "وسیع و تمیزی است که صورت يك حیاط سرپوشیده و محفوظ را دارد پدروم افزود "چون ارد شیر با اتومبیلی که فعلاً" در اختیار دارد خیلی در شهر رفت و آمد کرده و ممکن است اتومبیل او را شناخته باشند خواستم با اتومبیل شما در شهر بگردیم ."

اتومبیل آقای سهرابی يك "بیوک" دورنگ بود و زیبایی خاصی داشت و بطور قطع در آنروزها بعید بنظر می آمد که چنین اتومبیلی در اختیار ما باشد قبل از آنکه با اتومبیل ایشان حرکت کنیم پدروم به آقای سهرابی گفت : "سایر رفقا برای یکساعت دیگر" اینجا جمع خواهند شد اگر ما قدری تاخیر کردیم ، بگوئید باشند که حتماً همه دیگر را ببینیم" در همین لحظه برادر شاهرخشاهی خودش را بتاخت بما رسانید و اطلاع داد که عده ای از جنوب شهر و بازار بطور دسته جمعی بطرف منزل دکتر مصدق براه افتاده اند و علیه او و بنفع مقام سلطنت شعارهائی میدهند و لحظه به لحظه بر تعداد آنها افزوده میشود من و پدروم با اتومبیل سهرابی بلافاصله بطرف بازار حرکت کردیم و در خیابان ناصر خسرو قدری پائین تر از وزارت دارائی باین دسته برخوردیم جمعیتی بود در حدود سیصد یسار چهارصد نفر که نشان میداد از کسبه و اصناف بازار و طبقه غیر کارمند دولت میباشند یکی دو نفر سخنران ورزیده در میان آنها بود که با حرارت فوق العاده ای نطق میکردند و مردم را علیه اقدامات عمال مصدق تهییج می کردند و مرتباً "شعارهائی بضردهایگان و بطرف داری از مقام سلطنت

داده میشد .

ما فوری خود را بشمال شهرو خیابانهای شاهرضا و تخت جمشید رساندیم در این قسمت شهر دسته متشکل و اجتماعی دیده نمیشد ولی تمام مغازه ها بسته بود و مردم دسته دسته بطرف خیابانهای مرکزی شهر و محل عبور و مرور دستجات در حرکت بودند .

در خیابان تخت جمشید پدرم گفت بطرف منزل صدق برویم و تمام ماورین در آنجا جمعند گفتم آنجا خالی از خطر نیست پدرم که گوئی روحیه و نیروی دیگری پیدا کرده بود گفت : " از خطر و وحشت دیگر گذشته و من الان هیچ احساس ناراحتی نمیکنم و میل دارم قوائی را که اطراف منزل صدق جمع است ببینم " .

از خیابان پهلوی مستقیماً " پائین آمدیم در سه راه شاه و دهانه خیابان کاخ قریب یک گروهان سرباز مسلح صف آرائی کرده بودند در چهارراه حشمت الدوله سردرسنگی نیز عده زیادی سرباز و چند تانک مقابل کلانتری یک ایستاده بود پدرم اصراری داشت که در مقابل دانشکده افسری وارد خیابان کاخ شویم و بطرف بالا برویم ، ولی من که عبور از این محل را صد درصد مخاطره انگیز میدانستم بهر کیفیتی بود ایشان را از این فکر منصرف کردم بخصوص که در دهانه خیابان کاخ ، مقابل دانشکده افسری دو تانک سنگین ایستاده و عبور و مرور از این ناحیه را قطع کرده بود . شاید چند دقیقه ای بساعت یازده مانده بود که بمنزل آقای تقی سهرابی مراجعت کردیم .

وقتی وارد منزل شدیم همه دوستان و همکاران آن زمان مادر آنجا جمع بودند و انتظار ما را داشتند بحیاط منزل که وارد شدیم پدرم مجدداً " بطرف گاراژ رفت و به آقای سهرابی گفت : " اسباب زحمت اهل منزل نشوید و چند کلمه ای باهم صحبت داریم و الا رفع زحمت خواهیم کرد " .

فوری چند صندوقی آوردند و در همان محوطه گاراژ گذاشتند پدرم
و چند نفر نشستند و عده ای هم سرپا ایستادند پدرم گفت :

بنظر من نقشه و برنامه کار ما از این به بعد تغییر خواهد کرد با
وضع‌ی که پیش آمده موضوع مسافرت بکرمانشاه منتفی است و در حال حاضر
وظیفه ما راهنمایی و هدایت و حمایت قیام کنندگان است الان دستجات
مختلفی در گوشه و کنار شهر براه افتاده اند و هر دقیقه ای که بگذرد بر
تعداد این دستجات افزوده خواهد شد . ولی آنطوریکه من ضمن گردش
مختصر خود در شهر دیدم هیچکس نقشه و برنامه و راهنمایی ندارند مسا
بایستی این قدرت و نیروی ملی را رهبری و هدایت کنیم وحشت از دستگیر
و توقیف برای هیچکس از ما حتی خود من دیگر موردی ندارد در وضوح
حاضر عمال و مامورین مصدق بیش از همه وحشت زده هستند تا امروز
آنها در تعقیب ما بودند ولی از این ساعت آنها از ما خواهند گریخت و در
صدد مخفی شدن برخوانند آمدن باین ما میتوانیم آزادانه در این
اجتماعات شرکت کنیم و قیام مردم را برای رسیدن به هدف و مقصود رهبری
نمائیم من یقین دارم که تا چند دقیقه دیگر مامورین نظامی مصدق السلطنه
این مردم بی اسلحه و بی پناه را بگلوله خواهند بست اولین نقش رهبری
ما بایستی این باشد که حتی الامکان از کشت و کشتار مردم جلوگیری کنیم و
در عین حال آنها را تشویق و تهییج نمائیم تا دلسرد و مأیوس نشوند و
نهضت خود را دنبال کنیم .

چون چند دقیقه ای از ظهر گذشته بود و قرار ملاقات با سایر
دوستان داشتیم ، به طرف منزل آقای نراقی براه افتادیم . از نیمساعت
بعد از ظهر دوستان ما که در گوشه و کنار شهر پراکنده بودند تدریجا در
منزل آقای نراقی جمع شدند و هر یک درباره اقدامات خود وضع شهرونتیجه
تظاهرات قیام کنندگان توضیحاتی دادند و معلوم شد تا آن ساعت جمعیتی

که از جنوب شهر و سمت بازار بطرف میدان بهارستان در حرکت بوده اند در خیابان اکباتان و میدان بهارستان محل اداره روزنامه باختر امروز و شورش را که ارگان رسمی دولت مصدق بود ویران کرده و آتش زده اند و قصد دارند بسایر محله‌های نظیر آن حمله کنند. دستجات دیگر نیز فعلاً بتظاهر و ابراز مخالفت با حکومت وقت در خیابانها مشغول گـردش میباشند و عده ای میخواستند با ادارات دولتی و وزارت خانه ها حمله نمایند. آخرین نفری که بجمع ما پیوست مهندس ابوالقاسم زاهدی بود که از حوالی خانه دکتر مصدق آمده بود. وی اظهار داشت در آنجا مواجهه مردم با مامورین انتظامی صورت وخیمی به خود گرفته چون مامورین محافظ مصدق هرگونه تظاهراتی را از طرف مردم با گلوله جواب می دهند و بهمین جهت تا بحال عده ای کشته شده اند.

توضیحات همکاران ما که تمام شد، پدرم در حالیکه سرپا ایستاده بود و همه دور او حلقه زده بود ندگفت: " ما بایستی سعی کنیم از پراکندگی قیام کنندگان و اجتماعات آنها در نقاط مختلف شهر جلوگیری کنیم. تصرف ادارات دولتی و وزارت خانه ها بنظر من چندان ضرورت و نتیجه ای ندارد بنظر من ما بایستی سه محل را هدف قرار دهیم و سعی کنیم هرچه زودتر بتصرف ما در آوریم:

اول ایستگاه فرستنده رادیو. بعد اداره شهرداری کل و سپس ستاد ارتش اگر این سه نقطه تا بعد از ظهر امروز تصرف شود پیروزی ما قطعی است و حاجتی به تصرف سایر نقاط نداریم و تکلیف خانه مصدق را خود مردم روشن خواهند کرد، منتهی نهایت سعی و کوشش بایستی بعمل آید که در آنجا از کشت و کشتار جلوگیری شود.

ولی این گفته ها را هم لازم میدانم تذکر دهم که این سه محل بایستی لااقل تا عصر امروز یعنی قبل از تاریک شدن هوا بتصرف ما در آید

مجدداً "تصریح میکنم که اگر شب شود و ما تا اوایل شب نتوانیم این سه محل را در اختیار خود بگیریم و مردم بخانه های خود برگردند، یقین بدانید که عمال مصدق و مامورین نظامی او امشب مردم را تا صبح بگلوله خواهند بست و عده زیادی را خواهند کشت، بدینجهت بایستی ما هرچه سعی و کوشش و فعالیت داریم تا عصر امروز بکار ببریم و این سه محل را تصرف کنیم. منم در همین حوالی محلی برای خودم انتخاب خواهم کرد تا قبل از هرجا بایستگاه رادیو برسم."

اظهارات پدرم را همه تأیید کردند و درباره اقامتگاه ایشان پس از مختصر مشورتی قرار شد در اوایل جاده شمیران که نزدیکترین محل بایستگاه رادیو تهران میباشد محلی برای ایشان در نظر بگیریم و پس از تبادل نظریکه بعمل آمد از یکی از عمارتهائی که جنب رستوران "لوکولوس" (شهرزاد) قرار دارد در نظر گرفته شد.

من با تفاق پدرم و تیمسار گیلانشاه با اتومبیل آقای یارافشار بعمارت پشت رستوران لوکولوس رفتیم. در آنجا پدرم دستوراتی بمن و گیلانشاه داد و تأکید کرد ارتباط خودمان را با ایشان قطع نکنیم و قرار شد من به حوالی منزل دکتر مصدق و گیلانشاه بطرف عمارت شهربانی برویم. ساعت نزدیک بیک یا یک و نیم بعد از ظهر بود که من و گیلانشاه از پدرم جدا شدیم تا برای انجام ماموریت خود حرکت کنیم. وقتی به خیابان شاهرضا حوالی دروازه دولت رسیدیم، اولین دست قیام کنندگان را که جمعیت کثیری را تشکیل میدادند بطرف بیسیم و ایستگاه رادیو در حرکت دیدیم. من مقابل پمپ بنزین دروازه دولت از سرتیپ گیلانشاه خداحافظی کردم و بطرف مقصد خودم که خیابان کاخ و منزل مصدق بود رهسپار شدم.

وضع شهر بکلی منقلب بنظر میرسید. مردم لحظه ای آرام و قرار

نداشتند . گاه و بیگاه از گوشه و کنار صدای شلیک تیر و انفجار نارنجک نیز شنیده میشد و در بعضی نقاط زد و خورد هائی در میگرفت .

مامورین نظامی مصدق بکلی مرعوب شده بودند و برتری و تسلط قیام کنندگان بر آنها کاملاً نمایان بود . وقتی بسه راه شاه رسیدم با صحنه عجیبی روبرو شدم قیام کنندگان که در میان آنها از هر طبقه و دسته ای دیده میشد با سرسختی بی نظیری دست خالی و بدون سلاح بطرف مامورین هجوم میبردند و محافظین خیابان کاخ و مصدق نیز بتدریج با گلوله و حتی شلیک توپ تانک آنها از پای در میا و رند . درابتدای خیابان حشمت الدوله و انتهای خیابان کاخ نیز نظیر همین صحنه های فجیع بچشم میخورد .

باری ، من ساعت سه بعد از ظهر بود که از حوالی منزل مصدق و سه راه شاه به محل اقامت پدرم بازگشتم . عده ای از دوستان که ماموریت خود را انجام داده بودند آنجا جمع بودند و گفتگو از این بود که برنامه رادیو از ظهر ببعد قطع شده است و جمعیتی که مقابل ایستگاه فرستنده رادیو گرد آمده بحدیست که عبور و مرور از جاده شمیران بکلی قطع شده است و اگر الان بطرف مرکز فرستنده بیسیم حرکت کنیم تصرف آنجا قطعی است . همه ما دستخوش هیجان و انقلاب روحی عجیبی شده بودیم و یقین داشتیم که اگر پدرم بمیان جمعیت برود و آنها نخست وزیر منتخب پادشاه را در میان خود ببینند وسیله ای برای پیشرفت کارمان خواهد بود . بدینجهت بطور دسته جمعی از اقامتگاه پدرم خارج شدیم و درحالیکه همه اطراف او را گرفته بودیم و شعارهائی داده میشد وارد جاده شمیران شدیم . در این موقع يك تانک که راننده آن گروهبانی بود از خیابان تخت جمشید وارد خیابان شمیران شد و بمقابل ما که رسیده راننده و سرباز مامور تیراندازی مسلسل آن از تانک خارج شدند و درحالیکه فریاد زنده باد

شهنشاه مرگ بردشمنان وطن میکشیدند بطرف ما آمدند و گفتند ما در اختیار شما هستیم - جای درنگ نبود - پدرم بداخل تانک یعنی جایگاه مخصوص فرمانده آن که در پیچه ای بخارج دارد رفت و راننده آن پشت فرمان فرار گرفت و خود من بروی بدنه آن سوار شدم عده ای هم اطراف ما قرار گرفتند و بدین ترتیب بطرف اداره بیسیم حرکت کردیم - هنوز چند قدمی بجلو ترفته بودیم که جمعیت انبوهی بدنبال تانک حامل پدرم بحرکت درآمدند و جتی عده ای از جوانان پرشور و وطن پرست سوار این تانک شدند و مرتباً "بطرفداری از مقام سلطنت و نخست وزیر قانونی خود شعارها می دادند -

قریب صد متری که از عشرت آباد گذشتیم یک اتومبیل بیوک آبی رنگ در مقابل ما نمایان گشت - وقتی که جلو آمد معلوم شد که متعلق به آقای سید محمد علی شوشتری نماینده وقت مجلس شورایی می باشد نمیدانم خود اتومبیل ایستاد و یا عده ای جلوی او را گرفتند بهر حال اتومبیل در کنار تانک توقف کرد و پدرم از تانک خارج شد و در حالیکه آقایان سرتیپ گیلان شاه و یا افشار اطراف او را گرفته بودند سوار اتومبیل آقای شوشتری شد - من پهلوی دست راننده نشستم و سرهنگ خلعتبری افسر شهربانی (سرتیپ فعلی) نیز همراه ما بود و بلافاصله بطرف فرستنده رادیو حرکت کردیم -

هنوز سه چهار کیلومتر به ایستگاه فرستنده رادیو تهران مانده بود که انبوه جمعیت در جاده شمیران مانع حرکت اتومبیل ما شدند - من که بکلی کنترل و اختیار اعصاب خودم را از دست داده بودم و میدیدم که جای درنگ و تأمل نیست - بلافاصله اسلحه کمری سرهنگ خلعتبری را از او گرفتم و از اتومبیل پیاده شدم و در حالیکه اسلحه برهنه در دست داشتم بطرف جمعیت روی بردم تا راهی برای عبور اتومبیل بازکنم - تشریح حال و وضع

من در آن لحظه شاید مشکل و از طرفی زائد باشد ولی همینقدر می‌توانم
 بگویم که در آنموقع بکلی از خود بیخود شده بودم و آنچه الان بیاد دارم
 اینستکه مرتباً "فریاد می‌زدیم: "مردم راه بدهید سرلشگر زاهدی نخست -
 وزیر قانونی و نماینده شاه میاید . را را باز کنید و اجازه بدهید بایستگاه
 رادیو بروید تا با ملت صحبت کند " داد و فریاد من توجه مردم را جلب کرد و
 فوری راه باریکی مقابل اتومبیل باز شد و اتومبیل حامل پدرم در حالیکه
 اسلحه بدست پیاده جلوی او میدویدم و مرتباً "فریاد میکشیدم بحرکت در -
 آمد . این منظره احساسات مردم را کاملاً تحریک کرده بود . چون از هر
 طرف شعارهای زنده باد شاهنشاه و پیروز باد سرلشگر زاهدی جاده
 شمیران را بلرزه درآورده بود و همه با قدم دویدنبال اتومبیل پدرم بطرف
 استودیو رادیوتهران هجوم می‌آوردند . ما قریب دوسه کیلومتر را بهمین
 طریق طی کردیم تا بمقابل در بزرگ آهنی فرستنده رادیوتهران رسیدیم .
 از داخل محوطه و پشت نرده های آهنی عد های سرباز و پیاده صف آرائی
 کرده بود نداز ورود مردم بداخل ایستگاه جلوگیری میکردند و تا آن لحظه
 چند نفری را زخمی کرده بودند . در مقابل در ورودی ایستگاه همانطور
 فریاد زنان خود را بکنار نرده های آهنی رساندم و فریاد زدم : " در ریا ز
 کنید . کنار بروید . سرلشگر زاهدی نماینده شاه ونخست وزیر میخواهد وارد
 شود . در همین موقع پدرم از اتومبیل پیاده شد و در حالیکه گیلانشاهوسرهنگ
 خلعتبری و عده ای دیگر در دوطرف او قرار گرفته بودند بطرف در محوطه
 ایستگاه پیش رفت ناگهان یکی دو افسر که تصور میکنم درجه آنها ستوان
 دوم یا ستوان یکم بود و فرماندهی عده ای از سربازان محافظ بیسیم را
 بعهده داشتند از داخل محوطه ایستگاه فریاد زدند : " زنده باد
 شاهنشاه ، زنده باد سرلشگر زاهدی " و بلافاصله بطرف در ورودی دویدند
 و سربازان را بکنار زدند و در را بروی ما گشودند . ولی این نکته را بایستی

تذکر بد هم که عده ای از جمعیت وقیام کنندگان از ترده های آهنی بالا رفته و خود را به پشت در ورودی فرستند و بیسیم رسانده بودند و اگر آن دو افسر این عمل را نمیکردند خود مردم در را بروی ما میگشودند بهر حال در ایستگاه فرستنده رادیو تهران باز شد و من بعجله و پدرم و سایر همراهان بدنبال من و سیل جمعیت در عقب سر آنها وارد محوطه ایستگاه شدیم . در همین موقع عده ای از کارکنان رادیو و مهندسين آن از ترس و وحشت عمارت رادیو تهران را ترك کرده بودند و یکنفر از مامورین فنی رادیو تهران نیز که نام او را نمیبرم قبل از خروج از رادیو بدستور عمال مصدق دستگاه فرستنده را از کار انداخته بود .

وقتی ما وارد عمارت فرستنده رادیو شدیم ، از کارمندان و کارکنان رادیو کسی دیده نمیشد . کنترل جمعیت و ممانعت از ورود آنها بداخل عمارت برای ما مشکل بود ، یعنی اصولاً توجهی باین امر نداشتیم ، چون تمام حواس من و سایر همراهان متوجه پدرم بود که در آن میان صدمه ای نبیند دريك چشم برهم زدن تمام عمارت ایستگاه رادیو تهران و اطاقها و کریدورهای آن مملو از جمعیت شده بود . مدتی طول کشید تا از طبقه اول عمارت بطبقه دوم رفتیم .

وقتی ما براهنمائی چند نفر از مامورین باستودیوی رادیو رسیدیم در آن بسته بود ، نمی دانم بچه وسیله ای در آنرا باز کردند و پدرم و گیلانشاه و من و چند نفر دیگر داخل آن شدیم ، استودیو و اطاق مجاور آن کسه دستگاه های تنظیم کننده صدا در آن قرار داشت گنجایش زیادی نداشت ، مع الوصف در این اطاق عده زیادی اجتماع کرده بودند و چند نفری کسه اطلاعات فنی داشتند برای بکار انداختن دستگاه فرستنده تلاش میکردند . شاید بیش از ربع ساعت یا بیست دقیقه طول نکشید که دستگاه فرستنده بکار افتاد و پدرم اولین نطق رادیویی خود را خطاب به ملت ایران ایراد

نمود که عین آن در روزنامه های همان موقع چاپ شده است. پدرم طی این نطق کوتاه و مختصر، فرمان شاهنشاه و نخست وزیری خودش را اعلام نمود و مردم را به اتحاد و اتفاق و همکاری با خودش و رعایت نظم و آرامش دعوت کرد و مخصوصاً "بمردم متذکر شد که از هر حیث حفظ نظم و امنیت را بکنند." بعد از پدرم چند نفر دیگر نیز درباره سقوط حکومت مصدق و غیره قانونی بودن اعمال او و بدست گرفتن امور کشور بفرمان شاهنشاه از طرف پدرم مطالبی اظهار داشتند و پس از پایان سخنرانیها قرار شد بقصد تصرف اداره شهربانی کل کشور بطرف شهر حرکت کنیم. پدرم و سایر همراهان از اطاق فرستنده خارج شدند. ولی ازدحام مردم در عمارت رادیو بقدری بود که مدتی طول کشید تا توانستیم خود را بجاده شمیران برسانیم. اتومبیلها همه در دوسه کیلومتری پائین عمارت بیسیم توقف کرده بودند و اجتماع مردم مانع از جلو آمدن آنها بود و چون طی این مسافت بدون وسیله نقلیه سریع موجب اتلاف وقت بود، قرار شد با یکی از تاکهائیکه در اطراف اداره بیسیم متوقف بود بطرف شهر حرکت کنیم ولی در همین هنگام اتومبیل (احتشام الدوله) از طرف شمیران بمقابل اداره رادیو رسید و پدرم و گیلانشاه و من و یکی دوفرد دیگر را سوار کرد و عازم شهر شدیم.

جاده شمیران و خیابانهای شهر بعلت ازدحام فوق العاده مردم بکندی طی شد. ما پس از گذشتن از خیابان شاهرضا و میدان فردوسی که مملو از جمعیت بود، وارد خیابان فردوسی گشتیم و از میان انبوه جمعیت بهر طریقی بود گذشتیم و خود را بخیابان ثبت رساندیم ولی اتومبیل ما تا اول باغ ملی یعنی، خیابان شمالی وزارت خارجه نتوانست جلوتر بیاید، چون اجتماع مردم مقابل اداره شهربانی و خیابان باغ ملی بحدی بود که عبور اتومبیل بهیچوجه ممکن نمیشد. ناچار پدرم و گیلانشاه و

من از اتومبیل پیاده شدیم و بطرف عمارت شهربانی براه افتادیم .
 من سمت راست پدرم و سرتیپ گیلانشاه سمت چپ ایشان حرکت
 میکردیم . وقتی جمعیت متوجه ورود ما شد . سکوت عجیبی تمام آن منطقه
 را فراگرفت همه چشمها بماند و خسته شده بود . نمیدانم ورود غیرمنتظره ما
 آنها را دچار حیرت کرده بود یا عامل دیگری باعث این آرامش و سکون
 گشته بود . بهر حال هرچه بود سکوت وحشت آور و هولناکی بود ، من
 جدا " روحیه خود را باخته بودم ، راه گریز از همه طرف برویمان بسته شده
 بود ، چند قدمی که جلو رفتم من از شدت ناراحتی و اضطراب بازوی پدرم
 را گرفتم . بی اختیار گفتم : " صبر کنید ، وضع خطرناک است . ممکن است ما را
 دستگیر و نابود کنند . " ولی ناگهان پدرم چنان فریادی کشید و بازوی خود
 را از دست من خارج کرد که در تمام عمرم چنین حالتی از ایشان ندیده
 بودم . با تغییر بمن گفتند : " ساکت باش ارد شیر ، همراه من بیا ، بیجهت
 وسوسه و ترس به خود راه نده تو که اینقدر بزدل نبودی ، " ناچار همراه
 ایشان براه افتادم گیلانشاه آهسته گفت : " از این حرفها گذشته ، بایستی
 کاملاً مراقب بود ، " مادرمیان همان سکوت رعب آوری که حتی صدای پایمان
 شنیده میشد بطرف عمارت شهربانی پیش میرفتیم و مزدم بی اختیار برای ما
 کوچه باز میکردند . وقتی به مقابل پله های عمارت شهربانی رسیدیم ، عده
 زیادی پاسبان بالای پله ها و ایوان سنگی عمارت شهربانی در حالیکه تمام
 آنها لوله های بیست تیرهای خود کار خود را به طرف ما گرفته بودند دیده
 میشدند ، در آنجا وحشت و اضطراب من چند برابر شد ، یعنی مرگ را کاملاً
 بچشم میدیدم ، چون یقین داشتم يك تظاهر كوچك عليه ما و يا يك فرمان
 فلان افسر پلیس سبب خواهد شد گلوله های این سلاحها بدن ما را مشبك
 کند ولی پدرم با يك روحیه قوی و مصمم مانند کسی که در میان سبزه و گل قدم
 بر میدارد پیش میرفت و خواه ناخواه بدنبال او به استقبال مرگ می شتافتیم

از بیچ پله های عمارت شهربانی که گذشتیم ، پدرم از میان سکوت عمیق مردم ناگهان خطاب با فرد مسلح پلیس و مامورین فرمانداری نظامی فریاد زد : "همکاران من شما اینجا هستید و شاه مادر میان مان نیست ." من نمیدانم این جمله چه تأثیری در روحیه مامورین پلیس و جمعیت انبوهی که مقابل اداره شهربانی گرد آمده بودند کرد که ناگهان غلغله برپا شد .

مامورین پلیس یکباره تمام اسلحه خود را بزمین گذاشتند و در همین میان يك افسر شهربانی که متأسفانه اکنون نام او را به خاطر ندارم جلود وید و فریاد زد : " زنده باد شاهنشاه زنده باد سرلشگرزاهدی ، فریاد هلهله و شادی مردم از هر سو بلند شد . مامورین پلیس و افسران شهربانی پدرم را روی دوش بلند کردند و داخل عمارت شدند و تا مقابل اتاق رئیس شهربانی او را با همان وضع روی دوش بردند . پدرم در حالیکه د و ن فر آستین های پیراهن او را بالا میزدند پشت میز رئیس شهربانی نشست و اولین دستوری که بعنوان نخست وزیر کنیا صادر نمود ، فرمان آزادی زندانیان سیاسی بود . بلافاصله یاران و دوستان مادر آن اطاق اجتماع کردند و پدرم بید رنگ برای حفظ نظم و برقراری آرامش شهرد ستوراتی صادر نمود و ضمناً من و یارانشار و گیلانشاه مامور تصرف ستاد ارتش و آزادی زندانیانی شدیم که در خلال آن چند روز بازداشت و دستبند توقیف شده بودند . ما بدون معطلی بطرف مقصد حرکت کردیم . تصرف ستاد خیلی سریع و بدون مقاومت مامورین صورت گرفت . من اولین کسی بودم که وارد اطاق رئیس شدم و در همان موقع سرتیپ ریاحی از پله های دیگر عمارت ستاد خارج شد که پس از مدت کوتاهی بازداشت گردید . بازداشت شدگان در عمارت ستاد فوری آزاد شدند و نیم ساعت بعد از تصرف ستاد ارتش ، تیمسار سرلشگر با تعانقلیچ که خود یکی از بازداشت شدگان بود بد ستور پدرم در پشت میز ریاست ستاد ارتش نشست .

در همین هنگام کشت و کشتار مقابل منزل مصدق بمنتهی درجه رسیده بود و تا آن موقع جمع کثیری از جوانان وطنپرست و جان بازماد رخنه خود غلطیده بودند و کف جویهای خیابان مقابل منزل دکتر مصدق از خون پاک میهن پرستان پر شده بود. تیمسار سرتیپ فولادوند از طرف پدرم مأموریت داشت که با مصدق و همکاران او که قصد تسلیم شدن نداشتند تماس بگیرد و آنها را وادار به اطاعت و جلوگیری از کشت و کشتار بنماید. ولی فعالیت صادقانه او بی نتیجه ماند، یعنی مصدق و یارانش حاضر بتسلیم و دستور قطع تیراندازی نبودند تا سرانجام مقارن ساعت ۷ بعد از ظهر خبر رسید که خانه مصدق بتصرف مردم درآمده و او و یارانش به منازل اطراف گریخته اند. پدرم بلافاصله حکومت نظامی را از ساعت ۸ در شهر اعلام نمود و مقارن ساعت ۹ بعد از ظهر اطلاع یافتم که مصدق و عده‌های از همکارانش در یکی از خانه‌های اطراف منزلش مخفی شده‌اند و بوسیله آقای مهندس شریف‌امامی اطاعت و تسلیم خود را اطلاع داده‌اند و قرار شد شب را در همان منزل بسر ببرند و صبح روز بعد مأمورین برای منتقل ساختن آنها بعمارت باشگاه افسران بمحل اختفای آنان بروند.

RSBAK
مدیریت سیاسی و اطلاعات

روایاتی دیگر

با آنکه پس از گذشت سالها از ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هنوز هم شرح رویدادهای این ایام جالب و خواندنی است اما این واژه را دارم که خواننده سؤال کند یاد برابر این پرسش قرار گیرد که چرا بیش از حوصله کتاب، سعی بر بازنگری و ارزیابی مجدد حوادث ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می‌شود.

همانگونه که پیش از این هم اشاره شد، خمینی و حواریون وی و همچنین طرفداران جبهه ملی مدعی هستند که ماجرای ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲ يك کودتای درباری علیه حکومت قانونی مصدق و با طرح و نقشه سازمانهای اطلاعاتی امریکا و انگلستان صورت گرفته است و این نغمه بلافاصله از روز بیست و نهم مرداد ۱۳۳۲ که بسیاری از این مدعیان فراری بودند سرداده شد و تنها در سال ۱۹۶۴ بود که مستنداتسی — اگرچه بشرحی که خواهد آمد غیر واقعی و حقیقی بدست آوردند تا آنرا با ادعای دیرین خود هماهنگ سازند.

این ادعا مبنای این روش مبارزاتی نیز قرار گرفت که شاه سلطنت غیرقانونی دارد و بنا بر این تمام فعالیت ها و اقدامات این سالها غیرقانونی است. دولت ها غیرقانونی بوده اند، مجالس قانونگذاری غیرقانونی بوده اند.

و خلاصه در فاصله سال ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۲ ایران بمدت ۲۵ سال دارای رژیم غیرقانونی بوده است.

در سایه این ادعاهاست که جبهه ملی هرگاه توانسته است و خمینی از زمانی که مأموریت یافته سرنگونی حکومت غیرقانونی را وجهه همت خود قرار داده اند. هدف برای من، بدنبال مطالعات بسیار و گپ و گفتگوهای فراوان با موافقان و مخالفان این نظر اینست که خواننده در یاد آیات برآستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روزی برای کودتا بوده است یا بواقع قیامی مردمی و ملی صورت گرفته است.

در بخش های پیش خاطررات محمد رضا شاه پهلوی، ثریب — اسفندیاری — ملکه وقت ایران — وارد شیرزاهدی را مروری دوباره کردیم. اینک به بینیم مدعیان تز کودتای ۲۸ مرداد چه می گویند.

آنچه سبب شده است تا طرفداران دکتر مصدق به رویدادهای مرداد ۱۳۳۲ نام کودتا بگذارند نقل قول نیمه کاره ای است از کرمیت — روزولت که قسمت مفید به ادعای خود را ترجمه و انتشار داده و از بقیه نقل قول در می گذرند و دیگری گزارش مبتنی بر همین نقل قول از کتاب "سیا، حکومت ناپیدا" نوشته دیوید وایز و تاماس راس است که باختصار براساس این دو نوشته که هردو مبتنی بر نقل قول از کرمیت روزولت است، اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا و انجمن اسلامی دانشجویان در امریکا و کانادا که در بخش های نخست به سوابق آنها و چگونگی الهام پذیری آنها از سازمان اطلاعاتی انگلستان اشاره کردیم، کتابی موسوم به "مصدق و نهضت ملی ایران" منتشر ساخته است که در برگیرنده اسناد و مدارك طرفداران مصدق و سازمانهای محرك آنهاست. نویسنده یا نویسندگان ناشناس این کتاب ماجرای ۲۸ مرداد و یا بقول آنها کودتای ۲۸ مرداد را به این شرح باز می شناسانند.

”..... گسترش دامنهٔ موج حرکت استقلال طلبانه و ضد امپریالیستی ای که به رهبری مصدق در ایران بوجود آمد، می‌رفت تا به قطع کامل سلطهٔ بیگانگان بیانجامد بخصوص که فریاد آزاد یخواهی و استقلال طلبی که او سرداد، در تمام منطقهٔ طنین افکند و اگر او و جنیش رهائی بخش ملت ایران امکان ادامهٔ حیات می‌یافت چهرهٔ خاورمیانه و جهان تغییر می‌یافت حرکتی که جیبهٔ ملی به رهبری دکتر مصدق بوجود آورد، خواب راحت از دیدگان صاحبان سرمایه و سلطه‌گران بین‌المللی بر بود و اصلاحات و اقداماتش آنان را به وحشت افکند و همین وحشت امپریالیسم بین‌المللی بود که از بدو امر هر روز بگونه‌ای دامی بر سر راه نهضت ملی ایران گشودند و بهر مناسبتی جهت نابودی رهبر نهضت ”دکتر مصدق“ توطئه‌ای بپا ساختند .

مقاومت مصدق در جریان ملی شدن صنعت نفت سبب شد که شرکت نفت از طریق شهربانی نقشهٔ نافرجام ترور مصدق را طرح ریزی کند . هنگام نخست وزیری که مستقیماً ” رویاروی توطئه‌گران امپریالیست قرار گرفت بارها اقداماتی جهت نابودی او از طرف ایادی بیگانه بعمل آمد که نافرجام ماند .

توطئه علیه جان مصدق در جریان اجرای قانون خلع ید چنان لجوجانه تعقیب می‌شد که مصدق از مجلس خواست تا پایان اجرای قانون خلع ید در مجلس بماند .

پس از عقیم ماندن توطئهٔ محاصرهٔ اقتصادی از جانب دول انگلیس و آمریکا به همراهی روسیه و بی‌ثمر ماندن دسیسهٔ ۳۰ تیر به همت ایادی بیگانه و به رهبری لژ فراماسونری پهلوی، و خنثی شدن توطئهٔ ترور مصدق در ۱۹ اسفند ۱۳۲۱ که در آن روز به تعبیر دشمنان نهضت ملی ایران ” مرغ از قفس پرید ” و بی‌نتیجه ماندن صحنه سازی های

نمایندگان وابسته به سلطه‌گران غربی و حادثه آفرینی های حزب توده ، دشمن آخرین تیر را جهت سقوط دولت مصدق از ترکشش رها ساخت و با اجرای کودتای ننگین ۲۸ مرداد بزرگترین ضربه را بر بیکر نهضت ملی ایران وارد ساخت .

روز ۱۹ تیر ۱۳۳۲ در واشینگتن کنفرانسی از نمایندگان آمریکا و انگلیس و فرانسه برگزار شد . در این کنفرانس نمایندگان کشورهای سرمایه داری درباره برانداختن دولت دکتر مصدق و تلاشی نهضت ملی ایران به توافق رسیدند . رهبران آمریکائی ایده آل خود را در شاه و حامیان او در ارتش و شهربانی یافتند . ولذا سازمان سیا و انتلیجنس - رویس انگلیس ابتکار عمل را در زمینه - رنگونی دولت مصدق در دست گرفتند و ژنرال شوارتسکف را جهت تدارك کودتا روانه ایران ساختند . شوارتسکف یکی از کارشناسان آمریکائی بود که بین سالهای ۱۹۴۲ (۱۳۲۱) و ۱۹۴۸ (۱۳۲۷) مأموریت سازماندهی و آموزش کادرهای شهربانی ایران را عهده دار بود و لذا با زاهدی که در آن دوران رئیس شهربانی بود ، دوستی دیرینه داشت . در دیدار از ایران که بنا بر مأموریت سیا و بعنوان دیدار از دوستان قدیمی انجام می گرفت ، با توافق شاه ، زاهدی را که از سایرین در ارتش و شهربانی مایه دارتریافته بود ، جهت کودتا علیه مصدق انتخاب نمود .

همزمان با فعالیتهای شوارتسکف در ایران ، آلن دالس رئیس سازمان سیا و برادر فاستردالس وزیر امور خارجه آمریکا و لوئی هندرسن سفیر کبیر آمریکا در ایران رهپار سوئیس شدند . لوئی هندرسن قبل از سفر با خواهر شاه اشرف ملاقات کرد و اشرف نیز پس از ابلاغ امریه ها به شاه روانه سوئیس شد . و از آنجا بود که کودتا مرحله به مرحله هدایت می شد .

" در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ شاه فرمانی غیرقانونی دایره عزل مصدق و نصب ژنرال زاهدی به نخست وزیری امضاء کرد . در حقیقت شاهد وورقه سفید امضاء کرد که بعداً " در یکی از آن دو ورقه فرمان عزل مصدق و در فرمان دیگر نصب زاهدی نوشته شد .

شاه از راه احتیاط پایتخت را ترك کرد و بعنوان استراحت به کناره‌های دریای خزر رفت و گوش بزندگ ماند تا اگر جریان بر غیر مرادش چرخید فرار اختیار کند . وی سرهنگ رئیس گارد خود را (سرهنگ نصیری) مأمور ابلاغ فرمان عزل مصدق کرد . ولی وقتی سرهنگ نصیری جهت ابلاغ فرمان به منزل مصدق آمد ، ناگهان خود را در محاصره قوای نظامی ای که دکتر مصدق برای خنثی کردن توطئه کودتا تدارك دیده بود یافت . دکتر مصدق فرمان را گرفت و دستور داد سرهنگ نصیری را توقیف کنند و بدین ترتیب توطئه کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ نافرجام ماند و شاه و ثریا به ایتالیا پناه بردند . روز ۲۷ مرداد هند رسن سفیر کبیر آمریکا با عجله وارد تهران شد و بلافاصله با دکتر مصدق ملاقات کرد و به وی گفت :

دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را برسمیت بشناسد و بعنوان يك نخست وزیر قانونی با وی معامله کند . هند رسن رسماً " به دکتر مصدق اعلام داشت که آمریکا با تمام قوا از ادامه حکومت او جلوگیری خواهد کرد و به مصدق تکلیف کناره گیری از کار را نمود . ولی دکتر مصدق با لحن تنیدی هند رسن را از خانه خود بیرون کرد و گفت فردا با آمریکا قطع رابطه خواهد کرد . هند رسن پس از این مشاجره از منزل دکتر مصدق خارج شد و بلافاصله با رابطین دولت جدید در مرکز تماس گرفته به آنها ابلاغ کرد که دولت آمریکا دولت زاهدی را تنها دولت رسمی و قانونی ایران می‌داند . از آن پس تلاش آمریکا جهت سرنگونی حکومت مصدق به اوج شدت خود رسید . " گودوین " عضو سفارت آمریکا آقایان محمد حسین قشقای و

خسرو قشقائی را ملاقات کرد و چکی ب مبلغ پنج میلیون دلار به آنها ارائه داد و تقاضا نمود که زاهدی را که از شاه فرمان نخست وزیری دارد به فارس ببرند تا دولتش را در آنجا تشکیل دهد و وعده دادند تا استقرار کامل دولت زاهدی در سراسر کشور ماهانه پنج میلیون دلار بپردازند . برادران قشقائی زیر بار پیشنهادهای دگودوین نرفته و جریان را به دکتر مصدق گزارش دادند . ولی آمریکا دست بردار نبود . اندروتالی نویسنده فصل هفتم کتاب سیا می نویسد :

بهر حال شوارتسکف دست بردار نبود و ریاست غیررسمی باجسه پرداخت گروه ضد مصدق را به عهد گرفت . برخی از ایرانیان یکبار به ثروتمند شدند و طبق آنچه بعداً معلوم شد درآمدی کوتاه (چند روز) شوارتسکف ناظر خرج بیش از ده میلیون دلار پولهای " سیا " بوده است و در نتیجه مصدق دفعتاً تعدادی از هواداران خود را از دست داد .

لوئی هندرسن در ۲۷ مرداد به تهران آمد و چک شماره ۷۰۳۳۵۲ ب مبلغ ۳۲ / ۶۰۰ / ۰۰۰ / ۰۰۰ ریال برای هزینه کودتای ۲۸ مرداد پرداخت گردید .

روزنامه لوموند شماره ۱۷ سپتامبر ۱۹۵۳ نوشت :

" چک شماره ۷۰۳۳۵۲ با امضای ادوارد ژرژدانی ب مبلغ ۳۲ / ۶۰۰ / ۰۰۰ / ۰۰۰ ریال از بانک ملی ایران گرفته شد و صرفاً رستاقیز ۲۸ مرداد " گردید . با این پول پانصد تن از ولگردان زاغه‌های جنوب شهر را برای آشوب و غارت استخدام نموده و بهریک سیصد فرانک دادند و نیز تنی چند از روحانیون را خریداری نمودند . "

و روزنامه اسپرواتور نیز نوشت :

کودتای ۲۸ مرداد و غارت خانه دکتر مصدق بوسیله پانصد ولگرد که از گودالهای جنوب شهر جمع آوری شده بودند انجام شد و به هر یک

سپید فرانك دادند كه هرچه می‌خواهند غارت کنند و پلیس هم دنبال آنها
بود

بدین ترتیب سازمان سیا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با کمک عناصر
خود فروخته و پلیدش در ارتش و شهریانی ایران و با بسیج کردن وبه
میدان کشیدن عده ای از مردم فقیر و فلك زده ایران ، بعنوان سیا هی
لشکر و برای خالی نبودن عریضه ، کودتائی را که از سویس مستقیماً " و مرحله
به مرحله هدایت می‌شد و گزارشش هر لحظه به رئیس جمهور آمریکا
(پرزیدنت آیزنهاور) می‌رسید ، به ثمر رسانید و حکومت جبهه ملی را ساقط
نموده و ایران و ایرانی را از حکومت ملی و رهبری مصدق محروم ساخت .

۱۹۵۲:
ایران

کتاب حکومت نامرئی حاصل مطالعات و تحقیقات توماس راس و دیوید وایز دو نفر روزنامه نویس امریکائی است که کوشیده اند در این کتاب سازمان اطلاعاتی امریکا موسوم به سیا را تشکیلانی معرفی کنند که نه تنها اداره امور ایالات متحده امریکا بلکه اداره بسیاری از دولت های جهان را بعهده دارد و در تثبیت یا عدم ثبات کشورها نقش تعیین کننده ای ایفا می کند .

توماس راس و دیوید وایز نخستین کار مشترک خود را بنام "ماجرا ی یو-۲" در سال ۱۹۶۲ و دومین ثمره همکاری خود را تحت عنوان "سیا ، حکومت نامرئی" در سال ۱۹۶۴ وقتی که هر دو تنها ۳۴ سال داشتند انتشار دادند .

کتاب "حکومت ناپیدا" اگرچه بظاهر جنبه انتقادی دارد و هدف نویسندگان آن اینست که به جامعه پرداخت کنند ه مالیات در امریکا بفهمانند با مالیات آنها چه کارهائی توسط سیا انجام می شود و اگرچه این کتاب در زمان انتشار خود سروصدای فراوان بپا کرد ، اما تنها در سال ۱۹۷۲ بود که بعضی مقامات اخراجی سیا اعتراف کردند هدف از انتشار حکومت نامرئی، تنها این بود که قدرت قاهره سازمان اطلاعاتی امریکا را به رخ رؤسای

دولت های جهان و همچنین برای غرور آفرینی به رخ مردم آمریکا بکشند .
این مقامات حتی اعتراف کردند که شایعه خرید چاپ اول "حکومت نامرئی"
توسط سیا ، جزیک برنامه تبلیغاتی برای فروش بیشتر این کتاب نبوده
است .

متن اصلی کتاب ماجرای خلیج خوکها و حمله به کوبا است و بعد
نویسندگان برای نمونه سایر ماجراهای سیاراد رکشورهای گونه گون شرح
می دهند .

سهم ایران از این کتاب بیش از چهار صفحه نیست که عین آنرا
با ترجمه ای از عبدالله گله داری در اینجا مرور می کنیم .

" ابعاد عملیات چریکی در قیاس با عملیاتی که برای تغییر یک
رژیم یا دولت صورت می گیرد ، بسیار اندک و ناچیز است . در اینکه " سیا "
به سال ۱۹۵۳ برای سرنگون کردن دولت دکتر محمد مصدق و پایبندار
نگهداشتن اریکه سلطنت محمد رضا پهلوی کودتائی ترتیب داد و آنرا به ثمر
رسانید ، تردیدی وجود ندارد . اما ، امریکائیهای انگشت شماری هستند
که می دانند کارگردان اصلی کودتائی که دولت وقت ایران را سرنگون کرد ،
یک جاسوس خادم " سیا " و نه " تئودور روزولت ، رئیس جمهوری پیشین
ایالات متحده بود .

او ، کریمیت (کیم) روزولت است که هفتمین عموزاده فرانکلین
روزولت هم هست و هنوز که هنوز است در چار دیوار " سیا " بخاطر قدردانی
از عملیات خارق العاده اش در تهران ، در حدود ۲۵ سال پیش ، به
" آقای ایران " شهرت دارد . " کیم " بعدها ، از " سیا " کناره گرفت و در
شعبه " واشینگتن کمپانی نفت خلیج (گلف اویل) به عنوان " رابط با دولت
استخدام شد . وی در سال ۱۹۶۰ ، به معاونت مدیرعامل کمپانی نفت
خلیج ، برگزیده شد .

یکی از افسانه‌هایی که در چار دیواری "سیا" دربارهٔ ماجراجوی-
 ثیهای روزولت زیبا تزد است اینست که اود رحالی که تفنگی حمایل کرده بود،
 در جایگاه فرماندهی ستونی از تانکها، با يك حملهٔ غافلگیرانهٔ خشونت -
 آمیز، به تهران یورش برد و قیامی را علیه مصدق "همیشه گریان" برانگیخت.
 يك عامل سیا که با وضع ایران آشنائی دارد، این داستان را "تا
 حدی افسانه مانند" نامید و گفت: "کیم" از يك مخفیگاه زیرزمینی در
 تهران - بد وراز محوطه سفارت امریکا - عملیات را هدایت می‌کرد. این
 شخص، با لحن تحسین آمیز افزود: "عملیاتی بواقع جیمزباندی بود."
 ژنرال فضل الله زاهدی - که اول سپتامبر ۱۹۶۳، در سن ۷۶
 سالگی، در گذشت توسط "سیا" برای جایگزینی دکتر مصدق برگزیده شده
 بود. او هم خصوصیتی داشت که يك جاسوس تخیلی را منعکس می‌کرد.
 وی يك متروهشتاد و پنج سانتیمتر قد و ترکیبی زن پسندانه داشت. با
 بلشویکها جنگیده و به دست کردها اسیر شده بود و در سال ۱۹۴۲ توسط
 انگلیسها هم ربوده شده بود. انگلیسها بدگمان بودند که به سودنازیها،
 توطئه می‌چیند. در جنگ جهانی دوم، انگلیسها همراه شورویها، ایران
 را اشغال کرده بودند.

عمال انگلیسی، پس از ربودن زاهدی، اعلام کردند که در اتاق
 خواب او چیزهایی به این شرح پیدا کرده اند: "کلکسیون از سلاحهای
 خودکار ساخت آلمان، شورتهای ابریشمی، نامه‌هایی از چتریا زان آلمانی
 که در نواحی کوهستانی فعالیت داشتند و بالاخره، يك دفترچه مصور
 روسیهای گلچین شده تهران همراه با نام و نشانی آنها؛" پس از جنگ،
 زاهدی مدارج ترقی را بسرعت پشت سر نهاد. به سال ۱۹۵۱ وقتی دکتر
 مصدق نخست وزیر شد، زاهدی وزیر کشور بود.

مصدق، در آوریل همین سال کمیانی انگلیسی نفت ایران و

انگلیس را ملی کرد و پالایشگاه عظیم نفتی آبادان را که مشرف به خلیج فارس است، صادره کرد. پالایشگاه تعطیل شد و این تعطیلی به بیکار شدن هزاران کارگر انجامید و ایران را در یک بحران مالی فروبرد. بریتانیا، با برخورداری از پشتیبانی دیگر دول غربی، خرید نفت ایران را "بایکوت" کرد. کارکنان بومی قادر نبودند بدون یاری کارکنان فنی انگلیسی پالایشگاه را با ظرفیت کامل اداره کنند.

مصدق با حزب "توده" - حزب کمونیست ایران - همدست شد و این امر، لندن و واشینگتن را نگران کرد که مبادا شورویها سرانجام مسیر جریان عظیم نفت ایران را به سوی کشور خود که با ایران مرز مشترک دارد تغییر دهند. زاهدی که حزب توده را قابل تحمل نمی دانست با مصدق در افتاد. مصدق، به بهانه "ضعف مزاج"، از روی تخت خواب خود، بحران را رهبری می کرد.

اینجا بود که "سیا" و "کیم" روزولت، دست بکار شدند تا مصدق را برکنار و زاهدی را جانشین او گردانند. روزولت، با وجودیکه سی و هفت سال پیش نداشت، در امر اطلاعاتی بسیار خبره بود. او که مثل پدرش، یعنی فرزند رئیس جمهوری پیشین "کرمیت" نام داشت، در بوئنوس آیرس متولد شده بود. "کیم" اندکی پیش از شروع جنگ دوم جهانی، از دانشگاه هاوارد فارغ التحصیل شد و سپس در مؤسسه فنی تکنولوژی کالیفرنیا (کالتک) کرسی استادی تاریخ را اشغال کرد. وقتی هنوز در هاوارد تحصیل می کرد، متأهل شد.

"کیم" با ملحق شدن به اداره ویژه استراتژیکی، از زندگی فرهنگی کناره رفت و پس از پایان جنگ، به عنوان کارشناس امور خاورمیانه، به "سیا" پیوست. پدرش، در جریان جنگ، در آلاسکا درگذشت و عمویش، ژنرال تئودور روزولت، یک سال بعد، در سواحل نورماندی فوت کرد.

دول انگلیس و امریکا متفقا " مصمم شدند مصدق را سرنگون کنند .
 طبق پیش بینی " سیا " شرایط برای موفقیت کاملا " مساعد بود و می شد با يك
 قدرت نمائی ، وفاداری مردم ایران را نسبت به شاه جلوه گر ساخت . رهبری
 عملیات برعهده " کیم " روزولت قرار گرفت که در آن هنگام برجسته ترین عامل
 " سیا " در خاورمیانه به شمار می رفت . روزولت ، مطابق مقررات متداول ،
 وارد ایران شد . او ، با اتومبیل از مرز به تهران آمد و ناگهان از انظار
 ناپدید شد . وی چون قبلا " هم مدتی در ایران به سربرده و از این رو
 چهره ای آشنا به حساب می آمد ناگزیر بود آفتابی نگردد و برای گریز از عمل
 مصدق که همواره دنبالش بودند ، محل ستاد عملیات خود را کرارا " عوض
 می کرد . روزولت ، دور از محدوده قلمرو تحت حمایت سفارت امریکا عملیاتش
 را دنبال می کرد . بدیهیست که پنج امریکائی دیگر ، منجمله پاره ای از عمل
 " سیا " که در سفارت بودند ، با او همکاری داشتند . بعلاوه ، هفت تن
 جاسوس محلی ، از جمله دو کارگردان برجسته جاسوسی ایرانی با او تشریک
 مساعی می کردند . با اینکه این دو نفر در تمام مدت جریان عملیات بموسیله
 رابطهای خود با روزولت تماس داشتند ، روزولت هرگز با آنها ملاقات نکرد
 وقتی نقشه قیام در مرحله تهیه بود ، ژنرال نورمان شوارتسکف که
 در برنامه " حرامزادگان جنایتکار " رادیو شرکت می کرد ، سر و کله اش در تهران
 پیدا شد . او ، در دهه ۱۹۴۰ ، نیروی پلیس شاه را سازمانی تازه داده
 بود . این شخص هنگامی شهرت یافت که در سال ۱۹۳۲ ، در مقام ریاست
 پلیس محلی نیوجرسی ، درباره ربایندگان کودکان لیندبرگ ، تحقیقاتی به
 عمل آورد . شوارتسکف از دوستان قدیم خانواده زاهدی بود و ادعای کرد
 برای " تجدید دیدار با یاران قدیم " آمده است . اما ، در واقع ، بخشی از
 عملیات مورد نظر را تشکیل می داد .

شاه ، روز ۱۳ اوت فرمانی صادر کرد و ضمن آن مصدق را برکنار و

زاهدی را به نخست وزیری منصوب کرد . مصدق یکدنده ، سرهنگ نصیری را که فرمان برکنارپیش را آورده بود بازداشت کرد . در خیابانها ، مردم آشوب بپا کردند و شاه سی و سه ساله ، همراه همسرش ثریا با هواپیما ، از کاخ خود ، در ساحل دریای خزر به بغداد گریخت . دو روز تمام که اغتشاش ادامه داشت . تماس روزولت با دو عامل اصلی ایرانیش ، قطع بود .

در این گیرودار ، شاه به رم رفت و آلن دالس (رئیس وقت سیا) برای تبادل نظر با او به ایتالیا پرواز کرد . اشرف ، خواهردوقلو وزیبای شاه کوشید در یک توطئه بین المللی نقشی ایفا کند ، اما شاه حاضر نشد با او به گفتگو بنشیند . گروههای کمونیست در تهران کنترل خیابانها را به دست گرفتند و با برپا کردن جشن و سرور مجسمه های شاه را پائین کشیدند . مخالفت با مصدق بطور ناگهانی شکل گرفت . افراد ارتش بینه دستگیری تظاهرکنندگان پرداختند . روزولت ، اول وقت روز ۱۹ اوت ، از پناهگاهش به ایادی ایرانی خود دستور داد تا آنجا که بتوانند عوامل خود را به خیابانها سرازیر کنند . این ایادی ، به یک باشگاه ورزشی رفتند و ترکیبی حیرت انگیز از گروههای متفاوت وزنه برداران ، میلیتان و ژیمناستیک بازان ، تشکیل دادند . این ترکیب متشکل اما ناهماهنگ ، به بازارها ریختند و به طرفداری از شاه به دادن شعار پرداختند . حجم این گروه بسرعت فزونی می گرفت . تقریباً " روز به نیمه رسیده بود که تردیدی باقی نماند که کفه ترازو به زیان مصدق برگشته است و هیچ چیز نمی تواند ورق را عوض کند .

زاهدی ، از پناهگاه خود بیرون آمد و در مسند قدرت قرار گرفت . شاه از تبعیدگاهش بازگشت ، مصدق زندانی شد و سران توده اعلام شدند .

در این حیص و بیص ، بریتانیا انحصار خود را بر نفت ایران از کف داد . يك کنسرسیوم غربی متشکل از کمپانیهای نفتی ، در اوت ۱۹۵۸ ، يك قرارداد نفتی به مدت بیست و پنج سال ، با ایران امضاء کرد . بر اساس قرارداد جدید ، چهل درصد از سهام نفت ایران به شرکت سابق نفت انگلیس و ایران تعلق یافت . چهل درصد دیگر سهام هم به گروهی از کمپانیهای نفتی امریکائی - گلف اوایل ، استاندارد اوایل آف - نیوجرسی و کالیفرنیا ، کمپانی نفتی تگزاس و سکونی موبیل - داده شد . کمپانی رویال - داچ شل ۱۴ درصد و کمپانی فرانسوی فرانسزد و پترول شس درصد سهام را دریافت کردند . برنامه این معامله ، نیمی از درآمد چندین میلیون دلاری به ایران تعلق یافت و متقابلاً " به کمپانی سابق نفت انگلیس و ایران تضمین داده شد که مبلغ هفتاد میلیون دلار خسارت پرداخت شود .

البته ، ایالات متحده ، نقش " سیا " را در این ماجرا هرگز اذعان نکرد . دالس ، در يك برنامه تلویزیونی که در سال ۱۹۶۲ ، پس از باز نشستگی او در " سیا " نشان داده شد بطور غیر مستقیم و تلویحی به این موضوع اشاره کرد . از او سؤال شد که آیا صحیح است که " سیا " میلیونها دلار برای اجیر کردن مردم و آوردن آنها به خیابانها و انجام دیگر کارها برای سرنگون ساختن دولت مصدق ، صرف کرد ؟ آیا در این زمینه ممکنست مطلبی فاش کنید ؟ دالس جواب داد : " البته این ادعا که دلارهای بیشماری خرج کردیم بکلی اساس ندارد . "

رئیس سابق " سیا " در کتاب خود تحت عنوان فن اطلاعاتی ، تلویحاً " به این مسئله چنین اشاره می کند . " حامیان شاه از پشتیبانی خارجی برخوردار شدند . " او از گفتن صریح این مطلب که چنین حمایتی مستقیماً " از ناحیه " سیا " صورت گرفته امتناع ورزیده است .

گرچه پس از کودتای ۱۹۵۳ ایران همچنان طرفدار غرب باقی

ماند ، اما در رفع فقر وحشتناك این سرزمین كه نسیال ، اقدامی مؤثر به عمل نیامده است . بهر حال ، درآمد نفتی ایران هرگز عاید مردم نشد . ایالات منحه ده ، از ۱۹۵۱ تا هنگام تحریر این كتاب ، يك میلیارد و ۳۰۰ میلیون دلار به صورت كمك به ایران سرازیر کرده اما ظاهراً " قسمت اعظم این پول را مقامات بشدت فاسد ، به جیب زده اند . گزارش کمیته كنگره امریکا در سال ۱۹۵۷ ، در باره عملیات دولت از این حكایت دارد كه كمك امریکا به ایران ، تا بدان حد ناشیانه صورت گرفته است كه نمی توان بتحقیق گفت ، " چه برسر پولها آمده است . "

کیم روزولت چه می گوید؟

آنچه در رد و بخش پیش آمد ، تمامی دلایل و اصول ادعاهائی است که طرفداران دکتر محمد مصدق، آیت الله خمینی و هواداران و همچنین محافل و سازمانهای مخالف با محمد رضا شاه پهلوی برای اثبات اینکه ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ يك كودتا بوده است ، بکار می برند و بارها و بارها ، کتاب سرمقاله و نشریات گوناگون درباره آن انتشار داده اند . همانگونه که پیش از این هم اشاره شد منشأ این داوری نقل قولی است از کرمیت روزولت مأمور برجسته سازمان اطلاعاتی امریکا که در روایت این نقل قول هم اصل امانت مراعات نشده و تنها قسمتهائی از نقل قول که به سود منافع این گروهها بوده است ترجمه و براساس آن داوری کرده اند .

با مطالعه همه جانبه و دقیق تمامی کتابها و نوشته هائی که در این زمینه انتشار یافته نکات مهم این ادعاها را می توان بشرح زیر خلاصه کرد :

- ۱- انگلستان و امریکا تصمیم به ساقط کردن دولت دکتر محمد مصدق می گیرند .
- ۲- ژنرال نورمن شورا تسکف و کرمیت روزولت از سوی سازمان سیا هدایت عملیات کودتا را تا پیروزی آن بعهده داشته اند .

- ۳- فرمان محمد رضا شاه پهلوی مبنی بر عزل دکتر محمد مصدق از نخست وزیری و انتصاب سرلشگر زاهدی بجای او غیر قانونی است .
- ۴- سفارت امریکا چکی بمبلغ ۵ میلیون دلار به برادران قشقائی پیشنهاد می کند تا فارس را برای تدارك کودتا در اختیار ژنرال زاهدی قرار دهد .
- ۵- اشرف پهلوی در ژنو با آلن دالس رئیس سازمان سیا و برادر جان فاستر دالس وزیر امور خارجه وقت امریکا ملاقات می کند و طرح کودتا تضمین می شود .
- ۶- سازمان سیا مبلغ معتنا بهی دلار برای این کودتا خرج می کند که ارقام آن برحسب بلند پروازی مدعیان آن متفاوت است . " اندرو تالی " نویسنده فصل هفتم کتاب سیا آنرا ده میلیون دلار ، جهانگیر عظیمی در کتاب جنبش ملی ایران آنرا سی و دو میلیار و ۶۰۰ میلیون ریال ، ژرارد و ویلیه نویسنده فرانسوی در کتاب صعود مقاومت نا پذیر محمد رضا ، شاه ایران آنرا سی و دو میلیون و ششصد و چهل و سه هزار ریال یا معادل ۳۹۰ هزار دلار به نرخ آنزمان ذکر کرده اند .
- ۷- شعبان جعفری موسوم به " شعبان بی مخ " رهبر بسیج کردن جاهلها و کشاندن مردم به خیابانها بوده است .
- این ۷ مورد ، اصول ادعائی گروههای مخالف محمد رضا شاه پهلوی در مورد اثبات ماجراهای ۲۸ مرداد بعنوان کودتا است و اینک پیش از آنکه در بخشهای بعدی حقایق ماجرا را فاش کنم ، بد نیست مروری دوباره درباره این اصول ادعائی داشته باشیم تا ببینیم آیا این اصول ادعائی می تواند واقعی هم باشد یا نه ، و اگر هست میزان واقعیت آن چقدر است و احیاناً " کدامیک از آنها صحیح و کدامیک ناصحیح است .
- در مورد اول این خلاصه اصول ادعائی ، یعنی علاقه و تمایل

امریکا و انگلستان برای سرنگونی دولت دکتر محمد مصدق جای هیچگونه شبهه و تردیدی نیست. انگلستان از همان روزهای نخست صدارت دکتر مصدق می‌کوشید تا به‌ترتیب شده دولت وی را سرنگون سازد، شاید که باز بتواند بر سفره گسترده نفت ایران بنشیند. باید توجه داشت که ما از انگلستانی صحبت می‌کنیم که کمرش زیر بار فشار جنگ جهانی دوم شکسته بود. هندوستان که منبع عظیم رونق اقتصادی این کشور بود به استقلال دست یافته و هردو پاره هند و پاکستان خیال مذاار با بریتانیا را نداشتند. سایر کشورهای مستعمره سرود استقلال و آزادی سرداده بودند، اقتصاد انگلستان ورشکسته بود و نفت ایران نیز از چنگالشان بیرون آمده بود. بهمه این دلایل و دلایل و مستندات بسیار دیگر انگلستان با تمام علایق خود سعی در براندازی دولت دکتر مصدق داشت و در اینراه تلاشهای بسیار نیز کرد که شاید دولت چهار روزه احمد قوام (قوام السلطنه) یکی از آن‌همه باشد.

..... و اما امریکا در زبانش‌های پیش خواندیم که چگونه با بروی کار آمدن دولت منتخب حزب دموکرات امریکا به ریاست جمهوری هری ترومن و بدنبال طرح دست اندازی بر منابع نفتی خاور میانه و بویژه ایران، ناگهان جبهه ملی ایران تشکیل شد، بقدرت رسید و یک اقلیت شش نفری توانستند اکثریت را با خود همراه سازند و پس از تصویب قانون ملی شدن صنعت نفت، مصدق را به نخست وزیری برسانند. تا هنگامی که ترومن و یاران دموکراتش بر سر کار بودند، مصدق نیز و همه ای برای ازدست دادن کرسی نخست وزیری نداشت، بخصوص که هنوز پسنوشت نفت ایران نامعلوم بود و یاران مصدق که دروازه چشم وی همه دستورات خود را از امریکا دریافت می‌داشتند، سعی می‌کردند با تشویق وی به حفظ موضع مخالفت خود با انگلستان، فرصت کافی به ایالات متحده امریکا بدهند تا این کشور

با استفاده از شرایط ناسامان روابط ایران و انگلستان يك کمپانی مشترک امریکائی تشکیل دهد و این شرکت سهام نفت کمپانی ایران و انگلیس را خریداری کرده و اگر قرار هم باشد سهمی از این نمد نصیب شیر پی — بریتانیا باشد ، همه چیز در اختیار و به میل امریکا قرار گیرد .

با پیروزی جمهوری خواهان و آغاز دوره ریاست جمهوری ژنرال آیزنهاور ، پایه های قدرت دکتر مصدق به لرزه درآمد و وی بی آنکه رغبتی با همکاری با شورویها داشته باشد ، بخاطر تهدید دولت تازه امریکا که شدید تر از هر دولت امریکائی دیگر مخالف با کمونیست ها بود ، چشمک زدن با مسکو را با آزاد گذاشتن دست توده ای ها و با همکاری بسیار صمیمانه " لاورنتیف " سفیر متعصب شوروی در ایران آغاز کرد .

این اشتباه دکتر مصدق که برای تهدید امریکائی ها ، به شوروی — ها متوسل شد ، روابط لندن و واشنگتن را که در زمان ترومن چندان صمیمانه نبود ، صمیمانه ساخت و هر دو دولت از ترس سرازیر شدن نفت ایران به شوروی تصمیم گرفتند اختلافات خود را کاهش داده ، پس از دور کردن ایران از خطر کمونیسم آنگاه جنگ یا توافق بر سر غنائم را آغاز کنند . به این ترتیب " آلن دالس " معاون سازمان سیا در زمان ترومن که اینک به ریاست این سازمان رسیده بود ، طرح قدیمی براندازی دولت مصدق را که مورد مخالفت ترومن قرار گرفته بود از کشمیر خود خارج کرد و بروی میز گذاشت و برای اجرای آن هم کرمیت روزولت را انتخاب کرد و تحت تعلیم قرار داد . اما کرمیت روزولت بشرحی که خواهد آمد نتوانست در دیدار با نمایندگان منتخب انتلیجنس سرویس انگلستان به توافق برسد و خود يك تنه عازم ایران گردید تا در براندازی دولت مصدق شرکت کند . به عبارت دیگر امریکا ، پس از اینکه با طرح و برنامه دقیق خود جبهه ملی را بقدرت رساند و مصدق را به نخست وزیری برد تا انگلیس ها را بیرون کند ، اینک با

دست یابی به هدف خود و بخاطر اشتباهی که مصدق در نزدیک ساختن خود با شورویها کرد، خیال داشت پند حریف بریتانیایی خود را بپذیرد و مصدق را سرنگون کند. اما آیا همین طرح است که سبب ایجاد ماجراهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ می شود یا خیر و آیا گرمیت روزولت موفق می شود تا نقشه خود را به مرحله عمل درآورد بخشی است که بزودی به آن خواهیم پرداخت. دومین اصل از اصول ادعائی تأکید بر نقش ژنرال نرمن شوآرتسکف و گرمیت روزولت در ماجراهای ۲۸ مرداد است و برای روشن شدن نقش این دو و اینکه آیا براستی آنها کاری کردند یا خیر ناگزیر باید کمی بیشتر با سازمان اطلاعاتی امریکا موسوم به "سیا" آشنا شویم.

"سیا" یا سازمان جاسوسی امریکا می تواند وجود خود را مرهون حمله غافلگیرانه ژاپنی ها به "پرل هاربر" بداند. ایالات متحده پس از این حمله، انزواطلبی سنتی خود را پایان داد و به عنوان رهبر جهان غرب، از جنگ جهانی دوم سر بیرون آورد. امریکا به این واقعیت دست یافت که مسئولیت های جدید و هدفهای جهانی نیاز به ایجاد یک شبکه اطلاعاتی جهانی دارد. شبکه ای که بتواند زودتر و برتر و دقیق تر از سازمانهای رقیب خود نظیر اینتلجینس سرویس انگلستان و کا.گ.ب. شوروی عمل کند.

فرانکلین روزولت در آغاز تولد امریکا در صحنه سیاست بین العلی و بدنبال ماجرای پرل هاربر لزوم تشکیل چنین سازمانی را ضروری تشخیص داد. روزولت در سال ۱۹۴۰ یک وکیل دعاوی موسوم به "ویلیام داناوان" را به انگلستان، مدیترانه و بالکان گسیل داشت تا بطور غیر رسمی اطلاعاتی برایش جمع آوری کند. داناوان با اطلاعاتی که روزولت خواسته بود، مراجعت کرد و در بازگشت به رئیس جمهوری پیشنهاد کرد تا یک سازمان اطلاعاتی بوجود آید.

دفتر هماهنگ سازی اطلاعات از این سازمان شکل گرفت و ژنرال داناوان رئیس آن شد، این دفتر در روز ۱۳ ژوئن ۱۹۴۲ به دفتر خدمات استراتژیکی و دفتر اطلاعات جنگی تقسیم گردید.

تا سال ۱۹۴۴، داناوان برای ایجاد یک آژانس مرکزی اطلاعات طرحهای گونه گونی به روزولت عرضه کرد و روزولت نیز آنرا برای رؤسای ستاد مشترک فرستاد، اما هرگز با آن موافقت نشد.

وقتی هری ترومن رئیس جمهوری شد، دریا سالارویلیام لیپی را احضار کرد و از او خواست در این مورد مطالعه کند.

ترومن روز ۲۰ سپتامبر ۱۹۴۵ دفتر خدمات استراتژیکی را منحل کرد و خدمات آنرا به رکن اطلاعات ارتش منتقل ساخت و مابقی را به وزارت امور خارجه محول کرد.

چهار ماه بعد، در روز ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ ترومن فرمانی صادر کرد که بموجب آن یک مرجع اطلاعات ملی تشکیل شد و بعداً در ۱۹۴۷- سیا از شکم این سازمان تولد یافت. روز ۱۸ سپتامبر ۱۹۴۷ برپایه قانون امنیت ملی سازمان سیا رسمیت یافت.

قانون سیادرسال ۱۹۴۹ از تصویب گذشت و بموجب آن سیا از رعایت همه قوانین فدرال که مقرر کرده است "وظایف، اسامی و عناوین رسمی، حقوق و یا تعداد کارمندان در استخدام آژانس" را برملا کند معاً ساخته شد و نیز اختیارات حیرت انگیزی سابقه ای را به رئیس سیا تفویض کرد که بدون توجه به مفاد قوانین و مقررات حاکم بر صرف هزینههای دولت می توانست همه رقم پولی را که می خواست خرج کند.

سیا در زمان ریاست جمهوری جان اف کندی به اوج قدرت و کارآئی خود رسید.

با توجه به این تاریخچه مختصر ناگزیر به این نکته نیز دست

می‌یابیم که در سال ۱۹۵۳، وقتی که ماجراهای ۲۸ مرداد روی داد، تازه چهار سال از عمر سیا می‌گذشت و این سازمان برآستی علاقمند بود برای خود در سطح جهانی کسب آبرو و حیثیتی کند و به رقبای روسی و انگلیسی خود بفهماند که رقیب قدرتمندی برای آنها شده است، اما بهر حال سیا در ۱۹۵۳ سیای قدرتمند دهه اول سالهای ۱۹۶۰ نبود. بهر تقدیر هر دو این چهره‌ها یعنی نرمن شوارتسکف و کرمیت روزولت پیش از این تاریخ نیز در ایران نقش‌هایی داشته‌اند که به خلاصه، از آن یاد می‌کنیم:

نرمن شوارتسکف در دهه ۱۹۴۰ بعنوان يك کارشناس امریکائی در خدمت شهرداری ایران بود. وی در فاصله سالهای ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۸ در سازماندهی و روبراه کردن تشکیلات شهرداری ایران با سرلشگر زاهدی که ریاست شهرداری را به عهده داشت همکاری می‌کرد.

وی در سال ۱۹۳۲ رئیس پلیس ایالت نیوجرسی بود. در این زمان فرزند لیتند برگ خلبان معروفی که نخستین بار از فراز اقیانوس اطلس به تنهایی پرواز کرد و به اروپا رسید ربهوده شد و شوارتسکف تحقیقاتی بعمل آورد که بموجب آن در امریکا نیز به شهرت فراوان رسید. وی در برنامه‌های پرشنونده رادیوئی موسوم به "گانگ بسترز" نیز این شهرت را حفظ کرد و برای مردم امریکا چهره ای شناخته شده بود.

شوارتسکف، بسبب همکاری نزدیک با سرلشگر فضل‌الله زاهدی در ردیف دوستان صمیمی و خانوادگی وی درآمد و حتی پیش از سفر ۱۰ مرداد ۱۳۳۲ خود به تهران بارها برای دیدار از زاهدی و بدعوت وی به تهران آمده بود.

در ادعاهای مخالفان محمد رضا شاه پهلوی به شوارتسکف بعنوان قهرمان اصلی ماجرای ۲۸ مرداد اشاره شده است و این بخاطر مسافرتی است که وی بدعوت زاهدی در همان روزها به ایران داشت.

بررسی و تحقیقات دامنه داری که بعمل آمد نشان می‌دهد که ژنرال نرمان شوآرتکف روز اول ماه اوت برابر با ۱۰ مرداد ۱۳۳۲ یعنی فقط ۱۸ روز پیش از ۲۸ مرداد به تهران می‌آید، وی پیش از این مسافرت سرگرم دیدار از کشورهای لبنان و سوریه بود و قصد داشت پس از سوریه به پاکستان برود، اما سپهبد زاهدی که در آن هنگام در خفا بسر می‌برد از او خواست که به تهران بیاید.

شوآرتکف درباره این سفر خود بشرحی که بعد ها روزنامه نیویورک تایمز در شماره ۹ اوت ۱۹۵۳ (۱۸ مرداد ۱۳۳۲) نوشت، می‌گوید:

فقط برای دیدار چند نفر از دوستان سابقم به تهران آمدم.

در این سفر شوآرتکف دو ملاقات طولانی در محلی نامعلوم با سرلشگر زاهدی داشته است و بی تردید زاهدی که هنوز حتی فرمان نخست وزیری را دریافت نداشته بود، در مورد ایران، وضع ایران و اینکمایا در صورت اقدام زاهدی برای سرنگونی مصدق، امریکا دولت جدید را به رسمیت خواهد شناخت یا نه با وی مذاکره کرده است.

شوآرتکف در همین سفر به زاهدی اطلاع می‌دهد که بموجب گزارشهای قابل احتسابی که دارد توده ای ها در شهریورماه دولت مصدق را ساقط خواهند کرد و جمهوری دموکراتیک روس برقرار می‌سازند. عمر سفر شوآرتکف به تهران تنها ۴۸ ساعت بطول می‌انجامد و برخلاف آنچه گفته شده بدلیل محظورانی که مصدق برای محمد رضا شاه پهلوی فراهم ساخته بود و جزء به جزء ملاقاتهای دربار توسط ابوالقاسم امینی و سایر جاسوسان دو جانبه به وی اطلاع داده می‌شد با شخص پادشاه ملاقات نکرد، اگرچه مایل بود خبر خطر قریب الوقوع کمونیست شدن ایران را شخصا به شاه بدهد.

شوآرتکف ۴۸ ساعت بعد، تهران را به قصد پاکستان ترک گفت.

ژرارد و ویلیه نویسند ه فرانسیوی در کتاب خود موسوم به " صعود مقاموست
ناپذیر محمد رضا ، شاه ایران " می نویسد :

" در این موقع کیم روزولت برای اینکه تا ثنور داغ است استفاده
کند ، یک بولد وزر نیرومند دیگر رابه کار می اندازد و ژنرال شوارتسکف را وارد
معرکه می کند "

این ادعا را " اندرو تولی " نیز در کتاب سیا یاد آور می شود ، اما

ژرارد و ویلیه در ادامه مطلب خود می نویسند :

" شوارتسکف ، چهل وهشت ساعت پس از ورودش به تهران با
سرخوردگی بسوی پاکستان حرکت می کند در واقع نام شوارتسکف
دیگر در هیچ یک از اسناد پس از ۲ اوت ۱۹۵۳ (۱۱ مرداد ماه) دیده
نمی شود . دلیل این مطلب روشن نیست . آیا در میان شوارتسکف و کیم
روزولت رقابتی وجود داشته است ؟ آیا سرهنگ پیر سرویس های خاص
امریکا ، از مأموریت و نقش مهمی که به کیم روزولت واگذار شده بود ، دلخور
بوده است ؟ شاید . بهر حال این از نکات مبهم تاریخ سازمان " سیا " است
که به احتمال قریب به یقین هرگز روشن و آشکار نخواهد شد "

براین اساس ، شوارتسکف که بقول " ویلیه " با سرخوردگی و تنها

پس از ۴۸ ساعت اقامت در ایران به پاکستان می رود ، نمی توانسته است
در هدایت و رهبری طرح براندازی شرکت داشته باشد ، اما باید اعتراف
کرد که اطلاعات او مبنی بر براندازی نه تنها دولت مصدق بلکه رژیم
شاهنشاهی بدست کمونیست ها می توانسته است به تصمیم گیری پادشاه
دایر بر عزل دکتر مصدق کمک کند : اطلاعاتی که از سوی شوارتسکف به
سرلشکر زاهدی داده شد و توسط یکی از فرماندهای نیروی هوایی به
اطلاع محمد رضا شاه پهلوی رسید . علاوه براین هیچگونه سند و مدرکی تا
لحظه نگارش این کتاب درباره نقش شوارتسکف در این ماجرا از هیچ منبع

و سازمانی انتشار نیافته و صحبت در مورد آن از حد شایعه و استنباط تجاوز نکرده است.

و اما در مورد کرمیت (کیم) روزولت، ماجرا بشرح دیگری است.
کرمیت روزولت موسوم به "کیم" روزولت، پیش از سال ۱۹۵۳، —
رئیس سازمان سیاه در خاورمیانه بود. درجه وی سرگردی بود، وی برادر-
زاده تئودور روزولت رئیس جمهوری اسبق و پسر عموی فرانکلین روزولت
رئیس جمهوری زمان جنگ جهانی دوم در امریکا است. کیم روزولت کار-
شناس امور خاورمیانه در امور سیا بوده است.

کیم روز ششم ژوئیه ۱۹۵۳ برابر با ۱۵ تیر ۱۳۳۲ در راه بغداد
به تهران، از طریق گمرک قصر شیرین با نام حقیقی خود وارد ایران شد،
در حالی که دولت دکتر مصدق به تمامی مأموران مرزی ایران اعلام داشته
بود که وی مجاز به ورود به خاک ایران نیست.

"ویلیه" می نویسد: "..... بدیهی است کیم روزولت کاری
مخاطره آمیز کرده است که با نام اصلی خودش به مأموران مرزی رجوع می-
کند، زیرا مأموران مخفی مصدق با نام او آشنا هستند....."
کرمیت روزولت خود در این باره می گوید:

"..... با یک اتومبیل امریکائی و همراه یکی از دوستانم از بغداد اعزام
ایران شدم در آن روزها که وارد ایران شدم، وضع ارتباطات بین مرزها و
مرکز بسیار بد بود. مأمورگارد مرزی، مرد بسیار کودنی بود و خوب نمی-
توانست انگلیسی بخواند و صحت و سقم گذرنامه مرا تشخیص دهد....."
"ویلیه" که با روزولت هم مصاحبه کرده است می نویسد:

"..... مأمور ایرانی که نمی تواند بد رستی گذرنامه امریکائی را بخواند و
بفهمد، هنگام پرکردن اعلامیه ورودی دو سطر را با هم اشتباه می کند و کیم
روزولت هم می بیند که برایش در روی اعلامیه ورودی وضعی مضحك پیش

آمده است . زیرا در گذرنامه‌اش در ردیف "علائم خاص" نوشته شده است ،
جای زخم در گونه چپ و مأمور پلیس مرزی ایران این عبارت را در اغلامیه
ورودی در مقابل نام خانوادگی ثبت می‌کند

به این ترتیب کریمت روزولت وارد ایران می‌شود ، اما حال از زبان
خود او از نقشه ها و برنامه هایش در ایران صحبت کنیم .
کریمت روزولت در مصاحبه ای با روزنامه " لوس آنجلس تایمز "
می‌گوید :

— کودتای ایران ، نخستین عملیات مخفی علیه يك دولت خارجی
بود که بوسیله سیاد ماههای آخر حکومت ترومن تنظیم شده بود ولی بررسی
درباره اجرای آن در حکومت دموکراتها (ترومن) که از مصدق جانبداری
می‌کرد متوقف گردید .

روزنامه لوس آنجلس تایمز ، شرحی براین مصاحبه افزوده می —
نویسد :

" سالهاست یاران مصدق " سیا " را متهم به انجام کودتا ، در
ایران می‌کنند . برخی از این افراد مانند مهدی بازرگان در حکومت جدید
ایران عضویت دارند . ولی دولت امریکا هیچگاه اتهام آنها را تأیید نکرد .

روزولت سپس داستان را چنین ادامه می‌دهد :

— سیا ، پس از تبادل نظر با انگلیسی‌ها ، تصمیم به سرنگون کردن
دولت مصدق گرفت . ما اوضاع ایران را از سال ۱۹۵۲ مورد بررسی قرار
داده بودیم و انگلیسی‌ها از مدتی پیش از آن تاریخ ، در زمینه پیشنهاد
کودتا در ایران با ما وارد گفتگو شده بودند ، یعنی در سال ۱۹۵۲ ، موقعی
که سفیر کبیر انگلستان از ایران اخراج شد . در آن موقع در حدود دو سال بود
که مصدق حکومت می‌کرد . وی طی این مدت موقع خود را در پارلمان
مستحکم کرده بود و بتدریج قدرت و نفوذ شاه را تضعیف می‌کرد . مصدق

با ملی کردن يك ميليارد دلار، دارائی شرکت نفت ایران و انگلیس، خشم و غضب قدرتهای غرب را برانگیخته بود. دولت های انگلیس و امریکا توافق کردند که مانع صدور نفت ایران شوند.

بررسی درباره تهیه و اجرای طرح کودتا، زمانی آغاز شد که نمایندگان شرکت نفت ایران و انگلیس با توافق دولت انگلستان با ما تماس گرفتند. آنها در لندن در زمینه بحث درباره طرح کودتا، با من وارد مذاکره شدند. من به آنها گفتم، من نمی توانم در این مورد با شما مذاکره کنم. من اجازه ندارم. ولی آنها طرح خود را بطور مشروح، که موجب اتلاف وقت شد، برای من توضیح دادند، طرح جالبی بود. با جزئیات و خصوصیات نظامی و غیر نظامی و جدول بندی و برنامه اجرا. درست مانند يك طرح نظامی و عملیات زیرزمینی. ولی بنظر من طرح قابل اجرا نبود. من به واشنگتن بازگشتم و در مورد تماس با انگلیسی ها با آلن دالس و معاون او، مشورت و گفتگو کردیم. ماه دسامبر ۱۹۵۲ فرارسید. آئینها و انتخابات ریاست جمهوری پیروز شد، ولی تا ژانویه ۱۹۵۳ — دموکراتها بحکومت لرزان خود ادامه میدادند. دالس اصرار داشت هری ترومن و دین آچسن، وزیر خارجه او که نسبت به دکتر مصدق سمپاتی دارد از موضوع طرح آگاه نشوند. آچسن کاملاً "مجدوب" دکتر مصدق بود، بهمین دلیل من هم مایل نبودم موضوع طرح کودتا را با او در میان بگذارم. مدعیان و مخالفان مردمی بودن ماجرای ۲۸ مرداد که به گفته کرمیت روزولت در مورد کودتا بودن وقایع ۲۸ مرداد استناد می کنند، آیا این قول روزولت را درباره رهبر خود دکتر مصدق که تا این حد مورد علاقه حزب، دموکرات، ترومن و آچسن بوده است هم قبول دارند؟ آیا باز هم لازم است در مورد امریکائی بودن جبهه ملی از آغاز تا کنون سند و مدرک دیگری ارائه شود؟

کیم روزولت سپس می گوید :

— قبل از اینکه آیزنهاور ، بطور رسمی عهده دار مسئولیت شود ، نامه مشروحی از مصدق دریافت کرده بود . نخست وزیر ایران از رئیس جمهوری جدید امریکا خواستار شده بود از او حمایت کند و به تحریم خرید نفت ایران پایان داده شود ، چون جان فاستردالس وزیر امور خارجه در جریان طرح کودتا قرار داشت در نتیجه پاسخ آیزنهاور به مصدق با لحن ملایمی " منفی " بود .

کیم روزولت در ادامه همین مصاحبه می گوید :

— اجرای کودتا برای " سیا " ضرورت داشت زیرا عوامل دیگری هم قصد کودتا داشتند ، ایرانیان طرفدار شاه ، چندان زیاد و سازمان یافته نبودند . انگلیسی ها نیز از انجام کودتا ، غافل نبودند .

روزولت سپس می گوید :

— من بدیدن شاه رفتم و به او گفتم مصدق را عزل کند و سرلشکر فضل الله زاهدی را به نخست وزیری بگمارد . شاه این پیشنهاد را با مسرت استقبال کرد . فقط میخواست اطمینان حاصل کند . با توجه به احترام و پذیرائی که ترومن و آچسن در ایالات متحده از دکتر مصدق بعمل آورده بودند ، اکنون میخواست مطمئن شود که دیگر از مصدق حمایت نخواهد شد

محمد رضا شاه پهلوی یکبار طعم این حمایت امریکائی ها را از دکتر مصدق چشیده بود و آن هنگامی بود که امریکا با تمام قدرت ماجرای ۲۰- تیر را بوجود آورد تا مصدق را بار دیگر به نخست وزیری برگرداند .

کیم روزولت سپس می گوید :

— پس از ورود به ایران ، به منزلی در حوالی کوهستانی تهران ، که دور از عبور و مرور مردم بود رفتم و به تنظیم کارها پرداختیم . ما یک میلیون

دلار داشتیم و کمتر از ۷۵ هزار دلار آنرا برای برآه انداختیم —
دمونستراسیون خرج کردیم ۰۰۰

روزولت اعتراف می‌کند که این ۷۵ هزار دلار را به يك شبکه که

شامل سه امریکائی و ۵ نفر ایرانی بوده پرداخت کرده است .

اینست تمام آنچه که کریمیت روزولت درباره ۲۸ مرداد می‌گوید .

کودتائی که بزعم او فقط ۷۵ هزار دلار خرج دربرداشته است !

و پیش از بررسی واقعیت، آیا می‌توان پذیرفت که تنها با ۷۵ —

هزار دلار، آن توده میلیونی را در سراسر مملکت ناگهان بسیج کرد و دولت
مصدق را که به گمان طرفدارانش پایگاه مردمی داشت سرنگون ساخت .

آیا حکومتی که پایگاه مردمی دارد — بفرض آنکه به هر تظاهرنکننده فقط

يك دلار پرداخت شده باشد و انسانی حاضر باشد به قیمت ازدست دادن

جان خود يك دلار دریافت دارد — چگونه نتوانست این طرفدارانش و آن —

۹۹ درصدی که رفراندوم انحلال مجلس را تصویب کرده بود در برابر خود —

اکثر ۷۵ هزار نفر استفاده کند .

روزولت می‌گوید : عوامل دیگری هم قصد کودتا داشتند —

انگلیسی‌ها نیز از انجام کودتا غافل نبودند .

آیا نمی‌توان تصور کرد در شرایطی که روسها، انگلیسی‌ها و

امریکائی‌ها هریک به خیال خویش قصد کودتا داشته‌اند، خود ایرانیان

آزرده از حکومت مصدق، ملت گرسنه و عذاب کشیده و سراب دیده آنروزها

هم با اقداماتی که مصدق، حسین فاطمی و حزب توده در فاصله روزهای

۲۵ تا ۲۸ مرداد انجام دادند، فکر بزمین زدن مصدق را بعنوان يك

جوشش و خروش مردمی تعقیب کنند؟ خواهیم دید که بی شك چنین بوده

است و آنچه در ۲۸ مرداد روی داده هیچ ارتباطی با دخالت‌های

مستقیم و غیر مستقیم امریکائی‌ها، انگلیسی‌ها و شورویها نداشته اگرچه نفس

این دخالت‌ها خود سبب تعجیل در برکناری مصدق شد و آن وقایع را سبب‌گردید .

اصل سوم از اصول ادعائی مبتنی بر این نکته است که فرمان محمد رضا شاه پهلوی مبنی بر عزل دکتر محمد مصدق از نخست‌وزیری و انتصاب سرلشکر زاهدی بجای او غیرقانونی است .

واقعیت اینست که چنانچه مجلس قانونگزاری ایران توسط دکتر مصدق و بدنیال نخستین فرماندوم ایران منحل نشده بود ، شاه نمی‌توانست نسبت به عزل مصدق اقدام کند . اما دکتر محمد مصدق ، مجلسی را که خود پرداخته بود ، پس از ماجرای نهم اسفند ۱۳۳۱ موافق با خود تشخیص نداد و بشرحی که در بخش‌های پیشین آمد بدنیال یک فرماندوم که بیش از ۹۹ درصد رأی‌دهندگان با انحلال مجلس موافقت داشتند مجلس را منحل ساخت . و از نظرگاه حقوقی شاه در فترت مجلس می‌توانست نسبت به عزل و نصب نخست‌وزیر و وزرا اقدام کند . در واقع این مصدق بود که با انحلال مجلس راه را برای عزل خود هموار کرد . جالب است یادآور شویم که در جریان فرماندوم جایگاه صندوقهای رأی‌گیری برای " آری " یا " نه " دورازهم بود و مأموران مصدق براحتمی می‌توانستند تشخیص دهند چه کسانی آری می‌گویند و چه کسانی نه ! و جالب‌تر آنکه نتیجه فرماندوم و فرمان تشریفات^{تی} انحلال باید به توشیح پادشاه می‌رسید و پادشاه زیربار توشیح این انحلال نرفت و سرانجام مصدق بدون آنکه حتی عنوان خود را بعنوان نخست‌وزیر زیر اعلامیه انحلال بنویسد ، تنها با ذکر نام " محمد مصدق " آنرا امضاء و انحلال را اعلام داشت .

براین اساس هنگام ابلاغ فرمان نخست‌وزیری زاهدی ، شاه بطور قانونی عمل کرده بود و این ادعا نیز مردود تلقی می‌شود .
و اما نکته دیگر اینکه سفارت امریکا چکی بمبلغ ۵ میلیون دلار به

برادران قشقائی پیشنهاد می‌کنند تا فارس را برای تدارک کودتا در اختیار
سرلشکر زاهدی قرار دهد .

این مطلب را جهانگیر عظیمی در کتاب جنبش ملی ایران نوشته
و اتحادیه انجمن های اسلامی دانشجویان در اروپا نیز شرح آنرا
در کتاب مصدق و نهضت ملی ایران آورده اند : آنها می‌نویسند :

" گودوین عضو سفارت امریکا آقایان محمد حسین قشقائی و خسرو
قسقائی را ملاقات کرد و چکی بمبلغ پنج میلیون دلار به آنها ارائه داد و
تقاضا نمود که زاهدی را که از شاه فرمان نخست وزیری دارد به فارس ببرند
تا دولتش را در آنجا تشکیل دهد و وعده دادند تا استقرار کامل دولت
زاهدی در سراسر کشور ماهانه پنج میلیون دلار بپردازند . برادران
قسقائی زیر بار پیشنهاد گودوین نرفته و جریان را به دکتر مصدق گزارش
دادند"

اگرچه برادران قشقائی همیشه نقطه ضعف هائی در برابر دریافت
پول از بیگانگان دارند ، ولی در حالی که بر حسب اعتراف روزولت وی تنها
يك میلیون دلار در اختیار داشته است چگونه آقای گودوین حاضر به
معامله ای به حجم ۵ میلیون دلار و بعد هم هر ماهه ۵ میلیون دلار می-
شود ، در حالیکه در آن زمان دولت امریکا حتی این مبلغ را بعنوان وام رسمی
هم در اختیار کشورها قرار نمی‌داد . از سوی دیگر در آنروزها قشقائی‌ها
محکم ترین نکیه گاه دکتر مصدق بودند و بعید بنظر می‌رسد که امریکائی‌ها^ی
یکروز طرفدار مصدق و حالا درصد سقوط وی برای انجام نقشه های خود
صمیمی ترین یاران مصدق را انتخاب کنند و حتی گمان هم نبرند که امکان
دارد معامله جوش نخورد و حریف از توطئه کودتا آگاه شود . ظاهرا " این
مستندات بیشتر به درد فیلمهائی نظیر " بالاتر از خطر " می‌خورد تا
بررسی وقایع ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ .

پنجمین نکته از اصول ادعائی اینست که اشرف پهلوی در ژنو با آلن دالس رئیس سازمان سیا ملاقات می‌کند و طرح کودتا تضمین می‌شود. حال به بینیم این موضوع تا چه حد می‌تواند واقعیت داشته باشد. ژرارد و ویلیه که با حوصله در صد تحقیق در این مورد برآمده است در کتاب خود موسوم به " صعود مقاومت نا پذیر محمد رضا ، شاه ایران " می‌نویسد :

" به روایت بعضی ها ، وقتی اشرف از تهران به ژنو بازمی‌گردد و از بودن " آلن دالس " رئیس سیا در سوئیس باخبر می‌شود با او تماس می‌گیرد و ملاقات می‌کند ، هند رسن سفیر امریکا در تهران هم در فاصله دوپرواز هواپیما و در توقف کوتاهی که در سوئیس دارد در این ملاقات حضور می‌یابد. اشرف از دالس می‌خواهد که رسماً " کمک امریکا " در صورت موفقیت عملیات سقوط مصدق تضمین کند . زیرا موقعی که در تهران بوده است ملاحظه کرده که این موضوعی است که فوق العاده ذهن برادرش را مشغول می‌دارد . آلن دالس هم با کمال اعتماد ، به اشرف اطمینان می‌دهد که ایالات متحده امریکا حداکثر کوشش خود را بکار خواهد برد و او هم این موضوع را محرمانه برای شاه تلگراف می‌کند و سرانجام همین تلگراف موجب می‌شود که شاه از تردید و دودلی بیرون آید و تصمیم بگیرد "

چنانچه فرض کنیم این ملاقات صورت گرفته باشد ، ملاحظه می‌کنید که این اشرف خواهر پادشاه ایران است که از دالس می‌خواهد " در صورت موفقیت عملیات سقوط مصدق " به ایران کمک کند . یعنی طرح براندازی مصدق ایرانی بوده است و چون با حمایت هائی که امریکا از مصدق می‌کرد امکان داشت با زهم ماجرای ۳۰ تیر تکرار شود ، اشرف از دالس می‌خواهد که " در صورت موفقیت عملیات مصدق " رسماً ، امریکا به ایران کمک کند . و در تأیید همین مطلب است که اشرف می‌گوید : این موضوعی است که

فوق العاده ذهن برادرش را مشغول می‌دارد"

بهرحال ژرارد و ویلیه در ادامه مطلب می‌نویسد :

" اما خود اشرف منکرآن است که چنین ملاقاتی با دالس داشته

است . برادرش (شاه) ، نیز می‌گوید که اگر هم واقعا " چنین اتفاقی روی

داده در هر حال او از جریان آن بی‌خبرمانده است"

ویلیه سپس می‌نویسد :

" اما در عین حال نمی‌توان در درستی اظهارات کیم روزولت در

این مورد تردید کرد . روزولت تأیید می‌کند که ملاقات اشرف با دالس در

سوئیس بکلی افسانه است و دالس هرگز بهیچ صورت در حوادث اوت —

۱۹۵۲ (مرداد ۱۳۳۲) نقش مستقیمی نداشته است .

باین ترتیب مورد پنجم این اصول ادعائی نیز مستندی واقعی

ندارد و میماند موضوع مبالغه‌مندی که سیا خرج کودتا کرده است . گفتیم

که این ارقام برحسب بلند پروازی مدعیان آن متفاوت است . آنچه برمذاق

طرفداران دکتر مصدق شیرین تر می‌آید رقم افسانه‌ای ۳۲ میلیارد و ۶۰۰

میلیون ریال است که اندرو تالی نویسنده کتاب سیا به آن اشاره می‌کند .

اندرو تالی می‌نویسد :

" بهرحال شوارتمکف دست بردار نبود و ریاست غیررسمی باجه

پرداخت گروه ضد مصدق را بعهده گرفت . برخی از ایرانیان یکبار ره‌تروتمند

شدند و طبق آنچه بعداً " معلوم شد در مدتی کوتاه شوارتمکف ناظر خرج

بیش از ده میلیون دلار پولهای سیا بوده است"

سؤال اینست که آیا بزعم اندرو تالی ، شوارتمکف که بیش از ۴۸ —

ساعت آنهم در تاریخ ۱۰ و ۱۱ مرداد در تهران اقامت داشته چگونه

می‌توانسته است ۱۸ روز بعد آنهم ظرف مدت يك شب "بیش از ده میلیون "

دلار توزیع کند .

روزنامه لوموند که از متاقع چپی‌ها در فرانسه حمایت می‌کند در شماره

۱۷ سپتامبر ۱۹۵۲ خود می‌نویسد :

"..... چك شماره ۷۰۳۳۵۲ با مضای اواد وارد ژرژدانلی بمبلغ
۳۲ / ۶۰۰ / ۰۰۰ / ۰۰۰ ریال از بانک ملی ایران گرفته شد و صرف
رستاخیز ۲۸ مرداد گردید . با این پول پانصد تن از ولگردان زاغه های
جنوب شهر را برای آشوب و غارت استخدام نموده ، بهریك سیصد فرانك
دادند ، نیز تنی چند از روحانیون را خریداری نمودند ."

معلوم نیست باقیمانده مبلغ افسانه ای ۳۲ / ۶۰۰ / ۰۰۰ / ۰۰۰

ریال پس از کسر دستمزد پانصد نفر ولگرد زاغه نشین هریك بمبلغ ۳۰۰ —
فرانك ، به چه مصرفی رسیده است . آیا تمامی آن نصیب "تنی چند از
روحانیون" گردیده یا مصارف دیگری هم داشته است ؟ . لوموند و سایر
مدعیان هرگز به چنین پرسشی پاسخ نمیدهند ، خاصه که آرشیو بانک ملی
ایران چنین شماره چکی را هرگز ثبت نکرده است .

از همه اینها جالب تر اینکه خود مدعی کودتا یعنی کرمیست

روزولت که اینهمه هیاهو بخاطر نقل قولهای اوست اعتراف می‌کند و به

صراحت هم اعتراف می‌کند که "..... ما یک میلیون دلار داشتیم و کمتر از

۷۵۰۰۰ دلار آنرا برای براه انداختن راه پیمائی خرج کردیم . بقیه پول

را در يك محل مطمئن در سفارت گذاشتیم و چندی بعد آنرا به شاه داریم ."

کیم روزولت هرگز نمی‌گوید که چرا بقیه آن پول را به شاه دادها^{ست}

آیا امریکائی‌ها آنقدر دست و دلباز شده بودند که شاه را به سلطنت

بازگردانند و دستخوش هم باو بدهند ، یا واقعیت اینست که آقای کیم —

روزولت با دستور آلن دالس به تهران آمد تا ترتیب براندازی دولتی

مصدق را بدهد تا از قبای انگلیسی و روس خود عقب نماند و بر حسب تصاد^ف

ملت ایران راه خود را انتخاب کرد و آقای روزولت هم از فرصت بهره جست و

سیانیز که علاقمند بود قدرت خود را به رخ جهانیان بکشاند آنرا بطور غیر-
مستقیم صحنه گذاشت و جبهه ملی و طرفداران مصدق نیز به صرف حدس
و گمان و استنباط متوسل شده ۲۸ مرداد را کودتا نامگذاری کردند .

و آیا هیچ عقل سلیمی می پذیرد که با صرف ۷۵ هزار دلار
و با استخدام ۵۰۰ نفر زاغه نشین که مصدق خود را حامی آنها می دانست
آن چنان ولوله ای برپا شود که توده های میلیونی به حرکت درآیند و ظرف
مدتی کمتر از ۲۴ ساعت حکومت مصدق را در اوج قدرت ، در غیاب مجلس ،
در شرایطی که ارتش تحت فرمان او بود بزانو درآورد ؟ .

و آیا هیچ انسانی هر قدر گرسنه و فقیر ، کم عقل راضی می شود
بخاطر دریافت سیصد فرانک تعامت هستی خود را صرف براندازی حکومتی
کند که در تمام مدت فعالیتش مقررات حکومت نظامی داشته و سنگین ترین
تانکها حفاظت از خانه اش را عهده دار بود . ه اند ؟ بی شبهه . نه !
ولی همین انسانهای فقیر و گرسنه می توانند حتی بدون دریافت پول برای
راهی که برگزیده اند سینه مقابل گلوله بگذارند که گذاشتند ، اما علیرغم همه
این مسائل " کیم روزولت " در مورد پرداخت ۷۵ هزار دلار دروغ نمی گوید ،
ولی خواهیم دید که این مبلغ هرگز به جیب هیچیک از افراد ملت ریخته
نشد و مجموع آن یکجا در اختیار متنفذ ترین روحانی وقت آیت الله بهبهانی
قرار گرفت و اگر حسابی باید پس داده شود از سوی آن مرحوم است . در
بررسی واقعیت امر این مهم را نیز فاش خواهیم ساخت .

..... و اما در مورد آخرین اصل از اصول ادعائی باین نکته می رسیم که
همه این مدعیان عقیده دارند ، رهبری عملیات آشوب و به خیایان کشاندن
زاغه نشین ها و جاهل های جنوب شهر بعهدہ شعبان جعفری موسوم به
" شعبان بی مخ " بوده است و هم اوست که یاد دریافت پول از منابع امریکائی
این گروه را بسیج کرد ما است .

ژرارد و ویلیه نویسنده کتاب " صعود مقاومت نا پذیر محمد رضا ، شاه ایران " به نقل از کتاب " ویزا برای ایران " نوشته ژان لارتگی می نویسد :

" بعد از ظهر همین روز ، کیم روزولت شخص عجیبی را به محل اقامت خود می پذیرد . این شخص يك جوان ورزشکار درشت اندام است . یکی از رؤسای گروههای ورزشکارانی که نیمه ورزشکار و نیمه و لگرد هستند . کسی که نزد کیم روزولت آمده یکی از سرشناس ترین ایشان است که شعبان نام دارد و به لقب " بی مخ " مشهور است و بزودی معلوم می شود که این لقب کاملاً " برایش مناسب است . ملاقات کننده پس از اینکه دستش را به نشان ادب و احترام روی سینه اش می گذارد و بخاطر سرنوشت دردناک پادشاه محبوبش کمی می گیرد . خیلی زود به اصل مطلب می پردازد و می گوید که می تواند سیصد تا چهارصد نفر از نوع خود را گرد آورد "

ظاهراً " نویسندگان این کتابها و مدعیان کودتا بودن ۲۸ مرداد که برای تنظیم سناریوی خیالی خود سعی کرده اند از شعبان بی مخ بعنوان رهبر عملیات شورش یاد کنند ، نمی دانند که تا نیمه شب ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ، شعبان جعفری در زندان مصدق بسر می برده است و تاریخ بازداشت او نیز روز نهم اسفند سال ۱۳۳۱ بوده است و بدین ترتیب چگونه مردی — مخی که از روز نهم اسفند در بازداشت دکتر مصدق بسر می برده است — توانسته با کیم روزولت ملاقات کند . " سیصد تا چهارصد از نوع خود را گرد آورد " و روز ۲۸ مرداد رهبری عملیات شورش را عهده دار باشد .

حال پس از این بررسی که بی شك با مطالعه بیشتر شما خوانندگان عزیز نکات مهم دیگری نیز از آن کشف خواهد شد بد نیست به اعتراف دیگری از نویسندگان این گونه کتابها که مجموع ادعاهایشان را سست و بی اعتبار می کند توجه کنیم و بعد واقعیت امر و گوشه ای از خصوصیات مصدق را بازگو کنیم .

توماس راس و دیوید وایز نویسندگان کتاب حکومت نامرئی در کتاب خود می‌نویسند :

"..... بدیهی است ایالات متحده آمریکا هرگز رسماً نقش سیارادار کودتا نپذیرفته و تأیید نکرده است. اما تنها موزدی که دالس رئیس‌سیا بطور ضمنی نزدیک بود به این موضوع اعتراف کند - در یک برنامه تلویزیونی شبکه سی بی اس در سال ۱۹۶۲ - ویس از کناره گیریش از ریاست سازمان سیا بود. در این برنامه از او پرسیده شد : آیا راست است که مأموران سیا در ایران میلیونها دلار برای اجیر کردن مردم بمنظور برپا ساختن شورش در خیابانها و کارهای دیگر صرف کرده اند تا مصدق را ماقط سازند ؟ آیا شما می‌توانید در این مورد چیزی بگوئید ؟ دالس پاسخ می‌دهد : خوب من می‌توانم بگویم این مطلب که مبالغه‌نگفتی دلار برای این کار صرف کردیم درست نیست....."

امکان دارد این سؤال برای خوانندگان عزیز مطرح شود که چگونه است روزنامه نویسان غیر ایرانی پس از گذشت سالها از ماجرای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، گهگاه خاطره این ماجرا را به صور مختلف از طریق انتشار کتابهای تازه و همراه با ادعاهای تازه زنده می‌کنند و بدنبال آن طرفداران مصدق باردیگر نوحه‌زاری سر می‌دهند. بسیاری از این روزنامه نویسان خارجی یا بطور مستقیم موفق بدریافت سفارش برای نوشتن کتاب می‌شوند و درازای آن مبالغی دریافت می‌دارند یا آنکه به گروههای چاپ و یا سازمانهایی که به نحوی با پیشرفت ایران مخالف هستند تعلق دارند.

پیش از توفان ۵۷ کتابی موسوم به "دیکتاتوری و توسعه سرمایه - داری در ایران" بقلم فرد هالیدی نوشته شد که با ترجمه فضل‌الله نیک - آئین در ایران نیز منتشر گردید.

فرد هالیدی که در سال ۱۳۴۶ در دابلین پایتخت ایرلند متولد شد در دانشگاه لندن در رشته تاریخ خاور میانه تحصیل کرد .

مترجم کتاب او در ایران در مقدمه ای بر این کتاب می نویسد :
"..... وی پس از فراغت از تحصیلات همواره سرگرم پژوهش در مسائل خاورمیانه بوده و در مقام یک نویسنده سوسیالیست مستقل فعالیت کرده است . هالیدی در سال ۱۹۶۸ از کوبا بازدید کرد ، در سال ۱۹۶۹ — گزارشهایی درباره پایگاههای پارتیزانی خلق فلسطین در اردن تهیه کرد و در سالهای ۱۹۷۰ و ۱۹۷۳ به منطقه ظفار در عمان که در نتیجه مبارزات و جانبازیهای رزمندگان جبهه خلق برای آزادی عمان آزاد شده بود سفر کرد . وی رئیس نخستین کنگره جهانی برای همبستگی با خلق های منطقه خلیج فارس بود که در سال ۱۹۷۳ در عدن تشکیل شد"

فرد هالیدی سوسیالیست در مقدمه کتاب خود به اعترافی دست می زند که بموجب آن خواننده "توفان" می تواند دریابد کتابهایی که علیه رژیم محمد رضا شاه پهلوی نوشته می شد توسط چه کسانی و به چه انگیزه‌هایی صورت می گرفت .

فرد هالیدی در این مقدمه می نویسد : "..... از میان کسانی که در کار نوشتن این کتاب بمن کمک کرده اند بویژه به دو نفر سخت مدیونم : یکی "ماکسین مولینو" که در تمام مراحل نوشتن کتاب مرا راهنمایی و تشویق کرد و با خواندن دقیق مطالب ، نوشته های اصلی مرا بهبود بخشید و دیگری اقبال احمد ، که نخستین بار نوشتن چنین کتابی را بمن پیشنهاد کرد و از طریق "پروژه جهان سوم" انستیتوی ترانس نشنال حمایت اخلاقی و کمک مالی نمود

حال برای آنکه بدانیم این "اقبال احمد" که از سوی "ترانس نشنال" نوشتن چنین کتابی را که در آن سعی بر تخطئه کردن محمد رضا

شاه پهلوی شده است به فرد هالیدی پیشنهاد می‌کند کیست ، باید صبرکنیم تا در مسیر شناخت توفان ۵۷ به واقعیت آن دست یابیم ولی کافی است اشاره کنیم که اقبال احمد همان کسی است که برحسب نوشته مجله "اکزکیو- تیو اینتلجینس ریویو" پس از خروج آیت الله خمینی از عراق و اقامت در پاریس مأمور امنیتی شخص آیت الله بوده است و این مأموریت از سوی "ترانس نئنال" که هزینه کتاب آقای هالیدی را هم پرداخت کرده است به وی محول شده است . شاید این نمونه پاسخ سئوالهایی از این قبیل باشد .

انقلاب نظامی

با توجه به آنچه در بخش‌های پیشین درباره ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ گذشت و اگرچه شاید بیش از حد به این ماجرا پرداخته شد اما همانگونه که بدفعات نوشته‌ام، نمی‌توان به بررسی توفان ۵۷ پرداخت مگر آنکه بخوبی رویداد‌های آن سالهای بحرانی را بشناسیم. این رویدادها که هنوز هم قابل بحث و بررسی از این بیشتر هم است برای هر دو جهت قضیه یعنی هم طرفداران مصدق و هم مخالفان وی شرایطی بوجود آورد که پایان آنرا باید در توفان ۵۷ جستجو کرد. و با شناخت حقایق رویداد‌های این زمان است که جدا از مسائل داخلی به ریا و تزویرهای ابرقدرت‌ها و استعمارگران نیز، نه تنها بصورت شعار و حرف بلکه با استناد به شواهد و مدارک و اسناد و تاریخ پی می‌بریم.

اینک پیش از آنکه در بخش‌های بعد از این، آنچه حقیقت رویدادها بوده است مورد مذاقه قرار گیرد بعنوان پایانی بر آنچه دیگران گفته اند مقاله تحلیلی جالبی را که در مهرماه ۱۳۳۲ و اندکی پس از ۲۸ مرداد، توسط "شین" در مجله فرهنگ جهان نوشته شده است و می‌تواند پیوسته سندی روشن‌گرو تحقیقی باشد، در این بخش، می‌آورم تا با نظر تازه‌ای سوای مدعیان "قیام ملی" و یا "کودتای امریکائی"، آشنا شوید.

نویسنده در این مقاله از رویدادهای ۲۸ مرداد بعنوان "انقلاب نظامی" یاد کرده است .

وی می‌نویسد :

"..... جریانی که از طرف موافقین خود "قیام ملی" و از طرف مخالفین "کودتای امریکائی" معرفی شده و در تاریخ ۲۸ مرداد ماه ۱۳۳۲، طی چند ساعت، وضع عمومی حکومت کشور را تغییر داد از هر لحاظ درخور بحث می‌باشد .

در این نوشته سعی میشود حقایق این جریان، که از همه جهات تازگی داشته، کاملاً روشن شود .

من این جریان را "انقلاب نظامی" نامیده‌ام و ضمن نوشته حاضر علل این نامگذاری را بیان خواهم نمود .

عوامل - دکتر مصدق چه در زمان قبل از نخت وزیری، چه در دوره حکومت خود، با انگلیسها مبارزه میکرد . این مبارزه از سال ۱۳۲۳ آغاز و در سال ۱۳۳۰ منجر به قانون "ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور" و حکومت دکتر مصدق شد .

در سال ۱۳۲۳ برای جلوگیری از واگذاری "امتیاز نفت شمال" به روسیه شوروی، دکتر مصدق طرحی را از "مجلس بهارستان" گذرانید که طبق آن دادن امتیاز نفت به خارجیها تا پایان اشغال ایران از طرف ارتشهای بیگانه ممنوع شده بود .

پس از خروج خارجیها از ایران افکار عمومی بشدت خواهان اخراج انگلیسها و روسها و امریکائیهها از ایران بود . چون تأسیسات نفت جنوب نشانه استعمار انگلیس بشمار میرفت نخستین تعرض ملت متوجه این بنگاه استعماری گردید .

انگلیسها حاضر به تعدیلهائی در قرارداد ۱۹۳۳ شدند تا مردم

ساکت کنند ولی وجود حزب بلشویک توده و تبلیغات ضد انگلیسی و امریکائی آن را مانع پنداشته طی عملیاتی سرکوبش کردند. اما آنها اشتباه میکردند زیرا حزب توده واقعا "خواهان اخراج بیگانگان نبوده میخواست برای روسها سهمی دست و پا کند بهمین دلیل با وجود سرکوبی این حزب افکار عمومی که خود از این عاملین خارجی نیز متنفر بود، ساکت نشد.

کوششهای بعدی برای ایجاد یک "حکومت قوی" و نظامی نیز ملت را ساکت ننمود.

از طرف دیگر امریکائیهها که میخواستند در ایران، مانند ترکیسه، سدی مقابل روسیه شوروی بکشند، موافق دستگاه حاکمه دزدان ایران نبوده به استحکام آن اطمینان نداشتند درحالی که انگلیسها این دستگاه را تقویت می کردند.

از اینجای میان دو طرف اختلاف بروز کرد.

امریکائیهها بحکومت رزم آرا تاختند. با نظارت سرلشگرزاهدی رئیس شهربانی وقت در ۱۳۲۹ انتخابات تهران را ابطال و درانتخابات بعدی کاندیداهای "جبهه ملی" مرکب از جناح ناراضی دستگاه حاکمه ایران علی رغم رزم آرا انتخاب شدند.

گریدی سفیرکبیر امریکا کمک شایانی باین موفقیت نمود.

بهرحال با کشته شدن رزم آرا و کمک شخص شاه به "جبهه ملی" قانون "ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور" و قانون "خلع ید" تصویب شد و دکتر مصدق به پیشنهاد جمال امامی بنخست وزیرری رسید. هدف این پیشنهاد اولاً: ایجاد عدم موفقیت برای دکتر مصدق و درهم ریختن "جبهه ملی" او بود. ثانیاً: میخواستند افکار عمومی را آرام کنند.

امریکائیهها از حکومت دکتر مصدق حمایت کردند زیرا میخواستند بوسیله او شرکت نفت انگلیسی معروف به "انگلیس و ایران" را که رقیب تراست های

نفتی آنها بود ، از میان ببرند ، ثانیاً* افراد صالحی را در رأس حکومت ایران بگذارند تا بشود این نقطه را در برابر بلشویکها محکم کرد . حمایت امریکائیهها از دکتر مصدق تا یکسال ادامه یافت اما چون دکتر مصدق قدم بقدم پیشرفت و به ملی کردن صنعت نفت نه تنها اکتفا ننمود بلکه اقدام به قطع رابطه با انگلیسها کرد و برای مقاومت در برابر مخالفین خود ، حزب بلشویک توده را تقویت و از تابستان سال ۱۳۳۱ سعی در نزدیکی با روسها ، برای اجبار امریکائیهها به دادن کمک مالی نمود امریکائیهها دریافتند با این وضع نه تنها جلوروسیه شوروی سد نمیشود بلکه او سنگر جدیدی پیدا خواهد کرد ، از این زمان آنها و انگلیسها در برانداختن دکتر مصدق متحد شدند .

در داخل کشور نیز ، چون تزر* جبهه ملی* يك تزاقتصادی بود و وعده داده بودند که ملت را غنی کرده در صورت ملی شدن صنعت نفت روزی سیصد هزار لیره پول به او خواهند داد ، و در مدت یکسال ونیم نتوانستند باین وعده عمل کنند ، مردم سرد شدند .

از سوی دیگر زعمای جبهه* ملی که نه دارای عقاید مشترك ونه دارای منافع مشترك بودند ، پس از تسلط بر حکومت سر تقسیم بجان هم افتادند ، دارو دسته معروف به " حزب ایران " و باند بیگانه پرستان که سابقه همکاری با روسها داشت میخواستند بیاری آنها ایران را جمهوری کنند و خود کشور را قبضه نمایند برای این منظور دکتر مصدق را وادار به نزدیکی با بلشویکها و روسها نمودند .

دکتر مصدق نیز برای تحکیم موقعیت و طرفد مخالفین خود در ارتش و ادارات دولتی ، چون فاقد حزب متشکل بود ، ناچار با بخشیدن مالیات تجار و موافقت با ترقی ارز و گرانی ارزاق بازارها را موافق خود نمود .

ضمناً* بر تعداد ناراضیهها در میان مردمی که اجناس را گران

میخریدند و در میان دستگاه حاکمه ، افزود .

از سوی دیگر ملانماها که میخواستند برکشور مسلط شوند ، و سایر باندهای " جنبه ملی " که در تقسیم مقامات حکومت سهمی نداشتند ، متحداً " برضد دکتر مصدق قیام کردند .

چون کوشش باند " بیگانه پرستان " منجر به جمهوری و تقویت توده ایها میشد ، شاه هم با اعتراض پرداخت و دکتر مصدق تصمیم گرفت کم کم آثار سلطنت را زایل کند .

توده ایها که میدانستند با از میان رفتن اساس سلطنت دستگاه ثابتی برای مقاومت در برابرشان وجود نخواهد داشت ، شدت برضد سلطنت قیام کردند اما همکاری بلشویکها و روسیه شوروی با حکومت مصدق منجر به سقوط او شد .

توده ایها از اول میخواستند اصولاً " دکتر مصدق موفق نشود . بعد کوشیدند جریان مبارزه خارجی او را خود هدایت کنند و از جنبه " ضد روسی خارج سازند .

دست آخر ب فکر افتادند با کمک دکتر مصدق شاه و سلطنت را نابود کرده بعد با يك ضربت دکتر مصدق را دچار سرنوشت کرنسکی سازند .
مجموع این عوامل موافق و مخالف بحرانی در ایران ایجاد کرد که منجر به اضمحلال ارتش ، اقتصادیات و سازمان اجتماعی کشور ، که از سابق نیز وضع خوبی نداشت ، گردید .

دکتر مصدق میخواست انگلیسها را بیرون کند ، ولی فراموش کرده بود که در دنیا ، پیوسته " جریان قدرت " وجود دارد . اگر در يك نقطه قدرت را برداریم باید بجایش قدرت دیگری بگذاریم وگرنه يك قدرت خارق^{حقی} ثابت جای آنرا پر خواهد کرد .

دکتر مصدق قدرت ۱۵۰ ساله انگلیسها و هیئت حاکمه انگلیسی

نخست وزیر سرلشکر زاهدی توسط سرهنگ نصیری رئیس گارد شاهنشاهی که همراه با آن نقل و انتقالات نظامی واقع شده بود و دکتر مصدق، برخلاف معمول خود، که در اینگونه موارد مقاومت منفی نشان میداد و ترحم ملت را جلب میکرد، یعلت تحریکات باند توده ایها، گمان کرد کار مخالفین تمام است و گارد شاهنشاهی را خلع سلاح کرده شاه هم رفت. دستگاه حکومت گمان کرد از خطر جسته است.

۳- سرعت عمل - بمحض پایان واقعه ۲۴ و ۲۵ مرداد، انتشار مصاحبه سرلشکر زاهدی بعنوان نخست وزیر او و انتشار عکس فرمان شاه دائر بنخست وزیر و در میان واحدهای ارتش، و با استفاده فوری از دستور مصدق به واحدهای انتظامی در جلوگیری و سرکوبی توده ایها، سرعت عمل کاملی در این جریان مشاهده میشود.

۴- قاطعیت - برنامه عمل چنان انجام گرفت که در آن واحد، هم کار بلشویکها و هم کار همه دسته های هوادار حکومت مصدق و همه عوامل او ساخته شد ضمناً "کاربردست عوامل دیگر نیافتاد".
ب- از نظر استراتژی

از نظر استراتژی رهبری کنندگان جریان، کمال دقت و لیاقت را نشان داده اند. چه با استفاده از روحیه ناراضی مردم در اثر کندن مجسمه ها، با استفاده از فرمان خود دکتر مصدق دایر بر تعرض بر توده ایها، با توأم کردن عملیات عده های ناراضی صرفاً "بخاطر تبلیغات آبی و برخی طبق بعضی نقشه حرکت کرده بودند، ضمناً با هدایت دقیق قوای موجود بطرف هدف های اصلی مانند رادیو، تبلیغات، شهرپایی، ستاد ارتش، منزل دکتر مصدق، مراکز روزنامه ها و دسته های طرفدار مصدق و پایگاه های بالشوویکها همه محل های مخالف را نابود و بر همه آنها مسلط شدند.

ضمناً در انجام این جریان بوسیله دوگام یکی در ۲۴ و ۲۵ و دیگری در ۲۸ مرداد کاملاً روش تازه ای را در تسلط بر حکومت ابداع و اختیار کردند .

بعد از پایان عمل نیز با تمرکز قوای موجود در نقاط حساس کشور و با تحریک عده های مردم هوادار خود بکلی مخالفین را مرعوب و با دستگیری و تعقیب سران دستگاه سابق از هرگونه عمل مؤثر آنها برای مدت درازی مانع شدند .

در جریان وقایع ۲۸ مرداد از یکسو عده های ناراضی ارتش که از پیش هدایت شده بودند ، از سوی دیگر عده های قوای انتظامی که تحت تأثیر جریان بآنها ملحق شدند ، همراه با قیام مردم ناراضی برضد توده ای ها که در آن احزاب ملی مختلف بخصوص حزب سومکا سهم بزرگی داشت و حالت عصیان آمیز برپا زان ، پاسبانها ، بویژه گارد شاهنشاهی ، که قبلاً خلع سلاح شده بود ، بوضعی که فقط تابع احساسات نه دستورهای نظامی بودند ، شکل خاصی ایجاد کرده است .

این شکل خاص نه یک قیام ملی نه یک کودتای نظامی ، که باید محدود بعمل واحدهای منظم و هدایت شده ارتش باشد نیست .

بلکه ، بعلمت تجمع افراد غیر منظم ارتشی و کشوری و تأثیر عمیق احساسات ملی و آنی در آنها و شدت و وسعت دامنه عمل آن را باید انقلابی نظامی نامید .

جریان واقعه

روز سه شنبه ۲۲ مرداد ماه که توده ایها نامهای خیابانها را تغییر میدادند و شعارهای جمهوری دمکراتیک را نصب میکردند ، تصمیم گرفتند ، همه مراکز قدرت کشوری دکنتر مصدق را نابود کنند .

برای این منظور ابتدا افراد باند معروف به "نیروی سوم" را تارومار

کرده سپس بمرکز جمعیت ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم حمله و آنجا را غارت کردند .

این حملات دکتر مصدق را مجبور کرد چاره ای برای دفع خطر توده ایها که خودش درست کرده بود بیاندیشد .

از اینرو اولاً " دکتر منشی زاده " رهبر حزب سومکا را آزاد نمود چه مبارزه آنها با توده ایها سابقاً " قاطعیت داشت . از سوی دیگر بـه مأمورین انتظامی دستور داد شدیداً توده ایها را بکوبند .

سه شنبه شب مبارزه شدید احزاب ملی حقیقی و نیز حزب سومکا برضد توده ایها شروع و منجر بدخالت قوای ارتشی و شهربانی و فرار توده ایها از خیابانها شد .

این شکست ، پاسبانها و سربازها را به بیجان در آورد و باراهنمائی افسران تظاهرات شاه پرستانه نمودند . فردای آنروز از گوشه و کنار شهر عده های مختلف ناراضیها و مخالفین توده ایها و دکتر مصدق مبارزه را با توده ایها آغاز کردند و سربازان و پاسبانها با آنها ملحق شدند .

دستگاه رهبری جریان که قسمتی از واحدهای نظامی را از پیش در اختیار داشت ، بلافاصله حملات مردم را متوجه مراکز قوای طرفداران حکومت مصدق کرد .

نیروهائی که دکتر مصدق مأمور دفاع از " نیروی سوم " " حزب ایران " " ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم " ، " باختر امروز " ، شورش ، و غیره هم کرده بود ، تحت تأثیر احساسات مخالف مصدق (چه شایع بود که کسر حقوق پاسبانها بوسیله سران شهربانی وقت برای تأمین بودجه دار و دسته های حکومت مصدق و روزنامه های اوست) و طبق نظر هدایت کنندگان جریان ، با آنها ملحق و خودشان پیشقراول حمله باین مراکز شدند . از ساعت دو بعد از ظهر تا نکهها و نفرات نظامی و پلیس و مسرور

ناراضی متحدان "مراکز حکومت مصدق را تصرف و هواداران او و بلشویکها را از میدان های مبارزه راندند .
در شهرستان هانیز آن روز و فردای آن همه نقاط وضع جدید را پذیرفتند .

از ساعت ۱۵ حمله شدید بمنزل دکتر مصدق شروع و اغلب واحدهای نظامی مدافع آنجا بحمله کنندگان پیوسته معدودی بکسک خدمه دکتر مصدق ، که تا پای جان از خانه آقای خود دفاع کردند ، در خانه او کشته شدند و افراد عصبانی خانه او و پسرو همسایگان را ویران و تاراج نمودند و آثار حکومتش بدین شکل پایمال شد .

نتیجه

نتیجه "انقلاب نظامی ۲۸ مرداد" که در آن در حدود هزار کشته و زخمی داده شد ، از میان رفتن همه سران حکومت دو سال و نیم اخیر ایران و دارو دسته های مربوط بآن و عقب نشینی توده های بمقیاسی وسیع ، که چند سال برای جبران آن باید بکوشند ، و نفوذ بیشتر سیاست آمریکا در ایرانست .

اما برخلاف تصور آنها که خیال میکنند حکومت "سپهد زاهدی" در قضیه نفت با انگلیسها کنار خواهد آمد ، باید گفت این حکومت و دوستان او مایل نیستند شرکت سابق انگلیسی نفت دوباره قدرت پیدا کند . لذا صنعت نفت در سراسر کشور ملی خواهد ماند و مبارزات ملت ایران در این راه عقیم نخواهد شد .

فقط با گذشتنهای مختصری این حکومت فروش نفت را عملی میسازد .

واقفیت چه بود؟

بعد از آنهمه بحث و دقت بر نظر موافقان و مخالفان و شناخت نظرات این دو گروه ، اینک می‌رسیم به شناخت واقعیات و حقیقت آنچه که در آن سالها گذشت . در این بررسی گردشی به گذشته های دور خواهیم داشت و هر جا لازم آید تأکید و تأیید فراوان تری خواهیم کرد :

اواسط عمر دوره پانزدهم مجلس شورایی بود که قرارداد الحاقی نفت موسوم به قرارداد گس - گلشائیان بامضاء رسید و ناگهان مبارزاتی شدید ، امانه توسط دکتر مصدق و یاران جبهه ملی وی درگیر شد . حسن ارستجانی در روزنامه معروفش به " داریا " به تندی قرار داد را مورد حمله قرار داد و "عباس اسکندری" یکه و تنها جنگ علیه کمپانی نفت را در مجلس پانزدهم بمدت چند ماه ادامه داد .

روز چهاردهم بهمن ۱۳۲۷ ، اولین میتینگ و دمنستراسیون دانشگاه برضد قرارداد گس - گلشائیان صورت گرفت و دانشجویان قطعاً شدیدی علیه آن صادر کردند ، اما فردای آنروز محمد رضا پهلوی در دانشگاه مورد سوء قصد ناصر فخرآرائی قرار گرفت و اگرچه پادشاه از این سوء قصد جان سالم بدر برد اما آنچنان محیط ارباب و وحشتی فراهم شد که سروصدای لایحه گس و گلشائیان برای مدتی خوابید . ماجرای سوء قصد

۱۵ بهمن سبب شد که به پیشنهاد دکتر منوچهر اقبال حزب توده ایران منحل اعلام شود .

در آنروزها حسین مکی که بعد ها سر باز فداکار وطن لقب گرفت مشغول نوشتن تاریخ بود . دکتر مظفر بقائی کرمانی دوست صمیمی و یار- غار عبدالحسین هژیر بحساب می آمد و وارد معقولات نمی شد ، دکتر مصدق در خانه نشسته بود و کوچکترین فعالیتی در این زمینه نداشت . آیت الله کاشانی نیز از بوی نفت و کافور بدور بود . حائری زاده هم در مجلس نقش مبارز پسر و صدائی را علیه ارتش و نظامی بازی ، بازی می کرد .

بعد از ماجرای ۱۵ بهمن ، توطئه ای علیه جان حائری زاده مکشوف شد و سپهبد رزم آرا نیز عده ای را باین بهانه دستگیر کرد . در همین زمان جمعی هم بمنزل آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی ریختند و او را کتک زدند و رزم آرا هم کاشانی را تبعید کرد . جالب اینست که هیچیک از فدائیان کاشانی کاری صورت ندادند و حتی جمعی از محارم ایشان بدست بوس سپهبد رزم آرا رفتند و بطور رسمی از انتصاب به سید ابوالقاسم کاشانی اجتناب جستند تا بدینوسیله در امان باشند .

حسین مکی در برابر این واقعه در مجلس سکوت کرد و تنها حائری زاده بود که طی نطقی به تبعید کاشانی اعتراض کرد .

اندکی بعد مجلس مؤسسان تشکیل شد و چند فصل از قانون اساسی به تغییراتی دست یافت .

هنگام تشکیل مجلس مؤسسان دکتر مظفر بقائی کرمانی و مهندس رضوی که هر دو وکیل مجلس بودند به بهانه سرکشی به حوزه انتخابیه خود به کرمان رفتند و وقتی بازگشتند که شایعه جنون مهندس رضوی بر سر زبانها بود و آقای دکتر بقائی کرمانی نیز ناگهان آزاد یخواه شدند .

بقائی دوست صمیمی عبدالحسین هژیر بود . هژیر وزیر دربار بود .

وزیردربار با سپهبد رزم آرا، رئیس ستاد ارتش کینه و عداوتی دیرینه داشت و هر دو علیه یکدیگر فعالیت می‌کردند. در این میان دکتر مظفر بقائی هر وقت فرصتی بدست می‌آورد بطرفداری آزد و ستش هژیر، علیه رزم آرا نطق و خطابه می‌کرد. در این زمان هم، هنوز سروصدای نفت بلند نشد بود، اما بقائی کرمانی به آرامی چهره‌ای آشنا ترمی شد.

میان هژیر و رزم آرا برای گذراندن قرارداد گس - گلشائیان مسابقه فشرده‌ای جریان داشت. آن کس که توفیق می‌یافت کرسی نخست‌وزیری را در اختیار می‌گرفت.

هژیر می‌کوشید تا صدراعظم شود و رزم آرا این را نمی‌خواست چون خود خواب و خیال‌هایی برای احراز پست نخست‌وزیری داشت.

هژیر مرد قدرتمندی بود و جلسات موبوط به نفت در منزل وی و با شرکت "کلنل ویلر" و "نورث کرافت" تشکیل می‌شد. رزم آرا هم ارتش را داشت و بسیاری دوستان دیگر.

بهر تقدیر، قرارداد گس - گلشائیان درگیراگیر پایان عمر مجلس مطرح شد. خارج از محیط مجلس تمامی کسانی که با کمپانی نفت و قرار داد مخالف بودند، وقتی مواجه با طرح لایحه در مجلس شدند به تکاپو افتادند و چاپ مقالات متعدد در این باره شروع شد.

چند نفر از مهندسين که با مکی رابطه داشتند، تصمیم گرفتند مطالب جامعی در این زمینه تهیه کنند تا مکی آنها را از پشت تریبون مجلس بخواند. براساس این تصمیم مهندسان شروع بکار کردند و مقالات و نتیجه مطالعات خود را در اختیار مهندس حسینی قرار دادند.

سهم عمده تنظیم و تدوین این مطالب با مهندس مستوفی بود که تا پیش از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی هم در صنایع نفت ایران کار می‌کرد. مکی، حائری زاده و آزاد در جلسات مجلس متن این مطالب را

خواندند و با مراجعه به صورت مذاکرات مجلس آسان می‌توان دریافت که بجز عده انگشت شماری که به اشاره "ویلر" و "جاکسون" سعی بر تصویب قرارداد داشتند، عموم نمایندگان مجلس، بدلیل عدم آمادگی و نه بخاطر سروصدای این سه تن تلاش داشتند، لایحه در دوره مجلس پانزدهم به تصویب نرسد و تصویب آن در عمر مجلس شانزدهم در دستور کار قرار گیرد. سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس در این زمینه نقش مهمی ایفا کرد و با وجود آنکه طرفداران انگشت شمار تصویب لایحه پیشنهاد کفایت مذاکرات دادند و لاجرم در صورت تصویب می‌بایستی رأی گیری می‌شد، به آن توجه نکرد و آنقدر مذاکرات ادامه یافت تا عمر مجلس پانزدهم پایان یافت.

عمر مجلس پانزدهم تمامی گرفت و قرارداد نفت همچنان باقی ماند. تدارک کار انتخابات دوره شانزدهم در جریان بود که سفیر آمریکا از محمد رضا شاه پهلوی برای سفر به آمریکا دعوت کرد. مسافرتی که انگلیسی‌ها مایل به انجام آن نبودند. انتخابات تهران اعلام شد و اقلیت مجلس پانزدهم این بار به رهبری دکتر مصدق تصمیم به شرکت در مبارزات انتخاباتی گرفتند.

دکتر محمد مصدق مردم را دعوت کرد که بمنظور جلوگیری در کار "سندوق سازی آرا" در دربار متحصن شوند. جمعیت براه افتاده و جلوی دربار رسید. هژیر وزیر دربار جلو آمد و گفتگوی تنیدی میان او و دکتر مصدق اتفاق افتاد و بعد از این ماجرا قرار شد چند نفر بنام نماینده از طرف سایرین به دربار پیغام بفرستند و متحصن شوند.

بسیار نفر از اشخاصی که دم دست بودند راه افتادند و بدربار رفتند که اغلب آنها با هم تجانس و همفکری نداشتند و مدتی هم آنجا ماندند

و بعد بیرون آمدند و چون نتیجه ای ندیدند مبارزه را آغاز کردند .
نطفه تشکیل جبهه ملی در این تحصن درباری تکوین یافت .
حسین مکی چگونگی تشکیل جبهه ملی را در مقاله ای باینشرح
به ثبت تاریخ می‌رساند :

” دوره پنزدهم مجلس شورایملی بیایان رسید و قرار داد
” گلشائیان - گس ” با تمام فشاری که برای تصویب آن وارد آوردند ،
از تصویب نگذشت . هژیر وزیر دارائی وقت انتخابات تمام کشور را زیر نظر
گرفته بود تا نمایندگان که ممکن است در دوره شانزدهم با قرار داد
مخالفت کنند ، نتوانند بمجلس بروند . اما افکار عمومی جدا ” طرفدار اقلیت
دوره پنزدهم و کسانی بود که با این قرار داد مخالف بودند ، اقلیت دوره
پانزدهم و آقای دکتر مصدق و چند نفر دیگری در جلسه باهم بمذاکره
پرداختند و تصمیم گرفتند بمبارزه شدید و دامنه داری علیه اعمال نفوذ -
هائیکه در انتخابات می‌شود ، دست بزنند .

بیشتر اعضاء انجمن نظار انتخابات تهران راهم از کسانی انتخاب
کرده بودند که مورد اعتماد خودشان بود . در اولین جلسه ای که برای
مقاومت علیه این جریان تشکیل شد ، مذاکرات مختلفی بمیان آمد ، از جمله
آقای دکتر مصدق پیشنهاد کرد که در دربار متحصن شویم و از وضع موجود
بشاه شکایت کنیم . بعضی از رفقای ما شدیداً با این فکر مخالف بودند و
میگفتند بهتر است که بحضرت عبدالعظیم یا یکی از مساجد تهران رفته ،
تحصن اختیار نمائیم زیرا تحصن در دربار ارتباط ما را با محیط خارج قطع
میکند و در واقع در آنجا محصور خواهیم شد ، در حالیکه اگر بمساجد برویم ،
میتوانیم با طبقات مختلف مردم در تماس باشیم ، در این زمینه بحث زیادی
شد و بالاخره موضوع را برای گذاشتن من و حائری زاده در اقلیت ماندیم
و اکثریت بنظر آقای دکتر مصدق مبنی بر تحصن در دربار اظهار تعایل کرد و

از طرف دکتر مصدق اعلام شد که برای تحصن در دربار ساعت معینی مردم در جلو خانه او جمع شوند. رئیس شهرستانی وقت سرتیب صفاری ضمن اعلامیه شدیدی بجا حمله کرد و اعلام داشت که عده ای اخلاکگرتوده ای قصد آشوب دارند و بعد دستور داد تمام راهپائی را که پخانه دکتر مصدق منتهی میشد مسدود کردند. ولی با این همه چند هزار نفری از مردم تهرآن خود را بدرخانه دکتر مصدق رسانیدند و جمعیت در حالیکه دکتر مصدق در جلو حرکت میکرد با سکوت و آرامش بطرف دربار حرکت کرد. جلودربار دکتر مصدق وزیر دربار را احضار کرد و مطالبی بین آنها رد و بدل شد که در جراید روز انعکاس یافت و بالاخره چون دربار بعد از اینکه جا برای تمام اشخاص ندارد. ۱۹ نفر از افراد سرشناسی را که در بین جمعیت بودند بعنوان نمایندگان جمعیت انتخاب کردند.

روز اول و دوم وزیر دربار شخصا "ازما پذیرائی میکرد و سر میز شام و نهار دکتر مصدق در وسط می نشست و وزیر دربار در کنار او قرار میگرفت. بعضی از روزنامه ها که در اطراف وضع متحصنین قلمفرسائی میکردند. در اطراف پذیرائی شایانی که از متحصنین میشد. مطالبی انتشار میدادند. من برفقا گفتم: مردم تصور میکنند ما برای این پذیرائی بدربار آمده ایم در صورتی که ما از جریان انتخابات شکایت داریم بهتر است تا جواب شکایت ما را نداده اند. اعتصاب غذا کنیم.

دکتر سنجایی گفت: اگر یک نفر اعلام اعتصاب غذا بکند. من قبول میدهم که باو تاسی کنم. چند نفر دیگر از رفقا هم این فکر را پسندید ولی چند نفر من جمله آقای نریمان و ارسلان خلعت بری بجهاتی با این فکر مخالف بودند. بالاخره این موضوع هم برای گذاشته شد و اکثریت با این فکر موافقت کرد.

ما بلافاصله خبر دادیم که از خوردن غذا تا رسیدن جواب

شکایتان خود داری خواهیم کرد ، اما طبق معمول میز نهار چیده شد ، وزیرد ربا آمد و شخصا " متحصنین را بصرف غذا دعوت کرد ، هرچه اصرار نمود رفقای ما تسلیم نشدند و غذا نخوردند ، ساعت پنج بعد از ظهر ، خیراعتصاب غذای ما بخارج رسید ، از خازج بوسایلی برای ما شیرینی و خوراکیهای دیگر میآوردند ولی هیچکس جز آب چیز دیگری نمی خورد ، یکی دو ساعت از شب گذشته گرسنگی بر همه غالب شد و بعضی ها بحالت ضعف افتادند ، آقای الموتی سردبیر روزنامه داد که برای تهیه خبرآمده بود از ماجرا با خیر شد و بلافاصله خود را بدواخانه رسانید و يك شیشه قرص " ویتامین " خریداری کرده برای ما آورد ، بعضی از رفقا از آن قرص خوردند ، شب باین کیفیت گذشت ، فردا صبح از منزل آقای دکتر مصدق يك جعبه نان " بیسکویت " آوردند ، بعضی ها معتقد بودند که برای جلوگیری از ضعف همه افطار کنیم ولی من جدا " مخالفت میکردم و غالب رفقا هم میگفتند تا مکی نخورد ما نمی خوریم ، دکتر مصدق خیلی اصرار کرد که افطار کنم و اضافه کرد اگر تو نخوری من هم نخواهم خورد ، بالاخره کار باینجا کشید که دست و پای مرا گرفته خوابانیدند و دکتر مصدق دهان مرا باز کرده و قطعه ای از بیسکویت را در دهانم گذاشت ، من چون دیدم وضع مزاجی دکتر مصدق و چند تن دیگر خوب نیست ناچار بافطارشدم ، بالاخره جواب شکایت ما را دربار داد و ما پس از وصول آن در همانجا جلسه ای تشکیل دادیم ، در این جلسه که در حدود یکساعت و نیم بطول انجامید مذاکرات مفصلی بمیان آمد و در همانجا تصمیم گرفتم که این بیست نفر در مبارزات آینده متفقاً " همکاری کنند و نامی هم برای این دسته انتخاب شود ، من پیشنهاد کردم که چون اعضای این هسته مبارزه از دستجات و احزاب مختلف هستند نام "جبهه ملی" برآن گذاشته شود ، پس از مختصر بحثی این نام بتصویب رسید و به این ترتیب این هسته مرکزی در دربار تشکیل شد و نام "جبهه ملی هم در

همانجا بروی آن گزارده شد"

ملاحظه فرمودید که جبهه ملی به چه سان تشکیل شد و هنگامی که ملت ایران بفرمان خواست ملی و میهنی خود و صد البته در چنگال فریب چشم به عوامفریبی آقایان مبارز دوخته بود ، حضرات بجای دلسوزی برای ملت ، در دربار و در حال تحصن چه شیرینکاریهایی می کردند .

بهر حال در این میان تاریخ مسافرت پادشاه به امریکا و علیرغم خواست انگلیسی ها تعیین شد . در همین ایام از طرف دربار یمن سببت روزهای سوگواری مراسم عزاداری در مسجد سپهسالار برپا شد . شب آخر که قرار بود هژیر به سردسته های عزاداری خلعت و هدیه بدهد و مسجد هم بسیار شلوغ بود ، ناگهان حسین امامی از میان جمعیت بطرف هژیر تیر اندازی کرد . حسین امامی بلافاصله پس از تیراندازی گفت :

— هژیر خیانت کرد و من او را کشتم . فدائیان اسلام هم که شاخه ایرانی اخوان المسلمین است بلافاصله حسین امامی را فدائی اسلام و مأموریت وی را از سوی خود اعلام کرد . فردای آنروز هژیر در بیمارستان درگذشت و حکومت نظامی اعلام شد . سه روز بعد پادشاه ایران سفر به امریکا را آغاز کرد و در همین زمان فرمانداری نظامی عده ای را بعنوان محرک قتل هژیر بازداشت کرد .

دکتر مظفر بقائی کرمانی ، حسین مکی ، حائری زاده ، سید مصطفی کاشانی و سید محمد باقر حجازی معروف ترین آنها بود .

چند روزی از دستگیری آقایان نگذشته بود که سفارت ایالات متحد امریکا در ایران بطور علنی حمایت خود را از بازداشت شدگان نشان داد . "دوهر" متشعار سفارت امریکا بزندان رفت از آزاد یخواهان ! ! وضد استعمارگران ! ! ایرانی دیدار بعمل آورد و چه آنروز و روزهای بعد شکلات ، دسته گل و سیگار برای آقایان بزندان فرستاد .

سفارت آمریکا بسرعت واشنگتن را در جریان دستگیری دوستان خود قرار داد و بعد از مدتی که از بازداشت آنها گذشت، مقامات واشنگتن از پادشاه ایران که در حال مسافرت در خاک آمریکا بود تقاضا کرد که از آقایان آزاد یخواهان! رقع بازداشت شود.

محمد رضا شاه پهلوی از آمریکا دستور آزادی آقایان را داد. بدنبال آن شاه از مسافرت بازگشت. انتخابات آغاز شد ولی مصدق و یاران او معترض بودند. وقتی که اخذ آراء تمام شد و انجمن مرکزی انتخابات اعلام داشت که قرائت آراء شروع می شود، تبلیغات مصدق و یارانش پیشاپیش علیه جریان انتخابات به اوج رسید. در این هنگام سفارت آمریکا به دولت فشار آورد و نتیجه این فشار برکناری صفاری از پست ریاست شهربانی بود. سرانجام سید محمد صادق طباطبائی ابطال انتخابات را اعلام کرد و اخذ رأی دوباره شروع گردید. در این دور بود که چند نفر از اعضای جبهه ملی از صندوق نهران بیرون آمدند. بدنیست همین جا یادآور شویم که در طول مبارزات امریکائی ها و جبهه ملی علیه انتخابات روزنامه "باختر امروز" متعلق به حسین فاطمی تنها نشریه ای بود که ارگان افکار و عقاید مبارزان بحساب می آمد.

وقتی که وکلای نهران به مجلس رفتند، مدتی بود که مجلس با اکثریت نمایندگان شهرستانها تشکیل شده بود و منصورالملک هم که با دکتر مصدق دوست صمیمی بود پست نخست وزیری را در اختیار داشت. با ورود آقایان به مجلس و با اشاره امریکائی ها که میخواستند به نفوذ بریتانیا در ایران پایان داده و خود بر سر سفره نفت بنشینند زمزمه طرح لایحه نفت با ردیگر مطرح شد.

هدف اقلیت در این زمان همان چیزی بود که مهندس حسینی و سایرین ضمن نطقی که برای حسین مکی تهیه کرده بودند، گنجانده

شده بود و جالب است بدانید که آن حرف تنها به اقلیت تعلق نداشت بلکه در مسیر مبارزاتی که علیه قرارداد گس - گلشائیان بعمل آمده بود، تمام مردم اعتقاد داشتند که انگلیسی ها باید سهم بیشتری از درآمد نفت را به ایران بدهند و انگلیسی ها هم بصراحت اعلام کرده بودند که حتی یکشاهی بیشتر نخواهند پرداخت و این جنگی واقعی میان توده مردم ایران و انگلیسی ها بود .

بهر تقدیر بیش از سه ماه از تشکیل مجلس شانزدهم می گذشت و هنوز دولت اظهار نظری درباره نفت نکرده و قرارداد گس - گلشائیان هم در مجلس مطرح نشده بود ، حال آنکه از پایان عمر مجلس شانزدهم هم همه نگاهها و امیدها به آغاز مجلس شانزدهم دوخته شده بود .

سرانجام یکروز دکتر مصدق در مجلس ، از منصورالملك سؤال کرد که چرا لایحه نفت را مطرح نمی کند و منصور هم بلافاصله اعلام داشت که با طرح لایحه موافقت دارد . منصور با زرنگی خاص از کنار قضایا گذشت و هر چه مصدق السلطنه اصرار کرد تا منصور بصراحت نظرش را بگوید منصور جواب می داد که دولت پیشین این لایحه را به مجلس داده و در مجلس مطرح است و نظردولت من هم منطبق با تصمیم مجلس شورایملی است .

کشمکش میان منصورالملك و مصدق السلطنه شکل خنده آوری پیدا کرده بود . مصدق لجوج و یکدنده پشت تریبون مجلس پا بزمین می کوبید و می گفت : سرمنصور را مثل مرغ خواهم برید و هر طور شده او باید نظرش را درباره قرارداد الحاقی بگوید ، منصور هم با همان تردستی سیاسی همه مسئولیت ها را در برابر مجلس می گذاشت وزیر بار موافقت یا مخالفت با لایحه نمی رفت .

بهر تقدیر بازی نفت در دوره شانزدهم و از روز بیست و هشتم خرداد ماه ۱۳۲۹ شروع شد و رئیس مجلس اظهار داشت که لایحه

قرارداد الحاقی مطابق معمول برای مطالعه به کمیسیون دارائی خواهد رفت . در جلسه بعد " دکتر علوی " پیشنهاد تشکیل کمیسیون نفت را داد و قرار شد شعب مختلف مجلس هر يك د و نفر را انتخاب کنند و مجموعاً " يك هیأت ۱۸ نفری کمیسیون را تشکیل دهند . طرح کننده پیشنهاد یعنی دکتر علوی از دوستان نزدیک " میس لمپتن " که شرح حال او را در بخش های پیش آوردیم بود و طرح این پیشنهاد مصدق را به مخالفت و اداهت اما بزودی آرام شد و خود رئیس کمیسیون نفت گردید .

از نکات مهم و جالب دیگر اینکه در میان انتخاب شدگان چهار نفر از جبهه ملی بودند و در شعبه ای که آقایان صالح و دکتر ظاهری عضویت داشتند ، دکتر ظاهری به نمایندگی از سوی شعبه تعیین شد . دکتر ظاهری معروف به تمایل به انگلیس ها بود اما در میان بهت و شگفتی همگی دکتر ظاهری عضویت در کمیسیون نفت را به سود صالح ترك گفت و به این ترتیب آقایان دکتر محمد مصدق ، اللهیار صالح ، حائری زاده ، حسین مکی و دکتر شایگان به کمیسیون نفت رفتند . در این میان آقای آشتیانی زاده ، دولت منصور الملک را استیضاح کرد و تاریخ آن نیز معلوم و روز استیضاح نیز نزدیک می شد .

منصور خود را آماده جواب می کرد و در شب استیضاح هم ملاقاتی با دکتر مصدق کرد و سایر طرفدارانش هم تلاش کردند رأی اعتماد قاً بـل توجهی برای او دست و پا کنند ، قرار استیضاح روز هفتم تیرماه بود اما ناگهان روز ششم تیر منصور الملک استعفا داد و بفاصله دو ساعت سپهبد رزم آرا که حالا دیگر هژیر را هم در برابر نداشت کابینه خود را بحضور پادشاه معرفی کرد .

تغییر ناگهانی دولت و نخست وزیری رزم آرا همه را در جای خود میخکوب کرد و بیش از همه دکتر مصدق را که خواب و خیال نخست وزیری

امریکائی‌ها که شرح حمایت آنها از جبهه ملی و تشکیل آن پیش از این آمد ، بی آنکه بتوانند حلقه بگوشی دکتر مصدق را خریداری کنند ، برای مبارزه با نفوذ انگلیس ها به شخصی چون مصدق که وجیها لملّه باشد نیاز داشتند " توسط یاران مصدق سعی می کردند آنچه را که میخواهند با او القاء کنند و بر همین اساس دکتر مصدق پس از تشکیل جبهه ملی و کشته شدن هژیر بطور جدی سعی می کرد تا از موقعیت استفاده کند و پیوست نخست وزیری را اشغال کند . یاران و دوستان او در جبهه ملی سعی کرده اند و انمود کنند که مصدق هرگز علاقه ای به احراز شغل نخست وزیری نداشته است . اما حقیقت جز اینست و این نیز از شگردهای تبلیغاتی و عوامفریبی است که جبهه ملی همیشه تعقیب کرده است . برای روشن شدن این خواست و نیت مصدق کافی است بدانیم که بعد از دو ماه ، روزی رزم آرا و دکتر مصدق هردو ملاقات های خودشان با یکدیگر پیش از زمامداری رزم آرا یاد کردند . و رزم آرا گفت که در منزل آقای صالح من و آقای دکتر مصدق یکدیگر را ملاقات کردیم و آقای دکتر مصدق بمن گفتند که شما باید بمن کمک کنید تا نخست وزیر شوم . ولی من به ایشان عرض کردم که خود من داوطلب نخست وزیری هستم . آقای دکتر مصدق گفتند که مصلحت شما نیست و من عرض کردم مصلحت خودم را بهتر تشخیص می دهم ولی حاضریم با جنابعالی در کارهای خودم مشورت کنم . آقای دکتر مصدق گفتند که اگر شما زمامدار بشوید من مخالفت خواهم کرد و صلاح شما اینست که بنفع من کار کنید !

این مذاکرات را رزم آرا پشت تریبون مجلس افشا کرد و بی شبهه در صورت جلسه مذاکرات مجلس هست و آقای دکتر مصدق هم مطالبی در جواب اظهار داشت که بیش از آنچه رزم آرا گفته بود ، ماجرا را تأیید

می‌کرد .

با افشاگری رزم آرا ، روشن شد که آقای دکتر مصدق از آغاز دوره شانزدهم مجلس برای احراز پست نخست وزیری فعالیت می‌کرده است و با منصورالملک همان روابطی را داشت که بعدها با حسین علاء پیدا کرد . یعنی حدس می‌زد که آقایان دست‌نشانده او هستند و بدون مشورت با وی کاری نمی‌کنند .

و وقتی منصور استعفاداد ، مصدق بشدت خشمگین شد و بلا شدیدترین وضعی به مخالفت با رزم آرا برخاست . حائری زاده ، مکی و بقائی هم که در زمان ریاست رزم آرا برتاد ارتش چند روزی زندانی بودند ، بر شدت این مخالفت افزودند .

دکتر مصدق در پست ریاست کمیسیون نفت به رزم آرا فشار وارد آورد و از دکتر تقی نصر وزیر دارائی خواست که پرونده نفت و اسناد مربوط به آنرا به کمیسیون بفرستد .

دکتر نصر بیش ازیکماه تعلل کرد و این تعلل سبب شد که از طرف تمام اعضای کمیسیون نفت که جمال امامی ، فرامرزی و دکتر علوی هم جزو آن بودند ورقه استیضاح تهیه شد که اگر دولت پرونده های نفت را نفرستد دولت را استیضاح خواهند کرد . این تهدید مؤثر واقع شد و پرونده ها و اسناد به مجلس ارسال گردید .

همزمان با این فعالیت ها ، در اوایل مهرماه سال ۱۳۲۹ شرکت نفت ایران و انگلیس دست به نقل و انتقالاتی در مورد مأموران درجه اول خود زد و از جمله "مستر گویی" رئیس سابق تأسیسات آبادان و مدیر شرکت نفت جنوب را به بهانه بازنشستگی عوض کرد و بجای وی "دريك" را به این سمت منصوب ساخت .

"دريك" یکی از جوان ترین مأموران کمپانی نفت بود سوابق خدمت

اودر اداره معروف جاسوسی انگلستان مورد تأیید مقامات دولتی انگلستان هم بود . وی يك ماه پیش از آنکه مأمور ایران شود به سوریه رفت . در سوریه "حسنى الزعيم" يك کودتای امریکائی کرد و قرارداد کشیدن لوله های نفت را به نفع شرکت های امریکائی امضاء کرده بود . هنگامی که "دريك" به سوریه رفت ، پس از مدتی کوتاه "سامی الحناوی" کودتای انگلیسی انجام داد ، حسنى الزعيم را کشت و قرار داد نفت با آرامکو را پاره کرد و همان روز قرار داد کشیدن لوله های نفت شرکت انگلیسی نفت عراق را امضاء کرد .

"دريك" پس از انجام این مأموریت که نشان دهنده جنگ نفتی و سرنوشت ساز امریکا و انگلستان نیز هست با موفقیت به لندن پرواز کرد و از لندن مأمور خدمت در ایران شد . دريك در سفر به ایران بجای آنکه به محل مأموریت خود در آبادان برود ، از فرودگاه عازم قلهك شد و تماسهای مرموزی را با مقامات سرشناس ایرانی برقرار کرد .

در همین روزگار ، ناگهان سروکله "چیزوم" یکی از مؤثرترین و خیره سرتترین مأموران اینتلجنت سرویس انگلستان که برای شرکت نفت کار می کرد در ایران پیدا شد . "چیزوم" موجودی نظیر دريك ولی بمراتب خطرناک تر بود . روزنامه هاد رهمان ایام خبر ملاقات چیزوم با دکتر مظفرقائى کرمانی را انتشار دادند .

در جریان تغییرات و فعل و انفعالات شرکت نفت جنوب ، رئیس اداره اطلاعات هم که شخصی موسوم به "کتینگ" بود عوض شد و "استاکیل" جانشین او گردید . در اینجا ذکر چند نکته دیگر نیز ضروری است و یکی آنکه : چند شب قبل از استعفای منصور ، بهرام شاهرخ مدیرکل تبلیغات وقت نطق عجیبی علیه منصور یعنی نخست وزیر وقت از رادیو ایراد کرد و فردای آنروز از کار برکنار شد .

بهرام شاهرخ تازه چند روز بود که از مسافرت انگلستان برگشته بود و

سرانجام هم معلوم نشد که چرا بطور ناگهانی روابط صمیمانه او با دکتر مظفر بقائی کرمانی بهم خورد . در آنروزها ، نامه هائی از دکتر بقائی و بهرام شاهرخ درجراید چاپ شد که در میان آن اسرار قابل توجهی دیده می شد .

روزنامه داریا که بمدیریت حسن ارسنجانی منتشر می شد گفتگویی با بهرام شاهرخ انجام داد . شاهرخ در این گفتگو اظهار داشت که وی در لندن مأموریت یافته است با اعضای جبهه ملی درباره نفت صحبت کند و دستور دهندگان تأکید داشته اند که اول ، بطور محرمانه با دکتر مظفر بقائی ملاقات کند .

مصاحبه بهرام شاهرخ سروصدای فراوانی بپا کرد و دکتر بقائی که آبروی آزادپنخواهی خود را در خطر می دیدید جوابیه ای نوشت و اعتراف کرد که شاهرخ در مراجعت از لندن با او ملاقات محرمانه ای کرده و مطالبی گفته که دکتر بقائی هم از لحاظ "نگهداری اسرار" آنها به رفقای خود بروز نداده است .

با این رسوائی ، دکتر بقائی ناچار رشد روزنامه شاهد را که متعلق به او بود وقف زایل کردن این رسوائی کند و بنا بر این تا توانست به بهرام- شاهرخ بد و بیراه گفت .

بهرتقدیر ، درگیرودار تغییرات مأموران کمپانی نفت در ایران دو نفر از نمایندگان مجلس عوام انگلستان ، یکی از حزب کارگرو یکی دیگر از حزب محافظه کار به تهران آمدند . یکی از این دونفر "پرایس" عضو سر- شناس حزب کارگر بود که در امور شرق و مسأله نفت اطلاعات داشت .

"پرایس" شبی برای ایراد نطق به استودیوی رادیو تهران رفت ، بعد از پایان سخنرانی ، بجای آنکه به تهران بیاید بطرف قلهك رفت و سر راه دونفر از اعضای جبهه ملی را نیز سوار اتومبیل خود کرد و با تفاق بسه

سفارت خانه انگلستان در قلهك برد .

مأمورانی که از طرف شهربانی. با اتومبیل و از فاصله دور حفاظت پرایس را بعهدہ داشتند ، همان شب گزارش ماوقع را به شهربانی دادند و شهربانی هم آنها برای دربار و دولت ارسال داشت .
بموجب این گزارش آقایان اعضای جبهه ملی دو ساعت در سفارت انگلستان بودند و بعد با همان اتومبیل از جاده پهلوی بطرف شهرآمدند و در نزدیکی های آبشار پهلوی آنروز از اتومبیل پیاده و سوار اتومبیل خود شدند .

از سوی دیگر آقای " کتینگ " بازنشسته هم که باید به لندن می رفت در تهران ماندنی شد و با اتفاق موحوم مصطفی فاتح از مدیران برجسته آنروز شرکت نفت ملاقات های تنظیم شده ای با سه نفر از اعضای جبهه ملی انجام می دادند .

به این ترتیب در حالی که دکتر مصدق در مقام رئیس کمیسیون نفت مشغول مبارزه شدید با رژیم آرا بود ، یاران جبهه ملی وی با هدایت امریکائی ها ، گهگاه با انگلیسی ها هم مغالزه می کردند و روزنامه های وابسته به آنها ، با جارو جنجال شعار مبارزه با استعمارگران را سرداده بودند .
بهر حال رژیم آرا کابینه خود را در محیطی پر تشنج ، آمیخته با نگرانی و وحشت به مجلس معرفی می کرد . انگلیسی ها دوبار قریب چند میلیون لیره در اختیار دولت رژیم آرا گذاشتند و حتی حاضر شدند این کمک ها را ادامه دهند بشرط آنکه موضوع نفت حل شود و دست دولت های شوروی و امریکا از بازار ایران کوتاه شود . رژیم آرا در این مورد قول مساعد داد و بد نیال آن عده ای از کارشناسان امریکائی را از ایران اخراج کرد و اندکی بعد قرار داد مالی ایران و انگلستان را برای یکسال دیگر تمدید کرد ، ولی اصل قضیه که حل موضوع نفت بود به بعد موکول شد .

رزم آرا با شورویها نیز وارد مذاکره شد . آنها خواستار عقد قرارداد بازرگانی ، حل مسائل مرزی و سایر امور شدند . امریکائی ها نیز که از اخراج مستشاران امریکائی عصبانی شده بودند ، از سوی دیگر از نزدیکی رزم آرا به شورویها فوق العاده وحشت کردند . رزم آرا که به این وحشت پی برده بود ، با پا پس می زد و با دست جلومی کشید .

در همین روزها بود که بشرح آنچه گفته شد " فیلیپ پرایس " به تهران آمد . رزم آرا فاش ساخت که پرایس با و توصیه کرده بود که از دوستی با شوروی و امریکا که هر یک سبب تحریک دیگری خواهد شد دست بردارد . همچنین تذکر داده و گفته بود که :

" ما میدانیم که افکار عمومی در خاورمیانه با انگلیسی ها موافق نیست و بواسطه تبلیغات شدید روسها تنها نمی توانید با امریکا و انگلیس کنار آمده ، یکطرفه شوید ولی بهتر است کشورهای مسلمان مثل ایران ، مصر و پاکستان و ترکیه چه از نظر اقتصادی و چه از نظر نظامی و سیاسی با هم متحد شده و نیازمندیهای خود را مرتفع کنند و در حقیقت بی سر و صد اوضاع ثابتی از نظر ابر قدرت ها بوجود آورند و خاورمیانه را آرام بگذارند و باید بدانند که سیاست ما در آینده نیز بر همین اساس ، یعنی تقویت نهضت های مذهبی و اتحاد اسلام خواهد بود "

این صحبت آقای فیلیپ پرایس در مهرماه ۱۳۲۹ است که شاید در آنروزها کسی به آن توجه نکرد و تنها در سال ۱۳۵۲ بود که با به قدرت رسیدن انگلستان از طریق بازار مشترک اروپا ، دیدیم که در واقع نظر آقای پرایس ، سیاست دراز مدت انگلستان در منطقه بوده است " باید بدانند که سیاست ما در آینده نیز بر همین اساس ، یعنی تقویت نهضت های مذهبی و اتحاد اسلام خواهد بود . "

علیرغم اینهمه مسائل رزم آرا می تاخت و مصدق نیز حملات

شدید تری می‌کرد و جنگ پنهانی آمریکا و انگلیس هم بر سر نفت بمرا حل حساسی می‌رسید مصدق که از حملات شدید خود علیه رزم آرا سودی نبرد نبود، رقابت دیپلماتی را کنار گذاشت و در جلسهای با حضور فدائیان اسلام که از خواستار قاطعیت بیشتری بودند، اظهار داشت: مشکل اصلی رزم آراست. اگر او نباشد و یا از بین برود، مشکل حل خواهد شد.

فدائیان اسلام با این ابراز تمایل، بشرحی که بعدها اعتراف کردند، رزم آرا را توسط خلیل طهماسبی بقتل رساندند و مصدق هم بلافاصله پس از شنیدن خبر قتل رزم آرا که فدائیان اسلام آنرا اعدام انقلابی نام نهادند، ملی شدن صنعت نفت را توسط کمیسیون اعلام داشت. حسین علاء به نخست وزیری رسید و کابینه او دوام چندانی نیاورد. چون دکتر مصدق تمایل به نخست وزیری داشت، حسین علاء نیز مانع نشد منصور به حرفهای وی زیاد ترتیب اثری نمی‌داد.

خوانندگان عزیز که با ماجرای تمایل مصدق به نخست وزیری آرا آشنا هستند، اینک به مقاله ای که در شماره ۶۶- روزنامه پیام جبهه ملی مورخ سه شنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۶۰ چاپ شده و سعی کرده اند مصدق را مردی بشناسانند که از احراز شغل نخست وزیر آبا داشته است توجه فرمایند.

این روزنامه می‌نویسد:

..... روز پنجم اردیبهشت ۱۳۳۰ کمیسیون نفت مجلس با ریاست دکتر محمد مصدق طرح نه ماده ای مربوط به اجرای اصل ملی کردن صنعت نفت را تصویب کرد. روز ششم اردیبهشت ۱۳۳۰ حسین علاء به بهانه اینکه کمیسیون نفت بدون مشورت با دولت طرح نه ماده ای را تصویب کرده است استعفا داد.

پس از استعفای دولت علاء دکتر مصدق دریافت که توطئه‌هایی

برای جلوگیری از تصویب قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت و سرکوب نهضت در جریان است. در آن موقع شاه با سید ضیاء الدین طباطبائی عامل مشهور و سرشناس انگلستان وارد مذاکره شده بود تا او را به نخست وزیری برگزینند و مسئولیت مقابله با دکتر مصدق و نهضت ملی را برعهده او بگذارند. دکتر مصدق که از این ماجرا کم و بیش اطلاع یافته بود بلافاصله از مجلس خواست تا با تشکیل جلسه فوق العاده نسبت به تصویب قانون اجرائی ملی شدن صنعت نفت اقدام کند ولی در برابر پیشنهاد دکتر مصدق جمال امامی که لیدر اکثریت مجلس محسوب میشد و نماینده مشهور هیئت حاکمه و از حامیان سیاست انگلستان در ایران بشمار میرفت متقابلاً تقاضا کرد قبل از جلسه علنی جلسه خصوصی تشکیل شود.

در این جلسه جمال امامی به نظر خود به تاکتیک جالبی دست زد و اظهار نظر کرد که این قانون اجرائی ملی شدن صنعت نفت قابل اجرا نیست و کشور نمیتواند مشکلاتی را که چنین قانونی در پی خواهد داشت تحمل کند و اگر آقای دکتر مصدق میپندارد که این قانون قابل اجراست و اشکالی ایجاد نخواهد کرد خود مسئولیت زمامداری را برعهده گیرد و به اجرای این قانون اقدام کند. جمال امامی میپنداشت که دکتر مصدق پیشنهاد او را نخواهد پذیرفت و همین عدم قبول دکتر مصدق موجب خواهد شد که او بتواند به استناد آن مانع تصویب قانون اجرائی ملی شدن صنایع نفت شود و یا لااقل تصویب آنرا بعهدہ تعویق اندازد تا دولت جدید بریاست سید ضیاء الدین طباطبائی بتواند زمام امور را در دست بگیرد و کارها را به مجرای مورد نظر بیاورد.

این پیش بینی جمال ناشی از این بود که در دوره های مختلف که دکتر مصدق نماینده مجلس بود نمایندگان اکثریت که اغلب آنان مخالف دکتر مصدق بودند پیشنهاد نخست وزیری او را کرده بودند ولی چون با

قبول نخست وزیری دکتر مصدق از مجلس بیرون میرفت و در صورت رأی عدم اعتماد مجلس بموجب قانون آن زمان دیگر نمیتوانست به مجلس برگردد هیچگاه این پیشنهاد را نپذیرفت و در برابر اصرار نمایندگان قبـول نخست وزیری را متقابلاً "موکول به قبول بازگشت خود به مجلس در صورت کناره گیری از مقام نخست وزیری اعلام میکرد که این شرط دکتر مصدق نیز در هیچ زمان از طرف مجلس پذیرفته نشد . با این سابقه جمال امامی مطمئن بود که دکتر مصدق پیشنهاد نخست وزیری را نخواهد پذیرفت و یا آنرا مشروط به بازگشت به مجلس خواهد کرد . که شرط پذیرفته نخواهد شد و همین امر مستمسک اجرای برنامه های تنظیم شده هیئت حاکمه قرار خواهد گرفت . ولی دکتر مصدق که بلافاصله متوجه تاکتیک خطرناک جمال امامی و هیئت حاکمه شده بود بدون درنگ و بی آنکه از شرط قبلی سخنی بمیان آورد پیشنهاد او را پذیرفت و فقط دو شرط جدید قائل شد یکی آنکه قانون اجرای ملی شدن صنعت نفت قبل از زمامداری او به تصویب برسد و دیگر آنکه انتصاب او به نخست وزیری بر طبق سنت مشروطیت باید از طرف مجلس باشد نه از طرف شاه . نمایندگان مجلس در برابر چنین عکس العملی مجبور به قبول نظرات دکتر مصدق شدند و او بدون هیچ زمینه و مقدمه قبلی به نخست وزیری رسید و در رأس هیئت حاکمه ای قرار گرفت که در اختیار او نبود و در اغلب موارد با نظرها و برنامه های او نیز مخالف بودند"

با اطلاعات و آگاهی های مستندی که ارائه شد ، خواننده خوب می تواند به صحت و سقم این گونه مطالب که پیوسته از سوی جبهه ملی عنوان شده است پی ببرد .

به این ترتیب مصدق به نخست وزیری رسید و ۲۸ ماه برمسند صدارت عظمی ایران تکیه داشت .

در آن شرایط بحرانی و جهانی، آنچه بیش از همه داغ و پیر بازار بود، رواج و رونق شایعه، آنهم در حد مالیخولیائی بود.

رقابت فشرده آمریکا و انگلستان، نیت بهره‌جویی از این رقابت توسط شوروی و به دستگیری حزب توده ایران، عواملی‌های جنبه ملی، و سرانجام توطئه‌های پی‌درپی فدائیان اسلام شرایطی را بر مملکت مستولی کرده بود که اگر بتوان هدف و نیت پراچ ملی شدن صنعت نفت که خواست همه مردم ایران بود، به بیراهه کشانده شود.

نباید فراموش کنیم که اشغال نظامی ایران توسط متفقین در جریان جنگ جهانی دوم نابسامانی‌هایی آفریده بود که زنجیروار ادامه داشت.

جنگ که پایان یافت مسأله آذربایجان و غائله پیشه‌وری پیش آمد، همزمان با آن گیلان و مازندران و کردستان به مرز اغتشاش و آشوب رسیدند و کمی دیرتر قشقای‌ها فارس را به جنجال و آدم‌کشی رساندند. وقتی نیروهای نظامی شوروی از آذربایجان رفت و آذربایجان پس از یکسال به خاک میهن بازگشت، دوران وحشت و ترور و ارباب شروع شد.

در تمامی لحظات بحرانی و بحران سازان سالها جای پای بیگانه دیده می‌شود. شورویها از يك سو، انگلیسی‌ها بخاطر حفظ منافع دیرپای خود از سوی دیگر و آمریکا با بدست آوردن دل رهبران و جبهه‌الملّی جنبه ملی که آشکارا خود را زیر چتر حمایت ایالات متحده می‌دانستند از جانب دیگر ایران را به صحنه شطرنجی درآورده بودند که برنده با رقیب بعدی بازی را از سر می‌گرفت.

روسها، با نگاه داشتن نیروهای نظامی خود پس از پایان جنگ جهانی دوم در ایران شانس خود را بمقدار زیادی از دست داده بودند و اگرچه حزب توده با تمام قدرت سعی بر سازماندهی داشت و می‌کوشید تا با سرعت جای پای مطمئن پیدا کند اما واقعیت اینست که رهبران این حزب

جز نمایش های تبلیغاتی و اشتباه روی اشتباه کار دیگری انجام ندادند. نباید فراموش کنیم همین حزب توده بود که در جریان ملی شدن صنعت نفت سکوت و مخالفت کرد و بعد ها اگرچه کوشید بهانه هایی برای این مخالفت عنوان کند، اما کسی نبود که نداند چرا شورویها و حزب توده با ملی شدن صنعت نفت مخالفت می کنند.

انگلستان هم موضع ضعیف و غیر قابل کنترلی داشت. در واقع انگلستان استعمارگر، پس از جنگ، خود مستعمره ایالات متحده امریکا شده بود. امریکا و امی به بریتانیا پرداخت تا طی ۵ سال صنایع خود را بازسازی کند، اما این وام سنگین ظرف مدت یکسال تمام شد. توازن پرداخت های انگلستان منفی بود. هندوستان، برمه، سیلان به آسانی از چنگال انگلستان در رفته بودند. وضع در سایر کشورها، در آفریقا و در آسیا هم بهتر از آن نبود. انگلستان تنها به نفت ایران دل خوش بود و اینهم در رأس هدفهای امریکا قرار داشت.

و در چنین شرایطی امریکا می تاخت و تند و بی واهمه هم می تاخت. شاگردان قوام السلطنه با نسیمی که از واشنگتن می وزید آزاد یخسواه و وطنپرست شدند به جبهه ملی پیوستند و سرود آزادی سردادند و بی ترس و واهمه خود را در کنار منافع و مطامع عموسام گذاشتند.

پای صحبت احمد ملکی بنشینیم تا بهتر در جریان وقایع قرار بگیریم. احمد ملکی در تاریخچه جبهه ملی می نویسد:

..... در همین زمان بود که فکر تأسیس حزب زحمتکشان ملت ایران بنا به پیشنهاد خلیل ملکی تبریزی توجه دکتر بقائی را جلب کرد و او از توجه امریکائی ها به لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابل تبلیغات شدید کمونیست ها و توده ای ها، حداکثر استفاده را نمود.....

در آن روزگار کار رهبری جبهه ملی - سوی مصدق - بطور مرتب

با امریکائی‌های سفارت میهمانی و جلسات شبانه داشتند. احمدملکی می‌نویسد :

..... پذیرائی منزل آقای " دیشر " وابسته مطبوعاتی سفارت امریکا و خانم‌شان که در اوایل خیابان پهلوی بود قدری وسیع تر و جنبه رسمی تر بخود گرفت. همه مدعویین هفته که همان اعضای کمیسیون های تبلیغات و سیاسی جبهه ملی بودند پس از شام ، گرد میزی نشسته و سرگرم مذاکرات سیاسی گردیدند .

آقای دکتر بقائی که به زبان فرانسه با خانم آقای دیشر سرگرم صحبت و از مشکلات کار و گرفتاریهای روزانه خود که حتی برای تحصیل آزادی اقدام به افتراق- جدائی- با همسر خود نموده اند ، مذاکره می- کردند .

خلاصه این طور نتیجه گرفتند که سازمانهای مبارزه یا حزب توده از داشتن هر نوع اعتباری محروم و جراید ضد توده ای هم با سرمایه- های قلیل شخصی اداره می‌شود یا این وضع چگونه ممکن است در مقابل تبلیغات حاد و شدید حزب توده قد علم کرد و مبارزه نمود ؟

خلاصه دکتر بقائی ثابت کرد که اصلاح این امور فقط در سایه یک حزب قوی و مترقی امکان پذیر است و حزب هم همه دانند بدون پول محال است رشد کند . باید به قدر کافی پول در اختیار باشد تا بتوانند پهلوانان و روئین تن جوانان را به عضویت در آورده با پول از زور و قدرت عضلات آنها استفاده نمود و در تظاهرات چشم دشمن را ترسانید ، در مصاف با چاقو و چوب و سنگ آنان را از میدان به در کرد .

تمام اعضای جبهه ملی در آن جلسه بیانات ایشان را تصدیق نمودند . قرار بر این شد که همگی مطالعه کنند تا جلسه بعد .

احمدملکی سپس به جزئیات جلسه بعدی می‌پردازد و می‌نویسد :

” تقریباً ” همگی اظهار عقیده نمودند ، چه ضرری دارد که آقای دکتر بقائی را از همه جهت یاری و کمک نمائیم که اقدام به تأسیس حزب نموده و ملت را از دست يك مشت توده ای بیگانه پرست نجات دهند“

ملاحظه کنید که یاران دکتر مصدق و اعضای برجسته جبهه ملی چگونه از همان آغاز با ملت به نحوی سخن می گفتند و در نهان چه ها که نمی کردند .

بهر تقدیر ، باز به ادامه واقعیت های تاریخی می پردازیم تا بسیاری از نگفته ها و ندانسته های تاریخ روشن شود .

حسین علاء در مدت عمر کوتاه کابینه خود ، جدا از بحرانهای عمومی مملکت با دو فاجعه روبرو شد یکی اعلام حکومت نظامی و دیگری تصمیم شرکت نفت جنوب دایر بر کاهش سی درصد از حقوق نفتگران جنوب .

جبهه ملی و دکتر مصدق بشدت با برقراری حکومت نظامی مخالفت کردند . در همین زمان سید مجتبی نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام نیز اعلامیه ای به این شرح صادر کرد :

اعلامیه فدائیان اسلام

خطاب به علاء نخست وزیر

۴ جمادی الثانی ۱۳۲۰

حسین علاء : زمامداری ملت مسلمان ایران در خور صلاحیت تو و امثال تو و حکومت غاصب کنونی نیست . فوراً ” برکناری خود را اعلام کن .“

بیاری خدای توانا

سید مجتبی نواب صفوی

حکومت نظامی ابتدا در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ در تهران و حومه و سپس در ۴ فروردین ۱۳۳۰ بدلیل نا آرامی های کارگران شرکت نفت بخاطر کاهش سی درصد حقوق در خوزستان اعلام شد .

جبهه ملی بسرعت عکس العمل نشان داد و چون شایعاتی هم مبنی بر حمایت این جبهه از نخست وزیری حسین علاء برسر زبانها بود کوشید به مخالفت با حکومت نظامی برخیزد و بدنبال این امر دولت هم کوتاه آمد و حکومت نظامی ملغی شد ، اما جبهه ملی در اعلامیه خود آشکارا به حمایت از فدائیان اسلام برخاست و نشان داد که خلیل طهماسبی قاتل رزم آرا در پناه حمایت این جبهه است اما این مختصر و مفید آن چیزی نبود که فدائیان اسلام و رهبر آنها نواب صفوی میخواست و به این ترتیب اختلاف اقلیت یا بهتر بگوئیم نمایندگان جبهه ملی با فدائیان اسلام آغاز شد .

روزنامه آهنگران ارگان فدائیان اسلام روز پنجشنبه اول فروردین ماه ۱۳۳۰ علیرغم تعطیلات نوروزی منتشر شد . در سرمقاله این روزنامه آمده بود :

” اقلیتی که اصولاً ” وجودش مدیون فداکاریهای فرزندان رشید اسلام و جانبا ریهایی آنان است تصور فرمود که فدائیان اسلام حکمنا بودی رزم آرا را بدست مردانه سرباز ارجمند خود حضرت خلیل طهماسبی سپردند تا آنان بتوانند با صحنه سازی خود را به درباری که منبع فساد و ردیلت و جفاستکاری است نزدیک نموده و روی خون آنان داد و ستد نمایند ”

بهر حال در جریان این رقابت ها و بگومگوها ، حسین علاء نیز که زمینه قابل اعتمادی برای ادامه نخست وزیری خود نمی دید استعفا داد و بشرحی که آمد دکتر محمد مصدق به نخست وزیری رسید اما همین آقای دکتر مصدق که در زمان حکومت نظامی حسین علاء بصراحت گفته بود ” جبهه ملی اصولاً ” با حکومت نظامی مخالف است ” دیری نپایید که خود در سراسر مملکت اعلام حکومت نظامی کرد .

از تذکره دیگر نکته دیگر نباید فروگذاری کرد که پس از استعفای

حسین علاء از نخست وزیری جبهه ملی برای آنکه زمینه کافی و مطمئن برای نخست وزیری دکتر مصدق بوجود آورد شایع ساخت که سید ضیاء الدین — طباطبائی و قوام السلطنه نامزدهای احتمالی نخست وزیری هستند. این دو چهره یعنی طباطبائی و قوام السلطنه در آنروزها چهره های محبوبی نبودند و اگرچه با احمد قوام "قوام السلطنه" برای احراز پست نخست — وزیری تماسهایی گرفته شده بود اما صحبت درباره نخست وزیری سید ضیاء جز يك شایعه چیز دیگری نبود و این شایعه هم به دلیل مشاورت هایی که آنروزها با سید ضیاء می شد جریان داشت. رأی گیری برای ابراز تمایل به نخست وزیری دکتر مصدق این واقعیت را روشن ساخت: جمال امامی رقیب دکتر مصدق در مجلس پیشنهاد نخست وزیری دکتر مصدق را مطرح کرد. ۹۰۰ نفر در مجلس حضور داشتند. ۷۹۰ نفر به دکتر مصدق رأی دادند، يك رأی نصیب قوام السلطنه، يك رأی نصیب سید ضیاء الدین طباطبائی و يك رأی هم به سود عبدالقدیر آزاد بود.

این چنین ابراز تمایلی که "اکثریت قریب با اتفاق" می توان بر آن نام گذاشت نشان می دهد که برآستی مصدق شایستگی نخست وزیری در آنروزها را داشت و برخلاف آنچه می گویند این تنها نمایندگان جبهه ملی نبودند که سینه چاک ملی شدن صنعت نفت بودند، بلکه این خواست ملت بود که نفت ملی شود و برای تحقق این هدف مصدق بعنوان مردی مبارز و خوشنام که همیشه از موضع اقلیت انتقاد پرداز همه بود می توانست ناجی و رهبر باشد.

بهر تقدیر مصدق به نخست وزیری رسید و حالا دیگر او کسی نبود که از موضع اقلیت روشنگر باشد، خود در بطن مسائل و معضلات قرار داشت و ملت ایران یکپارچه و صمیمی چشم به نخست وزیر محبوب خود دوخته بودند تا همه آن وعده های طلائی انجام پذیرد.

چند روزی از نخست وزیری دکتر مصدق نگذشته بود که فدائیان اسلام حمله به او و آیت الله کاشانی را آغاز کردند . اختلاف بالا گرفت و فدائیان اسلام به دو جبهه تقسیم شدند . جمعی رهبری نواب صفوی را پذیرفتند و جمعی دیگر سنگ آیت الله کاشانی را به سینه زدند .

دکتر مصدق ۱۵ روز پس از نخست وزیری از يك توطئه خیالی علیه جان خود سخن گفت و سپس مدتی در مجلس شورایی اقامت کرد و بعد هم برای همیشه در اتاق خواب منزل خود در لباس خواب به کار پرداخت .

حال به بینیم توطئه علیه جان وی از چه قرار بوده است؟ دکتر مصدق ۱۵ روز پس از احراز پست نخست وزیری در جلسه علنی مجلس شورایی از این توطئه ! ! پرده برداشت : وی گفت :

— یکی از این روزها که من از نخست وزیری می خواستم خارج شوم و به مجلس سنا بروم دونفر زن در حالی که دست يك بچه هم در دست یکی بود متصل به چهارچوب در ایستاد و یکی از آنها خودش را طوری به اتومبیل چسبانید که نزدیک بود زیر چرخ اتومبیل برود و از توقف اتومبیل دیگری استفاده کرده و جلو اتومبیل آمد و اتومبیل مرا از حرکت متوقف کرد . چون دونفر دیگر که در چند قدمی ایستاده بودند و مثل اینکه منتظر فرصت بودند . من سوءظن برده و بدون اینکه رحمی به آنها ، به این بیچارگان مصنوعی یکم از کنار دو زن حرکت کردم .

این اوضاع سبب شد که من بگفته عده ای در خصوص اینکه جانم در خطر است اهمیت بدهم و یقین کنم که دستی در باطن برای اضمحلال من کار می کند

این تما می ما جرای توطئه علیه جان دکتر مصدق است و همین دستاویزی است که مصدق مدتها در مجلس شورایی اقامت کند و بعد هم برای همیشه بخانه برود ،

چرا که گمان می‌کرده است هر لحظه امکان دارد انگلیسی‌ها کارش را یکسره کنند ، بهر حال برای ثبت در تاریخ هم که شده است باید بدانید که دکتر محمد مصدق در تمام عمر ۲۸ ماهه زمامداریش تنها چهار روز به کاخ ایبض (کاخ نخست وزیری) رفت و بقیه مدت را بجز مدت کوتاه اقامت در مجلس ، در منزل وزیر پتوگد راند .

حسین قاضی ، کنترل کننده واقعی مصدق در خاطراتش می‌

نویسد :

”..... باید متذکر بود که دکتر مصدق سه یا چهار روز بیشتر در تمام دوران ۲۸ ماهه نخست وزیریش به کاخ ایبض نرفت“

نواب صفوی که به تمایل و اظهار علاقه دکتر مصدق و آیت الله — کاشانی حکم قتل سپهبد رزم آرا را بدست خلیل طهماسبی داده بود ، با آغاز زمامداری مصدق خواب و خیالهای فراوانی تدارک دیده بود ولی چون از زمان نخست وزیری علاء اختلافات آغاز شد ، حال با تمام قدرت سعی بر بد نام کردن مصدق و آیت الله کاشانی داشت . چون خواب و خیالهایش را سراب می‌دید .

مجله ترقی که بعد پیریت مرحوم لطف الله ترقی منتشر می‌شد در شماره ۴۳۵ مورخ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ مصاحبه‌ای با نواب صفوی بعمل آورده است که قسمت هائی از آنرا با هم مرور می‌کنیم :

خبرنگار ترقی از نواب صفوی می‌پرسد :

— اینروزها گفتگو از اختلاف بین جمعیت فدائیان اسلام و آیت —

الله کاشانی در میان مردم زیاد است . آیا ممکن است در این موضوع مطالبی بفرمائید .

نواب صفوی پاسخ می‌دهد :

— بلی ! ما یارویه کاشانی و دکتر مصدق و اعضای جبهه ملی

مخالفیم . زیرا اینها به کمک فدائیان اسلام و با دست برادران عزیزما به مجلس رفتند . عبدالقدیر آزاد قبل از آمدن کاشانی از سوریه دو مرتبه نزد من آمد . باو گفتم باید وکلای جبهه ملی سعی کنند که احکام اسلامی اجرا شود و اظهار عقیده کردم که باید از وکلای اقلیت و اکثریت دعوت شود و صریحا " و رسما " از آنها بخواهند که احکام اسلام را طبق صریح قانون اساسی بموقع اجرا گذارند . در ملاقات با کاشانی تصریح کردم که ما بنا به توصیه تو اینها را وکیل کردیم و اگر هم اقلیت به کمک ما وکیل نشده باشند و خودشان انتخاب شده باشند وظیفه آنهاست که سعی کنند احکام اسلام اجرا شود ، ولی کاشانی بهانه هائی آورد و حرفهای من در او اثر نکرد . پس از اینکه من مخفی شدم برادران من آقایان امیرعبدالله کرباسیچیان ، میرعبدالحسین واحدی و حاج سیدهاشم حسینی نزد ایشان رفتند و همینطور گفتند ولی ایشان نپذیرفتند و گفتند اقلیت پای بند این حرفها نیستند . ما بعنوان المولفه قلوبهم به آنها مساعدت کرده و می کنیم و آنها را وکیل کرده ایم . ما به کاشانی گفتیم رویه تو رویه دینی و رفت و آمد تو ، رفت و آمد دینی نیست باید تغییر رویه بدهی و باید فرزندان احکام اسلامی را اجرا کنند ولی این حرفها در او اثر نکرد و ما ناچار با اوافاصله گرفتیم تا برادران اسلامی ما که تربیت خالص اسلامی و از جان گذشتگی یافته اند خراب نشوند .

يك وقت کاشانی برای ملاقات من آمد در منزل رفیعی باو گفتم من روزی شما را نایب امام زمان می دانستم ولی مدتی است شما از هدفهای فدائیان اسلام طرفداری نمی کنید ، مخصوصا " آن شب تأکید کردم که باید بهر نحو است احکام اسلام اجرا شود و اگر شما مایل نباشید اقلیت غلط می کند که از اسلام مدافعه نکند ولی کاشانی با این حرفها تغییر رویه ندان کاشانی يك عمر در سیاست شکست خورد و اقلیت نیز دچار شکست سخت شد

و تنها در اثر فداکاری فدائیان اسلام دوباره اینها پیشرفت کردند. مخصوصاً "بعد از واقعه پانزدهم بهمن تمام دستجات و صفوف رو به اضمحلال رفتند جز صف فدائیان اسلام که قوی‌تر از سابق شد. آنروزی که بعد از واقعه پانزدهم بهمن کاشانی را گرفتند بعضی از برادران من و دوستان کاشانی کمی ملاحظاتی می‌کردند ولی من به آنها دلداری دادم و اراده‌های آنها را تقویت نمودم و مخصوصاً "به حاج سید هاشم حسینی که اکنون در زندان است گفتم برو قم و در آنجا انقلاب برپا کن و او هم رفت و کارهایی انجام داد و امروز برادران عزیز من در زندان می‌گذرانند و کاشانی و دکتر مصدق و جبهه ملی کوچکترین قدمی برای آزادی آنها بر نمی‌دارند....."

نواب صفوی در ادامه همین مصاحبه می‌گوید :

— بعد از اینکه رزم آرا بقتل رسید ، همین کاشانی آهسته بـمـن

گفت : باید هفت نفر دیگر که اسامیشان را برد — کشته شوند ولی اسم من

و تو در میان نباشد !!!

این همه را نوشتم تا یکی دیگر از دوغهای طرفداران دکتر مصدق را نیز همین جا برملا سازم . دکتر مصدق که عمر ۲۸ ماهه نخست وزیری خود را با تمارض زیر پتومی گذارند پیوسته مدعی بود که توطئه‌هایی علیه جان او تدارک دیده می‌شود و به صراحت مرکز این توطئه‌ها را دربار و شخص محمد رضا شاه پهلوی می‌دانست . این سیره و روش جبهه ملی و حزب توده در تمام آن روزها بود . هرکارو رویدادی که مخالف میلشان بود یا منبعث از دربار بود یا سیاست انگلستان و به کمک دربار.....

نواب صفوی پس از سقوط دکتر مصدق در سوم شهریور ۱۳۳۲ —

اعلامیه‌ای خطاب به پادشاه و نخست وزیر صادر کرد و طی آن نوشت :

"..... هرکسی عملاً با احکام خدا مخالفت کند اطاعت او حرام و

مخالفتش واجب است، من بهمین دلیل با دولت مصدق بشدت مخالف بودم و او در تمام حکومتش از ترس من ویراد را نم در گوشه خانه اش متحصن بود!....."

بهر تقدیر، مصدق در چنین شرایط نابسامانی حکومت خود را ادامه می داد تا حادثه خونین ۲۳ تیر ۱۳۳۰ پیش آمد و در زمان نخست وزیری او برای اولین بار ماموران پلیس آتش بروی مردم گشودند و جمعی را کشته و گروه زیادی را مجروح کردند. مصدق و جبهه ملی که در آنروزها - و باقی مانده هایشان در سالهای اخیر هم - مخالف درگیری پلیس با مردم و استفاده از اسلحه بودند، در روز ۲۳ تیر برای نخستین بار فاجعه ای آفریدند که هیچیک از طرفداران او مایل نیستند حتی برای ثبت در تاریخ هم که شده اشاره ای به آن بشود.

واقعیت ماجرا از این قرار بود که "جمعیت ملی مبارزه با شرکتهای استعماری نفت در ایران" وابسته به حزب توده، مردم را بدستاوین بزرگداشت شهدای ۲۳ تیر ۱۳۲۵ در خوزستان به تظاهرات دعوت کرد. در همین روز "اورل هریمین" فرستاده مخصوص رئیس جمهوری امریکانیز برای میانجی گری میان دولت ایران و شرکت نفت وارد ایران شد. راهپیمایی از میدان فردوسی آغاز شد و پس از گذشتن از خیابان فردوسی، چهارم راه اسلامبول، میدان سپه، لاله زار، اکباتان، سعدی، مخبرالدوله و شاه آباد به میدان بهارستان رسید. در میدان بهارستان کار به زد و خور کشید و پلیس ناگزیر بمقابله گردید و سرانجام جمعی کشته و عده زیادی مجروح شدند.

بدنیال این ماجرا مجلس شورایی در جلسه ۲۵ تیر ۱۳۳۰ - لحظات پرهیجانی را پشت سر گذاشت. "صفائی" اظهار داشت:

- پریروز اتفاقی در تهران افتاد که تا بحال سابقه ندارد. آقایان

تاکنون - باقی نداشت که بروی مردم گلوله خالی کنند -

جمال امامی گفت :

- بنده ایرادی به ماهیت امر ندارم که چرا دولت دستور داده است تیراندازی شود و عده ای مقتول شوند ، من نه تنها ایراد ندارم بلکه آنرا تأیید هم می‌کنم و حتی اگر از این شدید تر هم عمل کنند در موارد خاصی من حرفی ندارم ولی به طرز عمل ایراد دارم ، من هشت سال است می‌گویم که میکرب اجانب در این مملکت ریشه دوخته و تا ما آنرا قطع نکنیم نباید آرام بنشینیم . من به دولت ایراد دارم که چرا جلوی اینها را نگرفتند چرا می‌گذاشتند میتینگ بد دهند و کانون درست کنند و جوانهای ما را فریب بد دهند؟ چرا دولت قبل از پریروز اعلام نکرد که اگر بیرون بیایید من شلیک می‌کنم . دولت که می‌دانست اینها با اسلحه بیرون می‌آیند ، چرا دولت اعلام نکرد من جلوگیری می‌کنم . اگر دولت آنرا اعلام می‌کرد جوانهای اغفال شده مردم گلوله نمی‌خوردند و مردم دخترهای خود را بیرون نمی‌فرستادند تا آنها را به گلوله ببندند .

در این هنگام نریمان از یاران مصدق اظهار داشت :

- اینطور نیست آقا !

جمال امامی جواب داد :

- آقای نریمان ! آنروزی که یکصدم اینرا نکرد بودند خود شما پشت این تریبون به دولت وقت شدیداً حمله کردید ، حالا تنه من غریبم در آورده اید ، چون دولت ، دولت شماست و حالا از آن دفاع می‌کنید .
مجلس سنا هم در تاریخ ۹ مرداد ماه ۱۳۳۰ در باره وقایع ۲۲ تیر عکس العمل نشان داد و سخنرانیهای تند و تیزی شد تا جائی که کمال هدایت اظهار داشت :

- روز ۲۳ تیر در میدان بهارستان صد نفر کشته و پانصد نفر زخمی

شدند و اشخاصی اکنون در این شهر هستند که نمی‌دانند کشتگان آنها کجا دفن شده‌اند . . .

ناطق سپس گفت :

— در موقعی که مجلس اول را به توپ بستند ، من در همین جا بودم و بقدر ۲۳ تیر ، آنروز آدم کشته نشد . آقای صادق در آنروز آنجا بودند و دیدند آن روزی که لیاخوف مجلس را به توپ بست به اندازه ۲۳ تیر آدم کشته نشد . . .

دکتر حسین فاطمی ، سخنگوی دولت دکتر مصدق در همین جلسه در پاسخ گفت :

— ما معتقد نیستیم که با خون مردم بازی کرد ولی عقیده هم نداریم که با مصالح مملکت بازی نمود و وقتی پای مملکت در میان است باید تصدیق کرد که خون افراد ارزش ندارد ! !

ایران در چنین شرایطی بسر می‌برد ، کسانی که وقتی در نظرها تیر نیروهای انتظامی را مقابل گروه‌های منتسب بخود می‌دیدند فریاد " مرگ بر فاشیسم " سر می‌دادند . کسانی که موضع قاطع خود را مخالفت با حکومت نظامی می‌دانستند و کسانی که دم از حفظ قانون اساسی می‌زدند ، هنگامی که به قدرت رسیدند هم خود به فاشیسم گرویدند و رگبار بر مردم گشودند ، هم حکومت نظامی برقرار کردند و هم قانون اساسی را زیر پا گذاشتند .

مصدق وقتی بقول روزنامه نبرد ملت مورخ ۳۱ مرداد ماه ۱۳۳۰ — دید " دستش تا مرفق بخون شهدای ۲۳ تیر آلوده است ، سرلشکریقائی رئیس شهربانی را که تنها چند روز بود به این سمت برگزیده شده بود از کار برکنار و تسلیم دادگاه کرد و بدنبال آن در ترمیم کابینه سرلشکرزاهدی وزیر کشور را نیز از کار برکنار ساخت .

روزنامه رستاخیز خلق که بجای بسوی آینده منتشر می‌شد در شماره

مورخ ۲۸ تیرماه ۱۳۳۰ نوشت :

"۰۰۰۰۰" دکتر مصدق با کشتار ۲۳ تیرمی خواست نوکری و اطاعت خود را نسبت به امپریالیسم امریکا اثبات نماید و نشان دهد که او داوطلبانه حاضر است ملت را کشتار کند تا مورد پشتیبانی ترومن قرار گیرد .

بهر تقدیر حکومت دکتر مصدق در جامعه ای لبریز از تشنج ، نا - بسامانی ، فقر ، تاخت و تاز گروه‌های مخرب و تروریست ادامه می‌یافت و طرفداران او ، نام اینهمه را " آزادی " گذاشته بودند . آزادی ذرهرج و مرج ، در هتک حیثیت ، در حمله های خیابانی ، در نا امنی و تاخت و تاز نیروهای چپ و راست منحرف

گفته بودیم که همزمان با فاجعه ۲۳ تیر " اورل هرین " فرستاده مخصوص رئیس جمهوری امریکا برای میانجی گری به ایران آمد و پس از مذاکرات بسیار سرانجام توفیق نیافت و مصدق هم که در آن شرایط باز نیاز به شعار و هوادار داشت در اول مهرماه ۱۳۳۰ دستور اخراج کارمندان انگلیسی شرکت نفت را صادر کرد .

در آغاز پائیز ، مصدق موضع مستحکمی در میان مردم داشت و بر - خلاف آنچه گفته می‌شود ، پادشاه هنوز از مصدق حمایت می‌کرد .

شاد روان سپهبد شاه بخشی بعد از وقایع ۲۸ مرداد می‌گفت : من عهده دار فرماندهی لشکر در خوزستان بودم و هر بار که به حضور اعلیحضرت همایونی می‌رسیدم ، اعلیحضرت تأکید داشتند که نظرات دکتر مصدق را انجام دهم و بخصوص می‌گفتند چون مصدق به ارتش بد بین است شما کاری کنید که مصدق حداقل از بابت نیروهای مسلح خیالش راحت باشد .

از این زمان تا ماجرای ۳۰ تیر مصدق سفری به امریکا کرد تا در جلسات شورای امنیت شرکت کند و همزمان با آن حمایت بیشتر دولت ترومن را جلب کند . اقامت مصدق در امریکا ۴۰ روز بطول انجامید و بیش از

۲۰ بار با مقامات رسمی امریکا ملاقات کرد . اما درگیراگیر این سفیر انتخابات انگلستان نیز انجام شد و حزب محافظه کار سراز انتخابات بیرون آورد . چرچیل نخست وزیر شد و آنتونی ایدن وزیر امور خارجه . مصدق در امریکا از پذیرائی بسیار صمیمانه مك گی معاون وزارت خارجه امریکالذت می برد و ایدن و آچسن درباریس مشغول مذاکره برای تقسیم نفت ایران بودند آنها حتی توافق کردند که متن اعلامیه ای را که باید بهنگام حرکت مصدق از خاک امریکا منتشر شود با تفاق تهیه کنند .

مصدق بجای جستجوی راه حلی برای صدور نفت تنها به تقاضای كمك از امریکا می اندیشید . او گفت :

— از نظر اقتصادی به ترومن عرض کردم : آقا بودجه ما ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون کسر دارد . شما چطور تصور می کنید ملتی که این قدر بودجه اش کسر دارد می تواند امنیت و نظم مملکت را حفظ کند

و بعد مصدق خوشحال بود که " ترومن ، حرف مرا تصدیق کرد " ! اما نکته ای که هرگز فاش نشد و هنوز هم معلوم نیست اینکه چرا در حالی که فقرگریبان جامعه ایرانی را گرفته بود و مصدق نیز می کوشید تا بهر صورت شده نفت ایران را از تحریم خارج کرده و بفروش برساند ، پیشنهادات کشورهای اروپای شرقی نظیر لهستان ، رومانی ، یوگسلاوی و چکسلواکی را نپذیرفت .

بهر حال مصدق از سفر امریکا بازگشت و بلافاصله موضوع انتخابات را مطرح کرد . مصدق همه چیز را به سود خود می دید و کوشید تا از فرصت استفاده کند و مجلسی در مسیر امیال و هدفهای خود تشکیل دهد .

این انتخابات در سراسر کشور برگزار نشد و هر جا هم که نماینده ای موافق جبهه ملی انتخاب نگردد ، انتخابات منحل اعلام شد ولی بهر حال مجلس ناقص در هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ آغاز بکار کرد و مصدق رسماً

اعلام داشت ۸۰ درصد نمایندگان ملی و واقعی و برگزیده ملت در انتخابات آزاد هستند، اما پس از یکماه که همین مجلس را برابر میل خود ندید دست به اعترافی شگفتی برانگیز زد.

وی گفت: بعضی اشخاص عنوان نمایندگی بر خود بستند که بی معرفیت محلی نداشتند و هیچکس به هیچ عنوان نمی تواند آنان را به حوزه ای که مدعی نمایندگی آن هستند ارتباط دهد و یا دارای چنان سوابقی هستند که مردم نه فقط راضی به نمایندگی آنان نیستند بلکه از شنیدن نام آنان هم تنفر دارند.

گفتیم که مجلس هفدهم، این انتخابات آزاد دکترا صدقی که بفاصله یکماه مورد تأیید خودش نیز نبود در اردیبهشت ماه بطور رسمی افتتاح یافت. حکومت نظامی در تهران اعلام شده بود و مصدق در موضع ضعف بسر می برد. حالا دیگر وضع با ششماه پیش تفاوت داشت و فقر عمومی روز بروز بر شدت ناراضیان می افزود، اما علیرغم همه این مشکلات مصدق هنوز مرد محبوب صحنه سیاست بود.

در گیراگیر تصویب اعتبارنامه ها مصدق عازم دیوان دآوری لاهه شد تا از شکایت انگلیس علیه ملی کردن نفت دفاع کند. این مسافرت که هفتم خرداد آغاز و سوم نیر بسر رسید، برای مصدق زیانهای فراوانی داشت که حتی پیروزی دادگاه لاهه هم در برابر آن هیچ بود. مجلس مجلسی که مصدق خود ساخته بود سر به طغیان برآورده بود و دیگر زیر بار توصیه های مصدق و یارانش نمی رفت. اگرچه باید اعتراف کرد که علیرغم این طغیانها، اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان به لوایح دولت رأی مثبت می دادند و مخالفت ها از جنبه تمایش وحد خود نمائی تجاوز نمی کرد. بسا اینهمه مصدق که از زیر پتو مملکت را در آن شرایط بحرانی رهبری می کرد درصد گرفتن اختیارات قانونگزاری از مجلس شد. وی که همیشه خود را

حامی قانون می‌دانست و همیشه هم سعی می‌کرد هر مسأله‌ای را از گذرگاه قانون ببیند اینک در اندیشه بود که برخلاف صراحت قانون اساسی و اصل تفکیک قوا که به قوه مجریه، یعنی دولت اجازه قانونگذاری نمی‌داد، این امر را در اختیار خود بگیرد و برای مدت یکسال حق قانونگذاری را از مجلس سلب کند. همگام با این اندیشه وی در صد د کسب مقام فرماندهی کل قوا نیز که در اختیار پادشاه بود برآمد.

این آقای دکتر مصدق حقوقدان، همان‌که اینک در صد د سلب حق قانونگذاری از مجلس شورایی بود، همان کسی است که پس از ورود قوای متفقین به ایران، وقتی تحت نفوذ اشغالگران در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۲ مجلس قانون اعطای اختیار در زمینه مسائل مالی و اقتصادی را به دکتر میلسپو تصویب کرد، گفت:

... مجلس شورایی مطابق قانون اساسی حق نداشت که حق قانونگذاری را به کسی واگذار نماید. زیرا قانونگذاری از وظایف مجلس شورایی است و هیچ‌کس و هیچ مقامی حق قانونگذاری ندارد.
و حالا همین آقای حقوقدان در صد د چنین کاری بود. آیت‌الله کاشانی که سمت ریاست مجلس شورایی را بعهده داشت از در مخالفت درآمد و نامه‌ای به مجلس نوشت که از نظر مثبت در تاریخ عین آنرا در اینجا نقل می‌کنیم:

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورایی شیدالله ارکانه - بحکم محکم قرآن مجید که بهترین رهنمای خلق جهان است و نعمت اسلام که بمرحمت حضرت باری تعالی بر جامعه بشریت جهان ارزانی گردیده و دستور متقن حضرت خیرالانام که امر و مقرر است برود ایع و سپرده‌های مردم طریق امانت ملحوظ گردد و در جمیع حال و احوال همگی خدای را حاضر و ناظر دانسته و اجتناب از مناهی و

خیانت نموده و طریق رستگاریا بیمائیم بر حسب وظیفه دیانتی خود و سمت ریاست مجلس شورای ملی که بنا بر اصرار آقایان نمایندگان عهده دار میباشم باید با اطلاع مجلس برسانم :

ملت ایران در اثر کوششهای فراوان و فداکاریهای بسیار و دادن تلفات بیشمار بر طبق قانون اساسی مورخ ۱۴ ذی قعدة ۲۴ دارای حقوقی است که حفظ و صیانت آن بعهده نمایندگان محترم میباشد و آقایان هم بنگهداری آن با خدای خود طبق قسم نامه نیکه در اصل یا زده ، قانون اساسی مندرج است عهده و پیمان بسته اند .

چون در اصل ۲۷ متمم قانون اساسی حق قانون گذاری بعهده مجلس شورای ملی محول گردیده است و قوه قضائیه به حاکم شرعیه در شرعیات و به حاکم عدلیه در عرفیات و اجرای قوانین در عهده هیئت دولت و قوه اجرائیه واگذار شده و در اصل ۲۸ قوای مزبور را برای همیشه از یکدیگر ممتاز و منفصل نموده است و تخلف از مواد مزبور که روح قانون اساسی و حکومت مشروطه میباشد تمکین در برابر حکومت خود سری و تسلیم به مطلق العنانی است و مخالف صریح قانون اساسی میباشد که نگهداری آنرا نمایندگان محترم مجلس در برابر خدای بزرگ و ملت ایران قسم یاد نموده اند . بنا بر وظیفه محوله از طرف خلق فداکار ایران بنماینده گی مجلس و تفویض سمت ریاست مجلس باین جانب از طرف نمایندگان لزوماً " بالصراحه اعلام مینمائیم که لایحه اختیارات تقدیمی آقای دکتر مصدق نخست وزیر بمجلس شورای ملی مخالف و مبین قانون اساسی و صلاح مملکت و دولت است .

با این وصف مجلس شورای ملی نمیتواند چنین لایحه ای را که مخالف صریح با قانون اساسی دارد و موجب تعطیل مشروطیت و ناقض اصل ۱۱ و ۱۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۷ از قانون اساسی و اصول ۷ و ۲۷ و ۲۸ — متمم آن میباشد و در حقیقت با عدم رعایت قوانین مرقومه مملکت بحالست

دیکناتور برمیگردد و از طرفی حدود اختیار نمایندگان مجلس شورای ملی در حدود وکالتی است که بموجب قانون بآنها واگذار شده و حق واگذاری قانون گذاری را بغیر ندارند و روشن است چنین عملی فاقد ارزش قانونی است . بناءً علیهذا بدستور صریح قانون قدغن مینمائیم که از طرح آن در جلسات علنی مجلس خودداری شود و نمیتواند چنین لایحه ای جزو دستور قرار گیرد و در گذشته نیز اشتباهی را که نمایندگان محترم نموده اند دلیل و محور تکرار آن نیست .

از راه علاقه و صلاح اندیشی آقای نخست وزیر هم توصیه می‌کنم راهی را که برای ریشه کن نمودن آثار استعمار و موفقیت در امر حیاتی نفت در پیش داریم و فقط با تمسک بحبل المتین خداوندی و حفظ سنن مشروطیت و قانون و رعایت حقوق عامه ملت ایران میسر است و اقدامات لازمه برای انجام و تصفیه موضوع نفت که مورد پشتیبانی و کمک کامل اینجانب و مجلس شورای ملی و ملت شریف ایران است بهیچوجه ارتباطی با اختیار غیر قانونی ندارد و بالعکس تخلف از قانون اساسی و تجاوز به حقوق مردم بمقاومت ملت ایران منتهی میگردد و ما را از راه جهاد بزرگی که علیه دول استعماری در پیش داریم باز میدارد .

بزرگی دولتها و قدرت آنها در احترام بقوانین است و همه باید در برابر عظمت آن زانورده و فکر قانون شکنی را از خود بدور دارند و همواره در ادوار گذشته خود ایشان هم نظر و معترف باین رویه بوده اند . باید با مردم بود تا در آغوش قدرت و توانائی و پشتیبانی آنها به نتیجه اصلی مبارزه علیه استعمار و نجات مملکت توفیق حاصل آید و مجبورم که باستحضار جناب ایشان برسانم تا موقعیکه اینجانب وظیفه دار ریاست مجلس شورای ملی هستم اجازه طرح نظیر این لوایح را که مخالفت صریح با قانون اساسی مملکت دارد در مجلس جایز نمیدانم .

رئیس مجلس شورای ملی — سید ابوالقاسم کاشانی .

مخالفت مجلس و شخص پادشاه با سلب حق قانونگزاری از مجلس و احراز فرماندهی کل قوا توسط مصدق ، سبب شد که دکتر مصدق روز ۲۵ تیرماه استعفا دهد . فردای آنروز مجلس برای ابراز تمایل به نخست وزیر جدید تشکیل شد و نمایندگان جبهه ملی در جلسه شرکت نکردند ، لاجرم ۴۲ نفر از ۷۶ نفر حاضر در تهران بعنوان اکثریت ابراز تمایل بـ نخست وزیر احمد قوام ، قوام السلطنه کردند . با این ابراز تمایل فرمان نخست وزیر قوام السلطنه از سوی پادشاه صادر شد .

در واقع انگلیسی‌ها ، که هنوز نتوانسته بودند با امریکائی‌ها بر سر مسأله تقسیم نفت ایران به توافق برسند ، آخرین نیروی خود را جمع کرده و می‌شود گفت يك کودتای ضد امریکائی به راه انداختند . در صورت تثبیت موقع قوام السلطنه شاید سرنوشت نفت تغییر می‌کرد و آنهمه مرارت و زحمتی که ملت ایران برای ملی شدن نفت کشیده بود بهدر می‌رفت ، اما بخاطر مرارت های ملت ایران نبود که امریکائی‌ها ، اصل چهار را بکار جدی واداشتند و سقوط قوام را در دستور کار خود قرار دادند . جبهه ملی خروشید ، حزب توده با او همگام شد ، هدف مشترك بود ، از پادشاه آوردن انگلیس — . امریکائی‌ها هم کریمانه و سخاوتمندانه ریخت و پاش می‌کردند ، قوام هم که پیرو فرتوت شده بود ، به "الدرم بلدرم" پرداخت و مردم را بیش از پیش به طغیان واداشت . هرج و مرج آغاز شد . آیت الله کاشانی که بشدت مورد بی مهری دکتر مصدق بود ، گذشت کرد و جانب مصدق را گرفت . مقاومت مردم اوج گرفت و به سی تیر رسید .

حسن ارسنجانی که در همان مدت کوتاه دستیار و یار نزدیک سیک قوام السلطنه بود ، در خاطرات خود در مجله خواندنیها در سال ۱۳۴۱ —

نوشت :

” قوام خیلی خسته و ناتوان بنظر می‌رسید . حالش بقدری بد بود که زیر بغلش را می‌گرفتند . خبرهای ضد و نقیضی می‌رسید . ناصر ذوالفقاری عرق ریزان از شهر رسید . گفت شهر شلوغ است قوام السلطنه در تمام این مدت در حال اغما بود . علاء و یزدان پناه آمدند . ساعت ۲ / ۵ بعد از ظهر . . . علاء گفت : قریب نزدیک پانصد نفر کشته شده اند . شهر خیلی شلوغ و خطرناک است . در تهران جوی خون جاری شده است . زد و خورد شدید بوده . باید چاره ای کرد ”

. . . . و تنها راه چاره . ساعت ۵ بعد از ظهر سی ام نیز از رادیو تهران خوانده شد . قوام استعفاداد و بار دیگر مصدق با حمایت مردمی کسبه دوستش داشتند . اعضای جبهه ملی و طرفداران آنها . نقش قاطع و سر - نوشت ساز آیت الله کاشانی و یاری مؤثر و بسیار هم مؤثر حزب توده بس - نخست وزیری رسید .

فردای روز سی ام تیر ، رأی دادگاه داوری لاهه به سود ایران صادر شد و موجی از شعف و شادی براه افتاد . مصدق در پناه آن حکومت - حالا دیگر خودکامه - خود را ادامه داد تا پائیز سال ۱۳۳۱ فرار رسیده و شرایط بین المللی آرام آرام به ضرر مصدق جریان یافت .

انتخابات ریاست جمهوری امریکا در پیش بود و از همان اوایل پائیز شامه های حساس سیاسی می‌دانستند که جمهوری خواهان انتخابات را خواهند برد و آیزنهاور به ریاست جمهوری امریکا خواهد رسید . مصدق هم خوب آگاه بود که قهرمان جنگ جهانی دوم یعنی ژنرال آیزنهاور دیگر آقای هری ترومن نیست که بمیل او جبهه ملی پدید آمد و تقویت شد و بی آنکه مصدق بدانند یا رانش صمیمانه با واشنگتن در ارتباط بودند . مصدق این را دانست و بازی خطرناکی را آغاز کرد .

مصدق سعی کرد به امریکائی ها بگوید که اگر دست از حمایت او

بردارند و یا کمکهای خود را ادامه ندهند، ایران در آن چنان شرایطی است که در آغوش کمونیسم خواهد افتاد. این بازی مصدق هم که مظاهرو نشانه هائی میخواست از سوئی با بحضور پذیرفتن مرتب سفیر شوروی در ایران و از سوی دیگر با دادن آزادی بدون حد و حصر به حزب توده که ظاهراً "هنوز هم منحل شده بود!!" جریان داشت.

بازی دکتر مصدق بجائی رسید که روزنامه "منچستر گاردین" چاپ

انگلستان نوشت:

".....: مبنای سیاست فعلی دکتر مصدق اینست که مرتباً "خطر کمونیسم را بزرگ کند تا هر موقع که با سفیر آمریکا مواجه می شود بگوید: یا پول بدهید یا ما کمونیست خواهیم شد، ولی تا به حال نه امریکائی ها پول داده اند و نه ایران کمونیست شده است....."

مصدق به خیال خود بازی می کرد، ولی آزادی بی حد و حصری که به حزب توده داده شده بود، بازی نبود. آنها براستی داشتند در پناه بازی سیاسی آقای دکتر مصدق، آنچه را که به خواب هم نمی دیدند، در بیداری تجربه می کردند. سازمان افسری حزب توده در قلب ارتش که مصدق پیوسته آنرا یکپارچه در اختیار پادشاه می دانست تشکیل شده بود و حتی کار بجائی رسید که حسب اعتراف حزب توده جمعی از آنها در گارد جاویدان هم شرکت داشتند.

ف. م. جوانشیر در کتاب تجربه ۲۸ مرداد از انتشارات حزب

توده می نویسد:

"..... سرگرد فردوست به فرماندهی گارد جاویدان منصوب شد و ما موریت یافت که افسران مورد اعتماد را در هر واحد نظامی که باشند دست چین کند و در نقاط مختلف کشور به استخدام سربازان داوطلب بپردازد.

این نیرو در آغاز سال ۲۱ آماده خدمت بود. سازمان افسری

حزب توده ایران از همان آغاز افسرانی را مأمور خدمت در این واحد کرد که در آینده نقش ارزنده ای به سود جنبش انقلابی ایران ایفا کردند
و دامنه نفوذ در میان کارگران ، کشاورزان ، دانش آموزان هم در
در سطحی گسترده مطرح بود .

بازی مصدق طرفداران او و اعضای برجسته جبهه ملی را بسبب
اختلاف و سپس جدائی کشاند . کاشانی نتوانست خودخواهی های مصدق
را تحمل کند . حزب زحمتکشان بقائی و خلیل ملکی دچار انشعاب شد و
بدنبال آن حزب ایران هم به دو نیم تقسیم گردید . مصدق حقوقدان که
عمری کبابه ملی گرائی کشیده بود اینک به خودکامگی می رسید . غش و ضعف
می کرد ، یکه تازی شعار ساخته بود و حالا دیگر چون موم در دست " حسین
فاطمی " اشکال مختلف می گرفت و در گردایی تند و سرشار از نفرت از انگلیس ،
سرخورده از بی دفاهی امریکا چون پرکاهی بسوی کمونیسم جهانی رانده
می شد : در این روزها مصدق بمثابه عروسکی بود که سرخ آن بدست
حسین فاطمی بود . و اما این حسین فاطمی کیست که این گونه رهبری
مصدق را بدست گرفته است و مصدق حتی ساعات خواب و استراحت خود
را بمیل او تعیین می کند .

قبل از شناخت مثنی سیاسی او پای صحبت " سپهبد کمال " رئیس
شهربانی مصدق می نشینیم تا حقایق مستندتری را در این باره ، حتی بس
نقل قول از فرزند مصدق بشنویم :

سپهبد کمال می گوید :

— قبل از اینکه من بریاست شهربانی منصوب شوم ، ازدور ، عاشق
دلباخته دکتر مصدق بودم . وقتی درآبادان خدمت می کردم ، شب و روز
وسيله کاریر شخص نخست وزیر با من صحبت می کرد و آن موقع که آقای مکی با
حرارت مافوق تصویری خلعید را انجام می داد ، دکتر مصدق همیشه بمن

می‌گفت نگذارید مکی تند برود و آنقدر در مقابل کارگران شدت عمل بخرج بدهد، بهمین جهت گاهی من آقای مکی را به حوصله و تأمل دعوت می‌کردم و مکی بقدری سریع‌الانتقال بود که جایجا می‌گفت میدانم این پیشنهاد شما دستور آقای دکتر مصدق است ولی من قادر بخود داری از این حقایق نیستم!

تا یکروز آقای دکتر مصدق مرا به تهران احضار کردند، باطیاره به مرکز رفتم و در اتاق کارشان حاضر شدم. مصدق روی تختخواب دراز شده بود، پس از ملاقات من گفت: آقای سرتیپ کمال! تصمیم گرفته‌ام شهربانی کل کشور را به شما بسپارم. من که مایل بخدمت در شهربانی که شغلی سیاسی بود، نبودم، از قبول این سمت امتناع کردم. یک مرتبه دکتر مصدق از روی تختخواب بلند شد و با لهجه مخصوص که به استغاثه بیشتر شبیه بود، گفت: آقا! من هرکس را برای کمک انتخاب می‌کنم از کارگريزان است، پس شما چطور میخواهید منافع مردم را حفظ کنید و بعد هم افزود: آقای سرتیپ کمال، بخدا اگر رئیس شهربانی من باشی اسمت تاریخی می‌شود!

گفتم: جناب آقای نخست وزیر بنده قبول می‌کنم باین شرط که اختیاراتی هم داشته باشم. آقای دکتر مصدق با پیشنهاد اختیارات تام من در شهربانی موافقت کرد و بلافاصله مشغول کار شدم و در جریان کار فهمیدم ضدیت با رژیم سلطنتی در اخلاق و افکار و اعمال دکتر مصدق عجین شده است!

یکشب ساعت ۵/۷ تا زه به شهربانی رفته بودم که از طرف آقای دکتر مصدق احضار شدم. وقتی به اتاق نخست وزیر رفتم کنار تختخواب مصدق، سرتیپ افشارطوس فرماندار نظامی وقت، لطفی وزیر دادگستری، دکتر صدیقی وزیر کشور، سرلشکر بهارمست رئیس ستاد ارتش و بنی‌فضل

دادستان تهران مؤدبانه نشسته بودند ، با ورود من به سکوت اتاق خاتمه داده شد و آقای دکتر مصدق گفت : آقای رئیس شهربانی ، تصمیم اتخاذ شده که امشب ساعت ۱۲ کلیه روزنامه ها را تعطیل و تمام احزاب مختلفه را اشغال و رؤسای آنها را دستگیر کنیم .

بعد از روی میز عسلی کنار تخت خوابش صورتی بدست من داد که اسامی و نشانی روزنامه ها و افراد حزبی در آن قید شده بود ، من متوجه شدم که دولت نقشه مفهومی دارد و ممکن است که این نعل وارونه محصول خطرناکی ببار بیاورد ، گفتم : قربان ! این کار مصلحت دولت نیست ! آقای لطفی سرش را تکان داد و زیر لب گفت : " این کار مصلحت دولت نیست ، یعنی رئیس شهربانی مرعوب است ! "

مرحوم افشارطوس هم تبسمی کرد و گفت : اتفاقاً " کار زیاد پرزحمتی نیست ، گفتم : بله ، تیمسار افشارطوس ! اشغال امکانه حزبی و مطبوعاتی بر^{ای} من و شما که قوای انتظامی را در دست داریم آسان است و بنده اگر بقول آقای لطفی مرعوب بودم اظهار عقیده نمی کردم ولی فکر می کنم که اگر امشب حزب نیروی سوم بدست من که از آنها فحش می شنوم اشغال شود ، فردا جواب جامعه را چه خواهم داد ؟

در این موقع آقای نخست وزیر از روی تخت خواب نیم خیز کرد و گفت اول حزب زحمتکشان را اشغال کنید ، من گفتم : تان نیروی سوم را نبندیم ، زحمتکشان را نمی توانیم اشغال کنیم ، آقای دکتر مصدق فریاد کشید این سفسطه ها که نتیجه ای ندارد . شما مجری اوامر دولت هستید ، باید این تصمیم را انجام بدهید . با این اتمام حجت من چاره ای جز سکوت نداشتم و حضار شب بعد را بخصوص اجرای نقشه اختناق مطبوعات و احزاب تعیین کردند . فردای آن شب ساعت ۱۱ که به اتاق نخست وزیر رفتم ، آقای دکتر مصدق با تبسم گفت : سرتیپ کمال ! فکر تو مفید تراز نقشه

فاطمی بود !

من خوشحال از تغییر تصمیم رئیس دولت از اتاق نخست وزیر که بیرون آمدم دکتر فاطمی از پله ها بالایی رفت تا مرادید با اتاق جلسه وزرا هدایت کرد . پرونده ای بدستم داد و گفت : آقای دکتر مصدق دستور داده اند سرلشکر حجازی ، برادران رشیدیان ، سرلشکر ارفع و علم راشبانه دستگیر کنید ! ! .

گفتم : الساعه حضور آقای دکتر مصدق بودم ، این طور دستوری ندادند ، گفت : پس برویم خدمتشان ، رفتیم اتاق نخست وزیر ، دکتر مصدق گفت : نظر آقای دکتر فاطمی را درباره امرای ارتش اجرا کنید .

گفتم : جناب آقای نخست وزیر ، کلیه اعمال مخالفین دولت تحت نظر شهربانی است . نتیجه ای از این کار به غیر از ایجاد سروصدا و هوس و جنجال عاید شهربانی نمی شود . ناگهان دکتر فاطمی با تشدد و تغییر گفت : این چه عقیده ای است ، دستگیری اینها ، هیچ نتیجه ای نداشته باشد باعث سرگرمی افکار عمومی که هست آقا ! مردم را باید سرگرم کرد !

گفتم : بفرض مفید بودن چون در تهران فرمانداری نظامی برقرار است این کار وظیفه فرمانداری نظامی است .

همان شب دستور دستگیری حجازی ، رشیدیان و زاهدی صادر شد و آنها دستگیر شدند . اظهار عقیده آنروز من بصورت کینه ای در دل حسین فاطمی ماند تا شاهنده و بزرگمهر بدستور نخست وزیر توقیف شدند و با حکم داد سرا آزاد گردیدند . به محض رهایی آنها از زندان دکتر فاطمی از وزارت خارجه بمن تلفن کرد و با تشدد گفت : چرا شاهنده و بزرگمهر را آزاد کردید ، گفتم : آقای شاهنده و بزرگمهر را حکم محکمه و قرار بازپرس بی تقصیر تشخیص داده و آزاد کرده است ، حسین فاطمی گفت چرا پرونده آنها را به عدلیه فرستادید و گوشی را روی تلفن گذاشت و از

همان شب رسماً " وعلنا " مبارزه وزیر امور خارجه عليه رئيس كل شهريانى شروع شد .

این جریان ادامه داشت تا مسافرت اعلیحضرت همایونی به خوزستان پیش آمد . دو روز قبل از اعلام حرکت اعلیحضرت ، یکروز دکتر مصدق گفت : آقای رئیس شهربانی ، شاه میخواهد بخوزستان مسافرت کند ، شما به عرضشان برسائید که چون ممکن است سوء قصدی بشود از این سفر صرفنظر کنند ، من بدون توجه به هدف نخست وزیر گفتم : سوء قصدی نمی شود ، ناگهان دکتر مصدق قیافه اش درهم شد و با تشدد گفت : بلکه شد ! ، گفتم : چون بنده مدتی در آبادان و اهواز بوده ام ، مطمئن هستم که نمی شود ، گفت : پس خود شما مأمور حراست شاه هستید و با اعلیحضرت همسفر شوید . من از اعلام این مأموریت خوشحال شدم و با شوق و ذوق تمام بخوزستان رفتم . در طول راه ناظر ابراز احساسات مردم نسبت به شاهنشاه بودم و در طی اجرای برنامه تشریف فرمائی هم سعی می کردم که اتفاق سوئی رخ ندهد . بهرحال مسافرت پایان یافت و وقتی ترن به ایستگاه تهران رسید من شاد و خوشحال بسرعت رفتم بمنزل نخست وزیر و با عجله پله های خانه ۱۰۹ را طی کردم و خیلی خوشحال و امیدوار داخل اتاق نخست وزیر شدم . پس از ادای احترامات لازمه عرض کردم : قربان امانتی را که به بنده سپردید الحمدلله صحیح و سالم بردم و برای خودتان بمرکز رساندم . البته انتظار داشتم در ازای این اظهار عقیده تشویق شوم ولی ناگهان قیافه غضب آلود آقای دکتر مصدق برافروخته شد و با نهیب گفت : این همه ابراز احساسات و نطق و بیان چه بود ؟ اینهمه تاق نصرت سازی و تعلق پردازی را کی راه انداخت ؟ این تشریفات بی مورد و مخارج زیادی را چرا تراشیدید ؟

متعجب و حیران به قیافه نخست وزیر دقیق شده گفتم : مردم

شاهد دست بودند و اظهار علاقه می کردند. این جواب دکتر مصدق را
عصبانی تر کرد و گفت: برو آقا! این احساسات ساختگی را شما با سم مردم
می سازید.

متأثر و ناراحت از اتاق نخست وزیر خارج شدم و از آن روز مطمئن
بودم که در پست ریاست شهر یانی ماندگار نخواهم بود، حتی یکروز به آقای
دکتر صدیقی گفتم: رئیس شهر یانی باید محرم نخست وزیر باشد، چون
دکتر فاطمی حصار ی دور آقای دکتر مصدق کشیده و من را در نظرایشان
نامحرم جلوه داده، بهتر است استعفا بدهم. دکتر صدیقی - وزیر کشور
بود - با استعفایم موافقت نکرد و گفت با هم یک جلسه دکتر غلامحسین مصدق
- پسر دکتر محمد مصدق - را ببینیم و او را از نفوذ فاطمی بریدش بر حذر
کنیم. این تصمیم بین من و دکتر صدیقی مکتوم ماند تا شبی که قانون منع
استعمال لباس و علایم نظامی برای افسران بازنشسته بامضای دکتر مصدق
رسید. آن شب مدتی من نگران و عصبانی بودم. بوسیله تلفن وقت گرفته،
بمنزل دکتر غلامحسین مصدق رفتم. دکتر غلامحسین مصدق روی کاناپه
اتاقش نشسته و سرگرم مطالعه کاغذی بود. پس از احوالپرسی گفتم: آقای
دکتر من تا امروز با صفا و صمیمیت خدمتگذار نخست وزیر بوده ام و از چند
روز پیش تشخیص داده ام که افرادی بصورت دوست، چوب لای چرخ دولت
می گذارند و نمی شود برای دولت کار کرد. دکتر غلامحسین مصدق از شنیدن
این حرف عقده اش باز شد و گفت: آقای مرتیب کمال، خدا شاهد است.
من شب و روز نگران و ناراحت هستم از اعمال پدرم و می بینم که او تسخیر
اوراد خطرناک دکتر فاطمی شده و حرف هیچکس را هم قبول نمی کند.
لعنت بر این فاطمی! من میدانم عاقبت یکروز ما از دست همین مردم چطور
فرار می کنیم؟

سپهبد کمال در پایان خاطراتش می گوید:

— دکتر فاطمی از انتقادات من مطلع شده بود و سه روز بعد از این مذاکرات از ریاست شهربانی کل کشور برکنار شدم!

خاطرات سپهبد کمال و نظر دکتر غلامحسین مصدق پسردکتر محمد مصدق نشان دهنده نفوذ قاطع و قوی حسین فاطمی پسر دکتر مصدق است. نفوذی که سرانجام سبب خیانت به وحدت یکپارچه ملت ایران در آن سالها شد و بابه انزوا کشاندن دکتر مصدق و انحراف در اصول عقاید او سرانجام وحدت ملی را که هیچگاه در طول تاریخ صد ساله اخیر به آن گستردگی نبود دچار تشتت و پراکندگی کرد.

در مرور این خاطرات فریب دادن مردم در قالب سرگرم ساختن آنها بگفته دکتر حسین فاطمی، اختناق مطبوعات بدستور مصدق و به هدایت دکتر فاطمی و موضع ضد سلطنت دکتر مصدق بخوبی آشکار و مشهود است. اما این دکتر مصدقی که چنین خودکامه دستورات اشغال احزاب و تعطیل روزنامه‌ها را می‌دهد، همان کسی است که در نخستین روز نخست دست وزیرش طی نامه‌ای به شهربانی چنین نوشت:

شهربانی کل کشور

در جراید ایران آنچه راجع به شخص اینجانب نگاشته می‌شود، هرچه نوشته باشند و هرکه نوشته باشد، بهیچوجه نباید مورد اعتراض و تعرض قرار گیرد، لیکن در سایر موارد برونق مقررات قانون باید عمل شود.

به مأمورین مربوطه دستور لازم در این باب صادر فرمایند که مزاحمتی برای اشخاص فراهم نشود.

نخست وزیر

آری. اینجاست که تفاوت‌های میان مصدق ملی و مصدق خودکامه مشخص می‌شود. مصدقی که می‌گویند طرفدار آزادی مطبوعات بود و حقیقت اینست که در آغاز زمانداری هم بود و مصدقی که بعدها تعطیل همه

روزنامه ها را میخواند . مصدق می گوید که قرآن امضا می کند و برای پادشاه می -
فرستد که برخلاف قانون اساسی عملی نخواهم کرد و مصدق می گوید که برخلاف قانون
اساسی قانونگذاری را از مجلس ساخته و پرداخته خود می گیرد و در اختیار
خود و حسین فاطمی قرار می دهد .

مصدق در پیام رادیویی خود در تاریخ هفدهم فروردینماه ۱۳۳۲

می گوید :

"..... برای اینکه به کلی رفع نگرانی از اعلیحضرت بشود و دشمنان
مملکت در این موقع که ما گرم مبارزه با اجنبی هستیم هر روز نتوانند به نوعی
ذهن ایشان را مشوب نموده این شرح را (دشمن قرآن باشم اگر
بخواهم برخلاف قانون اساسی عملی کنم و همچنین اگر قانون اساسی را
نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهور را قبول نمیکنم)

در پشت کلام الله مجید نوشته و آن را به حضورشان فرستادم !

با توجه به همه این نکات و اسناد که دستداران مصدق دوست
ندارند حتی به آن اشاره ای شود حال به وقایع نهم اسفند ۱۳۳۱ می -
پردازیم . حادثه ای که مصدق را ضعیف تر و بالطبع عصبانی تر و لجوج تر
ساخت و پادشاه را امیدوارتر و مصمم تر ساخت .

در این ایام گردش روزگاریه کام مصدق نبود . مصدق بیمار بود و یا
اگر نبود تمارض می کرد و کار مملکت یکجا توسط حسین فاطمی اداره می شد .
دوستان مصدق از کنارش پراکنده شده بودند و بشرحی که دیدیم
بلافاصل ترین کس او یعنی پسرش دکتر غلامحسین مصدق هم از نفوذ
خطرناک حسین فاطمی برپدر آزرده و نگران بود .

پیش از پرداختن به وقایع نهم اسفند باید یکی در باره صادق بودن
مصدق صحبت کنیم و یکی هم چهره حسین فاطمی را عریان تر ترسیم کنیم و
این هردو برای شناخت مصدق و راه او ضروری است .

مصدق آدمی لجوج ، یکدنده و خودخواه بود . او حتی می-
توانست به جرأت بدیگران بگوید که " توهم همانطور باید فکر کنی که من فکر
می‌کنم وگرنه فکر نکرده ای ! " . برای اینکه صداقت های او را ارزیابی کنیم
پای صحبت خود او می‌نشینیم .

وی در ملاقاتهای خود با سرهنگ جلیل بزرگمهر وکیل مدافعش در
دادگاه نظامی صحبت هائی کرده که بزرگمهر آنها را یادداشت ، بنظر دکتر
مصدق رسانده و اخیراً " درکنائی تحت عنوان " تقریرات مصدق در زندان "
انتشار داده است . مصدق جائی در این خاطرات می‌گوید :

" در ملاقاتهای اول با نمایندگان خارجی آنها را با لباس مرتب
و منتهای عزت و احترام می‌پذیرفتم و تا پای پله هابدرقه می‌کردم . ولی در
دفعات بعدی در اتاق خصوصی خودم همانطور که روی تختخواب خوابیده
بودم پذیرائی می‌کردم . من دوسه سال بود که يك دست لباس بیشتـر
نداشتم . در دادگاه لاهه و در شورای امنیت و در پذیرائی ها همان رامی -
پوشیدم "

آقا ! روی تختخواب خوابیدن خیلی از محذورات را از بین برد .
یکی معاف شدن از پذیرفتن دعوت سفارتخانه ها بود "

دکتر مصدق جائی دیگر می‌گوید :

" به امریکا که رفتم مرضی نداشتم . چون می‌خواستیم میسیون ایران
سبك نشود ، گفتم مریضم . گفتم که اتاق در مریضخانه برایم بگیرند . دولت
امریکا هم در بزرگترین بیمارستانها ، يك سالن عالی که شاه هم چند روز آنجا
بستری بود گرفتند ، آنجا هم می‌دانید که دکترها از همه چیز تجربه کردند .
این عینک را هم آنجا که چشم را امتحان کردند دادند .

این کار برای این بود که رجال آنها از ما دیدن بکنند . بعد هم
من نزد بازدید کنندگان رفتم و کارت گذاشتم . بیست هزار تومان در مریض خانه

خرجم شد . فقط برای اینکه میسیون ما احترام داشته باشد !
 صدق که بیش از هرکس دیگری شیفته استنباط های خود بود .
 در همین خاطرات درباره " ثریا " ملکه سابق ایران می گوید :

" من خدمت بزرگی به این ملکه کردم . اگر من نبودم خواهر و مادر
 شاه ملکه ثریا را بیرون کرده بودند . این ملکه که کاری به این کارها ندارد .
 زن خوبی است . ساده است . اهل این کارها نیست
 و حالا برای آنکه به صداقت های صدق بی ببریم . از خاطرات
 خود ثریا کمک می گیریم . ثریا می نویسد :

" دیگران معتقد بودند اشرف رویاه خوش خط و خالی است که
 دائما " به توطئه چینی علیه من مشغول است و از آوردن هیچ ضربه ای بمن
 دریغ نمی کند . اما من از همان اول آسانتر با او کنار آمدم در اینجا
باید بگویم که هرگز بین من و اشرف برخورد و مجادله ای پیش نیامد
..... و تمام شایعاتی را که در مورد رابطه ی ما بگوش می رسید . دیگران از
خودشان اختراع می کردند"

اینها گوشه های مختصری بود از صداقت های دکتر صدق درباره
 پیش پا افتاده ترین مسائل زندگی پیرامون او و حالا در بخش های بعدی
 خواهیم دید که در سیاست تا چه حد صادق بود ؟

لطفی وزیر دادگستری دکتر صدق که به اعتراف شخص دکتر
 صدق از افتخارات کابینه او بود در جلسه مواجهه ای با حضور سرتیپ
 آزموده صدق را این گونه معرفی می کند :

" من در حضورشان صریحا " عرض کنم که يك شخص فوق العاده
 عصبانی و بی گذشت هستند که نظیر آن را ندیدم . فکر کردم اگر بدون رضایت
 ایشان و جلب خاطر ایشان استعفا بدهم به ایشان برخورد و بعد
 دیگر کاری بمن رجوع نمی کنند و من هم يك شخص بی بضاعت . ادامه زندگی

من مشکل خواهد شد و از طرفی قضات سلب صلاحیت شده وقتی که بفهمند من از کابینه رانده شده ام می ریزند و مرا می کشند و این قطعی شد برای من که آقای دکتر مصدق بی اندازه سوءظنی هستند و احتمال قوی می دادم که اگر بدون جلب رضایت ایشان استعفا بدهم ، ایشان فوراً " سوءظن حاصل کرده و ب مردم می گویند که فلانکس جاسوس درآمد !

ایشان فوق العاده سوءظنی و زود باور و خوش باور و به گزارشهای رفقایشان خیلی اعتماد داشتند . گزارشهاد رمزاج ایشان مؤثر می شد . من مشاهده و احساس می کردم آن طور که ایشان اعتماد به دکتر فاطمی داشتند و باو توجه می کردند بمن و به بعضی از وزراء دیگر نداشتند . لیکن آن جیک و بیک ها چه بوده است بنده خیرند ارم ، من می دیدم ایشان بنده را سر وقت احضار می کنند ، آن وقت دکتر فاطمی که بعد از من وارد می شد می رفت ، یک ساعت ، بلکه هم متجاوز در اتاق بود که خارج می شد ، بنده می رفتم و کار من بیش از ده دقیقه نبود ! !"

اینها دیگر اعتراضات دشمنان دکتر مصدق نیست بلکه اعترافات دوستان و همکاران وی در عمر زمامداری ۲۸ ماهه اوست و اما حالا ببینیم این دکتر حسین فاطمی کیست و سابقه اش به کجا می رسد که این گونه سر نخ رهبر جبهه ملی را بدست دارد ؟

" سپهر " یکی از قدیمی ترین مدیران کل پست و تلگراف که پس از تشکیل رادیو تهران برای سالهای متمادی یا پست معاونت یا کفالت اداره تبلیغات را بعهده داشت می گوید :

— پس از شهریور ۱۳۲۰ که ایران توسط قوای متفقین اشغال شد ، برای آنکه اخبار رادیو تهران مغایر با خط مشی سیاسی ق—وای اشغالگر نباشد ، هردو سفارت خانه شوروی و انگلستان ، به اتکاء زور و سر نیزه و قدرت اخبار مربوط به جنگ را در سفارتخانه های خود تنظیم و برای

پخش از رادیو توسط پیک مخصوص سفارت به اداره تبلیغات می فرستادند و گویندگان مانیز بناچار همین اخبار را قرائت می کردند .

بطور معمول یکساعت پیش از اخبار پیک سفارت می رسید و در پاکت مهر و موم شده ای اخبار سانسور شده جنگ را بمن می داد و من هم پس از مطالعه آنرا به گویندگان رادیومی دادم . یکروز پیک مخصوص سفارت انگلستان نیامد و چون ساعت پخش اخبار هم نزدیک بود ، شور و لواطپی حاکم بر این لحظات آغاز شد . دوسه باری با سفارت تماس گرفته شد ، گفتند کمی تأخیر شده است و یا عرض معذرت بزودی خواهد رسید . وقت سپری می شد و به ساعت پخش اخبار نزدیک می شدیم و با اصطلاح آنروزها هنوز از " غلام سفارت " خبری نبود . در این لحظات پرد لهره ، بمن اطلاع دادند که دو نفر علاقمند هستند شما را ملاقات کنند . آنها آمدند که یکی - شان مرحوم حسین فاطمی بود . حسین فاطمی چند لحظه ای نشست و بعد پاکتی بدستم داد که مهور نشان سفارت انگلیس را داشت و وقتی پرسیدم چیست ، جواب داد : پاکت محتوی اخبار است . امروز غلام سفارت گرفتاری داشت و بمن دادند که بیاورند . وی رفت و من دچار تردید شدم ، ناگزیر به سفارت و مسئول مربوطه تلفن کردم . صحت اخبار را تأیید کرد و اظهار داشت که آقای حسین فاطمی از همکاران نزدیک مادر قسمت اطلاعات و مورد اعتماد است و گرنه پاکت را دست او نمی دادیم !

این آقای " حسین فاطمی " که بعدها مدیر باختر امروز ، سخنگوی دولت و سرانجام وزیر امور خارجه آقای دکتر محمد مصدق یا به عبارت بهتر عروسک گردان کابینه بود ، مردی بشدت قشری ، سطحی نگر و جاه طلب بود وی تشنه قدرت بود و برای رسیدن بقدرت حاضر بود از هر منجلابی عبور کند؛ در زمان جنگ با انگلیسی ها ، بعد شناگوی امریکائی ها و در آخر کار در بست در اختیار کمونیسم جهانی بود .

به نقل از آقای سپهر به ارج و منزلت حسین فاطمی در نزد انگلیسی‌ها پی بردیم، حال بینیم روابط این‌چهره مرموز سیاسی با امریکائی‌ها، آنهم درست در آستانه ورود امریکا به ایران برای بیرون راندن انگلستان از سرچاه‌های نفت چگونه بوده است.

حسین فاطمی در مقاله‌ای در شماره چهارم باختر امروز مورخ ۱۳-.

تیرماه ۱۳۲۸ می‌نویسد:

”..... اگر اتازونی با قدرت بزرگ صنعتی و نظامی که دارد بتواند مقام شایسته‌ای را بدست آورد و تمام نیروی خویش را صرف مبارزه با دیکتاتوری سرخ و سیاه کند، مسلم است افکار عمومی جهان تشنه عدالت و آزادی را به خود جلب خواهد کرد.....“

..... و درست چند روز بعد در شماره ۱۰ مرداد ماه ۱۳۲۸

در باختر امروز می‌نویسد:

”..... از آن سوی اقیانوس اطلس، از کنار مجسمه آزادی و از وطن ژرژ واشنگتن، این روزها پیام محبت به گوش ما می‌رسد. اتازونی امریکا که با کمک‌های مادی و معنوی گران قیمت خودش بسیاری از ملت‌های جهان را از مرگ و فنا نجات داده و اروپای ویران و گرمه را از آغوش کمونیسم بیرون کشیده امروز می‌رود که مسئولیت به مراتب سنگین تری را قبول کند..... امریکا باید در دهانه آتش فشان ما را یاری کند..... ما این کمک امریکا را جز با احساسات بشر دوستی و عواطف عالیله انسانی به چیز دیگری تعبیر نمی‌کنیم.....“

با این مقدمات و با آشنائی‌هایی که با دکتر مصدق و خصوصیات اخلاقی او و دکتر حسین فاطمی یافته‌ایم، نظری اجمالی هم باید بر یکی دیگر از اضلاع این مثلث ویرانگر یعنی سیدعلی شایگان داشته باشیم تا بعد به آسانی بتوانیم وقایع بعدی را تحلیل و تجزیه کنیم.

مرحوم سیدعلی شایگان نظیر بسیاری از رجال دیگر و جمعی از یاران دکتر مصدق از كوچك ابدالهای احمد قوام (قوام السلطنه) بود. کسانی نظیر حسین مکی، حائری زاده و دیگران که اگر در این بررسی، الزامی مطرح بود از آنها نیز یاد خواهد شد. شایگان استاد حقوق مدنی در دانشکده حقوق کتابی تألیف کرده بود که بقول شاگردانش کتاب بسیار جامع و جالبی بود و بعدها کشف شد که این کتاب هم يك سرقت در قالب يك ترجمه است که به دانشجویان مبارز بعنوان رشحات قلمی استاد شایگان قبولانده شده است.

بهر تقدیر کسانی که منظره تحلیف نمایندگان منتخب حزب دموکرات در مجلس شورای ملی را در زمان نخست وزیری احمد قوام بخاطر دارند، بیاد می آورند که جناب اشرف! احمد قوام برای نخستین بار تصمیم گرفت از نمایندگان منتخب خود قسمنامه دریافت کند و نمایندگان محترم! مجلس طی مراسمی با سوگند به قرآن و بوسیدن دست جناب اشرف احمد قوام با وی بیعت کنند. این مراسم در باغ کافه شهرداری - محل امروزی تئاتر شهر - برگزار شد و آقای دکتر سیدعلی شایگان هم آنروز از صحنه چرخانان مراسم بیعت بود. بدنیال این ماجرا، وقتی دکتر مصدق و تنی چند رجل دیگر در دربار متحصن شدند - بجز تحصن منجر به تشکیل جبهه ملی - همین آقای سیدعلی شایگان در نطقی که در برابر دربار و میان طرفداران قوام السلطنه در مخالفت با مصدق ایراد داشت گفت:

— يك پيرمرد يكدنده ، خرفت و عوام فریب سعی دارد که با این

چارو جنجالها جلوی اقدامات مفید جناب اشرف احمد قوام را بگیرد!

همین آقای دکتر شایگان که در کابینه احمد قوام به وزارت رسید، با باز شدن پای امریکائی به ایران، یکباره مبارز و آزاد یخواه شد و بعنوان مشیر و مشار در کنار دکتر مصدق قرار گرفت.

وی هنگامی که وزیر و همه کاره دکتر مصدق بود و دم از جیبه ملی و سعادت ملت ایران می‌زد "گرین کارت" آمریکا را در جیب داشت و از بازی های روزگار اینکه پس از پیروزی ۲۸ مرداد بدلیل داشتن همین "گرین کارت" توانست با حمایت دولت آمریکا از ایران به آمریکا بازگردد و سیاست و تنبیه! ! نشود.

حسین مکی در خاطرات خود درباره اختلافاتش با مرحوم دکتر مصدق در شماره ۷ سال چهاردهم خواندنیها مورخ ۲۵ مهر ۱۳۳۲ — می‌نویسد:

"..... همانروزها در مورد انتخاب یکی دوسه نفر از وزرای کابینه هم مخصوصا" نسبت به یکی از وزرا که چند سالی را در آمریکا گذرانده و تقاضای مهاجرت به آمریکا و ترك تابعیت ایران را کرده بود سخت ناراضی و دل‌تنگ بودم. اختلاف سلیقه های دیگری وجود داشت که مجموعا" باعث تیرگی روابط من و دکتر مصدق شد. خاصه این که در مورد اختیارات شش ماهه هم رأی نداده بودم و بیکی د و نفر صریحا" گفته بودم که خلاف قانون اساسی است....."

با این مقدمات — اگرچه طولانی شد — می‌رویم تا به ماجراهای نهم اسفند ۱۳۳۱ برسیم.

روزهای سیاه فقر و آشوب و ناامنی بر مملکت سایه گسترانده بود. آیت الله کاشانی و بسیاری از یاران نزدیک مصدق از کنار او رفته بودند و مشکلات مملکت بحدی رسیده بود که مصدق برآستی در مقابل آنها ضعیف و زبون شده بود. چرچیل در انگلستان و روی کار آمدن آیزنهاور در آمریکا هم به سود مصدق نبود. ملت هم که در منتهای فقر و فاقه بسر می‌برد دیگر با وعده های توخالی دکتر مصدق و حسین فاطمی نمی‌توانست شکم گرمه خود را سیر کند. حقوق کارمندان دولت عقب افتاده بود و توده ای ها با

تمام قدرت در همه مملکت به تاخت و تاز پرداخته بودند ، ضعف قدرت مرکزی ، عشایر و ایلات را هم به طغیان و نافرمانی رهنمون می شد و در این شرایط که مدارس هر روز به بهانه ای تعطیل و شعار و حرف بطرزی آزار دهنده جامعه را می آزرده ، محمد رضا شاه پهلوی نیز ، فاقد قدرت و در نهایت انزوا و عزلت ، روزهای پر رنج و عذابی را می گذراند .

در این اوضاع و احوال پادشاه تصمیم به تعیین سرنوشت گرفت . وی یا به میل خود یا به پیشنهاد دکتر مصدق تصمیم گرفت به مسافرت خارج از کشور برود . استنباط او این بود که در چنین شرایطی حداقل موضع و موقع حقیقی و واقعی خود را در میان ملتش خواهد یافت . اگر آن گونه که مصدق مدعی است مردم از سلطنت تنفر دارند که با رفتن او ملت بسو خواستش خواهد رسید و اگر دوستدار سلطنت هستند ، حداقل واکنشی نشان خواهند داد که تکلیف او را در برابر مسئولیت هایش روشن تر خواهد کرد .

مطالعه همه اوراق و اسناد آن سالها ، نشان می دهد ، بفرض که اندیشه مسافرت شاه به خارج از کشور ، از سوی دکتر مصدق هم پیشنهاد نشده باشد ، نفس عمل و واکنشی که طرفداران سلطنت نشان دادند ، شاه را برای اقدامات بعدی که مآلاً " به ۲۸ مرداد انجامید مصمم تر ساخت . ماجرای نهم اسفند را از زبان شاه در خاطرات او در بخش های پیشین شنیده ایم ، حال پای خاطرات مرحوم آیت الله بهبهانی یکی از متنفذ ترین روحانیون آنزمان می نشینیم تا بهتر در جریان واقعه قرار بگیریم . آیت الله بهبهانی ماجرا را چنین تعریف کرده است که عیناً " از شماره مسلسل ۱۰۸۴ مجله خواندنیها مورخ ۲۱ اسفند ماه ۱۳۳۳ آنرا نقل می کنیم :

" روز چهارشنبه هشتم اسفند ماه بود . سابقه ای از مسافرت شاه

بهبود چوجه نداشتم و نشنیده بودم . ساعت ۵ یا ۶ از شب گذشته ، وقتی که مستعد از برای خوابیدن بودم ، دیدم در غیر موقع تلفن که نزدیک من بود صدا کرد . دیدم که پسر آقا جعفر بهبهانی که فعلاً نماینده مجلس است با يك لحن مضطربانه از من سؤال می‌کند که شما شنیده اید که شاه می‌خواهد مسافرت کند . اظهار بی اطلاعی کردم که من نشنیده ام . ایشان گفت : که الان بمن خبر دادند که شاه می‌خواهد فردا به خارج مملکت مسافرت کند . من تردید کردم که خبر راست نباشد . حتی از او پرسیدم : چه کسی بشما خبر داد ؟ در جواب گفت : الان آقای مشایخی که فعلاً وکیل مجلس و همسایه من است . او بمن گفت ، بطور یقین خبر صحیح است .

من خیلی منوحش شدم که به تهدید خارجی‌ها و دست چپی‌ها است . بهر تقدیر بحال تردید شب را به صبح رساندم . صبح قبل از طلوع آفتاب شروع به تلفن های متعدد شد که خبر از این مسافرت می‌دادند .

کم کم ، جمعیتی که جمله ای از آنها از هواخواهان دکتر مصدق بودند - البته از هواخواهان بازاری دکتر مصدق بودند - در منزل بنده جمع شدند و جمعی از اهل علم و طلاب بحالت اضطراب و وحشتی ، جمعی انبوه شدند ، بالاخره بجهت رفع تردید گفتم : مطلب را از دربار سؤال بکنیم . با تلفن از آقای وزیر دربار سؤال کردیم ، جواب او رفع تردید نکرد . شخصاً بنده از جناب آقای دکتر مصدق با تلفن سؤال کردم . ایشان خودشان پای تلفن در جواب گفتند : خوب است از دربار سؤال کنید .

گفتم از دربار سؤال شد ، رفع تردید نشد !

گفتند . بله منم يك همچنين چیزی اطلاع دارم . گفتم به ایشان : چون جمعیت جمع شده اند و حالت اضطراب دارند ، خودتان به دربار تشریف ببرید و مانع از مسافرتشان بشوید . در جواب گفتند : من می‌روم به دربار خوب است . خود جناب عالی هم تشریف بیاورید .

در این مدت جمعیت مردم خیلی زیاد شد . مرا بحرکت بطرف دریا
و کاخ سلطنتی وادارمی کردند . هرچه اصرار کردم به کتابت قناعت کنند
نشد و مرا حرکت دادند . من چون میل نداشتم با جمعیت حرکت کنم ، از
این جهت آنها را قانع کردم که من به تنهایی بروم . این بود که من به
تنهایی رفتم . درین راه شنیدم که داکین هم بسته شد . به دربار که
رسیدم دیدم جمعیت کمی در حدود سیصد چهارصد نفر در اطراف کاخ
سلطنتی هستند ، از قراولان دربار پرسش کردم : که هست اینجا؟ گفتند :
هیأت دولت هستند . من بخیال اینکه خواهشی که از دکتر مصدق کردم
بباید از شاه تقاضا کند ، فکر کردم دکتر مصدق آمده است .

بعد از اینکه وارد عمارت سلطنتی شدم ، مرا به اتاق مخصوص
دلالت کردند ، به فاصله خیلی خیلی که به ده دقیقه بیشتر نمی رسد ، شاه
به حالت اضطراری در را باز کردند و وارد اتاق شدند و حالت وحشت و
گرفته و اضطراری داشتند ، بعد از تعارف مختصری از ایشان استفسار کردم
که : خیال مسافرت دارید ؟ فرمودند : الان . گفتم : به چه مناسبت ؟ گفتند
تصمیمی گرفته ام و باید بروم . گفتم : یعنی همین امروز . گفتند : اگر شما
نیامده بودید رفته بودم . گفتم : در خانه من جمعیت شدند و داکین را
بسته اند و مانع از مسافرتتان هستند ، هرچه اصرار کردم قانع نشدند و
گفتند : شما مردم را ساکت کنید تا من به مسافرت بروم . من قانع نشدم و گفتم :
اقلاً " تاخیر بکنید تا چهار پنج روز تا من به مردم بتوانم بگویم .

در این وقت مستخدم رسید و گفت : جمعیت مردم خیلی زیاد است !
شاه از من خواهش کردند که به دربار عمارت سلطنتی و خیابان
بروم و مردم را ساکت کنم ، بلکه بشود تأخیری کرد . آمدم بدم عمارت خیابان
جمعیت با حالت گریه و ضجه زیادی من را به عمارت شاه برگرداندند .
من چون حالت ضعف بسیار داشتم و تقریباً " قریب ظهر بود و

گرسنه بودم . د ر نزد یکی عمارت سلطنتی حالت ضعفی بمن دست داد و افتادم که عبا و کفش من در بین جمعیت مفقود شد ، بعداً " عبا و تعلینم را را مردم بمنزل آوردند - که مرا پای برهنه به عمارت سلطنتی بردند .

یکی دو دفعه شاه استعمال کردند ، بالاخره خود بنده با تلفن با دکتر مصدق مذاکره کردم خوب است شما هم موافقت کنید که چند روزی تأخیر بشود . جواب دادند که شاه از من خواستند مسافرت کنند ، من هم موافقت کردم ، ایشان میخواهند بمسافرت بروند ، اینست که مداخله مجدد من موردی ندارد !

جواب ایشان طفره آمیز بود که ما را قانع نکرد از طرفی صدای ضجه و ناله مردم خیلی زیاد شد . نزدیک دو ساعت به غروب مانده مردم قانع شدند به اینکه شاه ، خودشان بشخصه بدر خیابان بروند و بگویند از موضوع مسافرت منصرف شدم . بعد از اینکه شاه این عمل را انجام دادند ، من از راه غیر متعارف بمنزل آمدم . شب شنیدیم که جمعی بخانه دکتر مصدق حمله کردند و آنجا زد و خورد واقع شده است . این اسباب این شد که دیدم وضع ناهنجاری پیش آمد ، صبح فردای آنروز بمنزل دکتر مصدق ، با اینکه رسم ندارم ، محض اطفای نائره بمنزل دکتر مصدق رفتم و آنچه ایشان را نصیحت کردم که مابین ایشان و شاه را اصلاح کنم ایشان قبول نکردند . این بود واقعه روز نهم اسفند ضمناً " به شما بگویم موضوع قابل توجه آن است که دکتر مصدق که به مجلس رفتند همین جریان را در مجلس گفتند"

درست در آنروز بود که شاه دانست تا چه پایه در میان مردم جایگاه دارد . مردم که مسافرت پا د شاه را قسمتی از توطئه مصدق علیه رژیم سلطنتی تلقی کرده بودند ، آنچنان احساساتی ابراز داشته که مصدق به كَمْ يَك افسر توده ای از کاخ خارج شد و بعد با پیژامه ستاد ارتش و

سپس به مجلس شورایی رفت . برای آنکه بدانید توده ای ها چگونه بر
مصدق نفوذ و کنترل داشتند به قسمتی از کتاب تجربه ۲۸ مرداد نوشته
ف- م . جوانشیر از انتشارات حزب توده ایران توجه فرمائید .

نویسنده می نویسد : " . . . نقشه کودتاچیان این بود که مصدق را
در دربار به دام اندازند و دستگیر کرده یا از میان ببرند "

اما همین نویسنده در صفحه بعد به نقل قول از یکی از افسران
توده ای تعریف می کند که چگونه مصدق از ترس خشم مردم توسط رئیس
تشریفات دربار و راننده شاه از در اصلی کاخ شمس خارج شده است . با هم
میخوانیم :

" در این لحظه حماس یکی از افسران توده ای به کمک مصدق
شناخت . سرگرد خیرخواه افسر توده ای گارد جاویدان که نمی توانست (از
ترس خود مصدق) خود را معرفی کند به طور غیرمستقیم مصدق را نجات
داد . خیرخواه در خاطراتش پیرامون این روز می نویسد پس از ورود
مصدق به کاخ سلطنتی ، تعدادی از امرای افسران بازنشسته از قبیل امیر
احمدی ، شاه بختی ، عزیز امیر رحیمی ، خسروانی و به تدریج در
خیابان پاستور گرد آمدند . حدود ۶۰ نفر از اعضای حزب آریان نیز به سر
پرستی سپهر جمع شدند ، ملکه اعتضادی به جمع آن ها پیوست . . . در
نرده ای کاخ بسته شد . . . خبر رسید که می خواهند هنگام خروج به مصدق
حمله کنند . . . به دنبال راه حل می گشتم . به آقای پیرنیا رئیس تشریفات
دربار که به مصدق احترامی نشان می داد ، مراجعه کردم . خطر را متذکر
شدم و پیشنهاد کردم که دکتر مصدق از کاخ اختصاصی به کاخ شمس
پهلوی که در شمال آن واقع بود رفته از آن جا به منزلش برود ، پیشنهاد
قبول شد . پیرنیا و من و اصغر امیر صادقی (راننده مخصوص شاه) دکتر
مصدق را تا درب اصلی کاخ شمس مشایعت کردیم "

مصدق به این ترتیب به خانه می‌رسد اما از ترس مردم با پیژاما و در معیت حسین فاطمی از نرد بام به خانه همسایه فرار می‌کند و از آنجا عازم ستاد ارتش و سپس مجلس می‌شود. مجلسی که صبح همان روز، رئیس آن آیت الله کاشانی اعلامیه ای به این شرح صادر کرده بود :

”..... خبر مسافرت غیر مترقبه اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی موجب شگفتی و نگرانی فوق العاده قاطبه اهالی مملکت و مردم پایتخت شده و هیئت رئیسه مجلس شورایی با استحضار آقایان نمایندگان به عرض می‌رساند که در وضع آشفته کنونی، بهیچوجه به مصلحت و عواید نمی‌دانند که اعلیحضرت همایونی مبادرت به مسافرت فرمایند و ممکن است در تمام کشور تأثیرات عمیق و نامطلوب حاصل نماید. به این لحاظ از پیشگاه همایونی استدعا می‌شود که قطعاً در این مورد تجدید نظر فرموده و تصمیم به مسافرت را به موقع دیگری در سال آینده تبدیل فرمایند.

رئیس مجلس شورایی — سید ابوالقاسم

کاشانی

بهر تقدیر مصدق پس از فرار یا نرد بام به ستاد ارتش رفت. جلسه هیأت دولت را تشکیل داد و سپس با لباس خواب به مجلس شورایی که هروقت به سودش بود آنرا مقدس می‌دانست رفت و در جلسه خصوصی شرکت جست. دکتر معظمی از سوی فراکسیون جنبه ملی نطق و خطابه آغاز کرد و به پاداش همین امر، بزودی پس از آنکه دکتر مصدق بخاطر اختلا^فف با آیت الله کاشانی مخالفت با او را آغاز کرد با تمام قوا کوشید تا پاداش دکتر معظمی را بدهد و سرانجام او را به ریاست مجلس شورایی رساند.

بدنبال ماجرای نهم اسفند بگیرو ببندها به استناد ماده ۵ حکومت نظامی آغاز شد و عده زیادی دستگیر شدند که از جمله سرهنگ مستوفی، سرهنگ رحیمی، سرهنگ نقدی، سرگرد خسروانی، شعبان جعفری،

طیب (رضائی) رمضان یخی و احمد عشقی بودند .

اسامی این عده را به این خاطر در اینجا ذکر می‌کنم که خواننده عزیز توجه داشته باشد که در جریان ۲۸ مرداد بسیاری از اینها هنوز در زندان حکومت دکتر مصدق بسر می‌بردند و نمی‌توانستند نقشی واقعی در جریانها داشته باشند .

بهر تقدیر پس از ماجرای نهم اسفند ، برای رسیدگی به اختلاف دربار و دولت يك هیأت هشت نفری در چهاردهم اسفند ماه ۱۳۳۱ — تشکیل شد که سه نفر از آنها از فراکسیون نهضت ملی ، ۵ نفر دیگرشان از سایر نمایندگان بودند . اسامی این عده باین شرح بود : ۱- دکتر — معظمی ۲- دکتر سنجایی ۳- مجدزاده ۴- حسین مکی ۵- دکتر بقائی ۶- حائری زاده ۷- قائم مقام الملك رفیع ۸- گنجه ای .

بررسی اسامی هیأت هشت نفری برای رسیدگی به اختلاف دربار و دولت نشان دهنده دو واقعیت است که مصدق آنروزها نخواست متوجه آن شود و همین امر هم سرانجام به سود وی پایان نپذیرفت .

یکی اینکه در این هیأت هشت نفری همه بجز یکی در آغاز زمامداری او بلافصل ترین و صمیمی ترین یاران سارز او بودند و مساعی آنها مصدق را به نخست وزیری رساند ، در حالیکه در زمان تشکیل هیأت هشت نفری تنها سه نفر برآستی با مصدق بودند و بقیه یابی طرف یا طرفدار دربار بحساب می‌آمدند و از سوی دیگر علیرغم همه فشارهایی که مصدق به مجلس وارد کرد نتوانست بیش از ۳ نفر از فراکسیون نهضت ملی در این هیأت جای دهد . به عبارت دیگر مجلس ساخته و پرداخته خود او که روزی اعلام داشت هشتاد درصد آنها ملی هستند ، حالا به دکتر مصدق پشت کرده بود و مصدق با کوهی از مشکلات و خیل دشمنی‌ها ، بی یار و یاور ، بی پایگاه سرنوشت ساز مردمی ، لحظه به لحظه در تاروپودی که خود و یارانش

می‌تیند گرفتار تر می‌شد .

حالا دیگر مصدق مانده بود با حسین فاطمی ، سیدعلی شایگان ، حزب توده که آشکارا بعد از نهم اسفند با مصدق گرمتر از همیشه شده بود و افشارطوس ، قوم و خویش نزدیک جناب آقای نخست وزیر که پست ریاست کل شهربانی را بعهدده داشت و درخفا در جلسات خیابان خانقاه با مخالفان مصدق شرکت می‌جست و خود نیز خیال کودتا علیه مصدق را در سر می‌پروراند . خیالی که سرانجام جان خود را بر سر خامی آن گذاشت .

ماجرای قتل افشارطوس رئیس شهربانی و فرمانداری نظامی دکتر مصدق که با او نسبت نزدیکی هم داشت هرگز بد رستی فاش نشد اما آنچه روشن است این که از اواسط بهمن ماه ۱۳۳۱ جلساتی با شرکت گروههای مختلف در منزل خطیبی نامی که ظاهراً "مأمور رکن ۲ ستاد ارتش هم بوده تشکیل می‌شد .

نمایندگان گروههای شرکت کننده در این جلسات که در خیابان خانقاه گرد هم می‌آمدند چندان تجانسی هم با هم نداشتند . برای نمونه اشاره می‌کنیم در حالی که دکتر مظفر بقائی کرمانی در جلسات بود ، صادق بهداد وکیل دادگستری و مدیر روزنامه جهان نیز از سوی حزب شمس قنات آبادی کنار دستش می‌نشست و یا سرتیپ دکتر منزله و سرتیپ مزینی از سوی سرلشکر زاهدی مأموریت شرکت در جلسات را داشتند و در همین حال دیوشلی از یاران بقائی ، بلوچ قرائی و افشار قاسملو نیز در جلسات شرکت داشتند و در این میان آقای سرتیپ افشارطوس فرماندار نظامی و رئیس شهربانی کل کشور هم در کنار آقایان قرار داشت .

این ترکیب ناهمگون براستی در کنار آقایان قرار داشت ؟ و قصدشان

از این گرد همائی‌های مرموز در خیابان خانقاه چه بود ؟

واقعیت اینست که گروه مخالف دکتر مصدق و خود کامگی او برای

سرنگونی دکتر مصدق ائتلاف کرده بودند، اما قدرت چندانی نداشتند، سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور و فرماندار نظامی تهران که فرماندهی همه پادگاههای مستقر در تهران را بعهدہ داشت، تحت تأثیر کودتای نجیب - عبدالناصر در مصر، تصمیم به کودتا برای سرنگونی رژیم سلطنتی و استقرار جمهوری در ایران گرفته بود و خیال داشت خود دیکتاتور نظامی ایران شود. افشارطوس که مورد سوءظن دکتر مصدق قرار گرفته بود، سبب مشارکت در این جلسات را جلب مخالفان و تحریک آنها و ترغیبشان برای همکاری با مصدق اعلام داشته بود، اما مصدق با هوش تراز آن بود که فریب این ظاهر سازی را نخورد، از سوی دیگری - شك نمایندگان سرلشکرزاهدی و یا بقولی دکتر بقائی نیز محمد رضا شاه - پهلوی را در جریان فکر افشارطوس قرار داده بودند. به عبارت دیگر در حالی که جنگ دربار و دولت ادامه داشت رقیب جدیدی نیز با تکاء قدرت نظامی هردو جبهه را تهدید می کرد.

به این ترتیب سرتیپ افشارطوس رئیس شهربانی کل کشور در شب اول اردیبهشت ماه ۱۳۳۲ مفقود الاثر شد و این درست چند روز پیش از تاریخی است که وی برای انجام کودتا تعیین کرده بود. افشارطوس بدست او نیز مقابله احتمالی با حوادث روز اول ماه مه به تمامی نیروهای پلیس و نظامی دستور آماده باش کامل داد بود و خطر کودتا به ضرر مصدق و شاه بشدت هردو جبهه را نگران ساخت.

بر حسب يك آئين نامه نظامی پیوسته چهار نفر گارد رئیس شهربانی کل کشور را همراهی می کنند، در حالیکه در شب نا پدید شدن افشارطوس، حسب اعتراف راننده اش، رئیس شهربانی بیکه و تنها در نقطه ای دور از منزل خطیبی پیاپی می شود و از راننده می خواهد که دو ساعت بعد در همان محل بسراغش بیاید.

شش روز بعد جنازه افشارطوس که به طرز فجیعی بقتل رسیده بود در غار "تلو" کشف شد و مصدق عده زیادی از مخالفان را به ایمن دستاویز بازداشت و راهی زندان کرد .

صفحات مطبوعات هنوز سرشار از خبرهای مربوط به قتل افشارطوس بود که ناگهان خبر "قرار منع تعقیب سران حزب توده ایران" از سوی باژپرس شعبه ۱۲ دادسرای تهران صادر شد و گروههای ملی به این ترتیب به تصور عظمت خطر کمونیسم و در حالی که همه وعده‌های مصدق و جبهه ملی را سراب یافته بودند ، از ترس کمونیسم ، به اتحادی پنهانی و خاموش علیه وضع موجود دل سپردند .

جامعه در شرایط بسیار نامساعدی بسر می‌برد ، حقوق کارمندان دولت و ارتشیان ماهها بود پرداخت نشده بود ، تورم میداد می‌گسرد و مایحتاج عمومی گران و نایاب بود . افسران بازنشسته که باقیمانده نظام پر قدرت رضاشاه پهلوی بودند در عصیان و بغض برای سرنگونی مصدق به انتظار یک رهبر بودند . مصدق که دیگر حمایت مردم را پشت سر نداشت ، بار بار اختلاف شدید داشت و مجلس ساخته و پرداخته خودش نیز بشدت وی را مورد انتقاد قرار داده بود . در این شرایط مصدق با هدایت حسین فاطمی به حمایت حزب توده دل خوش داشت و همین دل بستگی تنفر مردم را شدت بخشید . مصدق که عمری از قانون و حفظ قانون دم زده بود ، پس از اختیارات کامل نیز نتوانسته بود ، حتی قدمی بسود مملکت بردارد و وقتی همه این مشکلات را در زمینه داخلی رویاروی خود دید ، در زمینه خارجی هم با تهدید ژنرال آیزنهاور و سروینستون چرچیل که اولی ادامه هر کمک و وامی را منوط به حل مسأله نفت و دومی خواب سلطه دیرپا را می‌دید روبرو شد ، مصدق برای فرار از این مشکلات ، به حزب توده پناه برد و شاه که توسط شوارتسکف و سایر منابع اطلاعاتی آگبانه

شد بود که مسکو، لندن، واشنگتن و گروهی از همین میهن پرستان قصد براندازی مصدق را دارند، با خاطره ذهنی مطلوبی که از حمایت نهم اسفند نسبت به خود داشت بر همه پیشدستی کرد و درصد برآمد تا مصدق را از کار برکنار کند، اما در شرایطی که مجلس شورایی ایران حیات داشت شاه قادر به برکناری نخست وزیری که رأی تمایل و اعتماد از مجلس گرفته بود، نبود. در این شرایط آیزنهاور و چرچیل که به کمک سازمانهای اطلاعاتی خود از وقوع تقریبی کودتای روسی آگاه شده بودند، اختلافات را سوئی گذاشته، تصمیم گرفتند ابتدا ایران را از دهان باز کمونیسم بیرون بکشند و سپس خود بر سر تقسیم غنایم به توافق و چانه زدن برسند. شاه مطمئن ترین پایگاه بود، چون در رأس يك امپراتوری ۲۵۰۰ ساله قرار داشت و نهم اسفند نشان داده بود، مردم شاه را دوست دارند و حمایتش خواهند کرد.

سفیر روس گاه حتی در روز چند بار با مصدق ملاقات می کرد و آخرین اطلاعاتی را که کاگاب برایش از مسکو درباره توافق های امریکا و انگلیس مخا بره کرده بودند، به مصدق می داد. مصدق سرانجام تاب مخالفت های مجلس را نیاورد و تصمیم به انحلال آن گرفت.

برای نخستین بار مراجعه به آراء عمومی در ایران انجام شد و تحت شرایط جبر و فشار فرمانروم برگزار گردید. با انحلال مجلس خود کامگی مصدق به اوج می رسید و شاه همچنان در انتظار فرصت برای برکناری مصدق بود و شگفتا که مصدق این فرصت را فراهم آورد.

روز پنجشنبه ۲۲ مرداد ماه ۱۳۳۲ دولت دکتور مصدق اعلامیه

زیر را منتشر کرد:

..... در اجرای تصویب نامه شماره ۱۴۱۶۰ مورخ ۴/۵/۱۳۳۲ -

هیأت وزیران مربوط به مراجعه به آراء عمومی درباره انحلال یا ابقا مجلس هفدهم وزارت کشور به اطلاع هم میهنان محترم می‌رساند که نتیجه اخذ آراء همه نقاط کشور به این وزارت خانه اعلام گردیده است و وزارت کشور به استناد تصمیمی که هیأت محترم وزیران در جلسه مورخ ۱۳۳۲/۵/۲۱ در این باب اتخاذ کرده اند، اعلام می‌دارد که در مراجعه به آراء عمومی در تهران و سایر شهرستانهای کشور ۹۵۶/۰۴۴/۲ رأی اخذ شده است که ۳۸۹/۰۴۳/۲ رأی موافق با انحلال مجلس هفدهم و ۱۲۰۷ رأی مخالف با انحلال مجلس هفدهم می‌باشد، بدین ترتیب مقدمات اعلام انحلال مجلس دوره هفدهم از لحاظ مراجعه به آراء عمومی پایان یافت و براساس همین اعلامیه گزارشی نیز از طرف وزارت کشور تهیه و تقدیم آقای نخست وزیر گردید

کار مجلس تمام بود و در غیاب مجلس شاه می‌توانست نسبت به عزل و نصب دولت اقدام کند و همین کار را هم کرد. فرمان نخست وزیری زاهدی و عزل مصدق امضا شد و بشرحی که خواننده آید شاه عازم رامسر گردید. مصدق فرمان عزل خود را دریافت داشت و رسید هم داد اما آورنده فرمان را که سرهنگ نصیری بود بازداشت کرد. صبح فردا هم بدون آنکه اشاره ای به عزل خود کند، با طراحی حسین فاطمی بر آنچه شب پیش رفته بود نام‌کودت گذاشت، حسین فاطمی کاخهای سلطنتی را مهروموم کرد و عصر روز ۲۵- مرداد تظاهرات پرتشنجی در میدان بهارستان برگزار شد و در حالیکه بیشتر شرکت کنندگان را توده ای‌ها تشکیل می‌دادند، گویندگان احزاب و مدیران برخی از روزنامه‌ها داد سخن دادند. جلالی موسوی وسیدعلی شایگان وزیرک زاده سخنرانی کردند و آنگاه نوبت به حسین فاطمی رسید. حسین فاطمی گفت:

مردم قهرمان تهران من به این احساسات پاك شما تعظیم می‌کنم وفاداری

و ثبات شما مردم تهران موجب این پیروزی ها می باشد من در مقابل احساسات سرشار شما چند کلمه بعنوان تشکر عرض می کنم .

هموطنان (چه تیره شود مرد را روزگار - همه آن کندکش نیاید به کار)

هموطنان دیشب وقتی تفنگهای گارد شاهنشاهی به طرف من نشانه روی می کردند چون به اراده شما ایمان داشتم می دانستم که نهضت ملی نخواهد مرد هموطنان فرزند آن پدری که قرار داد ۱۹۳۳ را ۶۰ سال تمدید کرد علیه نهضت ملی قیام نمود پدرش بیست سال عامل کمپانی نفت جنوب بود و چهل سال دیگر برای پسرش باقی گذاشت امروز شما باید نشان بدهید که روی پای خود می ایستید و هرکس که با شما مخالفت کند او را از بین برمی دارید به آن ها بگوئید آن کسی که خارج از مرز شماست خارجی است برای شما استعمار سیاه و سفید ، سیاه و سرخ علی السویه است هموطنان جنایات دربار پهلوی روی جنایات ملك فاروق را سفید کرد هموطنان اسلحه ای که به خون شما تهیه شده بود فرزند عامل قرارداد - ۱۹۳۳ می خواست علیه شما به کار برد روزی که صدای رادیو تهران بلند شد و گفت نقش کود تاجیان نقش بر آب شد شاه راه اولین سفارتی را که انگلستان در خارج از ایران دارد در پیش گرفت امروز روزی است که فرد - فرد شما مانند سرباز باید بیدار باشید امروز شما باید دست به دست فرزند رشید وطن دکتر مصدق بدهید و برای ایران نواز تحریکات اجنبی جلو گیری کنید . دربار پهلوی آن چنان منقرض شد که جز اراده خدای اراده دیگری نمی توانست ، بدون اینکه خون از دماغ کسی بریزد این کابوس مرگ نابود شد . هموطنان وظیفه سنگین خود را فراموش نکنید از این دقیقه به بعد مواظب تر و مراقب تر از همیشه باشید خدای ایران بزرگ است خدای ایران نخواست ، نهضت شما و از گون شود فرزند عامل قرارداد ۱۹۳۳ می خواست به جنگ خدا برود ، می خواست به جنگ ملت و اجتماع که مظهر

اراده خداست برود ولی خدا آن چنان او را بزمین زد که هیچ کس در
مخیله خود تصور نمی‌کرد

بدنبال سخنرانی دکتر فاطمی فریاد های " ماشاه نمپخواهیم " و
" مرگ بر شاه " و " زنده باد جمهوری و مصدق " فضای تهران را پر کرد .
توده ای ها براه افتاده بودند و مصدق که حتی در مواقع معمولی هم
پیوسته دچار غش و ضعف بود ، بی آنکه بتواند کوچکترین کنترلی بر اوضاع
مملکت داشته باشد ، مثل کبوتر اسیر در دست حسین فاطمی تسلیم اراده
های او بود . مجسمه های رضاشاه و شاه توسط نیروهای خشمگین توده های
کنده شد ، مقبره رضاشاه به کثافت آلوده گردید و همین یکی بمردم تهران
نشان داد که عاملین هرچه باشند مسلمان نیستند و بلافاصله نتیجه گرفتند
که کمونیست ها دارند برنده می‌شوند . حالا دیگر مصدق یا به حسین فاطمی
گوش می‌کرد یا به تأیید های حزب توده دل می‌بست .

این حسین فاطمی که در روزهای ۲۵ ، ۲۶ و ۲۷ مرداد ۱۳۳۲
سه مقاله معروف خود را در ریختر امروز تحت عناوین " خائن که می‌خواست
مملکت را بخاک و خون بکشد فرار کرد " ، " دربار سیاه ایران روی دربار
فاروق را سفید کرد " و امروز روزنامه های لندن عزادار بودند " همان
کسی است که در روزنامه ریختر امروز مورخ ۲۶ شهریور ۱۳۳۸ نوشته بود :
" امروز نهمین سال سلطنت اعلیحضرت محمد رضاشاه ، پادشاه
جوان و رؤوف و دموکرات ایران آغاز می‌شود . شاه جوان در يك موقع حساس
و مشکل زمام امور کشور را بدست گرفت و اگر ثبات قدم و مقاومت و بیداری
شبانه روزی او نبود توفان حوادث ، تاریخ و ملیت و استقلال وطن ما را در
هم می‌پیچید عشق زائد الوصف او بود که ایران را از غائله آذربایجان
سخت ترین مهلکه های ایران نجات داد "

. و حالا همین آقای دکتر حسین فاطمی بازگوکننده نغمه هائی

بود که از سوی برپاکنندگان "غائله آذربایجان" بگوش می‌رسید .
در این اوضاع و احوال مصدق اشتباه تاریخی دیگر خود را نیز تکرار
کرد و اعلامیه انحلال دوره هفدهم مجلس شورایی را بدون ذکر مقام خود
منتشر کرد و در ذیل اعلامیه تنها به امضای دکتر مصدق اکتفا کرد .
حال آنکه تا آنروز چنین امری سابقه نداشت و مصدق هم هرگز
چنین کاری نکرده بود . متن اعلامیه باین شرح است :

اعلامیه انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی

بنا به اراده ملت ایران که به وسیله مراجعه به آراء عمومی اظهار
شده است بدینوسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورایی اعلام می‌گردد
و انتخابات دوره هجدهم مجلس شورایی که پس از اصلاح قانون انتخاب
و قانون تقسیمات کشوری بزودی انجام خواهد گرفت ، برطبق قانون اعلان
خواهد شد .

دکتر محمد مصدق

برحسب شرایط متعارف و معمول باید در ذیل این اعلامیه نوشته
می‌شد "نخست وزیر دکتر محمد مصدق" ، اما مصدق که تحت نفوذ حسین -
فاطمی راه حزب توده را می‌پیمود با این سند ، یاغی‌گری خود را نسبت به رژیم
شاهنشاهی و قانون اساسی که آنهمه از آن دم می‌زد اعلام داشت و همین
امر بازمینه های مساعدی که وجود داشت توسط مخالفان وی به بهترین
وجهی مورد بهره برداری قرار گرفت و خشم مردم را علیه او برافروخت .
توده ای ها مصدق را یکجا در اختیار داشتند و حتی به او توپ
و تشر هم می‌زدند ، اما عوامفریبی های ۲۸ ماهه مصدق راه ارتباط وی با
حزب توده را از "بیرونی" به "اندرونی" کشانده بود و کیانوری از پشت پرده
مصدق را ارشاد و حمایت می‌کرد .

کیانوری دبیر حزب توده ایران در خاطرات خود از آنروزها نوشته‌ها^{نی}

دارد که ف.م. جوانشیر در کتاب تجربه ۲۸ مرداد از انتشارات حزب توده ایران به آن اشاراتی دارد. کیانوری می‌نویسد:

..... حزب ماد رمیان نظامیان هوادار رژیم شاه که مأمور تدارک کودتا بودند هوادارانی داشت و از طریق آنها اطلاعاتی بدست می‌آورد. روز بیست و یکم مرداد ماه (یکروز پیش از صدور فرمان عزل نخست وزیر مصدق - نویسنده) به ما اطلاع رسید که مقدمات اجرای کودتا در لشکرگارد و سایر واحدهای مورد اطمینان شاه فراهم شده (هنوز خبری از آقای روزولت نیست!) و در انتظار تعیین ساعت عمل می‌باشند. این اطلاع را سرهنگ مبشری در ساعت های نزدیک به نیمه شب به منزل من آورد. از همان منزل کوشش کردم با دکتر مصدق تماس بگیرم. برای این که اطمینان اورا بسه درستی مبداء خیر مطمئن سازیم، همسر مریم که بستگی و آشنائی با دکتر مصدق و خانم دکتر مصدق داشت به اندرون تلفن کرد و خانم را خواست و به وسیله خانم دکتر مصدق، دکتر را پای تلفن خواستیم. (ناگهان زمین - گیری ۲۸ ماهه مصدق بخاطر پیغام خانم مریم فیروز خوب می‌شود) این راه ارتباط را تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد حفظ کردیم. (آقای کیانوری نمی‌گوید که قرار بود این ارتباط تا شهریورماه که کودتای توده ای به انجام می‌رسید حفظ شود).....

کیانوری سپس می‌نویسد:

..... ساعت ۱۰ شب روز ۲۴ مرداد ماه سرهنگ دوم مبشری به منزل من آمد و خبر آورد که همان شب ساعت ۱۲ عملیات شروع خواهد شد. من فوراً "از همان راه (راه خانمانه!) به دکتر مصدق اطلاع دادم و با عصبانیت به او گفتم که حرف ما را باور نکردید. این هم نتیجه اش....."

فکر می‌کنید آقای دکتر مصدق در برابر "عصبانیت" آقای کیانوری چه

می‌کند. از زبان کیانوری بشنویم:

”..... او البته با لحن دوستانه تر سپاسگزاری کرد.....“

در این اوضاع و احوال که مصدق از سوئی با کیانوری سخن می گفت و از سوی دیگر حسین فاطمی او را تحریک می کرد ، سرلشکر زاهدی هم سعی کرد با انتشار فتوایی فرمان نخست وزیری خود ، مردم را در جریان ماوقع قرار دهد . مصدق هرگز در اعلامیه های شداد و غلاظ خود تا روز ۲۸ مرداد به فرمان عزل خود اشاره ای نکرد و سعی کرد تا این موضوع پنهانی بماند . وقتی فتوایی فرمان نخست وزیری زاهدی در تهران پخش شد و رادیوهای خارجی بنقل از خبرگزاریها متن مصاحبه با پادشاه ایران و بعد هم گفتگو با اردشیر زاهدی را پخش کردند ، مردم سرگردانی که در جستجوی یافتن راه حلی برای خروج از آن فضای مسموم آکنده از هرج و مرج بودند ، ناگهان بخروش آمدند و از غروب ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ — آرام آرام تظاهرات علیه دکتر مصدق شکل گرفت .

شدت فعالیت ها و ویرانگری حزب توده در فاصله روزهای ۲۵ و ۲۶ مرداد بحدی بود که سرانجام مصدق خود به خطر ناشی از این تخریب پی برد و به نیروهای انتظامی دستور مقابله با تظاهرات حزب توده را صادر کرد و در همین فاصله دکتر مصدق ، منشی زاده رهبر حزب سومکا را نیز که از نهم اسفند در زندان بسر می برد آزاد کرد تا بمقابله با توده ای ها برخیزد . ناگفته نماند ”داریوش همایون“ که عضو حزب سومکا بود پس از ۲۵ مرداد مقاله ای علیه شاه نوشت و همین مقاله سبب ابراز مرحمت آقای دکتر مصدق به منشی زاده برای خروج وی از زندان گردید . این داریوش همایون همان کسی است که بعد ها در حزب رستاخیز ملت ایران تئوریسین شد و بمقام وزارت اطلاعات هم رسید و مقاله ”احمد رشیدی مطلق“ در اطلاعات علیه آیت الله خمینی از کشومیز او به روزنامه ها رسید . در این باره به وقت مناسب سخن خواهیم گفت .

بهر تقدیر در این شرایط روز ۲۷ مرداد ، آیت الله کاشانی که

بطور جدی مورد کم مرحمتی آقای دکتر مصدق قرار داشت و مصدق با تمام نیرو مانع انتخاب مجدد وی به ریاست مجلس شورایی شده بود، نامه ای برای دکتر مصدق نوشت که از نظر مثبت در تاریخ عین آنرا نقل می‌کنیم.

آیت الله کاشانی می‌نویسد :

« حضرت نخست وزیر معظم آقای دکتر محمد مصدق — دام اقباله عرض می‌شود اگر چه امکانی برای عرایض نمانده ولی صلاح دین و ملت برای این خادم اسلام بالاتر از احساسات شخصی است و علیرغم غرض ورزیها و بوق و کرناهای تبلیغات شما، خودتان بهتر از هر کس می‌دانید که هم و غم در نگهداری دولت جنابعالی است که خودتان به بقای آن مایل نیستید. از تجربیات روی کار آمدن قوام و لاج بازیهای اخیر من مسلم است که می‌خواهید مانند سی‌ام تیر کذائی، یکبار دیگر ملت را تنها گذاشته و قهرمانانه بروید. حرف اینجانب را در خصوص اصرارم در عدم اجرای فرماندوم نشنیدید و مرا لکه حیض کردید، خانه ام را سنگباران و یاران و فرزندانم را زندانی فرمودید و مجلس را که ترس داشتید شما را ببرد بستید و حالا نه مجلسی است و نه تکیه گاهی برای ملت گذاشته اید. زاهدی را که من با زحمت در مجلس تحت نظر و قابل کنترل نگهداشته بودم با لطائف — الحیل خارج کردید و حالا همانطور که واضح بوده در صد با اصطلاح کودتا است.»

اگر نقشه شما نیست که مانند سی‌ام تیر عقب نشینی کنید و بظاهراً قهرمان زمان بنامید و اگر حدس و نظر من صحیح نیست که همانطور که در آخرین ملاقاتم در دزاشیب شما گفتم و بهندرسون هم گوشزد کردم که امریکا ما را در گرفتن نفت از انگلیسیها کمک کرد و حالا بصورت ملی و دنیا پسندی می‌خواهد بدست جنابعالی این ثروت ما را بچنگ آورد.

و اگر واقعاً با دیپلماسی نمی‌خواهید کنار بروید این نامه من سندی

در تاریخ ملت ایران خواهد بود که من شما را با وجود همه بدیهه‌های
خصوصی‌تان نسبت بخودم از وقوع حتمی يك کودتا وسیله زاهدی که مطابق
با نقشه خود شماست آگاه کردم که فردا جای هیچگونه عذر موجهی نباشد .
اگر برآستی در این فکر اشتیاء می‌کنم با اظهار تمایل شما سید
مصطفی و ناصر خان قشقائی را برای مذاکره خدمت می‌فرستم .
" خدا بی‌همه رحم بفرماید . ایام بکام باد . سید ابوالقاسم

کاشانی "

فکر می‌کنید آقای دکتر مصدق که در پاسخ عصیانیت رفیق ! (کیانوری
" با لحن دوستانه تر سیاست‌گذاری " می‌کند ، در پاسخ آیت الله کاشانی که
مصدق را به قدرت رساند و زحمت رزم‌آرا به اشاره او از سر مصدق کم شد چه
جوابی می‌دهد . با هم می‌خوانیم :

۲۷ مرداد

مرقومه حضرت آقا وسیله آقا حسن آقای سالمی زیارت شد . اینجانب

مستظهر به پشتیبانی ملت ایران هستم . والسلام

دکتر مصدق

بهر تقدیر . از غروب ۲۷ مرداد ملت بخروش آمد و از با مداد ۲۸
مرداد گروه ، گروه و دسته دسته بهم پیوستند و آرام آرام با تحریک احساسات
پلیس و ارتش ، آنها را هم بهم پیوند داد و به عمر ۲۸ ماهه حکومت مصدق
پایان دادند .

حرکت ۲۸ مرداد ، يك حرکت مردمی و برخاسته از بطن اشتیاق
ملی بود و اگرچه خواننده با مطالعه بخش های پیشین ، خود اینک برآستی
می‌تواند درباره ماهیت حرکت ملی ۲۸ مرداد قضاوت کند ، اما ذکر چند نکته
برای دریافت نتیجه ضروری می‌نماید :

۱- وجود هرج و مرج در جامعه و فقر و تورم زمینه مساعد را برای

- مقابله با مصدق و وعده هایش فراهم آورده بود .
- ۲- مصدق از دوستان و یاران خود برید و در رست خود را در اختیار حسین فاطمی و حزب توده قرار داد .
- ۳- مصدق با انحلال مجلس ، بد نیال رفراندوم فرصت لازم برای اعمال حق پادشاه در جهت عزل و نصب وزرا فراهم ساخت .
- ۴- آنچه در غیاب شاه رخ داد ملت را مصمم تر و جدی تر ساخت .
- ۵- مصدق از طریق آیت الله کاشانی و حزب توده در جریان احتمال وقوع کودتا بود . ارتش را سرپرستی می کرد و همه امکانات را داشت . امکاناتی که بهر حال بیش از ۷۵ هزار دلار را ! آقای روزولت بود و می توانست کودتای خیالی را در هم بشکند و نتوانست ، چون ابعاد حرکت ۲۸ مرداد مردمی بود .
- ۶- مصدق در زمینه جهانی با شکست کامل مواجه شده بود و دیگر شعارهای او خریداری نداشت .
- ۷- امریکا ، انگلیس و شوروی هر سه در اندیشه کودتا علیه مصدق بودند و شاه با زاهدی و مردم بر همه آنها پیشدستی کردند .
- ۸- جدائی مصدق از آیت الله کاشانی و یارانش از علل کلی شکست مصدق بود .
- ۹- حوادث ۲۵ و ۲۶ مرداد در تصمیم گیری ملت برای براندازی " دروغگوی ۲۸ ماهه " نقش مهم و اساسی داشت .
- ۱۰- ارتش ، پس از قیام مردم به ملت پیوست و زاهدی بموقع و با اغتنام از فرصت عمل کرد .
- ۱۱- اگر آنچه کرمیت روزولت می گوید همه آن ادعاهائی است که حرکت ۲۸ مرداد را کودتا تلقی می کند ، این کتاب جزرمان و افسانه و خواب و خیالی بیش نیست و مطالعه کتاب حتی نسخه اصلی آن - نشان می دهد

که روزولت جز دروغبافی آنهم در سطح سینمایی کاری نکرده است و اگر ۷۵ هزار دلاری هم خرج کرده است دوستان عیار ایرانی و امریکائی بسر جناب وی کلاه گذاشته اند! آقای کریمت روزولت در نقل خاطرات خود آنقدر سینمایی فکر می‌کند که مطالعه کتاب ایشان نشان، دهندۀ عدم آگاهی‌های وی حتی از موضع و موقع جغرافیائی ایران و شرایط تهران است!

این خلاصه‌ای از همه حوادث، رویدادها و نظراتی است که درباره ۲۸ مرداد وجود دارد و توضیح و تفسیر بیشتر آنرا به جلد سوم "آرامش بعد از توفان" نوشته همین نویسنده حواله می‌دهم. و اما دو نکته مهم دیگر نیز باید برای نخستین بار در این نوشته‌ها فاش شود که هر دو نکته بموقع خود مهم است و اگر عمری بود روزگاری بیشتر از این درباره آن خواهیم نوشت.

سپهبد تیمور بختیار در ایام تبعید خود برای یکی از فضایل بنام و نویسندگان محقق تعریف می‌کند که: حرکت لشکر تحت فرماندهی من بسوی تهران قبل از ۲۸ مرداد بهیچوجه برای پیوستن به نیروهای شاه نبود، بلکه من آمده بودم تا بالشکر تحت فرماندهی خود از مصدق حمایت کنم، اما وقتی رسیدم که ورق برگشته بود و من ناگزیر به طرفداران زاهدی پیوستم و چون قبلاً در این باره هم مذاکره‌ای با من شده بود سوءظن مقامات نسبت بمن جلب نشد؛ و نکته دیگر آنکه در طراحی پیروزی سرلشکرزاهدی بعنوان نخست وزیر، مقامات امریشکلی بود که سرلشکرزاهدی ماهها بدون حضور شاه در صحنه صدارت کند و شاه همچنان در خارج از کشور باشد و در این فاصله با اعاده آرامش به مملکت درباره نوع حکومت به یک همه پرسی رجوع شود. اما حسب اعتراف سپهبد زاهدی به یکی از یاران نظامیش، بمحض پیروزی ۲۸ مرداد شیر زاهدی بدون اطلاع پدر، تلگرام تقاضای

بازگشت پادشاه را مخابره می‌کند .

یاران زاهدی در این باره از او سؤال می‌کنند و زاهدی می‌گوید :

کاری است که اردشیر کرده است !

بهر تقدیر محمد رضا شاه پهلوی بشرحی که گذشت به ایران آمد و همزمان " لا ورنتیف " سفیر شوروی در ایران ناپدید گردید و با آنکه شایعه خودکشی وی تکذیب شد اما دیگر هرگز نامی از او در هیچ جا ، نه در ایران و نه در شوروی بگوش نرسید و خلاصه آنکه شاه در بازگشت در مصاحبه ای با " سلیم اللوزی " خبرنگار مجله مصری " المصور " و ناصرالدین نشاشیبی خبرنگار مجله " آخر ساعه " گفت :

... من گذاشتم که مصدق با من هرچه می‌خواهد بکند و سکوت من در مقابل اعمال او سبب شده بود که روزنامه های آمریکا مرا ضعیف بخوانند و بنویسند که من آنقدر که در بند زنان زیبا و اتومبیلهای لوکس و خریدن هواپیما و جواهر هستم ، در بند تاج و تخت خود نیستم تا جایی که گفتند : خواهرم اشرف برای سلطنت شایسته تر از من است

من در مقابل تمام این حرفها سکوت کردم تا آنکه فرصت فرار رسید و دیدم که وظیفه من بحکم قانون اساسی ایجاب می‌کند کشورم را از گردایی که در آن افتاده نجات دهم و اختیارات قانونی خود را بکار برم . این بود که بمصدق فرمان دادم : برو . . . مصدق تمرد کرد و من از ایران رفتم تا خونریزی نشود . وقتی در رم ، روزنامه نگاران از من پرسیدند برای چه از کشورتان فرار کردید ؟ خیلی ناراحت شدم و بخود گفتم آیا حقیقت را برای آنها بگویم ؟ بگویم که نخواستم موجب يك جنگ خانگی بشوم ؟ ولی در جواب آنان خندیدم و فقط گفتم : من فرار نکردم و به کشور خود بازخواهم گشت ! و خوشبختانه به فضل پروردگار پس از ۷۲ ساعت بخاک وطن بازگشتم . من از حزب توده تشکر می‌کنم که مجسمه های من ویدرم را خراب کرد . از

حسین فاطمی متشکرم که بمن ناسزا گفت، از مطبوعاتش که بمن حمله کردند
نیز تشکر می‌کنم زیرا اگر اینها نبودند، ملت قیام نمی‌کرد!!

آرامش و گنسر سپوم!

بنابر آنچه در بخش‌های پیش، اگرچه نه به تمامی اما بهر حال به تفصیل و بیش از حد حوصله این کتاب آمد، اینک بخوبی دریافتیم که آنچه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد يك قیام همه جانبه ملی به سود سلطنت و شخص محمد رضا شاه پهلوی بود و آنچه هم سبب این قیام مردمی گردید همه آن وقایع و رویدادهائی بود که مصدق به عمد یا به سهو، با برنامه یا بی برنامه، با هدایت این و آن یا به ابتکار شخصی در طول ۲۸ ماه زمامداری خود انجام داده بود.

انکار نمی‌توان کرد و انکار کردنی هم نیست که شوروی، امریکسا و انگلستان هر يك جداگانه مایل به سقوط حکومت دکتر مصدق بودند و ما موران و برنامه‌هائی هم در اینراه داشتند، اما آنچه صورت گرفت يك قیام ناب ملی بود که پس از پیروزی چون به ثبات ایران انجامید مورد حمایت و پشتیبانی ابرقدرت‌ها نیز قرار گرفت.

امریکای دموکرات فتنه را افروخت، انگلستان بازی را باخت، مملکت به هرج و مرج و آشوب و افلاس و ورشکستگی رسید و وقتی که شوروی با کمک حزب توده در صد بهره‌برداری بود، شاه و یاران‌ش و ملت که بر زمینه ذهنی مذهبی خود مخالف کمونیسم بود جنجید و با سرنگونی مصدق

آرامش بتدریج به مملکت بازگشت .

با استقرار آرامش به مملکت ، به دلیل ضعف بنیه اقتصادی
امریکای جمهوری خواه کمک مالی خود را به ایران افزایش داد و بفاصله کمی
و پس از مذاکرات بسیاری سرانجام امریکا بخواست دیرین خود دست یافت
و این بار با شرایطی عادلانه ترولی نه در مسیر تحقق همه جانبه آمال ملت
ایران ، با قبول ملی ماندن صنعت نفت ، کنسرسیوم بر سر سفره چاههای نفت
ایران نشست و خلاصه آنکه انگلستان ضعیف و زبون بعد از جنگ جهانی
دوم ، ناگزیر تن به امر ونهی شنیدن از امریکا داد .

قرارداد کنسرسیوم را در سال ۱۳۳۳ علی امینی منعقد ساخت ،
و اگرچه این قرارداد همه خواست ملت را در بر نمی گرفت اما بدلیل
ورشکستگی اقتصاد ایران و نیاز مبرمی که ایران برای نوسازی ویرانی های
حکومت ۲۸ ماهه دکتروصدق به پول داشت بقول عاقدین قرارداد مناسب -
ترین شرایطی بود که فراهم می آمد :

پای صحبت علی امینی می نشینیم تا از چگونگی شرایط انعقاد
قرارداد آگاه شویم .
امینی می گوید :

” قبل از آمدن نمایندگان کنسرسیوم ، بین آقای هورر - فرستاده
نفتی امریکا - از یک طرف و آقایان نخست وزیر - سپهبد زاهدی - و وزیر
امور خارجه و مشاوران نفتی دولت از طرف دیگر مذاکراتی سری بعمل آمد
که من در آن شرکت نداشتم . در این مذاکرات کلیاتی راجع به مسأله نفت
و غرامت و قبول اصل ملی شدن و فروش نفت به کنسرسیوم مورد مطالعه قرار
گرفته بود . بهر حال بعد از ورود نمایندگان کنسرسیوم که عبارت بودند از :
هاردن از طرف شرکت های امریکائی ، لودن نماینده کمپانی شل و استو
نماینده شرکت سابق نفت ایران و انگلیس اولین جلسه در کاخ ایض تشکیل

شد و آقایان طرحی تهیه کرده بودند که به هیأت نمایندگی ایران تسلیم کردند و این طرح اساس مذاکرات بعدی قرار گرفت - نقش آقای هوور در تهیه مقدمات کار و حاضر کردن کمپانی های امریکائی و انگلیسی و هلندی به تشکیل کنفرسیوم مؤثر و مهم بوده و آنچه در جریان مذاکرات استتباط کردم ، بخصوص در مسافرتی که نمایندگان کنفرسیوم در فاصله مذاکرات به لندن کردند و بنظر عده ای می رسید که مذاکرات به بن بست رسیده و قطع شده است باز هم آقای هوور برای پیدا کردن راه حلی که بتواند برای هیأت نمایندگی ایران قابل قبول باشد کمکهای مؤثری کردند و باید تصدیق کنم که ایشان مردی هستند مطلع ، لایق ، مثبت و مخصوصاً "علاقمند به ایران" .

مطلب دیگری که در جریان مذاکرات برای تشکیل کنفرسیوم هم در آنروزگار مطرح بود و هم هنوز هم درباره آن صحبت می شود و نویسنده نیز بر آن تأکید دارد اینست که آیا شرکت سابق نفت با طیب و رضای خاطر حاضر به قبول تشکیل کنفرسیوم شده بود یا همانگونه که اشارت رفت همه این بازیها زیر سراب قدرت امریکا بود - علی امینی در مصاحبه ای ، قریب به یکسال بعد از انعقاد قرارداد کنفرسیوم به "محسن موحد" خبرنگار اطلاعات می گوید :

"..... جواب این سؤال را حقا" نمایندگان شرکت سابق باید بدهند ولی آنچه می شود گفت این است که بعد از ملی شدن صنعت نفت و کشمکی که بیش از دو سال با شرکت سابق جریان داشت فورمولی غیر از فورمول کنفرسیوم عملی نبود !....."

خواننده عزیز ملاحظه می کند که عاقد قرارداد هم صریحا" در همان زمان اعتراف می کند که جز قبول و تشکیل کنفرسیوم ، یا به عبارتی تقسیم غنایم میان امریکا و انگلستان فورمول دیگری عملی نبوده است .

دکتر علی امینی در پاسخ این سؤال که آیا حل مسأله نفت ایران

بیشتر جنبه سیاسی داشت یا اقتصادی، به صراحت می‌گوید :

"..... اگرچه به عقیده من امروز درد دنیا کمتر مسأله اقتصادی هست که بتوان آنرا کاملاً از جنبه سیاسی تفکیک کرد، ولی بطور صریح نمیتوان گفت که جنبه سیاسی بر جنبه اقتصادی آن می‌چربد! شک نیست که راه کمک اساسی به ایران تحصیل درآمد طبیعی بود، که از نفت عاید ایران می‌گردید و تردیدی نیست که اگر عایدی نفت ایران قطعاً از بین می‌رفت، بحران اقتصادی و مالی ایران طوری می‌شد که محیط را برای هرگونه تشنج و انقلابی آماده می‌کرد و نتایج حاصله از این جریان طبیعی است که به ضرر کشورهای غربی تمام می‌شد و تأثیر این پیشآمد احتمالی از نظر سیاسی فوق العاده مهم بود. گمان می‌کنم توضیح بیشتر در این مورد لازم نباشد و خودتان می‌توانید درک کنید که چه می‌گویم و وضع خطرناکی را که ایران بر اثر عدم حل مسأله نفت دچار آن می‌شد در ذهن خود مجسم کنید....."

بهر تقدیر به این ترتیب قرارداد ۲۵ ساله ایران و کنسرسیوم در شرایطی که جنگ ابرقدرت‌ها و افلاس مملکت در زمان مصدق موجد آن بود بامضاء رسید و ۲۵ سال بعد یعنی در سال ۱۳۵۲، سالی که توفان آغاز شد و همه چیز را نابود کرد بی‌پایان عمر اعتبار خود می‌رسید. در طی این ۲۵ سال سیاست نفتی ایران جدا از آنچه در بطن قرارداد کنسرسیوم بود، سیاستی سازنده، پیشگام و تأثیرگذار بر جریان نفت بین‌المللی بود و هر موضوعی در ارتباط با نفت راه خود و سرنوشت خود را در نه‌سرن و در پیچیدگی‌های علمی سیاست نفتی ایران جستجو می‌کرد: محمد رضا شاه پهلوی که به تصدیق دوست و دشمن لحظه به لحظه در جریان جزئیات امور نفتی جهان قرار داشت و نظرات او تعیین‌کننده سرنوشت نفت در جهان حساب می‌آمد، از مدت‌ها پیش اعلام کرده بود که قرارداد کنسرسیوم تجدید نخواهد شد و بهیچ عنوان زیر بار تجدید این قرارداد نخواهد رفت و این

اعلام صریح ، آنها از موضع قدرت ، به مذاق تراست ها و کارتل های نفتی و بسیاری از دول جهان خوش نمی آمد . حکومت ایران هم در سالهای اخیر حکومتی نبود که بتوان آنها را از راههای کلاسیکی نفتی بزانود آورد .

اینک هم نفت ایران ، هم سایر خدمات محمدرضا شاه در زمینـــه بین المللی و هم برنامه های بلند پروازانه ای که وی داشت ، جهان را و رهبران بسیاری از کشورها را به وحشت انداخته بود و باین ترتیب بود که پیش از جدی تر شدن خطر ایجاد ابرقدرت آسیائی و جهان سوم باید به عمر این چنین حکومتی پایان داده می شد و سرانجام هم شد آنچه نباید می شد .

شرح جزئیات طرح براندازی پهلوی بمنظور خنثی کردن نقش جهانی ایران در مناسبات بین المللی موضوع بخش های بعدی این کتاب در مسیر شناخت توفان ۵۷ است ، که در صفحات آینده به آن خواهیم پرداخت .

۳۷ سال یا کمتر؟

این محمد رضا شاه پهلوی کیست که دنیا دیگر او را نمیخواهد؟ او کیست که کنفرانس "گوادالوپ" بخاطرش، بخاطر سرتگونی‌ش تشکیل می‌شود و آمریکا، انگلستان، فرانسه، آلمان یا بهتر بگوئیم دوا بر قدرت آمریکا و شوروی و ابر — قدرت نویای جامعه مشترک اروپا با تمام نیرو سعی بر براندازیش دارند؟ آیا او یک وطن فروش است؟ یک خائن است؟ یک جاه طلب دیکتاتور است؟ خیال کشورگشائی دارد؟ یا نابغه‌ای است که از "هیچ سیاسی" به "همه چیز سیاسی" رسیده است و وطنپرست تر از هر میهن پرست دیگری می‌رود تا بساط استعمار و استثمار را اگرچه نه از تمامی دنیا و شاید منطقه، حداقل از میهن خود برچیند؟ راستی کدامیک؟ آیا براستی او خون آشامی است که از اعدام جوانان مخالف خود لذت می‌برد؟ آیا آنقدر اسیر مال دنیا است که حاضر است وطن و جلال و شکوه پادشاهی را با پول معامله کند، یا پادشاهی است که جسور و بی باک با استفاده از هر فرصتی میخواهد مجدی دیگر و عظمتی دیگر برای وطنش دست و پا کند؟

اینها سؤال است. سئوالاتی که همه بارها کرده اند و هر یک جوابی برای خود پیدا کرده است و نویسنده، بی آنکه قصد دفاع یا تخطئه او را — محمد رضا شاه پهلوی را — داشته باشد، سعی دارد به اختصار ولی

با کمک به واقعیات پاسخ های روشن تری برای آن بیابد . محمد رضا شاه پهلوی ، دومین پادشاه از سلسله پهلوی تا روزی که با چشم اشکبار ایران را ترک گفت ۳۷ سال سلطنت کرد ولی آیا براستی او سی و هفت سال سلطنت داشت ؟ و ۳۷ سال سلطنت کرد ؟

تاریخ از ۳۷ سال سلطنت او سخن می گوید و برحسب روز و ماه و سال این قضاوت نادرستی نیست اما واقعیت و رای این اعداد رسمی و قراردادی است . وقتی او به پادشاهی رسید که قوای متفقین بخاطـر رساندن مهمات به جبهه روسیه ، ایران را تا جوانمردانه اشغال کرده بودند .

محمد رضا شاه پهلوی آنموقع فقط ۲۱ سال داشت و یکه و تنها در حالیکه آشوب و هرج و مرج ایران را در بر گرفته بود بمبارزه با مشکلات پرداخت و بشرحی که تاریخ شاهد و گواه آن است ، توانست سران متفقین را برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران به امضای بیانیه تهران مجبور سازد . روزی که بیادشاهی رسید ، در آن هنگامه هرج و مرج و ناامنی ملت اتومبیل او را بدوش گرفت و تا مجلس شورایی ملی برد . وی در مجلس سوگند پادشاهی یاد کرد و هنوز به دربار نرسیده بود ، مجلس تخطئه کردن همه کارهائی را که رضا شاه طی ۱۶ سال سلطنت و ۲۰ سال حکومت انجام داده بود ، آغاز کرد .

بیگانگان و اشغالگران ، ایران را صحنه بازیهای موحش سیاسی خود قرار دادند و آنچه از دستشان برمی آمد در اعمال زور و فشار و چپاول به ملت ایران تحمیل کردند . وقتی جنگ پایان یافت ، نیروهای اشغالگر موظف به ترک ایران بودند ، نیروهای انگلیسی پا ، پس کشیدند ، اما اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خیال رفتن نداشت ، پیشه وری با کمک مؤثر و پشتیبانی همه جانبه مسکو و زیر حمایت آشکار ارتش شوروی فرقه دموکرات

آذربایجان را تا مرز جدائی این قطعه گرامی از خاک میهن بنیان گذاشت و همزمان با آن نغمه های جدائی طلبانه و تجزیه کردستان و فارس هم — ساز شد.

ایران به شورای امنیت سازمان ملل متحد شکایت برد و با پشتیبانی آمریکا که اینک ابرقدرت جهانی بود، نیروهای روسی را از ایران بیرون راند و محمد رضا شاه در رأس ستون حمله آذربایجان را پس از یکسال جدائی به خاک میهن بازگرداند و اندکی بعد غائله فارس و کردستان و سایر نغمه های شوم جدائی در سایر استانها بخاموشی گرائید.

تا اینجا، ۵ سال از ۳۷ سال سلطنت شاه به پایان می رسد. وی در اندیشه نوسازی ویرانه های ناشی از اشغال و استقرار قدرت مرکزی بود که دوره وحشت و ارباب و ترور توسط گروههای چپ الهام گرفته از مسکونظیر حزب توده و یا گروههای افراطی پرورش یافته در امان سازمان اطلاعاتی انگلستان نظیر فدائیان اسلام آغاز شد. بر اساس آنچه که به تفصیل رفت، آمریکا خیال دست اندازی برنفت ایران را داشت و انگلستان به آسانی حاضر به ترك این سفره گسترده نبود و در حالیکه جنگ دیپلماتی میان آمریکا و انگلستان در سراسر خاورمیانه جریان داشت مسکو نیز برای نفت شمال خواب و خیالهایی می دید.

حزب توده در بهمن ۱۳۲۷ تصمیم به از میان بردن شاه ایران گرفت و محمد رضا شاه بطور معجزه آسایی از مرگ نجات یافت و بدنبال آن حزب توده منحل اعلام شد. برای آنکه بیش از پیش در جریان این گونه وقایع قرار گیریم، قسمتی از مصاحبه دکتر فریدون کشاورز از صاحب منصبان حزب توده را نقل می کنیم. وی در این مصاحبه می گوید: «... گفتم که ورود کامبخش به وسیله علی اف به حزب تحمیل شد با ورود کامبخش به حزب، پاکمک برادرزانش کیا نوری از این تاریخ يك سلسله اقدامات و وقایع

در ایران انجام گرفت که نه حزب و نه کمیته مرکزی، نه هیأت اجرائیه و نه حتی دبیر حزب از آن اطلاعی داشتند و مستقیماً از طرف این دو نفر - کامبخش و کیانوری - ولی با استفاده از تشکیلات حزب و بعضی از کادرهای مورد اعتماد آنها انجام می‌گرفت. ما از این وقایع و جریانات هنگامی اطلاع یافتیم که همه اعضای گرفتار نشده کمیته مرکزی در سالهای ۵۰ در مهاجرت در مسکو جمع شدند. کامبخش فقط سه سال در ایران در حزب ماند (از ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۶) و بلافاصله بعد از شکست فرقه دموکرات آذربایجان، ایران را ترک کرد و به همان جایی که از آنجا فرستاده شده بود یعنی نزد باقراف در ریاکو رفت، من بعضی از این وقایع را برای شما می‌شمارم:

- ۱- قتل احمد دهقان مدیر تهران مصور.
 - ۲- قتل محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز که در ایران بسیار محبوب بود زیرا به دربار شاه حمله می‌کرد.
 - ۳- تشکیل کمیته ترور از بعضی از افراد حزب و مخفیانه.
 - ۴- شرکت کیانوری با واسطه در جریان تیراندازی به شاه.
 - ۵- قتل چند تن از افراد ساده و غیر مسئول حزب.
 - ۶- قتل حسام لنکرانی یکی از اعضای باوقاف و فداکار حزب که برادران او در ایران و در حزب به درستی شناخته شده و محبوبیت داشتند. حسام لنکرانی را به پیشنهاد کیانوری و تصویب اعضای هیأت اجرائیه مقیم تهران به این "بهانه" کشتند که "او از خیلی از امرار حزب خبر داشت"!!.
 - ۷- ایجاد قیام افسران خراسان که اعضای سازمان افسری بودند. این قیام منجر به کشته شدن بعضی از بهترین افسران این سازمان گردید.
 - ۸- ایجاد انفجار در ناو بیر.
 - ۹- ایجاد انفجار هواپیما در قلعه مرغی.....
- دکتر فریدون کشاورز در ادامه همین مصاحبه می‌گوید: "..... مهم

این است که بعضی از این اعمال حادثه جویانه (اوانتوریستی) موقعی از طرف دسته کامیخش و کیا نوری انجام گرفت که حزب توده ایران علنی بود و حتی فراکسیون پارلمانی (هشت وکیل) در مجلس داشت

ملاحظه می کنید که حزب توده این گونه به ترور و قتل دست زده بود و بعد از هر حادثه با تبلیغات و سروصدا و جوارو جنجال همه آنچه را که خود انجام داده بود به شاه و دربار نسبت می داد ، مثل مرگ محمد مسعود یا قتل حسام لنکرانی - بهر تقدیر با انحلال حزب توده شوروی دست کار آمد خود را از دست داد و به کمک همین حزب به اقدامات زیرزمینی پرداخت تا آنکه علی رغم " منحل بودن " در زمان نخست وزیری مصدق باز به فعالیت علنی و رسمی پرداخت و حتی آقای کیا نوری بر حسب آنچه خواندید نسبت به نخست وزیر عصبانی هم می شد ! !

در بستر حاکمیت ارباب و وحشت و ترور ، سرانجام جنگ دیپلماتی و نفتی امریکا و انگلستان به اوج رسید و با سوء استفاده از هدف مقدس ملی شدن صنعت نفت آنهمه زویداد بربان تحمیل شد و ، سرانجام انگلستان در برابر امریکا تسلیم گردید . بشرحی که خواندید تا مرداد ۱۳۳۲ حوادث بشکلی جریان داشت که محمد رضا شاه پهلوی ، علی رغم همه تلاش و کوشش - هایش فاقد کارائی لازم برای به جریان انداختن چرخهای کشور رجعت پیشرفت بود . اما علی رغم این عدم کارائی تنها وجود او و مقام سلطنت بود که وحدت ملی را امکان پذیر و از متلاشی شدن شیرازه مملکت جلوگیری کرد .

پس از ۱۳۳۲ که جنگ نفتی پایان یافت و ایران و شوروی نیز علی رغم سردی روابط زمان خروش چف رویهمرفته مناسبات معقولی داشتند ، رژیم سلطنتی با انبوهی از مشکلات بنیادی که ورشکستگی اقتصادی و تهی بودن خزانه مملکت شاید از مهمترین آنها بود رفت تا به بازسازی و نوسازی کشور پردازد .

این جریان تا سال ۱۳۲۹ یعنی نه سال پس از سقوط مصدق ادامه داشت و تنها از این سال بود که ایران توانست بر مشکلات عدیده داخلی و خارجی غلبه نسبی کند و مقدمات انقلابی را که بعدها به "انقلاب شاه و ملت" موسوم شد تدارک ببیند. در واقع اگر بخواهیم پیشرفت ایران و همچنین کارنامه محمد رضا شاه پهلوی را مورد بررسی دقیق قرار دهیم، باید آغاز رسمی سلطنت او را در سال ۱۳۴۱ جستجو کنیم. به عبارت دیگر از ۳۷ سال سلطنت محمد رضا شاه پهلوی ۲۱ سال آن در شرایطی سپری شده که ایران بمثابه قایقی فرسوده در میان امواج سهمگین حوادث بین المللی سوار بر بی ثباتی و همراه با قضا و قدر در اقیانوس جهان سیاسی بهر سو گردش کرده است.

وقتی در سال ۱۳۲۰ محمد رضا شاه پهلوی به سلطنت رسید، پادشاهی او مرهون اصلی از اصول قانون اساسی بود که پسر ارجانشین پدر می ساخت، و هنگامی که در مرداد ۱۳۳۲ وی به ایران بازگشت در واقع پادشاه منتخب مردم بود و از سال ۱۳۴۱ که انقلاب سفید را طراحی و بمرحله اجرا گذاشت پادشاهی منتخب بود که زیربنای حکومت خود را بر مبنای فلسفی انقلاب خود استوار می کرد.

وی با آنکه می دانست پایه های سلطنت همیشه و در طول تاریخ برشانه فتوایسم قرار دارد، در انقلاب خود کوشید تا فتوایسم را از میان ببرد.

بهر تقدیر وی از سال ۱۳۴۱ صاحب فلسفه انقلاب سفید شد و اصول فلسفی این انقلاب مانند همه اصول فلسفی می تواند موافق یا مخالف داشته باشد. دنیا آنچه را که او بعنوان اصول انقلاب شاه و ملت اعلام داشت پذیرفت و اگرچه در اجرا همه آن اصول مقرون توفیق نبود اما هنوز هم کسی نتوانسته است در سلامت و پاکیزگی این اصول ایراد و انتقادی بعمل

آورد . حتی در جریان براندازی وی دیدیم که مخالفان ، شخص او و اطرافیانش را آماج حمله قرار دادند و از بحث و بررسی یا طرد اصول انقلاب فلسفی او سخنی نگفتند .

بهر تقدیر وی از سال ۱۳۴۱ با بهره گیری از افزایش درآمد نفت کوشید تا طی یک برنامه بلند پروازانه که سرعت مهمترین اصل آن بود ، جامعه ایرانی را از صورت " شبانی " و " چوپانی " به یک جامعه صنعتی مدرن تبدیل کند و این چنین جهشی بی شبهه عوارضی بدنبال داشت .

نویسنده چون در اندیشه دفاع از آنچه در زمان سلطنت دودمان پهلوی انجام شده ، نیست و صفحات این کتاب نیز مجال بررسی نقاط قوت و ضعف آنرا ندارد و هدف دست یابی به چگونگی ایجاد توفان ۵۷ است از ورود به شرح خدمات و اقدامات انجام یافته سالهای سلطنت دودمان پهلوی و حتی محمد رضا شاه پهلوی خودداری می کند و شاید اگر عمری باقی بود و مجالی فراهم آمد در فرصت های دیگر بتوان به بحث و بررسی و نقد این اقدامات پرداخت ، اما آنچه در این مقطع مطرح است شرایطی است که در سال ۱۳۵۷ دنیا را با بی پروائی به رویارویی با محمد رضا شاه پهلوی ناگزیر ساخت .

محمد رضا شاه پهلوی که دکتربین خود را در باره " تمدن بزرگ " در کتابی بهمین نام به صراحت نوشته است ، آرزوهای بلند پروازانه ای برای مملکتی که خود پادشاهش بود داشت .

وی در فاصله سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۲ در بلندائی از قدرت جهانی ایستاده بود که جهان دیگر تاب تحمل او را نداشت . او روزی — روز قدرتمند ترمی شد ، به جهان غرب امرونی می کرد ، اگرچه کمونیست ها او را ژاندارم منطقه معرفی کرده بودند ، اما این واقعیت داشت که وی پس از قرنهای به نفوذ انگلستان در خلیج فارس خاتمه داده بود و می رفت تا امنیت

اقیانوس هند را حفظ کند ، سومین نیروی هوایی جهان و چهارمین ارتش بزرگ و مجهز دنیا را در اختیار داشت . با لوله گاز سه شاخه ای می رفت تا اروپا را نیز تحت انقیاد صنعتی ایران در آورد ، صنایع ایران علیرغم مال اندوزی صاحبان آن در بخش خصوصی در جستجوی بازارهای جهانی بود ، علیرغم همه جارو جنجالهایی که با شعار و حرف عنوان شد در بسیاری از مسائل داخلی به خود کفائی رسیده بود و بکارگیری راکتورهای اتمی این فرصت را برای وی فراهم می آورد که از لحاظ نظامی کامل تر از آنچه بود بشود و وعده تخفیف در بهای نفت به ژاپن این امکان را فراهم می آورد که تکنولوژی ژاپن در خدمت هدفهای ایران ، این کشور را طی مدتی کمتر از ۱۳ سال دیگر بعنوان ابرقدرت چهارم در کنار ابرقدرت های امریکا ، شوروی و جامعه مشترک اروپا قرار دهد و اینها همه بمذاق غربی ها که تا چند سال پیش فهرست وزرا را هم به ایران تحمیل می کردند قابل تحمل نبود .

پس شاه ، محمد رضا شاه پهلوی باید سرنگون می شد و ایران باز به مرحله ای می رسید که جهان غرب بتواند سالیان سال سلطه آشکار و پنهانی خود را بر آن حفظ کند .

برای بحث و دقت بیشتر بر آنچه که به اختصار نوشته شد ، لازم است ابتدا نگاهی به مقاله "چه کسی شاه را سرنگون کرد" نوشته ربرت دریفوس که در هفته نامه مورخ ۲۰ فوریه ۱۹۷۹ مجله "اگزکیوتیو اینتلیجنس ریویو" بچاپ رسیده است بیندازیم و آنگاه با کلمه اسناد و مدارک به علل سقوط محمد رضا شاه پهلوی بپردازیم .

رابرت دریفوس می نویسد :

"..... با افتادن قدرت به دست پیروان آیت الله خمینی روزنامه های انگلستان هورا کشان مقدم او را خوش آمد گفتند ، آیت الله خمینی مسردی

است که باقی مانده‌ی برنامه‌ی محمد رضا شاه پهلوی که می‌خواست مردم ایران را به قرن بیستم از نظر قدرت صنعتی رهنمون و هدایت کند خراب کرده و بهم خواهد ریخت. راهی که هم اکنون تعقیب آن مورد نظر است همان راهی است که در قرن دهم امام محمد غزالی برای از بین بردن سهم ایران در تمدن درخشان اسلامی که در آن زمان پیش رفته‌ترین در دوره‌ی خود بود به کار برده است.

دست آویزی که آیت الله خمینی بر اساس آن پیر شاه غلبه پیدا کرد از نظر مذهبی بدون ایراد است ولی مسئله اینست که چرا درست پس از چند هفته که شاه ایران مقامات دولت انگلیس و سازمان امنیتی آن دولت را متهم به دست داشتن در آشوب و بلواها کرد جریان خروج شاه پیش آمد.

سابقه عملیات:

برای اینکه بدانیم بچه دلیل تصمیم حمله به شاه گرفته شد بایستی

کمی بعقب برگردیم.

نظر مراکز قدرت مالی شهر لندن همیشه این بوده و هست که سیستم پولی اروپا را درهم بریزند و برای رسیدن باین هدف برنامه‌ای را بنام "عملیات پهلوی" آغاز کردند و آن ایجاد اختلاف عقاید و آشوب در ایران و خلیج فارس و تولید شکاف در دوسنی و تشریک معافی که از سالهای ۱۹۷۰ بین آلمان غربی، فرانسه و معالک شرقی و رهبران اسلامی دنیا که ایران و پاکستان و ترکیه نیز جزو آنها بود پرداختند و در سال ۱۹۷۸ برای تسریع در توافقی که در ژوئیه ۱۹۷۸ بعمل آمد حمله بایران را نیز تسریع کردند. مجله اکونومیست لندن در مقاله "مشهور خود درد سامبر ۱۹۷۵ - تحت عنوان "مثلث متلاشی" این سیاست دولت انگلیس را که هنری کیمینجر و برژژینسکی از طرفداران آن بودند "قوس پحرانها" نامیده است و هدف آن را تسریع در واژگون کردن قدرت توسعه اقتصادی منطقه با القاء

پروژه های بزرگ و سرمایه گذاریهای عظیم برای صنایع بزرگ و جاه طلبانه از قبیل برنامه هسته ای به شاه ایران و نخست وزیر پاکستان ذوالفقار علی بوتو و مواجهه دادن شورویها در خاورمیانه ذکر کرده .

در بین سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ شاه ایران بر اهنمائی اوژن — روستو مرد اول وزارت خارجه امریکا و هنری کیسینجر عضو شورای امنیتی ، ایران را بسوی تقویت ارتش و بازی کردن مقام " حامی " منافع انگلیس و امریکا در خلیج فارس سوق دادند و نتیجه این سیاست که شاه ایران با نهایت بی میلی به اجبار از آن پیروی میکرد ، تسلیحات عظیمی بود که ایران را وادار به نزدیکی و همبستگی نظامی و امنیتی با اسرائیل کرد .

بعد از سال ۱۹۷۳ که بنا بر نقشه تنظیمی هنری کیسینجر و ریچارد هلمز سفیر امریکا در تهران قیمت نفت به طور ناگهانی بالا رفت ، شاه که مثل پدرش همیشه در ایرانیت متعصب بود موقعیت را برای جهش بسوی استقلال مساعد دیده و برنامه مشهور خود را که مدعی بود با اجرای آن ایران ششمین قدرت صنعتی در جهان خواهد شد شروع کرد و برای انجام آن ، برنامه عظیم جاه طلبانه ای را طرح ریزی کرد .

اولین مبارزه طلبی شاه از کیسینجر و هلمز وقتی آشکار شد که شاه و حواری بومدین رئیس جمهور الجزایر و ملک فیصل شاه عربستان سعودی و همسایه خود عراق معاهده ای را با مضاء رسانیدند که اولین نشانه آن قطع جنگ بین عراق و اکراد بود . جنگ کردها بوسیله هلمز ، سیا ، اینتلیجنت سرویس انگلستان و موساد (سازمان امنیت اسرائیل) برپا شده بود — حسب منافع عربی ، آیت الله خمینی که در آن زمان در حال تبعید در عراق برمی — برد از کردها در مقابل عراق حمایت میکرد . قطع جنگ بین عراقی ها و کردها شکست بزرگی برای سیاست انگلیسها در خاورمیانه بود .

در سال ۱۹۷۶ شاه تمایل به نزدیکی با شوروی نشان داد که

اولین نتیجه آن مسافرت او به شوروی و بعد داد و ستد مهم و وسیع با کشور—
های بلوک شرق بود که مهمترین آن ایجاد خط لوله سه شاخه گاز به روسیه
شوروی و آلمان غربی است .

در سال ۱۹۷۷ شاه آخرین مرحله اقدامات خود را برای دستیابی
به استقلال سیاسی آغاز کرد — بدین معنی که بتدریج شروع بدوری از
اسرائیل و نزدیکی به اعراب بخصوص عربستان سعودی کرد . این —
وابستگی بیشتر در اجلاسهای اوپک در سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ نمایان
گردید . بدین ترتیب که ایران در میان بهت زدگی محافل مربوطه از حمایت
ترقی قیمت نفت دست کشیده و به سلطه دلار آمریکا بنام یگانه پول پرداخت
بهای نفت خاتمه داد و در عوض از سیاست عربستان سعودی در مقابل دلار
حمایت کرد و همین موجب شد که ملک خالد سفرییش بینی نشده ای به
ایران کرد و ترتیبی برای کمک مالی به ایرانیان را داد . این امر از طرفی
خشم شدید انگلیسها را برانگیخت زیرا آنان انتظار داشتند که اوپک رابطه
خود را با دلار قطع کرده و بجای آن وجه رایج صندوق بین المللی با
" حق برداشت مخصوص " را در معاملات منظور دارند و از طرف دیگر
کیسینجر طراح بالا بردن قیمت نفت را در سالهای ۷۴ — ۱۹۷۳ از کورمبدر
کرده بود .

محور ایران و سعودی با هم نه تنها نقشه انگلیسها را برای ایجاد
یک محور ایران و اسرائیل بر علیه اعراب بهم زده بود — بلکه این محور یک
قدرت عظیم مالی جهانی که هدفش توسعه صنعتی به کمک ژاپن ، آلمان —
غربی ، فرانسه و ممالک متحده آمریکا ایجاد کرده بود که سالیان دراز
دولت انگلیس سعی بسیار در جلوگیری از آن داشت .

چگونه عملیات پهلوی عمل میکند ؟

سازمانهای مؤثر فعال انگلیسها علیه شاه که ترتیب انقلاب خمینی

را داده و هنوز هم ادامه میدهند عبارتنند از شعبه رفاه روانی ستسباد بریتیش اس-آی-اس در موسسه تاویستاک لندن و دانشگاه ساکس (مراجعه شود به مقاله "چگونه برژژینسکی وابسته به جونرکولت میباشد؟" که در نشریه سی-آی-آر جلد ششم شماره ۲ از تاریخ ۱۶ تا ۲۶ ژانویه ۱۹۷۹ توسط لیدون اچ - لا روش نوشته شده است) و حداقل بیست تا سی موسسه جداگانه برای مراقبت و تضمین پیشرفت این فعالیت در ایران مجهز شده بود و هستند که مهمتر از همه این موسسات بنیاد صلح برتراند-راسل، موسسه مطالعات روشهای سیاسی، دستگاه سوسیالیست بین المللی، موسسه ترانس ناسیونال مؤسسه روابط نژادی و دهها گروههای دانشجویی و سازمان حقوق بشرو انجمن دوستداران امریکائی و تروتسکیست ها و انترناسیونالیست های چهارم و مائوئیست ها و غیره هستند .

موسسه عفوبین المللی که بانی سیاسی آن "سیس مک براید" عضو اینتلیجنت سرویس انگلیس است در گزارش مورخه نوامبر ۱۹۷۶ خود شاه، ساواک و پلیس مخفی را متهم به شکنجه و توقیف بدون دلیل زندانیان سیاسی میکند . این گزارش وحشتناک که بوسیله روزنامه های واشنگتن پست و تایمز لندن بیش از همه شاخ و برگ داده شده بود در زمانی منتشر شد که کارتر در جریان اشغال پست ریاست جمهوری بود .

انتخاب کارتر ادامه نفوذ برژژینسکی را در سازمان امنیت ملی مسلم داشت و در تحت سرپرستی او اداره حقوق بشر وزارت خارجه سروصداها^{ئی} بنام حقوق بشر راه انداخت . ناگفته نماند که در همان جریان بسیاری از روسای امنیتی معالک متحده اخطار کردند که تعمیم حقوق بشر علیه منافع دولت امریکا و منطقه خلیج فارس خواهد بود .

مفتاح ورود عفوبین المللی در امور ایران دادستان سابق امریکا بود . او همان کسی است که در فوریه ۷۹ مواجه با تظاهرات ضد امریکائی

و خوش آمدگویی به آیت الله خمینی گردید .

معاون کلارك در سمت داد ستانی کل امریکا ، آقای وارن کریستوفر که در حال حاضر شخص دوم در وزارت خارجه و معاون سایروس ونس میباشد با آقای ریچارد فالك مشاور سازمان عفو بین المللی نیز عمیقاً "بسه خاطر مسائل ایران درگیر شده بودند . ملازمه پیشرفت عملیات کلارك و کریستوفر بوجود آمدن يك دستگاه پرسروصداز حقوقدانان بود که بسا وابستگی به محافل لندن و آمستردام که وابسته به سازمان عفو بودند بسا جهت بازرسی دستگاه شاه به ایران مسافرت و نظرات خود را اظهار داشتند اگر گفته شود تا روز عزیمت شاه از ایران نتایج این بازرسیها فقط بوسیله سرویس خبری راکنی انگلیسی پخش میگردد ، مطلقاً دروغ نبوده است . نظر به رفتار غیر انسانی و خشونت بی حد و حصر ساواک نسبه بسه گرفتارشدگان بایستی قبول کرد که ساواک قسمتی از دستگاه امنیتی اسرائیل بود که نظریات توطئه آمیز انگلیس را در ایران هدایت میکرد و هرگز کاملاً مورد اعتماد شخص شاه نبود . معذالك شاه فقط همین سازمان را برای مسائل امنیتی داشت و بس .

ورود انگلیسی ها :

علم کردن حقوق بشر بوسیله وزارت خارجه آمریکا و محافل آمستردام و ژنو و لندن برای انگلیسیها از قدمهای اولی بود که در جهت عملیات پهلوی برداشته میشد . کارهای بسیار پیچیده ای در جریان بود که هسته مرکزی آن از لندن بتوسط سرجان باگوت گلاب پاشا ، فاریس گلاب ، لرد - کارادون (هوگ فوت) کریستوفر ، مای هیو و سر ربرت اسوان و چند تن دیگر رهبری میشد .

ابتدا از داخل ایران يك شبکه مرکب از بیشماری از مأموران و سازمانها برای تزلزل شاه از اوایل سال ۱۹۷۸ دست بکار شدند . مرکز

این شبکه بهائیان بودند که يك فرقه مخفی است و بوجود آمدن آنها مستقیماً در قرن نوزدهم از طرف انگلیسها بوسیله فراماسونری اسکاتلندی پشتیبانی گردید .

در ایران اقلاً " سیصد هزار بهائی وجود دارد و ستاد رهبری آن در اوآنستون واقع در رایلینویز دائر و معبد اصلی پیروان آن در حیفا در خاک اسرائیل میباشد حتی امروز حکومت انگلستان رئیس امور مالی بهائیان میباشد ، زیرا آنان بمنزله دست های انگلستان هستند . بهائیان که در بین آنان عده زیادی از اشراف نیز وجود دارند قدرت عجیبی را از نظریک جمعیت سری اعمال میکنند . حتی توانسته بودند بدربار شاهی راه یابند . بهائیان رابطه عمده بین مجامع رهبری ایران و امنیت اسرائیل از طریق اسکاتلند یارد بوده اند . در اولین مرحله کارها خود شاه برای متوقف ساختن کلیه اقدامات منفی آنان دستور توقیف تعدادی از روسای بهائیان که در جزو آنان چند امیر ارتش بودند و دکتر ایادی و هژبر یزدانی و نخست وزیر هویدا را صادر کرد .

جالب است که هژبر یزدانی از اولین کسانی بود که بمخالفین شیعه شاه کمک مالی داد و این کارها با تماس با آیت الله علامه نوری انجام گرفت و او مبالغ هنگفتی برای تجهیز پیروان مذهبی خود برای ضدیت با شاه پول دریافت کرد .

طبق اطلاع از مقامات مورد اعتماد ایرانی ، تعداد بیشماری از اشراف بهائی از " بریتیش پترولیوم " مستمری ماهیانه دریافت میداشته اند و این شامل کسانی نیز هست که از چهل سال قبل از شرکت نفت انگلیس و ایران حقوق میگرفته اند .

گذشته از اینها بسیاری از اشراف و اشخاص سرشناس ایران به لندن بسیار نزدیک بوده اند و از جمله اینان ملکه فرج (زن ششماه) ،

ارد شیرزاهدی (سفیرایران در امریکا) ، قامیل هویدا و خانواده آموزگار بودند . منافع و علائق آن خانواده ها کلاً در " انستیتو آسپن " که یکی از مجریان طرح امنیتی انگلیسها در معالک متحده است مضبوط میباشد .

یکی از خبط های شاه ناتوان بودن در محو کردن این جمعیت بود که مدارک بسیار روشنی از آنان در دست داشت . به طور خلاصه چهار شبکه بزرگ در زمینه سرنگونی شاه با جنبش ایرانیان همکاری داشته اند :

شبکه راسل :

شبکه تشکیل شده از بنیاد صلح برتراند راسل ، بنیاد له لیوباسو ، مجله بین المللی خاورمیانه در لندن ، انجمن امریکا در ایران و موسسه مطالعات روشهای سیاسی نزدیکترین همکارانستیتو تاویستاک است .

بنیاد صلح برتراند راسل بخودی خود شامل سازمانی است مرکب از بسیاری اتحادیه های صنفی شهری ، طرفداران آزادیهای زنان و مدیترانه آن از جمله دام ادیت راسل ، کن کووتس ، کریس فارلی و

اشخاصی هستند که در رده مدیریت واسطه بین بنیاد ذکر شده و سازمان عفو بین المللی و یک دوجین دستجات چینی و کمونیست و سازمانهای رادیکال در اروپای غربی و معالک متحده بوده اند و بدیهیست این

سازمانها نمیتوانند دوست شوروی قلمداد شوند . بلکه سخت ضد شوروی هستند . در سالهای اخیر بنیاد صلح برتراند راسل عمیقاً " فعالیت گروههای ضد شاه را تحت حمایت خود قرار داده بود و سازمانهای جوانان و

دانشجویان را که علیه رژیم فاشیست پهلوی فعالیت میکردند تحریک و تشویق به ادامه مبارزه می کرد . با مساعدت بنیاد لیوباسو ، بنیاد صلح برتراند راسل از تحقیقات بسیاری از آمریکائیها و انگلیسها در ایران پشتیبانی

می کرد که جدیدترین آن مسافرت جیمز کوك را فت وابسته به دانشگاه رولجرس و راسل کراز حزب کارگر انگلیس و جولیفورانکازانی از حزب دموکرات

مسیحی ایتالیا در دسامبر ۱۹۷۸ به ایران بوده است.

در دهه آخر این شبکه سازمان جنبش توده قرار دارد که در روستاهای فعال و دانشجویان تظاهراتکننده و غیره را تدارک می بیند. در میان اینان میتوان از انجمن محصلین ایرانی، سازمان جوانان مسلمان که در رأس آن ابراهیم یزدی قرار دارد و بالاخره انجمن هنرمندان و روشنفکران ایران که جزو آنان رالف شونمان دوست صمیمی برتراند راسل و انجمن خدمات دوستداران امریکائی را نام برد.

انستیتوی ترانس نشنال وابسته بمؤسسه مک جرج بوندی که سازمانی برای مطالعات روشهای سیاسی به سرپرستی مارکوس راسکین در آمستردام دایر کرده بود در مدت اقامت آیت الله خمینی در پاریس ارتباط نزدیک با او برقرار کرد و پس از خروج او از عراق "اقبال احمد" رامامور امنیتی جان وی کرد.

محور پاریس و شریعتی :

مشاورین و طراحان خط مشی سیاسی آیت الله خمینی در پاریس جمعی از فرانسویان انگلوفیل - اگزیرستان سیالیست، فرصت طلب، گروه انسان شناس وابسته به ژان پل سارتر و کلود لوپس اشتراوس - هستند. کلید شبکه اگزیرستان سیالیست فرانسه، استاد علی شریعتی که یک ایده بولوگ متعصب بود با عقاید فرانتس فانون دکتر روانی و خطیب طرفدار خشونت و سارتر و ژاک سوستل هماهنگی قلبی داشت و از ۱۹۶۰ تا موقع مرگ در دانشکده جامعه شناسی دانشگاه ایران سخنرانیهای خود را بر خلاف برنامه تنظیمی ایراد میکرد. یکی از این دانشکده ها تحت سرپرستی مستقیم انسان شناس انگلیسی و نماینده انستیتوی تاویستاک، یعنی مارگارت مید، اداره میشد.

علی شریعتی در بین سالهای ۶۸ - ۱۹۵۸ در سوربن پاریس

تحصیل جامعه شناسی میکرد و در اینجا بود که روابط بسیار نزدیک با اگزیستان سیالیست ها و ایدئولوگ فرانتس فانون و مجامع موافق مثل ژان-پل سارتر پیدا کرد. در همین دهه شریعتی مقداری از اوقات خود را در الجزیره گذراند و در آنجا از تعایل فانونیستی بین جبهه ملی الجزایر حمایت کرد.

در ۱۹۶۸ شریعتی از پاریس به تهران بازگشت و از آن زمان تا موقع مرگ که در لندن بسال ۱۹۷۷ اتفاق افتاد، چنانکه از گفته جیمز کوک رافت برمی آید هزاران خطاب به در تهران و جاهای دیگر ایراد کرد. موضوع سخنرانیهای او مسخ مذهب اسلام بود. و ب مردم میگفت فقط يك عمل انقلابی ایمان شخص را به ثبوت میرساند. و از این طریق میتوان زندگی جدید را از دل طفلی که از پستان اسنعمار تغذیه کرده است بیرون کشید.

یگفته کوک رافت و دیگران، شریعتی در نسل جوان نفوذ زیادی کرده بود. بنا به منافع ایرانی میگفت ما شینیسیم يك پدیده شیطانی است و با دست بهتر میتوان کار کرد.

روزنامه گاردین لندن گزارش میدهد شخصیت های نزدیک به آیت الله خمینی، مانند قطب زاده، یزدی و بنی صدر توسط هدایت مستقیم شریعتی با اسلام گرایش پیدا کرده اند.

در بین مشاوریین عالی مقام فرانسوی آیت الله خمینی میتوان از رنه دومون، ژان پیروپزیه - میشل فوکولت و هارون تارویف که وابسته به سرویس سری انگلیس که مرتبط با مرکز تحقیقات علمی در پاریس هستند نام برد. ابوالحسن بنی صدر که مدت ده سال در پاریس زندگی می کرد و از نزدیکان آیت الله خمینی و مشاور اقتصادی او و وابسته به مرکز ملی تحقیقات علمی در پاریس است در یکی از مصاحبه های خود با روزنامه های فرانسه روش سیستم اقتصادی اسلامی را تشریح کرد و به تحلیل سیستم مائوئیست ها، شورای

کارخانه ودهات و قطع واردات، محدودیت استخراج نفت و سرمایه‌گذاری خارجی پرداخت.

برنامه اقتصادی بنی‌صدر براساس سیاستی که از طرف رنه دومون کارشناس محیط زیست و انرژی هسته‌ای عنوان شده پایه‌گذاری گردیده. دومون در مرکز علمی و همچنین در مرکز تحقیقات کشاورزی ملی فرانسه معلم بوده است. بایران سفر بسیار کرده و براساس گزارشات اوست که آیت‌الله خمینی او را برای ترسیم خطوط اصلی اقتصادی دردهات مورد مشورت قرار داده است.

دومون همچنین رئیس افتخاری طرفداران برگشت و دوستداران زمین است. در ۱۹۷۴ او بعنوان کارشناس محیط زیست کاندیدای ریاست جمهوری فرانسه شد و در دوران خدمت خود بعلت فعالیت مخالف از کوبا و الجزایر اخراج گردیده است.

یکی دیگر از یاوران آیت‌الله خمینی میشل فوکولت فرستاد مخصوص نوول ابرواتوار فرانسه و روزنامه کوریردلا سرا ایتالیائی میباشد. فوکولت همچنین روابط بسیار نزدیکی با انستیتوی تاویستاک دارد. سال گذشته او جزو تیم مخصوص کارشناسان انرژی برای کارهای سبک از طرف مرکز ملی تحقیقات علمی با یک نفر کارشناس امور اجتماعی از جانب مدرسه تجربی و مطالعات عالی بایران اعزام گردید تا با همراهی معنوی انگلستان ایران را از تمایل به درگیری با انرژی سنگین مانند انرژی هسته‌ای و نفت منصرف کند. به فوکولت توصیه شده بود سعی کند ایران را به استفاده از یادهای کشور که در ایران اغلب میوزد تشویق کند.

فوکولت از طرف مرکز ملی تحقیقات علمی مامور شده بود مطالعه کند که تصمیم شاه در مد رنیزه کردن دهات چه عکس العملی در دهقانان خواهد داشت و پس از شش ماه که از انجام ماموریت فوکولت گذشت اغتشاش

علیه شاه آغاز شد .

ت
برحسب اطلاعی که از منابع موثق فرانسوی رسیده ، مرکز ملی تحقیقات
فرانسه و همچنین مرکز ملی تحقیقات کشاورزی در تماس نزدیک با کلود ژولین
ناشر " لوموند دیپلوما تیک " و رئیس فرانسوی انستیتو مطالعات روشهای
سیاسی در واشنگتن موظف بوده است برای عملیات مورد نظر آیت الله
خمینی سرپوشی از آزادی خواهان دست چپی فراهم کند .

شبکه فیلبای

کمونیستها خمینی را بعزت اینکه پیشرفت او در جهت مقاصدشان
بود و هست او را تقویت میکردند . ولی در حقیقت دستگاه سری انگلستان از
دیرباز در یک شبکه روسی با کمک جمعیت فایبان که خیلی قدیمی است بسا
همراهی کیم فیلبای نفوذ کرده بود به فیلبای در آوریل ۱۹۷۸ یک محصل
مهمی بسمت مشاور درخاور میانه داده شد و از نتایج اقدامات و دست بندی
اوست که در جنبش " اورو کمونیست " مخصوصا در حزب کمونیست ایتالیا و حزب
کمونیست فرانسه با صدای بلند از انقلاب خمینی حمایت میکردند و علاوه از
طریق منابع دیگر و پیچیده ای با طرفداران خمینی در لیبی و سازمان
آزاد یبخش فلسطین برای ایجاد اعتبار خود باب ارتباط گشودند .

نظائر مجامع کمونیستهای اروپائی (اورو کمونیست) در خاور میانه
وجود داشت که تحت کنترل انگلیسها بود و مثال بارز آن حزب کمونیست
عراق بود بنا بگفته اورئیل دان ، بنیاد راسل در ۱۹۶۰ مستقیما " در جدای
ساختن دسته ای از کمونیستهای عراقی از ناراضیان شیعه دست داشت .
ولی یکی از درخشانترین نمونه این فعالیتها موضوع حزب کمونیست
ایران (حزب توده) بود . حزب توده جزیک گروه پیشرو برای بریتیش پترولیوم
از سالهای خیلی پیش نبود . حزب توده در سال ۱۹۵۰ در زمان حکومت
دکتر مصدق با ملی شدن نفت که در دست شرکت نفت انگلیس و ایران بود

مخالفت کرد . وقتی پلیس دکتر مصدق ستاد شرکت نفت انگلیس و ایران را مورد حمله قرار داد اسنادی بدست آمد که حکایت از کمکهای مالی شرکت مزبور به روزنامه ها و مجلات هفتگی بطور محرمانه میکرد . توضیحا " مجامعی که در بالا ذکر شد غیر از آن است که ابراهیم یزدی از آن سربیزرون آورده است .

اخوان المسلمین :

بالاخره ما میرسیم به پایه اساسی جنبش خمینی - شریعتی در ایران ، یعنی شبکه اساسی اسلامی یا " اخوان المسلمین " . در این باره شرح مبسوطی در شماره اخیر " ئی . آی . آر " جلد ششم شماره ۳ از ۳۰ ژانویه تا فوریه (۱۹۷۹) در تحت عنوان " دین اسلام پایه اصلی غوغا و آشوبهای خاورمیانه است " نوشته شده .

کنترل کنندگان اخوان المسلمین امروزه مجامع لندن هستند که با گلوب پاشا و عبدالرحمن عزام پاشا و بنیاد اسلامی اروپا بستگی و هماهنگی دارند .

بنیاد هانس سیدل در مونیخ و بعضی از مجامع اسلامی در حوالی اکس لاشاپیل در آلمان غربی (مسجد بلال) و یک دسته بنیادها و بانک های سوئیس که کمک به برادران مسلمان میکنند و اتووان هایسبورگ یکی از مدیران این بنیادها میباشد .

آیت الله خمینی که در حال حاضر عضو سازمان " اخوان المسلمین " نیست با شبکه لیبی ، پاکستان و عربستان سعودی صمیمانه همکاری میکند . او یکبار نمایندهئی را برای ملاقات با " مودودی " رئیس اخوان المسلمین پاکستان که در تحت عنوان " جمعیت اسلامی " فعالیت میکند اعزام داشته است ، در ایران " اخوان المسلمین " که تروریستهای فعالی هستند و بنام " فدائیان اسلام " فعالیت میکنند در سالهای اخیر ترورهای نسبتا زیادی

را انجام داده اند -

علامت خاصه " اخوان المسلمین " تعصب و نفرت از غریبها است به حدی که بر اثر احساسات شدید ممکن است از کنترل خارج شوند " رابرت د ریفوس " اگرچه به نکاتی از مجموعه تلاشهایی که برای براندازی محمد رضا شاه پهلوی انجام می شد پی برده است اما مثل هر نویسنده بیگانه دیگری که بهرحال در جریان تمامی کم و کیف قضایای مملکت دیگری نیست دچار اشتباهات یا اسیر نا آگاهی هایی هم هست ، اگرچه وی مقاله^ی را که خواندید شتابزده و یا شاید هم پیش از دسترسی به مدارک و اسنادی که بعدها بدست آمد ، نوشته است ، اما بهرحال خطوطی از واقعیات در آن بچشم میخورد :

حال در بررسی این وقایع باید کوشش خود را برای شناخت و ارزیابی موقع و موضع ایران پیش از توفان ۵۷ باین شرح تقسیم کرد ، و سپس نتیجه گیری از آن را بعهد خواننده عزیز که با حوصله و دقت آنرا میخوانند واگذار کنیم :

- ۱- جهان در چه شرایطی بسر می برد ؟
 - ۲- ایران در این شرایط جهانی چه موضعی داشت ؟
 - ۳- وضع داخلی ایران چگونه بود ؟
 - ۴- سقوط ایران جهان را در چه شرایطی قرار می داد ؟
 - ۵- چرا تلاش برای سرنگونی شاه ، جنبه جهانی یافت ؟
- و اینها همه عنوانهایی است که در بخش های بعدی کتاب به آن خواهیم پرداخت .

جهان در مسیر توفان ۵۷

در کنار دوا بر قدرت آمریکا و شوروی که پس از پایان جنگ دوم یکی با کشیدن دیوار آهنین و به قصد نفوذ و گسترش و دیگری با اتکا به دایگی بر اروپا و پدر خواندگی بسیاری از کشورهای جهان، دنیا را به واقع میان منافع و تضاد خود تقسیم کرده بودند، در بهار و تابستان ۱۹۵۸ انتخابات و تدارک آن بمنظور ایجاد پارلمان اروپای غربی، آنهم به دنبال کارآئی‌هایی که بازار مشترك اروپا داشت، ابر قدرت سوم نیز نخستین تجربه‌های تولد خود را آغاز کرد. وحدت اروپا، خواستی که ژنرال دوگل حتی پیش از جنگ جهانی دوم نیز آنرا آرزو می‌کرد، بانوسازی صنایع ویران شده در جنگ جهانی دوم، آرام آرام و با تأثیر شگرفی که بازار مشترك در اقتصاد جهانی داشت شکل گرفت.

رهبران اروپا که سالیان دراز پس از جنگ با کمک مالی ایسالات متحده آمریکا، توانسته بودند، صنایع خود را نوسازی و رونق اقتصادی کشورهای خود را بوجود آورند، اینک دیگر با آنچه در دنیا جریان داشت، بمنظور جلوگیری از فاجعه‌ای نظیر جنگ جهانی دوم آماده می‌شدند تا بدنبال نجات دیربای خود با زهم نقش استعماری کهن را بصورتی تساهل اعمال کنند.

اما پیش از آنکه انتخابات پارلمان اروپا شکل بگیرد، درحقیقت بر زمینه مساعدی از کوشش های بازارمشترک اروپا این تأثیرگذاری بین المللی صورت گرفته بود.

بد نیست اشاره ای هرچند کوتاه به تاریخچه بازار مشترک اروپا داشته باشیم. بازارمشترک اروپا که از آن بنام "جامعه اقتصادی اروپا" نیز یاد می شود، سازمانی است که کشورهای فرانسه، آلمان غربی، ایتالیا، بلژیک، هلند، لوکزامبورگ و انگلستان در آن عضویت دارند.

هدف ایجاد جامعه اقتصادی اروپا تعیین تعرفه گمرکی خارجی مشترک برای همه کالاهای صنعتی و اتخاذ سیاست مشترک در امور کشاورزی، مناسبات کارگری، حمل و نقل و بالاخره تلاش برای رشد اقتصادی اعضای این جامعه است.

این جامعه از طریق انگلستان یا کشورهای مشترک المنافع نیز در سطحی متفاوت ارتباط پیدا می کند.

برای آنکه بدانیم که اعضای بازارمشترک اروپا چگونه در اندیشه وحدت اروپا بودند کافی است اشاره کنیم که همزمان با تشکیل جامعه اقتصادی اروپا در سال ۱۹۵۸، جامعه انرژی اتمی اروپا نیز با شرکت همین اعضا ایجاد شد، این دو جامعه و نظایر آن سرانجام هدفی را جستجو می کردند که وحدت اروپا نام دارد.

در این فاصله زمانی کشورهای اروپای غربی و بخصوص انگلستان، آلمان و فرانسه کوشیدند تا به دلایل نیازهایی که داشتند و دارند، بدون دایگی آمریکا نقش های کم و بیش مستقلی ولی بهرحال با موازنه ای میان دو ابرقدرت دیگر بازی کنند.

ایالات متحده آمریکا از یک سو و اتحاد جماهیر شوروی از سوی دیگر تاب تحمل تولد ابرقدرت تازه ای را نداشتند، اما بهرحال این کودک نوپا

تکوین یافته بود و کم و بیش بر جریانهای مهم سیاسی و اقتصادی جهان تأثیرهای بسزا گذاشته بود .

آشتی امریکا با چین و نفوذ اقتصادی امریکا در بازار يك ميليارد نفری کشور چین وجدائی چین و اجتناب روزافزون آن از مسکو ، هم شوروی را سراسیمه ساخت وهم بازار مشترك و جامعه اروپا را بر سر معامله تازه ای با امریکا قرار داد . انگلستان و فرانسه که پس از تشکیل چین کمونیست بطور غیرمستقیم و مستقیم با یکن روابطی داشتند و شرکت در بازار مصرف چین را نوعی حق خود می دانستند ناگهان امریکا را بعنوان صمیمی ترین یار اقتصادی چین یافتند . کارگزاران در چین در کنار يك بازار يك ميليارد نفری و تکنولوژی بسیار عقب مانده این کشور امریکا را آنقدر خوشنود می ساخت که می توانست سهمی از بازارهای خود را بعنوان حق السکوت در اختیار اروپای غربی قرار دهد . آنکه بازنده می شد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود و اینجاست که می بینیم معضلات جهان توسط گروههای چپ و حکومت های فریفته چپ افراطی به اوج می رسد و افغانستان بعنوان هدیه ای بسته بندی شده به مسکو تقدیم می شود و جاو جنجال پیرامون آن نیز از حد حرف و تعارف تجاوز نمی کند .

درگیراگیر چنین شرایطی که فعالیت های چشمگیر سازمانهای اطلاعاتی سراسر جهان در مسیر يك جنگ پنهانی ادامه دارد ، حکومت امریکا به آسانی از جنگ جمهوری خواهان خارج شده و در کف دموکراتها و آقای جیمی کارتر قرار می گیرد .

واقعیت اینست که از دیرباز ، از زمان تشکیل و ایجاد دولت امریکا و استقرار جمهوری و پدید آمدن احزاب حزب دموکرات بخاطر سنت اولیه آن همیشه فرمان پذیر و گوش بزنک انگلستان بوده است و برعکس حزب جمهوری خواه ، انگلستان را در حد يك دولت همکار شناخته است و نه بیش

در زمان جنگهای انفصال و بعد ها تشکیل احزاب . رهبران حزب دموکرات انگلوفیل بودند در حالیکه رهبران و مؤسسان حزب جمهوری - خواه خود را کاملاً " امریکائی " می دانستند ، این اساس سنتی هنوز هم علیرغم گذشت سالیان سال همچنان حفظ می شود و بهمین دلیل است که می بینیم هرگاه حزب دموکرات در امریکا انتخابات را به سود خود می برد ، انگلیسی - الاصل های امریکائی در خط لندن حرکت می کنند و هرگاه حزب جمهوری - خواه برنده می شود نوك انگلستان چیده می شود . بعبارت دیگر حزب دموکرات همیشه " دم " انگلستان بوده است .

از ویژگیهای دیگر این دو حزب علاقه شدید دموکراتها به حفظ کشور اسرائیل است و بهمین دلیل است که می بینیم اسرائیل در زمان دموکراتها با کمک انگلستان حیات می یابد و این حیات هرگاه دموکراتها بقدرت رسیده اند شکوفائی یافته که آخرین آن ره آورده های کنفرانس کمپ - دیوید در زمان کارتر است ، حال آنکه جمهوری خواهان اگرچه مایل به حفظ اسرائیل هستند اما زیاد هم به تل آویو قدرت مانور نمیدهند .

در جریان مناسبات دوا بر قدرت امریکا و شوروی تاریخ نشان داده است که انگلیس ها هرگاه لازم شده راحت وبی درد سر با مسکو به توافق رسیده اند ، دلیل این امر آن است که در موازنه همه جانبه نیروهای گوناگون میان دوا بر قدرت شوروی و امریکا ، مسکو همیشه در برابر واشنگتن ضعف اقتصادی داشته است . اگرچه امریکا يك کشور سرمایه داری بتعام معنی است و سرنوشت آنرا تراست ها و کارتل ها تعیین می کنند ، اما شوروی هم يك " تك انحصاری " اقتصادی است و علی الاصول باید ثروتمند تر از امریکا باشد ، حال آنکه چنین نیست و همین امر سبب می شود که مسکو این ضعف خود را با توسل به انگلستان در برابر امریکا حفظ کند .

در چنین شرایطی زمام امور در ایالات متحده آمریکا در کف جیمی —
 کارتر و حزب دموکرات می افتد . همکارانی که وی انتخاب می کند بیشتر کسانی
 هستند که در کابینه جان فیتز جerald کندی هم بودند .
 به این اسامی که از همکاران و در واقع ارشاد کنندگان کارتر بودند
 توجه کنید :

- | | |
|---------------------|---|
| ۱- سایروس ونس | وزیر امور خارجه امریکا |
| ۲- هارولد براون | وزیر دفاع امریکا |
| ۳- وارن کریستوفر | معاون وزارت خارجه امریکا تا حد کفالت این
وزارتخانه . |
| ۴- زینگنیو برژینسکی | مشاور امنیت ملی امریکا |
| ۵- جرج یال | نماینده ویژه شورای امنیت ملی امریکا |
| ۶- جان میسی | رئیس آژانس مدیریت فوق العاده فدرال |
| ۷- رمزی کلارك | دادستان پیشین امریکا |
| ۸- ژنرال ربرت هایزر | معاون ناتو در اروپا |

این گروه از مهمترین مقامهای دولت کارتر، جمعی از دوستان و
 همکاران سیاسی جان . اف . کندی هستند که آغاز فعالیت های آنها در
 سالهای ۱۹۶۱ تا ۱۹۶۴ بوده است .

جان میسی مشاور ویژه کندی بود و انتخاب همه اعضای کابینه زیر
 نظر مستقیم او انجام می گرفت و هم او بود که ونس ، کریستوفر ، بال و سایرین
 را به دولت جان . اف . کندی وارد ساخت .

این جماعت جعلی برحسب مطالعاتی که انجام گرفته انگلوفیل های
 امریکائی هستند که مستقیماً " زیر نظر سازمان اطلاعاتی انگلستان خدمت
 می کنند . نتیجه این تحقیقات را کمیته ویژه ای به سرپرستی " لیندون لاروش "
 که برحسب تصادف خود کاندیدای ریاست جمهوری از سوی همین حزب

د موکرات است منتشر ساخته است .

حال برای آنکه اطلاعات بیشتری داشته باشیم برای نمونه ، از نوع وابستگی های این افراد مختصری می آوریم تا بعد بدقت دنباله جریان را بگیریم .

ویلیام داگلاس قاضی امریکائی شاگرد دنباله روی داشت که نامش رمزی کلارک است . ویلیام داگلاس که از قضات مشهور امریکائی است و از زمان ترومن نقشی مرموز در تعیین خط مشی نفوذ امریکا در ایران داشت درباره دکتر مصدق نظراتی دارد که دوستان و یاران مصدق بدفعات از آن یاد کرده اند . وی درباره مصدق می گوید : " هنگامی که مصدق در ایران به اصلاحات اساسی دست زد ما به وحشت افتادیم . این مرد که من برخورد می بالم که او را دوست خود بخوانم مردی دموکرات بود به مفهوم لافولت و نوریس " این قاضی پیرکه رمزی کلارک دادستان پیشین امریکا پروراندی بود خطی در ضدیت با ایران بعد از ۲۸ مرداد داشت که همه دموکرات های امریکائی آنرا تعقیب کردند . رمزی کلارک که از فرما سون های عضو سیا و همچنین مامور دو جانبه انگلیس و امریکا است کسی است که بهنگام اقامت آیت الله خمینی در ریاریس با مأموریت ویژه از سوی کارتریه دیدار خمینی رفت و با او به توافقهائی در جهت سرنگونی رژیم محمد رضا شاه پهلوی رسید . وی همان کسی است که بعد ها بدفعات به ایران آمد و بموجب اسناد منتشر شده برپا کننده تظاهرات ضد شاه پیش از ورود خمینی به ایران در تهران بوده است .

با این مقدمه باید توجه داشت که در زمان دادستانی آقای رمزی کلارک ، آقای وارن کریستوفر هم معاون او بوده است و وارن کریستوفر همان کسی است که بعنوان معاون وزارت امور خارجه امریکا ، قرارداد الجزایر را برای آزادی گروگانهای امریکائی و بالا کشیدن میلیاردها دلار ذخائر ری

ایران بامضا رساند !

..... و با تأسف ملاحظه نمی‌کنید که اینها همه تصادفی نیست، میراث آقای داگلاس کجا و نقش معاون سابق آقای رمزی کلارک یعنی وارن - کریستوفر دربالاکشیدن ذخائر ارزی ایران کجا ! !

درباره آقای برژینسکی استاد سابق دانشگاه و مشاور امنیت ملی آمریکا نیز گفتنی‌هایی وجود دارد . برژینسکی از روشنفکران امریکائوسی بحساب می‌آید که پیش از همه کاره شدن در دولت کارتر از محبوبیت خاصی در محافل روشنفکری آمریکا برخوردار بود . هم اوست که کارتر را برای گسترش مبانی حقوق بشر در جهان تشویق می‌کند .

روز پنجم نوامبر، جودی پاول سخنگوی مطبوعاتی کارتر درست در زمانی که ۶۲ امریکائی بعنوان گروگان در اختیار رژیم خمینی بودند - صراحت اعلام داشت که "..... برژینسکی مشاور امنیت ملی امریکائیا - گرائی اسلامی را عامل بازدارنده گسترش کمونیسم می‌داند"

..... و حالا برای آنکه در شناخت توفان ۵۷ بحسب وعده ای که داده بودیم بدانیم "جهان در چه شرایطی بسر می‌برد؟" و چه کسانی و یا چه هدف‌هایی چرخ ابر قدرت آمریکا را در مناسبات جهانی می‌چرخانند بی - آنکه فراموش کنیم آقای برژینسکی چگونه "بنیادگرائی اسلامی را عامل باز - دارنده گسترش کمونیسم می‌داند" ، به اظهار نظرهای وی که تمامی عقیدت او در جهان روشنفکری است و همین عقاید او را در ردیف روشنفکرها قرار می‌داده است آشنا می‌شویم .

در اینراه و برای شناخت نظرات آقای "برژینسکی" ضمن توجه خواننده عزیز به بخش نخست این کتاب که تحلیل برسالهای ۲۰۰۰ بود ، نظرات این استاد سابق دانشگاه آمریکا را در مقاله ای به ترجمه حسین - مهری و به نقل از شماره ۱۱۴ مجله جوانان رستاخیزمورخ ۵ آبان ۱۳۵۶

نقل می‌کنیم .

..... " ژبیگنیو برژینسکی " ، با آن که از آن گروه از روشنفکران — ران امریکایی ست که با " دستگاه " کار می‌کند ، از درون دستگاه با دستگاه می — سنیزد و مانند " شاول بلو " ، رمان نویس و متفکر امریکایی ، برنده نوبل ادبی ۷۶ ، عقیده دارد که نباید گذاشت دستگاه ، جامعه را هرکجا که می‌خواهد ، ببرد .

مطالعات " برژینسکی " در زمینه تکنولوژی و ارزش های انسانی ، غالب مورد استناد جرگه روشنفکران امریکایی ست ، او نتیجه بررسی جامعه‌ی را که در این زمینه انجام داده است چند سال پیش در جزوه‌ی منتشر ساخت " برژینسکی " می‌گوید : در جهانی که با تکنولوژی و الکترونیک شکل پذیرفته است ، تحلیل عینی و عقلی (پراگماتیک) به طرز روزافزونی ، جانشین قواعد و دستورالعمل های مسلکی (ایدئولوژیکی) می‌شود . " ایسم " ها ، پدیده های عصر خاصی بودند و دیدیم که نمی‌توانند باری از دوش بشر بردارند . هیچ " ایسمی " نیست که قادر به پاسخگویی به همه خواست ها و ضرورت های بشری باشد . دهه کنونی و سال های پس از آن ، ناقوس مرگ " ایسم " ها را به صدا در خواهد آورد و نسل تازه بی به نسام " سیاستمدار روشنفکر " را بر مقدرات دنیا حاکم خواهد ساخت . ملقمه " سیاستمدار روشنفکر " ، با مسایل بی سابقه ، با نظری وسیع تر از سیاست های گذشته و منطقی تر از جهان بینی اصحاب مدینه فاضله (ناکجا — آبادیان) رو در رو خواهد شد .

" برژینسکی " در توضیح نظراتش می‌گوید : سال های پایانی قرن کنونی ، سال های تغییر قهری ارزش های مستقر گذشته خواهد بود و تکنولوژی ، عامل اصلی این تغییر است . اعتبارات تاریخی و انسانی در آستانه تغییر شکل و استحاله بی با رز تر از دگرگونی هایی قرار گرفته است که

به واسطه انقلاب کبیرفرانسه با انقلاب اکتبرید آمد . اگر از نظر گاهی وسیع تر بنگریم ، این انقلابات ، سطح و رویه حیات و شرایط زیستی انسان را خراش دادند . دگرگونی هایی که این انقلابات به ارمغان آوردند ، در بردارنده تحولاتی در زمینه توزیع قدرت و مالکیت در درون جامعه بود و حال آنکه ، جوهر هستی فردی و اجتماعی نامتغیر ماند . حیات ، اعسم از انفرادی و گروهی ، گرچه اشکال بیرونی اش و خاصه جنبه های سیاسی اش دستخوش تغییر قرار گرفت ، بر همان منهج و منوال گذشته ادامه یافت . با آنکه ممکن است امروز بر هواداران " روبسپیر " و " لنین " گران بیاید ، ولی حقیقت آن است که در سال دوهزار ، این اصل پذیرفته خواهد شد که " روبسپیر " و " لنین " اصلاح گرایانی (رفورماتور) هایی نرم و میانه رو بودند . قسمت اعظم تغییراتی که تاکنون در تاریخ بشریه وقوع پیوسته است ، تدریجی و قدم به قدم بوده است و انقلابات بزرگ در این میان ، تنها نقش علایم نقطه گذاری را در جریان کند و بطنی تاریخ بازی کرده اند . در قیاس با گذشته ، استحاله ای که در پیش است ، سریع تر خواهد تاخت و در قالب و احتمالاً در محتوای حیات بشری ، تأثیری بسیار عمیق تر از همه تجاری که نسل های گذشته بسر رسانده اند ، خواهد گذارد .

امریکا اکنون آغاز آن می کند که این تغییرات را عمیقاً تجربه کند و در گیرودار این آزمون ها ، به صورت جامعه ای " تکنرونیک " (تکنولوژیکی - الکترونیکی) در خواهد آمد . جامعه ای که از لحاظ فرهنگی ، روانی ، اجتماعی و اقتصادی به واسطه تکنولوژی و الکترونیک ، بخصوص شمارگرها (کامپیوتر - ها) و وسایل امروزی ، قالب ریزی خواهد شد ، نه از طریق رویداد ها و تحولات معهود صنعتی .

در سال های اخیر ، شاهد پیدایش ادبیات هیجان انگیز و دعوت کننده ای در زمینه آینده بوده ایم . هم در ایالات متحد و هم در اروپای

غربی نیز، سلسله کوشش‌های پژوهشی منظمی انجام شده است تا کشف شود آینده برای ما چه در انبیا دارد.

بررسی‌هایی که تاکنون در این رشته انجام پذیرفته است، حاکی از آن است که انسان‌های دنیای پیشرفته ظرف چند دهه‌یی که در پیش است، جهشی عظیم را تجربه خواهند کرد - جهشی که بالقوه معادل است با تمامی تحول مندرج بشر از مرحله حیوانی به مرحله انسانی - فقط تفاوت جهش آینده در این است که چرخ آن سریع تر حرکت می‌کند و زمان را پشت سر می‌گذارد و به این ترتیب، اثر سرسام آور تغییر، عمیق تر احساس خواهد شد - انسان، به تدریج و به طرز فزاینده، توانایی آن را خواهد یافت که در مورد جنسیت فرزندانش خود تصمیم بگیرد، به برکت داروها، میدان برد هوشی آن‌ها را وسعت دهد و شخصیت آن‌ها را دگرگون سازد یا مهار کند - مغز انسان، از نیروهای بی‌حسابی برخوردار خواهد شد و به همان گونه که اتومبیل، تحرك و جنبش بشر را افزون و آسان ساخت، "شمارگس"، تعقل او را بسط خواهد داد - قدرت بدنی بشر عمق و گسترش خواهد یافت و پایداری و دوام آن به اختیار او در خواهد آمد - برخی از آینده‌نگران، برآورد می‌کنند که در درازنای قرن آینده، متوسط عمر انسان، به تقریب به ۱۲۰ سال خواهد رسید - اکتشافات و اندیشه‌های تازه، جامعه را بیش از پیش، قرین تغییر و تکامل خواهد ساخت: انقلاب در وسایل اطلاعاتی، از جمله ذخیره سازی وسیع اطلاعات و بازیافت فوری آن و مآلادم دست بودن انواع دستگاه‌های اطلاعاتی سمعی و بصری که با فشار يك دکه در هر خانه بی به کار می‌افتد، خصلت و خصوصیت آموزش و پرورش گروهی را دستخوش تغییر خواهد ساخت - "سیبرنتیک" و "خودکاری" (اتوماسیون)، آداب کار کردن را زیور خواهد کرد - فراغت، کار روزمره خواهد شد و کار عملی در عداد امور استثنایی قرار خواهد گرفت، و آنگاه جامعه کار، جای

خود را به جامعه تفریح و تفنن خواهد داد .

سرانجام ، " برژژینسکی " ، حکومت " سیاستمداران - روشنفکران " را بازتاب چنین جامعه‌یی پیش بینی می‌کند و می‌گوید : با پدیداری يك " ابر فرهنگ " (سوپر کولتور) در سبک دیپلماسی جهانی ، انقلابی روی خواهد داد . دیپلماسی حرفه ای سیاه کنونی ، جای خود را به رهبری روشنفکران خواهد داد . دولت ها به لطف ارتباط سریع عصر " تکنرونیک " مستقیماً مذاکره خواهند کرد و دیگر نیازی به واسطه هایی به نام سفیر نخواهد بود . در آن زمان ، نیازه سفیرانی خواهد بود که بتوانند نقش ترجمان های خلاق عصر جدید را ایفا کنند و به مذاکره هوشمندانه با جامعه روشنفکر میزبان ، پردازند . بدین ترتیب ، به موجب احکام آینده نگری ، نقش واسطه هایی به نام دیپلمات ، به شدت کاهش خواهد یافت و نام سفیر بر کسی اطلاق خواهد شد که نتایج آخرین بررسی های علمی را از جامعه روشنفکر خودی به جامعه روشنفکر میزبان ، تحفه برد .

در سال دوهزار ، همکاری بین المللی ضرورت همه گونه ارتباطی خواهند بود . برای اصلاح و پیشبرد شیوه های کارآمد تر آموزشی - پرورشی ، برای افزایش منابع غذایی ، برای تسریع آهنگ رشد اقتصادی ، برای ازدیاد رشد تکنولوژیک ، برای کنترل آب و هوا و برای توسعه دانش پزشکی به همکاری گسترده یی در سطح بین المللی نیاز خواهد بود ، نیز ، با رشد عوامل توزیع کننده قدرت و ثروت که مولود همگانی شدن آموزش و پرورش الکترونیکی خواهد بود ، ملت های نیرومند عصر " تکنرونیک " به سوی هم توانی و برابری قدرت گام برخواهد داشت - دست کم ، به خاطر حفظ مصالحی که موجودیت شان در گرو آن است ، و مادر زمان کنونی قادر به شناسایی آنها نیستیم

ملاحظه می‌کنید که چه تفاوت آشکاری میان اصول عقاید آقای

برژژینسکی بعنوان استاد روشن فکر دانشگاه و آقای برژژینسکی بعنوان مشاور امنیت ملی امریکا وجود دارد .

بهرتقدیر این گروه که همگی از نوکران سرسپرده انگلستان هستند طرح دهه ۸۰ را در سالهای ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ از طریق شورای مناسبات خارجی نیویورک طراحی کردند .

هماهنگ کنندگان طرح سایروس ونس ، زیگنیو برژژینسکی و مایکل — بلومنتال بودند . آنها به محض تکمیل نقشه های خود در سال ۱۹۷۶ به دولت کارتر پیوستند تا نقشه های ارباب انگلیسی خود را اجرا کنند . اصول و هدف این طرح که آشکارا توسط خود آنها اعلام شده بود ، بقرار زیر است :

۱- جلوگیری از قد برافراشتن نظام پولی اروپا که امکان داشت بشکل اتحاد تهدید کننده ای بین اروپای غربی و جهان سوم و برپایه یک برنامه انتقال تکنولوژی پیشرفته و طرحهای سرمایه گذاری فردی در نیای استعماری پیشین جلوه کند .

۲- جلوگیری از گسترش تولید انرژی هسته ای در یک معیار جهانی .

۳- کاهش حد و دیک میلیاردر نفر از جمعیت دنیا .

۴- تحمیل یک نظام جیره بندی انرژی در سطح جهانی زیر نظر

یک تشکیلات بین المللی با وابستگی به سازمان ملل متحد که شرکت های نفتی چند ملیتی آنرا کنترل خواهند کرد .

۵- کاهش نقش بین المللی دلار امریکا و جایگزینی نظام دلاری

جهان با یک صندوق فوق بین المللی پولی بازسازی شده و گسترش یافته ، با این هدف که این صندوق بتواند بصورت یک بانک مرکزی نیرومند جهانی بر فعالیت های اعتباری ۵ یا ۶ پول منطقه ای نظارت داشته باشد .

۶- فراهم آوردن موجبات گسستن اقتصاد های صنعتی از

اقتصاد های بخش در حال توسعه، یعنی پایان همبستگی انتقال تکنولوژی
به جهان سوم !

تمام این اصول و هدفها بی هیچ پرده پوشی بصراحت اعلام شده
است، اما نیروی اصلی بین المللی که با این طرح مخالفت می کرد، نظام
پولی اروپا بود. این نظام توسط فرانسه، آلمان غربی و ایتالیا سازمان
یافت و تمام ملت های عضو جامعه اروپا به آن پیوستند و تنها کشوری که از
پیوستن به آن خودداری کرد، طراح اصلی یعنی انگلستان بود.

مقامهای نظام پولی اروپا در ۵ دسامبر ۱۹۷۸ خواستار تقویت
بیشتر دلار آمریکا، گسترش تولید انرژی هسته ای در جهان و تجدید حیات
صنایع بخش در حال رشد از راه يك برنامه جاه طلبانه صادرات تکنولوژی بالا
به جهان سوم شد.

رویدادهای ایران توسط دولت کارتر و متحد و ارشادکننده اش
یعنی انگلستان بی درنگ پس از ایجاد نظام پولی اروپا آغاز شد. هدف
توفان ۵۷ د رایران این بود که صنایع اروپای غربی را با تهدید قطع کامل
صادرات نفت به قبول يك باج گیری سیاسی ناچار سازد. دقیقاً یکماه پس
از امضای قرارداد مربوط به نظام پولی اروپا بود که محمد رضا شاه پهلوی سر-
نگون شد و خاور میانه دچار آشوبی شد که شاید سالها ادامه داشته باشد.
بهر حال در آن شرایط امریکای دموکرات و انگلستان در واقع جز
"يك تن واحد" برای "يك هدف واحد" بیشتر نبودند ! !

حال در شناخت شرایط آنروزها به ژاپن نیز نگرشی داشته باشیم

تا بحد مقدور از آنچه در این بررسیها لازم می آید غافل نمانده باشیم.

ژاپنی ها در تمام بازارهای دنیا رخنه مؤثر کرده بودند. ترانزیستور،

الکترونیک، کامپیوتر، و صنعت اتومبیل سازی ژاپن بازارهای دنیا را در مسیر

رقابتی کم نظیر بخود راغب ساخته بود.

حتی در ساعت سازی و تولید دوربین عکاسی ، پتروشیمی و بالاخره در تمامی زمینه ها ژاپن مقام تعیین کننده در اقتصاد جهان داشت و "ین" ژاپن سرنوشت اعتبار سایر ارزها را تعیین می کرد .

دنیا از ژاپن به هراس افتاده بود . بازارهای صادراتی امریکا و اروپا بشدت کساد شده بودند و اینک فرآورده های ژاپنی حتی در داخل کشورهای این دو قاره بیش از فرآورده های آنها طرفدار داشت . ژاپن که دنیا را محتاج خود ساخته بود و چیزی نداشت ، تنها دو چیز : اول نفت و دوم ارتش

. و محمد رضا شاه پهلوی که میخواست ابرقدرت چهارم باشد ، به ژاپنی ها وعده داده بود که پس از پایان قرارداد کنسرسیوم نفت را با تخفیفی که به کنسرسیوم می داد به ژاپن بدهد و در عوض تکنولوژی از آن دریافت کند ، باین ترتیب ژاپن با دسترسی به نفت ارزان همه بازارها را برای خود داشت و دیگر "ین" برترین برترها بود . از سوی دیگر محمد رضا شاه پهلوی با راکتورهای اتمی که ابتدا امریکائی ها به او ندادند و او ناگزیر از اروپا خرید و بعد هشت مرکز راکتور را امریکائی ها به او تحمیل کردند و پذیرفت به آسانی به سلاح هسته ای دست می یافت و با حفظ سیادت در آسیا از خاور دور گرفته تا خاور نزدیک کمبود ژاپن را درباره ارتش نیز برطرف می ساخت

. و اینها همه به سود امریکا و انگلستان و شاید بسیاری کشورهای دیگر نبود !

در همین زمان شاه محمد رضا پهلوی که توانسته بود با حل مسأله بحرین و با روابط همگام اقتصادی و صنعتی میان ایران ، ترکیه و پاکستان ، بعنوان قدرت تعیین کننده منطقه عمل کند ، بدنبال بیرون راندن نظامی انگلستان از حوزه خلیج فارس و با کنترل جزایر تنب و ابوموسی و خاموش

کردن ماجرای شورشیان ظفار بدفعات طرح امنیت اقیانوس هند را مطرح ساخت و متأسفانه با کم اعتنائی هائی از سوی کشورهای حوزه اقیانوس هند و در رأس آنها هند قرار گرفت و این درست همزمان بود با موش و گریسه بازیهای که توسط شیخ نشین های خلیج فارس انجام می گرفت . جمععی از امیران شیخ نشین ها به اشاره لندن و جمععی دیگر از طریق یاسر عرفات که مآلا نظرات مکو را القا می کرد خواست و نیت پادشاه ایران را برای ایجاد امنیت خلیج فارس نیز با بی تفاوتی و کجدار و مریز روبرو ساختند .

در کنار همه این حوادث تعادل موازنه سیاسی میان اعراب و اسرائیل بشکلی سردرگم در نوسان بود ولی به آسانی قابل تصور بود که بزودی شکاف در میان اعراب گسترش خواهد یافت .

و بر همه این حوادث و رویدادها اقتصاد بیمار جهانی مایمه افکنده بود . در حالی که شاه برای آینده بازاری صنایع خود چشم به افریقا دوخته بود و می کوشید تا نقشی انسانی در روابط خود با کشورهای بیابان خاسته افریقا بازی کند .

این دورنمای مختصری از وضع جهانی پیش از براندازی رژیم پهلوی در ایران و صد البته باختصار و در تأثیر و یا ارتباط با چگونگی شرایط ایران بود .

حال در بخش بعد رابطه ایران را با این مسائل مورد بحث و بررسی قرار می دهیم .

در رویارویی با مسایل جهان

ایران در دهه چهل و پنجاه، ایران مقتدری است که شتابان به سوی آینده پیش می‌رود. افزایش درآمد نفت و دگرگون شدن مناسبات اجتماعی با تز فلسفی انقلاب سفید — و بعدها شاه و مردم — آهنگ تندی به این پیشرفت می‌دهد. در این سالها، شاه می‌کوشد پیش از آنکه انقلابی خونین در ایران درگیر شود، خود با بهره‌گیری از نقاط قوت سایر انقلابها، دگرگونی بنیاتی در مملکت پدید آورد. وی که حالا دیگر قدیمی‌ترین رئیس کشور جهان پس از هیروهیتو امپراتور ژاپن و هایله سلاسی امپراتور حبشه است، برنامه‌های بلند پروازانه‌ای برای کشور وسیع و پهناور خود تدارک دیده است. هدفهای کلی و مهم او که صدالبته می‌توان از آن بعنوان هدفهای کلی هرکشوریاد برد و غایت آرزوی هرملتی است دریک خلاصه‌انگاری بشرح زیر است:

الف — برون‌مرزی:

او میخواهد:

۱ — صمیمانه‌ترین روابط سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را با تمام ملل روی زمین داشته باشد و ازاین روابط حداکثر استفاده را به سود مملکت خویش ببرد. وی این خواست خود را در هیبت سیاست مستقل ملی تعقیب

می‌کند .

۲- از نفوذ کمونیسم به تنها کشور شیعه جهان جلوگیری کند و سایر کشورهای منطقه را نیز که واحدهای اجتماعی و جغرافیائی کوچکی هستند در اینراه با خود همگام سازد .

۳- چون طرح صنعتی کردن کشور را تعقیب می‌کند ، بی آنکه در ذات هدفهای خود قصد استعماری و استثماری داشته باشد بازارهای برای آینده کالا های صنعتی خود پیدا کند .

۴- و برای تحقق همه این هدفها با توجه به موقع سیاسی - جغرافیائی ایران ارتش نیرومندی که دفاع از ایران و حداکثر منطقه را تضمین کند در اختیار داشته باشد .

ب - درون مرزی .

او میخواهد :

۱- از قومهای مختلف که در پهنه گسترده ایران زندگی می‌کنند يك ملت نیرومند بسازد و ناسیونالیسم مثبت را در جامعه جایگزین تشتت مسلکی و مذهبی سازد .

۲- عقب ماندگی چند صد ساله کشور را با گرایش به صنعتی کردن از میان بردارد و در زمینه های گونه گون اجتماعی بهترین نوع رفاه را برای مردم کشورش تأمین کند .

۳- شاهنشاهی ایران را بعنوان عاملی برای وحدت توده ها ، تدارك ببخشد .

۴- در کنار ابرقدرت هائی نظیر امریکا ، شوروی و ابرقدرت تازه ی اروپا ، پیش از آنکه نفوذ این سه ابرقدرت استعمار تازه ای را به جهان تحمیل کند ، خود بعنوان چهارمین ابرقدرت که تمامی استعدادها را هم دارد در صحنه سیاست جهانی قد علم کرده آسیا و افریقا را از خطر دور

سازد .

برای تحقق این هدفها که هر يك دربرگیرنده صدها بلکه هزاران مسأله دیگر است کوشش و تلاش جهانی خود را آغاز می کند . وی غایت مطلوب هدفهای خود را " تعدن بزرگ " نام می گذارد و حتی بعد ها در این باره کتاب مفصلی نیز منتشر می سازد که متأسفانه اگر همه جهان هم آنرا خوانده باشد کمتر ایرانی را می توانید پیدا کنید که حتی نگرشی سطحی بر آن کرده باشد .

ایران بزودی در ارتباط با مسائل جهانی توفیق های چشمگیری بدست آورد و جز با کوبا و لیبی با تمامی کشورهای جهان از بلوک شرق گرفته تا غرب صمیمانه ترین روابط را پیدا کرد .
درست هنگامی که معمر قذافی رهبر لیبی به خبرنگار روزنامه سه اتریشی " کروتن سائتونک " گفت :

" چنانچه جبهه آزادی بخش عربستان - مقصود خوزستان است -
نیمی از ایران را از شاه بگیرد ایران تبدیل به سرزمین کوچکی خواهد شد
که راه بجائی نخواهد داشت "

در تهران هیأت بازرگانی چین و هیأت اقتصادی آلمان شرقی با مقامات ایرانی درباره گسترش روابط بازرگانی مشغول مذاکره بودند و چین سفارش سنگینی بابت خرید اتوبوس ، کامیون ، گوگرد ، پارچه و بلبینگ به ایران می داد .

در همین ایام بود که طرح تکمیل پالایشگاه آبادان بعنوان بزرگترین پالایشگاه صادراتی جهان تمام می شد و از سوی دیگر ساختمان شاه لوله دوم گاز آخرین مراحل مطالعاتی خود را می گذراند .

برای آنکه بهتر بتوانیم در کلیات روابط ایران با کشورهای گونه -
گون جهان بحث کنیم بهتر است با يك تقسیم بندی این بررسی را ادامه

۱- روابط یا اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی :

پس از سقوط خروشچف که روزگاری ایران را حتی تهدید به بکار بردن سلاح هسته ای کرده بود ، ایران و شوروی روابطی بسیار گرم و صمیمانه در تمامی جهات سیاسی - اقتصادی و فرهنگی داشتند و حتی نشانه هائی در دست است که سازمانهای اطلاعاتی این دو کشور نیز در صورت لزوم همکاریهای با هم داشته اند .

هیچگونه اختلاف مرزی که معمولاً " میان کشورهای همسایه قرار دارد میان ایران و شوروی وجود نداشت . در تعیین مشی های سیاسی جهانی علیرغم تفاوت نوع حکومت هتاهنگی های بسیاری وجود داشت و هر - آینه اختلافی هم در میان بود ابعاد تهدید کننده و حتی آزار دهنده ای نداشت .

طرحهای مشترك بسیاری میان دو کشور تنظیم و بمرحله اجراء رآمد بود که هر يك در چهارچوب قواعد و مقررات موضوعه روح همکاری و تفاهم مشترك را نشان می داد .

روابط بازرگانی دو کشور و مناسبات فرهنگی در بهترین مرحله همکاری خود بود و در مسیر همه این سامان پذیریهها ، این محمد رضا شاه پهلوی بود که حساب دولت شوروی را بعنوان يك دولت مهم جهانی از حساب حزب کمونیست این کشور جدا ساخته بود . به عبارت دیگر در حالی که روابط صمیمانه ایران و شوروی بصورت معقولی جریان داشت حزب کمونیست شوروی همچنان برای نفوذ در ایران و مآلاً براندازی رژیم پادشاهی از طریق حزب توده و بعد هم سایر نوزاد هائی که داشت اقدام می کرد اما محمد رضا شاه پهلوی برانکا به قدرتهائی که برای کشور خود متصور بود می اندیشید در این مسأله بجای حل و فصل قضایا با محور سیاسی کرملین با كمك

نیروهای امنیتی خود مستقیماً "یا" کمونیسم" روبرو شود و دولت شوروی هم آگاهانه این واقعیت را پذیرفته بود .

۲- روابط با ایالات متحده آمریکا

با جای پائی که ایالات متحده آمریکا پس از جنگ جهانی دوم و بویژه از سالهای ۱۳۲۸ به بعد در ایران یافته بود ، روابط ایران و آمریکا تا مدتهای مدید بصورت عالیتترین نوع روابط برقرار بود و تنها زمانی ایران تکد راز آمریکا را بدل می گرفت که دموکراتها در پیروزی هایشان خیال بر - اندازی رژیم شاهنشاهی را به کمک ایادی خود و همچنین جبهه ملی در سر می پروراندند .

شاه که برخلاف آیت الله خمینی معتقد بود "هم شرق و هم غرب ولی حداکثر منافع به سود ایران" به دلایل بسیاری سالها ناگزیر به همکاری با آمریکا بود و خواهیم دید که پیوسته کوشید تا خود را از شر آمریکا رهائی بخشد اما هر بار تلاشی در این راه آغاز کرد گروههای مخالف وی که ظاهراً "فریاد" مرگ بر امپریالیسم آمریکا" هم می کشیدند سد راه او شدند .

دلایل محمد رضا شاه پهلوی برای نزدیکی به آمریکا بشرح زیر بود :

۱- پس از جنگ جهانی دوم و عدم خروج نیروهای روسی از ایران و همزمان با آن تلاش انگلستان برای ایجاد غائله در فارس این امریکای صلح طلب آنروز بود که به یاری ایران شتافت و شوروی را ناگزیر به اخراج از ایران کرد و همگام با آن غائله انگلیسی فارس هم فروکش کرد .

۲- شرایطی را که جبهه ملی و مصدق برای همکاری با آمریکا فراهم آورد و توافقی که انگلستان و آمریکا بر سر نفت ایران بعمل آوردند ، آمریکا را بموجب قرارداد کنسرسیوم به ایران کشاند و عموماً به آرزوی دیرینه خود دست یافت .

۳- برتری فوق العاده تکنولوژی آمریکا که جهان را بخود نیازمند

ساخته بود .

۴- اعطای وام به ایران بمنظور براه انداختن چرخهای مملکت که فرسودگی آن مدیون حکومت ۲۸ ماهه دکتر مصدق بود .

۵- انزجار عمومی از سیاستهای مخرب چندقرنی روسیه و انگلستان که پیوسته به ضرر ایران تمامی گرفته بود و این که در آن سالها بیجز امریکا کسی برای ارائه همکاری مناسب تشخیص داده نمی شد . قراموش نکنیم که بسیاری از کشورهای روی پا ایستاده امروزی نظیر آلمان ، فرانسه و ژاپن در آنروزها سرگرم نوسازی کشورهای آسیب دیده از جنگ خود بودند .

۶- ایجاد موازنه ای میان شرق و غرب بخاطر موقعیت ژئوپولتیکی ایران که یکسوی اهرم این موازنه ابرقدرت شوروی و سوی دیگر آن امریکا قرار داشت .

محمد رضا شاه پهلوی که به دلایل خاص جغرافیائی و محیط زیست ، آینده ایران را در صنعتی کردن کشور مقرون به توفیق یافته بود و گمان داشت که کشاورزی خزد رحد خود کفائی نمی تواند آینده ای داشته باشد ، برای صنعتی کردن کشور چشم به تکنولوژی برتر د وخته بود و این تکنولوژی را امریکا در اختیار داشت . با اینهمه کارنامه سلطنت وی بخصوص از سال ۱۳۴۱ ببعده نشان می دهند که هرگاه امریکا در رشته ای صاحب تکنولوژی برتر بوده ایران با او بر سر میز قرار داد نشسته است و گرنه هرکشوری بهترین را داشته و مناسب ترین شرایط را ایران در همکاری و انعقاد قرارداد با آن نزدیدی بخود راه نداده است .

شما حتی در ذوب آهن اصفهان که تأسیس آن مرهون همکاری با اتحاد شوروی بود در بسیاری از قسمت های آن بخصوص وسائل در آزمایشگاههایش با تکنولوژی سایر کشورها نظیر سوئیس ، سوئد ، فرانسه ، انگلستان و امریکا روبرو می شوید . همچنین در تجهیز ارتش نیز بهترین ها

از هر کشوری که بود گرد می‌آمد. از سال ۱۳۴۵ بعد این ایران بود که تصمیم می‌گرفت کی، از کجا و با چه شرایطی خریداری کند و یا بفروشد و این اگر استقلال نیست پس چه می‌تواند باشد؟ محمد رضا شاه پهلوی این امور را وابستگی تلقی نمی‌کرد. وی عقیده داشت که تا زمان بی‌آزار ریختن نسل جوان تحصیلکرده و دارا شدن تکنولوژی ملی ناگزیر باید از نتیجه تجربیات دیگران استفاده کرد، چون بهر حال زمان درگذر بود و سرعت سیر پیشرفت تکنولوژی انسان را به عصر "سوپر تکنولوژی" رسانده بود.

در سالهای اخیر و هم‌زمان با تلاشهایی که محمد رضا شاه پهلوی برای گریزاز نفوذ آمریکا پیشه کرده بود حجم معاملات ایران علی‌رغم ارقام نجومی آن در محدوده کالاهای مصرفی نبود و بیشتر جنبه خرید تکنولوژی را داشت و درست برخلاف آنچه ادعا می‌شود کالاهای مصرفی بیشتر یا از کشورهای بلوک شرق خریداری می‌شد و یا کشورهای جهان سوم و یا کشورهای خارج از اقطار ابرقدرتی ...

شاید تحریم اقتصادی آمریکا در جریان گروگان‌گیری با صطلاح دیپلماتهای آمریکائی بهترین دلیل بر این امر باشد که دیدیم هیچگونه تأثیری در ایران نداشت.

محمد رضا شاه پهلوی در سالیان اخیر و بهر حال بیش از یک دهه سعی کرد روز بروز فاصله خود را با نفوذ آمریکا بیشتر کند. واقعیت اینست که وی با تجربیات درازمدتی که داشت بر حمایت آمریکا از ایران در صورت بروز یک درگیری جدی با یک کشور مقتدر تردید داشت. جنگ هند و پاکستان تجربه نیکوئی به او آموخته بود و این تنها تجربه او نبود.

وقتی محمد رضا شاه پهلوی با افزایش درآمد نفت خود رایی نیاز دید تلاش کرد با بازار مشترک اروپا همکاریهایی را بطور صمیمانه و نزدیک برقرار کند و در این راه توفیق‌هایی هم بدست آورد.

وقتی که امریکائی‌ها از فروش راکتورهای اتمی به او خودداری کردند . شاه به سهولت آنها از فرانسه و آلمان خریداری کرد .
ماجرا از این قرار بود که در سال ۱۹۷۴ محمد رضا شاه پهلوی اعلام داشت که ایران باید دارای بیست نیروگاه مولد برق اتمی بانیروی بیست هزار مگاوات بشود و این نیروگاه‌ها بترتیبی باید بکار بپردازند که آخرین آن در سال ۱۹۹۵ یعنی در فاصله ۵ سالگی تا آغاز سالهای دو هزار آحاد بهره برداری شوند .

يك مؤسسه صنعتی آلمان غربی موسوم به "کرات ورك يونیون" عهده دار بکار انداختن دو راکتور اتمی موسوم به بوشهر ۱ و بوشهر ۲ هر يك بقدرت ۱۲۰۰ مگاوات گردید .

مؤسسه صنعتی فرانسوی "فراماتوم" نیز ایجاد دو نیروگاه ایران ۳ و ۴ را عهده دار شد . ایران مذاکراتی را برای چهار نیروگاه اتمی دیگر با "زیمنس" آغاز کرد که به نتیجه نرسید و مشغول مذاکرات برای خرید دو نیروگاه دیگر از فرانسویها بود که با سرنگونی رژیم پادشاهی تمامی برنامه اتمی ایران معلق ماند .

امریکائی‌ها که می‌دانستند شاه مجهزترین ارتش غیر اتمی دنیا را دارد و "تمدن بزرگ" او بمعنای تولد ابرقدرت چهارم جهان است با تمام نیرو سعی داشتند "انم" را از دسترس محمد رضا شاه دور نگاه دارند و وقتی وی توانست به سهولت آنها از فرانسویها و آلمانی‌ها بگیرد ، مذاکرات برای خرید ۸ نیروگاه اتمی از امریکا را باو تحمیل کردند . یعنی حالاکه او آنچه را میخواست بدست آورده است حداقل از نظر تجارت عقب نمانیم !
بد نیست همین جا اضافه کنیم : فروش نفت ایران به افریقای جنوبی که اینهمه سروصدا راه انداخت ، در واقع ادامه سیاست اتمی کردن ایران توسط محمد رضا شاه پهلوی بود . رژیم افریقای جنوبی دارای هرنوع

سیاستی که بود "اورانیوم" مورد نیاز ایران را تأمین می‌کرد و شاه با فروش نفت به آفریقای جنوبی - که بهر حال اگر ایران هم نمی‌فروخت بدست می‌آورد - تنها کشوری دنیا می‌شد که برای اورانیوم به ابر قدرت‌ها امتیاز نمی‌داد! محمد رضا شاه پهلوی همانگونه که حساب دولت شوروی را از حساب حزب کمونیست این کشور جدا نگاه می‌داشت، در روابط بین‌المللی نیز حساب تجارت را از سیاست جدا می‌دانست.

بهر تقدیر، روابط ایران و آمریکا در بهترین سطح مناسب‌ات دیپلماتی جریان داشت و شاه به دلایلی که بعد به آن اشاره خواهیم کرد، پس از آنچه کندی می‌خواست برایش پیش بیاورد، کوشید تا از آمریکا فاصله بگیرد و شاید آشکارترین دلیل این خواست او نفرتی بود که وی از "نخست‌وزیرهای تحمیلی آمریکا به ایران" نظیر مصدق، علی‌امینی و حسنعلی منصور داشت.

۲- روابط با انگلستان

روابط ایران با انگلستان نیز بصورت ظاهر روابطی دوستانه و متکی بر همکاری‌های نزدیک بود اما عیب این روابط عدم اعتماد متقابل بود. محمد رضا شاه پهلوی می‌دانست که سکوت دیربای انگلستان دلیلی جز ضعف شیرپیربریتانیا ندارد و بخوبی آگاه بود که اگر باریگر انگلستان صاحب قدرت شود، انتقام شکست تلخ بازی نفتی را از ایران بازخواهد ستاند و طلیعه این قدرت انگلستان با به ثمر رسیدن نفت دریای شمال درخشیدن گرفت.

اینک انگلستان باید نفت خود را به بهائی برساند که برای صادرات قابل رقابت با نفت خاورمیانه باشد و برای رسیدن به این هدف انگلستان در اوپک دو حریف هوشیار می‌شناخت یکی ایران که پادشاهش خیره‌ترین کارشناس نفت شده بود و دیگری عربستان سعودی که منافع آرامکسور را

عهدہ دار بود . بقیہ کم و بیش می توانستند با انگلستان کنار بیایند . انگلستان پر مدعا از سوی دیگر تاب انتقادها و نیشخندهای پادشاه ایران را هم نداشت و سازمان اطلاعاتی انگلستان با تجربیات گران قیمتی که از کشورهای عربی بدست آورده بود و سوابقی که از ایران داشت می دانست از چه ظرفیتی رژیم ایران را تحت فشار قرار دهد . کسانی که فرهنگ انگلیس را می شناسند و میدانند که خسارت زدن به زیبایی شهر لندن چه جرایم قانونی دارد ، حتما " تعجب کرده اند که چگونه در اوج اقتدار محمد رضا شاه پهلوی در بلندترین نقطه های نزدیک به سقف ایستگاههای " اندرگراند " لندن که برای نظافت آن خمسون انگلیسی ها از نردبامهای آتش نشانی استفاده می کنند ، دانشجویان به اصطلاح مسلمان و یا عضو کنفد را سیون به نوشتن شعارهای ضد شاه اقدام می کردند ؟

بهر تقدیر . انگلستان با رویراه شدن اوضاع اقتصادی خود و امید به درآمد نفت دریای شمال چشم به رهبری اوپک دوخت و پنهانی کوشید شاه را به شیوه هایی که از پیش هم تجربه کرده بود خوار و خقیف کند و اگر زمانه مدد کرد در سرنگونیش بکوشد .

دیپلماتهای انگلیسی به صراحت عقیده دارند اگرچه تنها انگلستان است که می تواند رژیم پادشاهی داشته باشد اما در سایر کشورها بخصوص کشورهای خاورمیانه ، اگر حکومت های جمهوری استقرار یابد با رهبران آن آسانتر می توان کنار آمد .

بهمین دلیل است که می بینیم سوائی اخوان المسلمین کسه در بخش های پیش خواندیم چگونه آشوبهای خاورمیانه را رهبری می کنند ، دهها سازمان و مؤسسه نظیر سازمان عفو بین المللی ، کمیته برتراند راسل ، ترانس نشنال و امثالهم برای بزانو د آوردن قدرتهائی نظیر شاه ایران که

حاضر به تمکین از انگلستان نبودند خلق شد و با زیرحرفی که آمد با هزینه —
های پرداخت شده از سوی محافل صهیونیستی و سرمایه داری انگلستان
اداره شد و می شود .

۴- روابط با بازار مشترك و بلوك شرق

روابط ایران با کشورهای عضو بازار مشترك و همچنین کشورهای
بلوك شرق از نوع -المترین روابط سیاسی - اقتصادی قابل تصور در سالها^ی
بعد از جنگ جهانی دوم بود . روابطی که با دوسنی و صمیمت شروع شد ،
با صداقت نسبی ادامه یافت و همه آنها به نحوی از کمکهای مالی ایران
از محل مازاد منافع نفت برای رونق اقتصادی خود بهره جستند .

۵- روابط با ژاپن

روابط ایران و ژاپن اگرچه کمی دیرتر از موعد به صمیمت رسید اما
متکی بر نیاز طرفین بود . ژاپن صاحب صنایع مهم الکترونیک و ترانزیستور و
سایر فرآورده های تکنولوژی بود و ایران بشدت به آن نیاز داشت تا کمتر به
غرب وابسته باشد و ژاپن نفت میخواست که شاه به آن تزریق می کرد ، ژاپن
از نظامی شدن میهراسید و شاه این را می دانست و هر دو کشور با رشد
اقتصادی همگام یکی با تکنولوژی و دیگری با نفت و ارتش می توانستند بیان
همکاری صمیمانه ای را بگذارند که بصورت اقمارد و گانه ابر قدرت چهارم
جلوه گر مناسبات جهانی باشند . این روح همکاری و نیاز متقابل جهسان
غرب و بویژه امریکا و انگلستان را به وحشت انداخت . دسترسی ژاپن به
نفت ارزان می توانست فاتحه اقتصاد غرب را بخواند و دست در رخسندگی -
اولیه این همکاری بود که برنامه براندازی شاه با تعجیل فراهم آمد .

۶- روابط با کشورهای غربی و اسرائیل

روابط ایران و اسرائیل هرگز از مرحله یازرگانی تجاوز نکرد و اگرچه
پیش از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل روابط صمیمانه تری میان دو کشور

حاکم بود ، اما پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ شاه نه بطور افراطی بلکه بطور معقول در کنار اعراب و مقابل سلطه جوئی اسرائیل ایستاد و در جنگ رمضان اگر کمک ایران به مصر نبود شاید اعراب هرگز طعم پیروزی نمی چشیدند اما نکته جالب تر از همه که شاید اشاره چندانی به آن نشده است ، نقشی است که شاه در دوران زمامداری پرزیدنت فورد به سود اعراب و منطقه بعهدہ گرفت .

در سال ۱۳۵۴ و در نخستین ماههای این سال امریکا طعم تلخ شکست را در ویتنام تجربه کرد و خشمگین و عصبانی تلاش می کرد جبران این شکست را بنحوی برای اعاده آبروی قدرت خود بنماید .

در اواخر سال ۱۳۵۳ رهبران امریکا بطور علنی کشورهای صادر کننده نفت را به مداخله نظامی در صورت ایجاد خفقان در جهان صنعتی تهدید کرده بودند و در اردیبهشت سال ۱۳۵۴ کنفرانس مقدّماتی انرژی که برای حل اختلاف کشورهای صنعتی و ممالک تولید کننده مواد اولیه در پاریس تشکیل شده بود با شکست بپایان رسید .

محمد رضا شاه پهلوی که جهان را در شرف در غلطیدن به يك بحران دامنه دار جهانی می دید ، در فاصله اردیبهشت و خرداد ۱۳۵۴ به عربستان سعودی ، امریکای لاتین ، ایالات متحده امریکا و فرانسه سفر کرد و در همین مدت با انور سادات رئیس جمهوری مصر و ژنرال محمد داود خان رئیس جمهوری افغانستان و صدام حسین که نخستین سفر خود را پس از موافقتنامه الجزایر به ایران انجام می داد در تهران مذاکره کرد .

شاه در مافرت به امریکای لاتین از ونزوئلا - از مؤسسان اوپک و مکزیك دیدار بعمل آورد و با دست پر بر سر میز مذاکره با امریکائی ها نشست و با هوشمندی فوق العاده ای بحران را بر طرف و مقدمات تجدید فعالیت کنفرانس انرژی پاریس را فراهم کرد .

شاه در سالهای آخر سلطنت خود به دلیل پند ناپذیری‌های اسرائیل با عربستان سعودی و سایر کشورهای عربی در يك صف واحد ایستاد و اسرائیل که از قدرت شاه بی‌عناك بود در طرح براندازی وی در کنار سازمانهای اطلاعاتی انگلیس و جاسوسان و نوکران انگلیس در آمریکا قرار گرفت.

نزدیکی شاه به اعراب که جمعی مجذوب و گروهی مرعوب او بودند، چنانچه از حد شعار و حرف پافرازی بگذاریم روابطی معقول بود که متأسفانه اعراب به تحريك معمر قذافی و حافظ اسد و با چارو چنگالهای یا سرعرفات ننواستند از آن به سود خود استفاده کنند و هنگامی خبر دار شدند که دیگر شاه وجود نداشت.

محمد رضا شاه پهلوی بارها کوشید پس از اخراج انگلیسی‌ها از خلیج فارس با همکاری کشورهای عربی منطقه و شیخ نشین هایك واحد حفظ امنیت خلیج فارس تدارك ببیند و هرگاه مذاکرات به سود مندی نزدیک شد دستور العمل لندن برای تغییر نام خلیج فارس و یا آزادی خوزستان از بلندگوهای ارتجاعی بلند شد و کار را از اتحاد و مودت به سردی و بی‌تفاوتی کشاند!

روابط با سایر کشورها

همانگونه که اشاره شد ایران جز لیبی و کوبا که تمامی امکانات خود را برای پرورش چريك علیه رژیم ایران بکار گرفته بودند با تمام کشورهای جهان روابط صمیمانه و همکاری متقابل داشت و روح این مودت از استرالیا تا کانادا، از خلیج فارس تا دورترین منطقه قاره افریقا جلوه گر بود.

در زمان وزارت امور خارجه اردشیر زاهدی، ایران ناگهان، در تعقیب هدفهای خود چشم به قاره افریقا دوخت و بسرعتی باور نکردنی خلاء حضور خود را در افریقا از میان برد.

البته بر هر سطر از آنچه در این بخش آمد می‌توان ده‌ها تن سند و مدارک ارائه داد و بیش از آنچه باختصار آمد، به تفصیل نوشت اما خطوط اصلی این روابط که دقیقاً اعمال سیاست مستقل ملی ایران بود و همین خاصیت هم به مذاق استعمارگران پیر خوش نمی‌آمد، در این خلاصه گنجانده می‌شود.

در ادامه این بررسی هر جا لازم آید توضیحات بیشتری در اختیار گذاشته خواهد شد و اینک می‌رویم تا در بخش بعدی به اوضاع داخلی ایران توجه کنیم.

ایران در گستره ایران

شاید اگر دو سال پیش این بخش از کتاب در دست تهیه بود، نویسنده ناگزیر می شد برای هر کلمه آن مجموعه ای سند و مدرک ارائه دهد، اما اینک که کم و بیش همه چیز روشن شده است حداقل نیاز به شرح و تفصیل بیشتر ندارد و دنیا به آسانی می تواند صحت آنرا مورد تأیید قرار دهد و اگر هنوز بدگمانهائی باشند که بازهم در اصالت این واقعیات تردید بخود راه دهند یا ناآگاهند و یا از پس شعار و حرف، با کسب دستورالعمل از آنهائی که ایرانی ویران میخواستند و به هدف هم رسیدند سخن میگویند.

پس از ۱۳۴۱ ایران چهره دیگری پیدا کرد، چهره ای که صداقت آن را یا باید از میان اعداد و ارقام شناخت و یا عینیات را مروری دوباره کرد.

واقعیت اینست که رژیم شاهنشاهی سرنگون نشد مگر بخاطر پیشرفت های برق آسائی که در مدتی اندک بدست آورد، با هم منصفانه و باختصار مروری دوباره بر آنچه ایران داشت بیفکنیم.

در چند مایل هستم بجای دفاع از آنچه در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی شد، به جوابگویی به ایراداتی که به آن می گرفتند بپردازم، چون بهر حال هستند کسان بیشمار دیگری که با وسعت اطلاعاتشان می توانند

در جزئیات آن بحث کنند، حال آنکه قصد من دفاع از گذشته پادشاهی نیست، آنچه مرا در نامساعدترین شرایط سیاسی، در خفا و پابه بگرو گذاشتن هستی خود به نوشتن این کتاب واداشته شناخت توفان ۵۷ برای کسانی است که با من دارای يك وطن هستند و آن وطن را عاشقانه می پرستند و دریغ است که حقایق و واقعیات را ندانند. نوشتم که رژیم شاهنشاهی سرنگون نشد مگر بخاطر پیشرفت های برق آسایی که کرد، حال بینیم این پیشرفت ها چه بودند:

- ۱- پیشرفت سریع و برق آسا در زمینه های اقتصادی، اجتماعی، تمدن، فرهنگ، عمران و آبادی و کسب حیثیت جهانی.
- ۲- پیشرفت شتابان صنایع و قدرت صادرات فرآورده های صنعتی ایران حتی به کشورهای بزرگ جهان نظیر شوروی، فرانسه، آلمان، کشور- های بلوک شرق و افریقای.
- ۳- جلب سرمایه گذاریهای خارجی در بناه امنیت ملی و پیشرفت کشور.
- ۴- بکار گرفتن سرمایه های ایرانی در بخش خصوصی.
- ۵- ثروتمند شدن روزافزون ایرانیان و از میان رفتن فقر عمومی که ذات این امر برای غرب و همسایه های ایران ایجاد نگرانی می کرد.
- ۶- رشد کم همتای اقتصادی ایران تا حد برابری با ژاپن.
- ۷- افزایش درآمد سرانه ایرانی از چیزی کمی بیشتر از ۱۰۰ دلار به ۲۲۵۰ دلار.
- ۸- تسلط اقتصادی ایران به سایر کشورها و بخصوص همسایه ها.
- ۹- سرازیر شدن سیل دانشجویان ایرانی برای ادامه تحصیل به دانشگاه های خارج و هراسی که غرب از بازگشت این نیروی عظیم تحصیل کرده داشت.

۱۰- جایگزینی نیروهای تحصیلکرده ایرانی بجای خارجی ها .
بشکلی که در سالهای آخر سلطنت محمد رضا شاه پهلوی بیشتر خارجیان که
در ایران بکار مشغول بودند وظایفی در حد کلفتی ، پرستاری و رانندگی
داشتند .

۱۱- توسعه مدارس و مراکز آموزشی در تمامی سطوح به نحوی که
رقم يك میلیون نفری دانش آموزان در سال ۱۳۴۱ در سال ۱۳۵۷ به ۱۲
میلیون نفر رسیده و تعداد دانشجویان از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷ از ۳۰
هزار نفر به ۲۷۰ هزار نفر بالغ شده بود و این به غیر از ۱۲۲ هزار نفر
دانشجویی بود که بدلیل ثروتمند شدن خانواده ها در خارج از کشور
تحصیل می کردند .

۱۲- نعيم رفاه خانواده و رفع تبعیض میان زن و مرد و بکسار
گرفتن نیروی فعال زنان کشور .

۱۳- اصلاحات ارضی و دگرگونی در زندگی روستائیان .

۱۴- سهم شدن کارگران در سود کارخانه ها و بهره مند شدن از
قوانین مترقی کار .

۱۵- آموزش و پرورش رایگان .

۱۶- تخصیص يك بودجه يك میلیار تومانى برای بورس و هزینه
مسکن و تحصیل دانشجویان .

۱۷- وجود يك ارتش بسیار توانا و پر قدرت که چهارمین قدرت
نظامی جهان و برترین ارتش غیر اتمی دنیا بحساب می آمد .

۱۸- وجود تنها واحد دریائی ها و کرافت جهان در نیروی دریائی

ایران .

۱۹- داشتن سومین نیروی هوائی نظامی جهان .

۲۰- توسعه کشتیرانی ملی تا مرحله بی نیاز شدن از خدمات

حمل و نقل دریائی غیر ملی .

۲۱- گسترش چشمگیر هواپیمائی ملی ایران با اعتبار جهانی و

سود آوری استثنائی در معیار بین المللی .

۲۲- تدارک نیروگاههای برق اتمی .

۲۳- ایجاد بنادر و پایگاههای دریائی .

۲۴- توسعه بهداشت تا سطح روستاها و ایجاد مهمترین مراکز

درمانی در همه نقاط کشور .

۲۵- توسعه وسائل ارتباطی بین شهری و بین المللی و گسترش

شبکه رادیو تلویزیونی و بالاخره صدها عنوان دیگر که چون در ارتباط با

موضوعهای ذکر شده است لزومی به ذکر جزئیات آن نیست .

این چنین پیشرفت هایی صرفنظر از آنکه بذاق غربی ها خوش

نمی آمد و بشدت آنها را به هراس انداخته بود در داخل کشور نیز نارضایتی

هایی را سبب می شد .

جامعه ای که از صورت شبانی شوق صنعتی شدن داشت لاجرم

و مانند همه کشورهایائی که پیش از ایران این راه را رفته بودند باید متحمل

عوارضی می شد که این عوارض به تناسب سرعت پیشرفت بی شبهه توسعه

بیشتری نیز داشت .

این تحول همه جانبه و سرعت دگرگون ساز آن سبب شد که بسیاری

زمینه های فساد چه از دیدگاه مالی و چه از نظرگاه اخلاقی در جامعه بوجود

آید و نفس این امر با فاصله عمیقی که پدران را از فرزندان جدایی ساخت

تا حد زیادی روابط انسانی جامعه را بهم ریخت و شرایطی بوجود آورد که

نوعی بی تفاوتی ملی بر جامعه حکمفرما گردید . اما بروی هم و در یک

جمع بندی صمیمانه در فاصله سال ۱۳۴۱ تا سال ۱۳۵۷ جامعه ایرانی

با سرعت و شدت بسوی پیشرفت بود و تمکن مالی و امنیت اجازه داد تا سطح

زندگی بمرحله ای تصور ناشدنی افزایش یابد .

چون قصد تشریح پیشرفت های این سالیان به تفصیل نیست
ببهبتر است که عوارض ناشی از تحول را که دستمایه مبارزات بعدی گروههای
مخالف شد یا دآورشویم تا در بررسی اوضاع داخلی فروگذار نکرده باشیم .
اهم این عوارض عبارت بود از :

۱- شیوع فساد و رشوه خواری و حاکمیت مادی بر زندگی ایرانیان .

۲- کوچ کردن روستائیان جوان به شهرها بمنظور کسب درآمد

بیشتر .

۳- مبارزه دائمی میان سنت گرایان و تکنوکرات های تحصیلکرده .

۴- عدم اجازه فعالیت سیاسی به گروههایی که از خارج الهام

می گرفتند .

۵- ایجاد و رواج بازار شایعه نسبت به هر موضوع و هر کس و بهر

نحو و شکل .

۶- سوء استفاده سیاسی توسط سرمایه دارانی که به اتکای ثروت

خود به بازی سیاسی پرداخته بودند .

۷- فساد عمیق و ریشه دار در سازمانهای اداری که نارضائیی

عمومی را سبب شده بود و شگفتی برانگیز آنکه همین سازمانها ، به وقت

مناسب ! نخستین مدعیان رژیم شدند و با اغتصاب های بی دریغ به

سقوط رژیم کمک کردند .

در ارتباط با این هفت عنصر اجتماعی بود که شایعه بنیان می گرفت

ومتأسفانه آنهایی که بیش از همه در ناز و نعمت بودند به این شایعات

دامن می زدند . شایعاتی که با قصد خاص ، هدف خاص و توسط عوامل

خاص ساخته و پرداخته می شد و گروهی از سرناآگاهی و یا به قصد برخ

کشیدن اطلاعات پشت پرده ای خود آنها را تأیید می کردند .

هر حادثه و رویدادی از همان لحظه نخست پایه و اساس يك
 شایعه بحساب می‌آمد . هدف برتر این شایعات دربار و محافل نزدیک به
 دربار بود و پس از آن لجن مال کردن چهره های سرشناس جامعه که
 اکثر آنها هم رجال وطنپرستی بودند آغاز می‌شد .
 سهم لجن مال کردن شخصیت های سیاسی و اجتماعی را حزب
 توده ایران بعهدده داشت . از دیدگاه این حزب همه رجال مملکت نوکر
 خارجی و اجنبی بودند و يك ملاقات ساده با يك سفیر یا مقام خارجی کافی
 بود تا سیل شایعات و اتهامات بسوی وی روانه گردد .
 حزب توده حتی اگر لازم می‌آمد شخصیت های کاذبی را نیز می‌آفرید
 و از موضع مخالفت بعنوان شاعر، نویسنده، سیاستمدار، نقاش، موزیسین و
 حتی ورزشکار به جامعه تحمیل می‌کرد .
 این هدف لجن مال کردن چهره های معروف و سرشناس به
 انسانهای زنده محدود نمی‌شد و سالار مردان تاریخ نیز بنا به میل و
 خواست جیره خواران کرملین آلوده و بدنام می‌شدند ، تا جائی که در
 شش هزار سال تاریخ تعدن و ۲۵۰۰ سال تاریخ شاهنشاهی برای نمونه
 حتی يك رجل قابل و لایق به زعم آقایان پیدانمی‌شد ! !
 در جریان شایعه سازی دوست جای دشمن نشسته بود و ایمن
 دیگر حزب توده تنها نبود که شایعه می‌ساخت و می‌پراکند بلکه هر جا کسم
 معزولی بی‌آنکه دست خود را رو کند به صرف استنباط و برداشت های عمدی
 یا سهوی هر شایعه ای را می‌خواست می‌پراکند :
 یکروز ثریا ملکه سابق ایران را عاشق قاسم جبلی خواننده قلمداد
 می‌کردند و فردا سقوط هواپیمای شاهپور علیرضا پهلوی را توطئه‌ای از جانب
 برادرمی دانستند . روز دیگر ولیعهد تازه سال را لال و گنگ معرفی می-
 کردند و بعد مدعی می‌شدند که ملوک ضرابی را گرم کرده اند و بجای ملکه

مادر در مراسم تاجگذاری شرکت داده اند تا خیرمرگ ملکه مادر را بعد از
برگزاری مراسم اعلام کنند .

در این مسابقات پرماتنه شایعه پردازی هم هرکس که از راه می -
رسید دروغی شاخدار تر بر اصل آن می افزود و برای اثبات صحت آن مدعی
می شد که شخص وی نیز از نزدیک در ماجرا شریک و سهیم بوده است .
متأسفانه شیوع فساد در طبقه بازاری تازه بدوران رسیده و کسانی
که به یمن رونق اقتصادی مملکت از هیچ به همه جا رسیده بودند ، آیات و
نشانه هائی بود که مردم را به باور " اینها که این هستند وای بحال بالاتر -
ها " معتقد می ساخت .

در بخش های بعدی خواهیم دید که چگونه در جریان براندازی
رژیم شاهنشاهی ، شایعه سازی کارسازترین بخش مانور آیت الله خمینی
و حواریون وی و سازمانهای حامی ایشان بود . شاید به جرأت بتوان ادعا
کرد که هشتاد و پنج درصد اتهاماتی که به ساواک میزدند از پایه بی اساس
و زائیده تصورات و اوهام مخالفانی بود که مراقبت و هوشیاری سازمان
اطلاعات کشور را مزاحم منافع خود تشخیص می دادند .

بهر تقدیر ، اینک شاید با آنچه در جمهوری اسلامی دیدیم و با
مقایسه با گذشته بتوان به این نتیجه رسید که ایران در سالهای پیش از
روی کار آمدن خمینی چه دوران طلائی با شکوهی را تجربه کرده است .

تأثیر سقوط ایران در جهان

ایران عقب مانده و غفلت زده دوران قاجار که در آشفته ترین روزگار بدست رضاشاه رسید ، پس از ۲۰ سال حکومت وی تازه می رفت تا با برخورداری از يك حکومت توانای مرکزی و با تحولات شگرفی که نصیب آن شده بود روی پای خود بایستد که متفقین ناجوانمردانه در سوم شهریور ۱۳۲۰ به آن حمله کردند و با اشغال دیرپای خود ، شیرازه تازه قوام یافته آنرا از هم پاشیدند و همین ایران که بصورت ویرانه ای بدست محمد رضاشاه پهلوی رسید در سالهای آخر سلطنت وی بجائی رسید که دیگر کسی را قبول نداشت ، خلیج فارس را از نفوذ بیگانگان رها نیده بود ، اقتصادی بارور ، شکوفای داشت ، صنایعش اندکی تا خود کفائی کامل فاصله داشت ، سیمای جامعه تغییر یافته بود ، مهمترین نقش سیاسی را در منطقه بعهده داشت و خیال رسیدن به مرحله ابرقدرت چهارم را داشت و سقوط چنین کشوری می توانست پیامدهائی به این شرح برای خود ایران و دنیا داشته باشد :

- ۱- صنایع ایران متلاشی و ضمن بیکار شدن میلیونها نفر کارگر ماهر و نیمه ماهر و بهد رفتن میلیاردها دلار سرمایه ، نه تنها بازارها^{ئی} را که ایران در جهان یافته بود از دست می داد بلکه بازار داخلی آن نیز در جادرا اختیار حامیان براندازی رژیم ایران قرار می گرفت .

۲- بارکود استخراج نفت به بهانه حفظ منابع طبیعی ملی ،
زاینده گی منابع نفت تقلیل یافته و برای به ثمر رساندن مجدد وی نیاز به
کارشناسان خارجی مطرح و وابستگی شدید پیدامی شد و عفریت استعمار و
استثمار که با آنهمه خون جگر از ایران بیرون رانده شده بود این بار در
لباسی دیگر وارد می گردید .

۳- ایران که دیگر حاضر به تمدید و یا تجدید قرارداد کنسرسیوم
نبود با توجه به سرشار بودن ذخائر نفت جهان ، بطور مؤثر از صحنه تصیم
گیریهای نفتی و بازارهای نفتی دنیا بکنار می رفت و اوپک سالار و سرور خود را
از دست می داد و این تنها بسود نفت دریای شمال و کارتل های بنزرگ
نفتی بود .

۴- با سرنگونی رژیم محمد رضا شاه پهلوی نفت تخفیفی ایران در
اختیار ژاپن قرار نمی گرفت و اقتصاد ژاپن بخاطر نیاز به این ماده مهم
انرژی زا تأثیرات تهدید کننده خود را بر اقتصاد اروپا و امریکا از دست می-
داد .

۵- متلاشی شدن بزرگترین ارتش غیر اتمی دنیا که حافظ صلح
منطقه بود ، خاورمیانه را در برزخ خنثی قرار می داد و هرگونه تهدیدی
علیه اسرائیل بخودی خود از میان می رفت .

۶- جایگزین ساختن رژیم بظواهر اسلامی بجای رژیم شاهنشاهی
در کشورهای مسلمان همسایه و دوروزدیک تأثیر می گذاشت و علاوه بر امکان
شورش میان مسلمانان شوروی ، کیفیت بظواهر ضد غربی رژیم جدید ، مخالفت
با دستاوردهای علمی را وجهه همت خود قرار می داد و با اندک فاصله ای ،
جهشی را که منطقه بسوی پیشرفت صنعتی داشت بلا اثر و رکود و عقب -
ماندگی را جایگزین شوق پیشرفت می ساخت .

۷- تجربه براندازی ایران در کشورهای نظیر عربستان سعودی

اردن و سلطان نشین عمان تکراروبه نفوذ دیربای امریکائی ها بر سرچاههای نفت عربستان سعودی بنحوی مشابه با قرارداد کنسرسیوم ایران پایان داده می شد .
۸- اعتلای مصنوعی اسلام برای مدتی خطر کمونیسم را از منطقه دور می ساخت .

۹- امکان بازگشت نیروهای نظامی به خلیج فارس و حوزه اقیانوس هند تجدید و بدون ایرانی نیرومند بسهولت شیخ نشین های خلیج فارس و عربستان سعودی ، عراق و پاکستان ناگزیر به جلب حمایت و دوستی نیروهای غربی می شدند و این بار با انعام ریدعوت دولت ها به این سرزمین ها می آمد .
۱۰- نیروی عظیم تحصیل کرده های متخصص در جریان یک رویا پی با خرافات از مملکت خارج و ابرقدرت ها بدون صرف کوچکترین سرمایه ای ، نیروی عظیمی از مغزهای متفکر و انسانهای متخصص را بدست می آوردند .
۱۱- سقوط ایران موازنه قدرت جهانی را بهم می ریخت و دنیا بار دیگر آماده می شد تا در اطلس جغرافیائی شاهد تشکیل کشورهای تازه بی خطری باشد .

۱۲- بایه اوج رساندن قسمت عظیمی از خرافات مذهبی و اثبات باطل بودن آنها در برابر موازین علمی ، نیروی یک میلیارد نفری مسلمانان جهان با شکست مذهب مواجه و داوطلبانه و سرخورده از " مذهب " و " دین " و " مرام " و " مسلک " آماده ورود به سالهای ۲۰۰۰ می شدند . سالهایی که سلطه ، سلطه کامپیوتر است و انسان بشدت از عاطفه منزوی خواهد بود .

۱۳- دنیای پلید سرمایه داری غرب به کشورهای جهان سوم ضرب شستی نشان می داد که " اگر ما اراد هکنیم " و " اگر ما بخواهیم " می توانیم برترین قدرتهای استقلال طلبانه را براندازیم و دنیا را به مسیری که خود میخواستیم بکشانیم .

يك بررسی ساده بر آنچه بر سر ایران رفت نشان می‌دهد که چگونه خواب و خیالهایی که دشمن کشیده بود به سهولت به مرحله عمل درآمد و مثلث امریکای دموکرات، انگلستان و اسرائیل به خواست هایشان دست یافتند. حال با این مقدمات می‌رویم تا در بخش بعدی دریا بیم چراتلاش برای سرنگونی شاه جنبه جهانی یافت؟

تلاش جهانی برای سرنگونی شاه

آه ۰۰۰ با تأسف : خبر اینست ! : شاه مزاحم است . بلند پرواز است . دیگر ما را به بازی هم نمی‌گیرد ! مصاحبه هایش را تماشا کنید : بی‌پروایه‌ما ، به دموکراسی ما ، به تنبلی ما ، به صنایع ما ، به فرهنگ ما حمله می‌کند . او حتی می‌گوید " کارنریك احمق است " . او قدرت تصمیم را از ما گرفته است . روزگاری که ما به نخست وزیرش پانصد هزار دلار وام به نازمی دادیم سپری شده است . ایرانیها راه افتاده اند . شرکت های ما را می‌خرند ، اوپك را او می‌چرخاند . تصمیم ها را به تنهایی می‌گیرد . حتی قره نوکرهاى ما هم در داخل کارى از دستشان ساخته نیست . او خطرناك شده است . بسیار خطرناك ۰۰۰ او حتی حاضر نیست نام انگلستان را در ردیف ۵ قدرت مهم جهانی در اعلاننامه اش بگذارد .۰۰۰ این فاجعه است ، فاجعه ای بزرگ برای اروپا ۰۰۰ و از همه بالاتر برای انگلیس که حالا وام گیرنده ایران شده است .۰۰۰

چرخها بحرکت درمی‌آید . خطرناك تر از شاه ، خود ایران است . ایران هم دیگر بازار نیست . دارد بالامی‌آید ، بالا ، بالا ، بالاتر .۰۰۰ باید چاره ای اندیشید .۰۰۰ و چاره براندازی شاه و سقوط ایران است .

چگونه سقوطی؟ خواهیم دید ولی پیش از آن با عنایت بهمه آنچه در بخش های پیشین خواندیم، پای صحبت محمد رضا شاه پهلوی بنشینیم، آنهم نه در سال ۱۹۷۹ بلکه شش سال پیشتر از آن، در اکتبر ۱۹۷۳ و در گفتگویی با "اوربانا فالاجی" روزنامه نگار جسور ایتالیایی با قلم نکته پرداز و انتقادی اش:

و بیش از همه نقلی از زبان اوربانا فالاجی درباره شاه:

"..... ما اروپائی‌ها خیلی ساده و خیلی سطحی بودیم که شاه را آن طور که باید شناختیم و دست کم گرفتیم. ما به دلیل سادگی خود از شاه شخصیتی ساخته بودیم که وجود ندارد. صفحه های احساساتی مطبوعات خود را به او اختصاص داده ایم، ما قادر نبودیم، پشت این ظاهر را ببینیم. نزدیک بین بودیم و هرگز به فکر نیفتادیم که برای شناخت او عینک بزنیم."

فالاجی با برجسته ترین شخصیت های حیا سی جهان دیدار و گفتگو کرده است، همیشه هم جسور، نقاد، بی پروا و ایراد گیر بوده است، با اینهمه در گفتگویش با شاه نتوانسته از تحسین او خودداری کند، یا زهم شاه، را از دیدگاه اوربانا فالاجی تعاشا کنیم:

"..... توصیف شاه دشوار است، شاه هم مثل بوتو، شخصیتی است که تضاد های عجیب اخلاقی اش موجب ایجاد یک معما می شود، به خوابها^{ئی} که آدم پیش از بروز وقایع می بیند و به "وحی" اعتقاد دارد، به عرفان معتقد است و در عین حال به عنوان یک کارشناس خبره از نفت حرف می زند (و چنین هم هست) همچون یک سلطان مطلق و یک دیکتاتور بیرحم حکمفرمایی می کند و بعد هم چنان با ملت حرف می زند که گوئی به او معتقدند و دوستش دارند، از این گذشته بانی یک انقلاب سفید بوده است که ظاهراً "نلاش و کوشش عجیبی در ریشه کن ساختن بیسوادی و از بین بردن فئودالیسم به خرج می دهد، در نظر شاه زنها دستیاران ظریفی هستند که نمی توانند مثل

مرد ها فکرکنند ، ولی بعد کاری می کند که همین زنها از نظر حق و وظیفه با مرد ها برابر باشند . در اجتماعی که زنها هنوز چادر بر سر دارند ، شاه ناگهان به دختران دستور می دهد که خدمت زیر پرچم انجام بدهند . ولی بالاخره این محمد رضا شاه پهلوی که از سی و دو سال پیش بر سوزند هترین اورنگ سلطنت دنیا تکیه زده است کیست ؟ آیا به نیای قالی های پرنده تعلق دارد یا از فرمانروایان کامپیوتر است ؟ آیا از بازماندگان پیغمبر اسلام ، حضرت محمد است یا ضمیمه ای از چاه های نفت آبادان ؟ می ترسم اعلی حضرت مردی قدرت طلب و خطرناک باشد زیرا خوی قدیمی و امروزی در وجودش با هم درمی آمیزند و این نه فقط به زیان ملتش بلکه بخصوص به زیان اروپاست . اعلی حضرت همچنین نقطه نظرهای شگفتی آوری دارد . معتقد است که روح داریوش کبیر در او حلول کرده است و خداوند او را به این دنیا فرستاده است تا شاهنشاهی از دست رفته کورش را از نو زنده کند . پل اردن در دستان جالب سیاسی - تخیلی خود ، سقوط ۲۹ - اورا - جاه طلبی توصیف می کند که خواب ایجاد جنگ - موم جهانی و پیروزی در آن را می بیند . اگر این قضاوت دور از واقعیت باشد ، تاریخ آن را بمانشان خواهد داد . اما در حال حاضر ، با وجود همه این حرفها ، فرضیه های اردن به نظر کاملاً ممکن و محتمل می آیند . مگر محمد رضا شاه پهلوی پر - دوامترین چاه های نفتی دنیا را در اختیار ندارد ؟ و مگر ارتش او ارتشی نیست که تنها بمب اتمی کم دارد ؟ آیا نمی تواند به وسیله نفت و ارتش خود مثلاً عربستان سعودی و کویت را اشغال کند ؟ در تمام سواحل خلیج فارس مستقر شود ؟ مخل آسایش امریکا و شوروی شود و قدرت هردو را خنثی کند ؟ مگر نه اینکه سعی کرده است تا با خریدن پان امریکن و فیات ، ضمن خریدن خیلی چیزهای دیگر به غرب هجوم بیاورد ؟ " "

اینها را اوربانا فالاجی در ۱۹۷۳ و پس از دیدار با محمد رضا

پهلوی نوشته است. در آن موقع حتی کتاب " سقوط ۷۹ " نوشته پسل -
اردن را مراثیلی چاپ و منتشر شده بود . سقوط ۷۹ . آیا شاه تصادفی در
۷۹ سقوط کرد ؟ و آیا همه این مطالب تصادفی است ؟ خواننده ایم و باز هم
خواهیم خواند .

فالاچی در دیدارش با شاه می گوید : بسیاری از مردم شما را
دیکتاتور می دانند . شاه پاسخ می دهد :

— این چیزی است که لوموند می نویسد . اما چه اهمیتی دارد؟ من
برای ملت کاری کنم نه برای لوموند ! " . . . و این لوموند چاپ فرانسه همان
نشریه معتبر چپ گراست که در توفان ۵۷ بیش از آنکه يك روزنامه معتبر
باشد ارگان لحظه به لحظه مبارزه آیت الله خمینی و حواریونش علیه شاه
بود و از سالها پیش جز انتقاد از شاه ، اگراندیسمان کردن چیزهای
جعلی و کذب از سوی مخالفان شاه چیزی در باره ایران ننوشت ! این
همان لوموند است که بنی صدر را پروراند و يك دوجین خبرنگار و مفسر را
برای مستحسن ساختن اقدامات خمینی بکار انداخت و بلندگوی فعالیت -
های ضد شاه شد !

بهر تقدیر فالاچی پس از پاسخ شاه عوال می کند : بله ، ولی
انکار نمی کنید که شاه مقتدری هستید ؟

شاه می گوید : نه ! انکار نمی کنم . زیرا از جهتی راست است . اما
توجه کنید ، برای انجام اصلاحات نمی توان مقتدر نبود . به ویژه اگر که این
اصلاحات در کشوری مثل ایران انجام بگیرد که در آنجا فقط ۲۵ درصد مردم
سواد خواندن و نوشتن دارند . نباید فراموش کرد که بیسوادی در اینجا
تأسف آور است . دست کم ده سال وقت لازم است تا نابود شود و منظورم این
نیست که برای همه از میان برود ، بلکه برای کسانی که در حال حاضر کمتر از
۵۰ سال دارند . باور کنید که وقتی سه چهارم ملتی خواندن و نوشتن

نمی‌داند جز از راه اقتدار کامل نمی‌توان اصلاحات کرد. و در غیر این صورت هیچ نتیجه‌ای بدست نمی‌آید. من اگر سخت‌گیر نمی‌بودم حتی نمی‌توانستم اصلاحات ارضی را انجام دهم و تمام برنامه اصلاحات بهم می‌خورد و همینکه این برنامه شکست می‌خورد دست چپ افراطی کشور دست راست افراطی را در ظرف چند ساعت از میان برمی‌داشت و این فقط انقلاب سفید نبود که به پایان می‌رسید. من ناگزیر شدم آنچه را کرده‌ام. انجام بد هم حالا گفتن اینکه در ایران دموکراسی وجود ندارد.

فلاچی میان حرف شاه دیده می‌گوید: مگر هست؟

شاه پاسخ می‌دهد:

— البته. به شما اطمینان می‌دهم. به شما اطمینان می‌دهم که ایران از بسیاری جهات خیلی دموکرات‌تر از کشورهای شما در اروپا است. صرف‌نظر از اینکه کشاورزان مالک زمین هستند و کارگران در اداره کارخانه و سود آن مشارکت دارند و مجتمع‌های بزرگ صنعتی متعلق به دولت‌اند نه مالکیت خصوصی، باید بدانید که انتخابات در روستاها هم برای تشکیل انجمن‌های روستا و شهرو شهرستان آغاز شده است.

شاه آنگاه می‌گوید:

— من می‌پرسم در این سالهای اخیر چه چیزی در دانشگاه‌هایتان آموخته‌اید؟ و اگر همچنان به این وضع که چیزی فرانگیرید ادامه بدهید چگونه می‌توانید با مقتضیات تکنولوژی همگام باشید، آیا در نتیجه فقدان تدارکات، برده آمریکا نخواهید شد؟ آیا به صورت کشورهای درجه سوم و حتی چهار درجه نخواهید آمد؟

شاه در ادامه همین بحث می‌گوید:

— اما به شما بگویم که در ایران انتقاد کردن از من و حمله کردن به من آسان نیست چرا بایستی از من انتقاد می‌کردید و به من حمله می‌کردید؟

بخاطر سیاست خارجی ام؟ به دلیل سیاست نفتی ام؟ بواسطه اینکه زمین—
ها را میان روستائیان تقسیم کرده ام؟ به این جهت که به کارگران اجازه
مشارکت در سود کارخانه ها را و امکان خرید تا ۴۹ درصد سهام آنها را
داده ام؟ بخاطر مبارزه ام با بیسوادی و بیماریها؟ بخاطر پیشبردن
کشوری که در آن تقریباً هیچ چیز نبود؟

فالاجی همچنان از شاه می پرسد و محمد رضا شاه پهلوی نی—
همچنان پاسخ می گوید، اما قرار ما در این بخش این بود که بدانیم چرا تلاش
برای سرنگونی شاه جنبه جهانی یافت. فالاجی خطاب به شاه می گوید:
— در حالیکه به حرفهایتان گوش می دادم از خودم سئوالی
می کردم. از خودم می پرسیدم که شما درباره مرگ آلوده چه می اندیشید؟
شاه می گوید:

— آنچه من می اندیشم این است. من فکرمی کنم که مرگ اود رسی به
ماداد: اینکه اگر قرار باشد ترتیب کاری را بدیم و پیروز بشویم باید این بود
یا آن! باید خود را در یک سو قرار داد یا سوی دیگر. میانه روی و سازش
غیر ممکن است. به عبارت دیگر یا انقلابی هستیم و یا خواستار نظم و قانون
نی توان یک انقلابی با نظم و قانون بود و مخصوصاً "اغماض کرد."
..... و اگر آلوده می خواست بر اساس اندیشه های مارکسیستی خود
حکومت کند چرا به ترتیب دیگری کشور را سازمان نداد؟ وقتی کاسترو به
قدرت رسید، دست کم ده هزار نفر را کشت، درست در لحظاتی که شما
فریاد می زدید: آفرین. آفرین! خوب. از جهتی واقعاً "آفرین، برای
اینکه او هنوز در قدرت است. اما من هم هنوز در قدرت هستم و تصمیم
دارم در قدرت بمانم و ثابت کنم که می توان با قدرت خیلی کارها کرد و حتی
ثابت کنم که عمر موسیالیسم شما به سرآمده است. کهنه و از مد افتاده و تمام
شده است. صد سال پیش از موسیالیسم حرف می زدند. صد سال است که

درباره سوسیالیسم می‌نویسند . امروز دیگر سوسیالیزم با تکنولوژی مدرن تطبیق نمی‌کند . من بیشتر از آنچه سوئدی‌ها کسب کرده‌اند بدست می‌آورم . پس نمی‌بینید که سوسیالیست‌ها حتی در سوئد از دور خارج می‌شوند؟ سوسیالیسم سوئدی ! که حتی نه آب را ملی کرد و نه جنگل‌ها را و من کرده‌ام !

فالاجی می‌پرسد :

— من باز هم خوب متوجه نمی‌شوم . آیا منظور شما این است که به تعبیری سوسیالیست هستید و سوسیالیسم شما پیشرفته‌تر و مدرن‌تر از سوسیالیسم اسکاندیناوی است ؟

شاه می‌گوید :

— البته ، زیرا سوسیالیسم اسکاندیناوی بمعنای يك سیستم ایمنی برای کسانی است که کار نمی‌کنند و در عین حال در پایان ماه مثل آنهایی که کار می‌کنند حقوق می‌گیرند ، برعکس سوسیالیسم انقلاب سفید من تشویق به کار است . يك سوسیالیسم تازه و مدرن است و باور کنید که مادر ایران خیلی پیشرفته‌تر از شما هستیم و واقعا " چیزی نیست که از شما بیاموزیم . اما اینها چیزهایی هستند که شما اروپایی‌ها هرگز نمی‌نویسید : مطبوعات بین‌المللی باندازه‌ای از دست چپی‌ها ، از این باصطلاح دست چپی‌ها پر شده که حدی ندارد ! وجه چپی ! خواهید دید که این چپ‌ها را به کجا خواهد کشانند !

فالاجی از روابط خارجی سؤال می‌کند و از همسایه‌ها . شاه می‌

گوید :

— شوروی . . . ما با شوروی روابط سیاسی و بازرگانی بسیار خوبی داریم . ما يك خط لوله گاز با شوروی داریم . در واقع ما به اتحاد شوروی گاز می‌فروشیم و از آنجا برای ما مهندس می‌آید . جنگ — در هم تمام شده است

اما مسأله ما با شوروی همان است که بود و ایران در معامله و ارتباط با شوروی باید همواره بیاد داشته باشد که موضوع اصلی کدام است: کمونیسم بشود یا نه؟ هیچکس آنقدر دیوانه یا ساده لوح نیست که امپریالیسم روس را انکار کند و هرچند که سیاست امپریالیستی همواره در روسیه وجود داشته اما امروز خیلی خطرناک تر است زیرا با عقاید جزمی کمونیستی پیوند یافته است. من می‌خواهم بگویم که مقابله با کشورهایی که فقط امپریالیست هستند آسان تر از مقابله با کشورهایی است که امپریالیست و کمونیستند. موضوع مانور گازانبری شوروی در میان است. رؤیای شوروی برای رسیدن به اقیانوس هند از طریق خلیج فارس. و ایران با زبسیں دژ دفاع از تمدن ما است، یعنی با زبسیں دژ ارزش. اگر آنها بخواهند به این دژ حمله کنند بقایمان تنها به قدرت اراده مان برای مقاومت بستگی خواهد داشت و لذا مسأله پایداری از هم اکنون مطرح می‌شود.

فالاچی می‌گوید:

«و حالا ایران از لحاظ نظامی بسیار نیرومند است - نه؟»

شاه جواب می‌دهد:

«خیلی قوی. اما نه به آن اندازه که در صورت حمله روس ها در مقابلشان پایداری کند. این بدیهی است. من مثلاً بمب اتمی ندارم. اما من آنقدر خودم را نیرومند احساس می‌کنم که در برابر جنگ سوم جهانی پایداری کنم. بسیاری از مردم تصور می‌کنند که جنگ سوم جهانی جز برای مدیترانه در نخواهد گرفت، اما من فکر می‌کنم که خطر در گرفتن آن بخاطر ایران خیلی بیشتر است. خیلی بیشتر. در واقع این ما هستیم که منابع نیرویی جهان را کنترل می‌کنیم. نفت برای رسیدن به دیگر نقاط جهان از مدیترانه نمی‌گذرد بلکه از خلیج فارس و اقیانوس هند می‌گذرد. لذا اگر اتحاد شوروی به ما حمله کند، پایداری خواهیم کرد. احتمالاً»

سرنگون خواهیم شد و در این صورت کشورهای غیر کمونیست دست روی دست نخواهند گذاشت و دخالت خواهند کرد و این در جنگ سوم جهانی خواهد بود. بدیهی است جهان غیر کمونیست نمی‌تواند نابودی ایران را بپذیرد، زیرا خوب می‌دانند که از دست دادن ایران بعنزه از دست دادن همه چیز است. آیا موضوع را خوب روشن کردم؟

— کاملاً. ولی شما از جنگ سوم جهانی مثل يك احتمال قریب —
الوقوع صحبت می‌فرمائید.

شاه می‌گوید:

— من از آن بعنوان يك چیز ممکن صحبت می‌کنم با این امید که
روی ندهد!

فالاچی می‌پرسد:

— و دوستان بزرگتان مثل امریکا، از لحاظ جغرافیائی خیلی دور
هستند.

شاه می‌گوید:

— اگر از من بپرسید چه کسی را بهترین دوست خود می‌شمارم،
امریکا هم مثل دیگران است. زیرا امریکا صرفاً "دوست ما نیست" بسیارند
کشورهائی که نسبت به ما دوستی نشان می‌دهند و به ما، به اهمیت ما
باور دارند، اما امریکا ما را بهتر درك می‌کند فقط به این دلیل که منافی
در اینجا دارد. منافع اقتصادی، یعنی مستقیم و منافع سیاسی، یعنی غیر
مستقیم... گفتم که ایران کلید، یا یکی از کلیدهای جهان است. اکنون
باید اضافه کنم که امریکا نمی‌تواند خود را در مرزهایش محصور کند. دیگر
نمی‌تواند به دکتترین مونرو بازگردد. ناگزیر است به مسئولیت‌های خود در
قبال جهان عمل کند، یعنی به ما برسد. و این هیچ چیزی از استقلال ما
نمی‌کاهد. زیرا همه می‌دانند که دوستی ما با امریکا ما را برده نمی‌کند.

تصمیم ها در اینجا ، در تهران گرفته می شود ، نه در هیچ جای دیگر ، مثلاً
در واشنگتن ، من با نیکسون موافقم ، همانگونه که با دیگر رؤسای جمهوری
امریکا موافق بودم ، من نمی توانم به موافق بودن ادامه بدهم مگر در صورتی
که مطمئن باشم که با من بعنوان يك دوست رفتار می شود ، دوستی که تا
چند سال دیگر مبین يك قدرت جهانی خواهد بود

اوربانا فالاجی می پرسد :

— امریکا همچنین دوست اسرائیل است و در این اواخر شما علیه
اسرائیل خیلی تند سخن رانده اید ، اما در مورد اعراب چنین نبوده است
و بنظر می رسد که می خواهید روابط خود را با آنها بهبود بخشید .
شاه می گوید :

— ما سیاست خود را بر پایه اصول بنیادی استوار کرده ایم و نمی-
توانیم بپذیریم که کشوری ، مثلاً اسرائیل بزور اسلحه خاک دیگران را به
خود منضم کند

فالاجی می پرسد :

— شما حق را به اعراب می دهید و در عین حال به اسرائیلی ها
نفت می فروشید .

شاه پاسخ می دهد :

— نفت را شرکت های نفتی و به هر کسی که بخواهند می فروشند ،
نفت ما به همه جا می رود ، چرا به اسرائیل نرود ؟ و چرا نگران رفتن آن به
اسرائیل باشم ؟ و اما در مورد روابط خصوصی با اسرائیل باید گفت همه می-
دانند که ما سفارتخانه در اسرائیل نداریم ، اما چند کارشناس اسرائیلی در
ایران کار می کنند ، ما مسلمانیم اما عرب نیستیم و در سیاست خارجی روش
کاملاً مستقلی داریم !

فالاجی می پرسد :

— شما گفتید که ایران بزودی يك قدرت جهانی خواهد شد . آیا به پیش بینی های اقتصاد دانانی که می گویند ایران تا ۳۶ سال دیگر ثروتمندترین کشور جهان خواهد شد ، اشاره می کنید ؟

محمد رضا شاه پهلوی در پاسخ می گوید :

— شاید اغراق آمیز باشد که بگوئیم ایران ثروتمندترین کشور جهان خواهد شد ، اما گفتن اینکه ایران در صف پنج کشور بزرگ و ثروتمند قرار خواهد گرفت ، مسلماً " اغراق آمیز نخواهد بود " . ایران در سطح امریکا ، شوروی ، ژاپن و فرانسه قرار خواهد گرفت . من از چین نام نمی بردم ، زیرا چین کشور ثروتمندی نیست و اگر همانگونه که پیش بینی شده است تا ۲۵ سال دیگر جمعیت آن به يك میلیارد و چهارصد میلیون نفر برسد نمی توان يك کشور ثروتمند بشود ، اما ، ما تا ۲۵ سال دیگر حداکثر به ۶۰ میلیون نفر می رسیم . آه بله . يك ثروت سرشار و يك نیروی بزرگ انتظار ما را می کشد . حالا کمونیست ها هرچه می خواهند بگویند . تصادفی نیست که من کوشش به تنظیم خانواده ایرانی دارم . و این نتیجه ای است که می خواستم بگیرم ! نمی توان اقتصاد را از دیگر چیزها جدا کرد و وقتی کشوری از لحاظ اقتصادی ثروتمند باشد از همه جهت ثروتمند خواهد بود . و در سطح بین المللی نیرومند می شود . در گفتگو از اقتصاد من فقط از نفت حرف نمی زتم . از يك اقتصاد متعادل که شامل همه انواع تولید باشد حرف می زتم : تولید صنعتی ، کشاورزی ، دستی و الکترونیکی . ما باید از قالی به کامپیوتر برسیم . اما بجای این کار ما قالی داریم و کامپیوتر را به آن اضافه کرده ایم . ما هنوز قالی را با دست می بافیم . اما با ماشین هم می بافیم . موکت هم می بافیم . ما هر سال تولید ملی خود را دوبرابر می کنیم ، و انگهی علائمی که نشان می دهند که ما يك قدرت جهانی خواهیم شد بسیارند . مثلاً ده سال پیش وقتی انقلاب سفید را آغاز کردم فقط يك میلیون دانش آموز در مدارس بود . حالا

سه میلیون هست و تا ده سال دیگر ۵ یا ۶ میلیون خواهد بود !

اوربانا قالاچی می گوید :

— شما گفتید که تنها از نفت حرف نمی زنید اما ما می دانیم که همه

این کامپیوترها را از برکت نفت دارید ، همه این ماشین های فرش بافی را

از برکت نفت ساخته اید و ثروت فردا از برکت نفت دست خواهد داد ، آیا

اجازه می دهید که درباره سیاستی که در زمینه نفت و نسبت به غرب اتخاذ

کرده اید ، گفتگو کنیم ؟

شاه پاسخ می دهد :

— خیلی ساده است ، این نفت را داریم و نمی توانیم آنرا بیاشامیم

در عین حال می دانم که می توانیم آن را تا حداکثر مورد بهره برداری قرار

دهیم ، بی آنکه از بقیه باج بگیریم و حتی بکشیم تا آن را بعنوان مانعی

برای جلوگیری از باجگیری در جهان بکار ببریم ، لذا من تصمیم گرفته ام آن

را بدون تبعیض به همه بفروشم ، این انتخاب دشواری نبود ، من هرگز

بفکر نیفتم که در کنار اعرابی که غرب را تهدید به شانناژ می کردند ، جا

بگیرم ، من گفته ام که کشورم مستقل است و همه می دانند که کشور من مسلمان

است اما عرب نیست و لذا من کاری نمی کنم مگر که در جهت منافع ایران باشد

علاوه بر این ایران به پول نیاز دارد و با نفت می تواند پول زیادی بدست

بیاورد ، تفاوت بین من و اعراب اصولاً " درهمین است ، کشورهای که می —

گویند ما دیگر نفت به غرب نمی فروشیم نمی دانند با پولشان چکار میکنند و لذا

نگران آینده هم نیستند ، غالب آنها ششصد یا هفتصد هزار نفر جمعیت

دارند و آنقدر پول دربانک دارند که می توانند سه چهار سال زندگی کنند

بی آنکه یک قطره نفت استخراج کنند و یک ذره از آن بفروشند ، اما من نه !

من ۳۱ / ۵ میلیون نفر جمعیت دارم ، با اقتصادی که باید توسعه یابد و یک

برنامه اصلاحات که باید به انجام برسد ، لذا ما بی پول نیاز داریم و مسـ

می دانم با این پول چه کار بکنیم . من نمی توانم به خودم اجازه بدهم که
نفت استخراج نکنیم . من نمی توانم بخودم اجازه بدهم که آن را به کسی که
خریدار است نفروشیم .

فالاجی میان حرف شاه دویده می گوید : و در این احوال قذافی
به شما بد می گوید . شاه جواب می دهد :

— به من که همه امور نفت کشورم را که تاکنون در اختیار شرکت های
خارجی بود ، در دست گرفته ام ! توجه کنید ، من واقعا " نمی توانم
قذافی را جدی بگیرم " من در مورد او کاری نمی توانم کرد جز اینکه آرزو میکنم
بتواند همانگونه که من کرده ام به کشور خودش خدمت بکند . من کاری نمی-
توانم کرد جز اینکه به او یاد آور شوم که زیاد سروصدا راه نیندازد : در لیبی
منابع نفت تا ده سال دیگر ته می کشد ، در حالیکه نفت ایران دست کم سی
تا چهل سال دیگر جریان خواهد داشت و شاید هم ۵۰ یا ۶۰ سال که
این بستگی به این دارد که منابع دیگر کشف بشود یا نه ، اما احتمال فراوان
می رود که منابع دیگری کشف شود و حتی اگر هم کشف نشود ، ما خیلی خوب
گلیم خود را از آب خواهیم کشید . تولید ما هر روز افزایش می یابد در سال
۱۹۷۶ می توانیم روزی ۸ میلیون بشکه استخراج کنیم و هشت میلیون بشکه
خیلی زیاد است .

فالاجی با زیرکی می پرسد :

— هر چه باشد دشمن نازه ای پیدا کرده آید .

شاه می گوید :

— هنوز نمی دانم . در واقع او يك هنوز در مورد نفروختن نفت به غرب
تصمیمی نگرفته است و احتمال فراوان دارد که تصمیم من در مورد رها نکردن
غرب ، اعراب را وادار به پیروی از من کند . واگر نه همه اعراب ، دست کم
بعضی از آنها ، البته نه چندان زود بلکه پس از مدتی ، بعضی از کشورها

با اندازه ایران مستقل نیستند، آنها ملت را در پشت سر خود ندارند و من دارم. من می‌توانم نظر خود را بقبولانم آنها هنوز نمی‌توانند، آسان نیست که کسی مستقیماً نفت خود را بفروشد و خود را از شر شرکت‌هایی که در طی دهها سال انحصار همه چیز را در دست داشته‌اند، برهاند. و حتی اگر کشورهای عرب‌قادر به پیروی از تصمیم من بشوند. آه. در آن صورت خیلی آسانتر و خیلی مطمئن تر خواهد بود که کشورهای عرب خریدار باشند و ما فروشنده مستقیم باشیم. دیگر این تنفرها. این یا جگیری‌ها. این دلخوریها و این دشمنی‌ها وجود نخواهد داشت. بلکه امکان فراوان هست که من سرمشق خوبی ارائه بدهم. و در هر صورت من به راه خود ادامه می‌دهم!

فالاچی می‌پرسد:

— آه. و در این احوال بهای نفت افزایش خواهد یافت؟

شاه می‌گوید:

— آه. بله! افزایش خواهد یافت. می‌توانید این خبر را اعلام

کنید و بگوئید کسی آنرا می‌دهد که از موضوع آگاه است. من همه چیز را درباره نفت می‌دانم. این واقعاً "تخصص من است و من این مطلب را بعنوان يك کارشناس به شما می‌گویم: بهای نفت باید افزایش یابد. راه دیگری وجود ندارد. اما این هم راه حلی است که خود شما غریبها خواسته‌اید. و بعبارت دیگر راه حلی است که جامعه صنعتی و آنها متمدن شما خواسته است. شما بهای گندم را برای ما سیصد درصد افزایش داده‌اید، بهای شکر و سیمان را هم بهمین نسبت. شما قیمت فرآورده های پتروشیمی را تا آسمان بالا برده‌اید. شما نفت خام را می‌خرید و تصفیه شده آنرا بصورت فرآورده های پتروشیمی صد برابر بیشتر از آنچه خریده‌اید به ما می‌فروشید. شما هر چیزی را گران به ما می‌فروشید، بشکل رسوایی آوری. خیلی گران.

لذا عادلانه است که از این پس بهای بیشتری برای نفت بپردازید، مثلاً"
ده برابر گرانتر!

— ده برابر؟

— بله، این شما هستید که مرا وادار به گران کردن می‌کنید. البته شما دلایل خودتان را دارید، اما من هم دلایلی دارم، وانگهی ما تا به ابد جنجال نخواهیم کرد، تا کمتر از صد سال دیگر داستان نفت پایان خواهد پذیرفت، نیاز به نفت با آهنگ سریعی رو به افزایش است، منابع خالی خواهند شد و شما بزودی ناگزیر خواهید شد منابع نیرویی تازه ای پیدا کنید، اتمی، خورشیدی و غیره، اما راه حلها باید فراوان و گوناگون باشند، یکی کافی نیست.....

..... و بعد فالاجی در پایان به شاه می‌گوید :

— من اینجا را ترك می‌کنم، بی آنکه شما را ترك کرده باشم، از يك طرف سنتی و از طرف دیگر چقدر مدرن هستید، شاید این ناشی از دو عنصر شرقی و غربی باشد که در ذات شما وجود دارد!

شاه بلاد رنگ جواب می‌دهد :

— نه! ما ایرانی‌ها چندان تفاوتی با شما اروپائیان نداریم، اگر زنان ما چادر به سر می‌کنند، شما هم روسری کلیسای کاتولیک را بر سر دارید، اگر مردان ما چند زن داشته باشند، شما هم زنانی دارید که به آنها رفیق می‌گوئید، و اگر ما به الهامات باور داشته باشیم شما هم به اصول جزمی معتقدید، اگر شما خود را برتر بدانید، ما هیچ عقده ای نخواهیم داشت، ما هرگز فراموش نمی‌کنیم که آنچه شما می‌دانید چیزی است که ما سه هزار سال پیش به شما آموخته ایم..... همانگونه که پیش از این هم نوشتم این گفتگو را فالاجی با محمد رضا شاه پهلوی درست ۶ سال پیش از سقوط شاه انجام داده است و شاه در آنروزگارتازه می‌رفت تا بسیاری از

هدفهای خود را دنبال کند. من در انتخاب این مصاحبه تأکید داشتم تا صداقت‌های سیاسی شاه را بازبشناسم. اما همانگونه که در متن مصاحبه دیدید این چنین کشوری و این چنین پادشاهی برای غرب خطرناک شده بود. او وقتی از ۵ قدرت مهم جهانی صحبت می‌کند حتی حاضر نیست اشاره‌ای هم به بریتانیا بکند و حق هم دارد چون انگلستان از دیرباز جز از طریق حقه بازی، کلک، زور و جاسوس‌بازی و جاسوس‌پروری توفیقی در امری نداشته است.

حالا باز بررسی کوتاهی داشته باشیم تا ببینیم چرا تلاش برای سقوط شاه جنبه جهانی یافت:

۱- ایران در حالیکه بهترین روابط سیاسی و بازرگانی را با شوروی داشت امامی دانست که حریف ابرقدرت، خود چشم به خلیج فارس برای دست‌یابی به اقیانوس هند دارد. و از آن گذشته کمونیسم در هدف جهانی شدن خود ایران را هم فراموش نخواهد کرد. شاه با حفظ روابط صمیمانه سیاسی با شوروی نه تحمل اولی را داشت و نه تاب در غلطیدن به دام کمونیسم جهانی را. با اینهمه، روابط شوروی با وی حسنه بود و بعد برژنف در سال ۱۹۸۱ بصراحت اعلام داشت که در زمان سلطنت شاه ما با کشوری سروکار داشتیم که هم منطقی بود هم حرف می‌فهمید و هم حرف می‌پذیرفت و هم حرف می‌زد، اما در رژیم آیت‌الله خمینی نه منطقی در کار است و نه کسی از زبان ما سرد می‌آورد و نه ما از زبان آنها...

۲- شاه سیادت ایران و کشورهای حوزه خلیج فارس را برای حفظ امنیت منطقه میخواست و به آن دست یافته بود و این بمذاق شرق و غرب هردو خوش نمی‌آمد. ظفار مقدمه‌ای برای بازگرداندن نیروهای استعمار ی منطقه بود که ارتش شاه آنرا درهم کوبید.

۳- شاه با آمریکا روابط صمیمانه داشت، تکنولوژی آنرا بهر قیمتی

می‌خرید تا بهترین را داشته باشد و بشکلی که بارها دیدیم به‌اثر قدرت‌ها
امرو نهی می‌کرد و آنها هم می‌پذیرفتند .

۴- شاه در ارتباط با دولت‌های آمریکا بدلیل ضربه‌هایی که از
دموکرات‌ها خورده بود ، طرفدار جمهوری خواهان بود و در انتخابات
آمریکا به سود جمهوری خواهان کمک مالی می‌کرد و دموکرات‌ها شکست‌های
خود را بدلیل کمک‌های مالی شاه می‌دانستند . شاه نه تنها به دلیل
ضربه‌هایی که از دموکرات‌ها خورده بود بلکه باین خاطر که می‌دانست حزب
دموکرات دنباله روسیاست لندن است و خود بشدت از سیاست موزیانه و
استعماری لندن متنفر بود در خط آنها قرار نمی‌گرفت .

۵- شاه ناگهان در برابر حق حاکمیت اعراب بر سرزمین‌هایشان
به مخالفت با اسرائیل برخاست و اسرائیل که با قدرت صهیونیستی خود بر
لندن و حزب دموکرات آمریکا و بخش عظیمی از تکنولوژی غرب سروری دارد
نزدیکی شاه به اعراب را برای موقع‌حیاتی خود خطرناک می‌دید و آگاه بود
که چنانچه ارتش بزرگ ایران در کنار اعراب قرار گیرد فاتحه اسرائیل خوانده
خواهد شد و بلند پروازی‌های شاه و اخطارهای مکررش به اسرائیل و بعد
کمک‌های بی‌دریغش به مصر در جنگ رمضان اسرائیل را در صد در صد چاره‌جویی
انداخت .

۶- شاه به کشورهای غربی فهمانده بود که بخاطر وجه مشترک
اسلام در کنارشان خواهد بود اما بخاطر منافع عربی ، درگیر نخواهد شد و راه
مستقل خود را طی خواهد کرد . او حاضر نبود همه جا پشت سر اعراب باشد و تازه
اعراب افراطی ، خلیج فارس را خلیج عربی نامگذاری کنند یا کمونیست‌های
مخالف او را تحت تعلیمات چریکی قرار دهند .

۷- شاه با نیروگاه‌های اتمی خود و با بهره‌برداری از خدمات
کارشناسان ایرانی و بهترین خبرگان فیزیک اتمی و با استفاده از اورانیوم

افریقای جنوبی می‌رفت تا به سلاح هسته‌ای نیز دست یابد .

۸- شاه با پایان گرفتن عمر قرارداد کنسرسیوم که همین امر نشانه وفاداری او به قول و قرارهای بین‌المللی بود ، همکاری تازه‌ای را با ژاپن بشرحی که گفتیم آغاز می‌کرد و ژاپن با نفت ارزان تریبه سلطه دیرپای اقتصادی غرب بر جهان خاتمه می‌داد .

۹- اکثریت ملت ایران را نیروی جوان تحصیلکرده‌ای تشکیل می‌داد که بزودی وارد بازار کار می‌شدند و در پناه خدمات آنها با استفاده از تکنولوژی پایمای غرب ، تکنولوژی ملی بدون وابستگی به ابرقدرت‌ها حاکمیت می‌یافت .

۱۰- برحسب قراردادی که با آلمان و بعضی کشورهای بازار- مشترک داشت گاز ایران را به آنها تحویل می‌داد و آنها ناگزیر به گازسوز کردن صنایع خود می‌شدند و باین ترتیب قدرت صنعتی اروپا به شیرگازی که در دست شاه بود پیوند می‌خورد و هر لحظه اراده می‌کرد تا خطری از جانب آنها احساس می‌کرد سهولت در پناه ارتش عظیم و قدرت اتمی خود به بستن شیرگاز اقدام می‌کرد . بهمین دلیل بود که وی در برابر انتقادات کارشناسان نفتی ایران که مدعی بودند هزینه لوله‌کشی گاز سراسری دوم را ایران می‌دهد ، گاز از منابع ایران است و در مرز شوروی بابت هر متر مکعب گاز فقط ۹۶ سنت نصیب ایران می‌شود ، در حالیکه شوروی همیشه مقدار گاز را در اروپا تحویل داده و یک دلار و ۲۶ سنت دریافت می‌دارد ، اظهار می‌داشت که این طرح یک طرح سیاسی است و این بها موقتی خواهد بود .

۱۱- شاه که ایران را تا سال ۱۳۶۵ به مرحله خودکفائی صنعتی می‌رساند از سالها پیش از سقوطش در شوروی ، افریقا ، شیخ نشین‌های خلیج فارس ، کشورهای بلوک شرق ، فرانسه ، آلمان ، هلند ، دانمارک و

بسیاری دیگر از کشورهای جهان سوم بازار صادراتی یافته بود و از یخچال و اتوبوس و اتومبیل و کفش گرفته تا پودر لباسشویی و سایر فرآورده های صنعتی به آنها صادر می کرد . حمل و نقل در رومانی و بسیاری کشورهای دیگر توسط اتوبوس های ساخت ایران انجام می گرفت و جالب است اگر بدانید ، ایران حتی به فرانسه که خود سازنده اصلی اتومبیل ژیان بود ، همین اتومبیل را صادر می کرد ! و توسعه این بازارها ، لقمه چربی بود که از چنگ کشورهای صنعتی ربوده می شد .

۱۲- شاه دیگر چشم به پایتخت های سیاسی مهم جهان نداشت و در ارتباط با مسائل ایران و منطقه خود در تهران تصمیم می گرفت و جهان را به قبول آن وامی داشت .

۱۳- ریال ایران در ردیف مستحکمترین پولهای جهان قرار داشت و چند ماهی پیش از سقوط شاه ، ریال در ردیف ارزهایی که بهای بین المللی ارز را تعیین می کرد درآمده بود

. و اینها ، همه جهان را به وحشت انداخته بود و جهان و ابر- قدرت های سودجوی آن تسلیم طرح سه جانبه امریکا ، انگلستان ، اسرائیل برای براندازی شاه و بی خطر ساختن قدرت ایران شدند و این بار با مطالعه ای که از سالها پیش در لندن صورت گرفته بود بشکلی دیگر مبارزه را آغاز کردند و شگفتا که ما ، ایرانیان نیز از سرسیری فریب خوردیم و به شوق باز بهتر شدن به قرنهای پیش برگشتیم قرنهایی که تاریخ جهل و رکود و عقب ماندگی در شمار روزهایش خفته بود ، و چه آسان و چه حق ناشناسانه و چه قدر با تأسف

آغاز می‌شود!

با اینهمه مقدمه طولانی که علیرغم سنگینی اش هنوز هم ناگفته‌ها باقی مانده و اسناد و مدارکی است که باید سرانجام روزی فاش شود، اما دست‌مایه — هائی یافته‌ایم که بتوانیم به "توفان ۵۷" نزدیک شویم و در ماهیت آن و چگونگی انجام آن، واقعیات را افشا کنیم.

انگلستان تصمیم به براندازی شاه ایران گرفته است. مقامات لندن می‌دانند که سقوط شاه به قدرت ایران پایان می‌دهد. این انگلستان، انگلستان ۱۹۵۰ نیست. اقتصاد درهم شکسته وی تکانی خورده است و در مبارزه دیرپای دوبرابر ساختن قیمت هرلیبره انگلیسی بر هر دلار آمریکا، لندن دارد توفیق می‌یابد.

انگلستان شکست خود را در جریان ملی شدن صنعت نفت از یاد نبرده است. انگلستان کوچک است و پرجمعیت، مستملکات! وی نیز به آزادی دست یافته‌اند. انگلستان از لحاظ مواد اولیه خوراکی نمی‌تواند حتی ۲۰ روز از ۳۶۵ روز سال را تأمین کند. درست است که در طول سالهای بعد از جنگ جهانی دوم آمریکا در واقع پدر خوانده انگلستان بوده است و این دلارهای امریکائی بوده که انگلستان را زنده نگاه داشته است اما از سوی دیگر همه دلخوشکنک‌های انگلستان را هم امریکا به سوی

خود جذب کرده است . با اینهمه این ایران است که به وی وام می‌دهد .
این ایران است که صنایع انگلستان را زنده نگاه داشته . این ایران است
که با آن بر سر سفره چاههای نفت دریای شمال نشسته است . این ایران
است که در هر جای دنیا لازم باشد پالایشگاه می‌سازد و اجازه قدرت نمائی
به انگلستان را در زمینه نفت نمی‌دهد . این ایران است که ناگهان با
تغییر سیاست خود نمی‌گذارد قیمت نفت بیش از حد معقول افزایش یابد و
در نتیجه این تصمیم‌گیری ایران است که نفت دریای شمال جرأت رقابت با
نفت‌های خاورمیانه را پیدا نمی‌کند .

انگلستان برای تجدید اعتلای خود هدفها و برنامه‌های بسیاری
دارد که مهمترین آنها بی‌خطر ساختن ایران از طریق براندازی شاه
است . يك ایران قوی و نیرومند می‌تواند شیخ نشین‌های خلیج فارس را
تحت تأثیر قرار دهد و جهان سوم را هم براهی دیگر بکشانند ، پس باید
ایران بی‌خطر شود ، ولی چگونه ؟

این ایران ، ایران دهه ۵۰ نیست . شاه هم شاه مقابل مصدق
نیست . مردم هم مردم ۱۹۵۰ نیستند .

از همه اینها گذشته انگلستان به تنهایی قادر به براندازی شاه
نیست . او در صحنه مناسبات بین‌المللی میخ محکمی کوبیده است . ایرانیا
دیگر فقیر و بی‌چیز نیستند . يك سازمان اطلاعاتی مهم نیز موسوم به ساواک
در صحنه بین‌المللی تا بحدی درخشیده که حتی کا . گ . ب نیز با همه
قدرتش بارها از آن رودست خورده است . آشوب را بر چه پایه بگذارند ؟
بگویند ایران عقب مانده است ؟ که نیست . فقیر است ؟ که نیست . می‌رود
تا در آغوش کمونیسم در غلطد ؟ که نیست . باید در آن انقلاب کارگری بوجود
آورد ؟ که قوانین حاکم بر ایران مترقی تر از هر کشور دیگری است ؟ باید به
کشاورزان میدان انقلابی داد ؟ که کشاورزان نیز صاحب زمین شده‌اند ؟

خوب ، پس چه باید کرد و چگونه باید کرد ؟ و در آنچه باید بشود چه کسانی و چه کشورهایی می توانند انگلستان را یاری بخشند ؟ انگلستان به تنهایی از پس غول ایران بر نمی آید ، ولی شاید بتوان کارهایی کرد .

مگر ایران مسلمان نیست ؟ مگر ما تجربه اخوان المسلمین را نداریم ؟ مگر بسیاری از پیشرفت های ایران بر اساس علم و تکنولوژی و قانونهای متناسب با شرایط امروزی نیست ؟ خوب همین ها کافی است و با همین ها شروع خواهیم کرد . مذهب را به جنگ تکنولوژی می فرستیم !

پس شروع کنیم : ماکه قرار است در آغاز سالهای ۲۰۰۰ فاتحه مذهب و مرام و حزب و مسلک را بخوانیم پس ابتدا سراغ دین میرویم که چه در جهان مسیحیت ، چه در یهودیت ، چه در اسلام ، حتی در فرقه های مثل بهائی ها همه شخصیت های شاخص زنده این ادیان و مذاهب دست پرورده خود مان هستند و جیره بگیر خود مان . مهمترینش را در اسلام داریم : اخوان المسلمین شامل :

- ۱- شورای اسلامی اروپا در لندن .
 - ۲- فدراسیون سازمانهای اسلامی در اروپا لندن .
 - ۳- بنیاد اسلامی در لایسنر انگلستان .
 - ۴- بنیاد هانس سایدل در مونیخ .
 - ۵- انجمن بررسیهای اسلامی در ژنو .
 - ۶- کعبه در لندن .
 - ۷- مکاز در لندن .
 - ۸- ام . اس . آ در پلین فیلد واقع در ایندیانا ای آمریکا .
- و به این ترتیب ناگهان انگلستان برای اسلام دایه دل سوزتر از مادری شود و با شگردهای مالی و مانورهای حساب شده ، دانشجویانی که در پاپ های لندن و دیسکوتک های این شهر با انواع و اقسام گرل فرند ها

و بوی فرندها دیگ حلیم امیرالیم انگلستان را هم می‌زدند ، عابد و زاهد و مسلمان شده و راه مسجد با شکوه و جلالی را که در حاشیه ریجنت پارک لندن بنا شده پیش می‌گیرند و ذکر " الله اکبر " از زبانشان نمی‌افتد . انگلستان ناگهان بیاد هنر و معارف اسلامی می‌افتد و نمایشگاهی بزرگ از آثار هنری و فرهنگی اسلامی در لندن برپا می‌کند و از کشورهای مسلمان نیز گروه گروه برای زیارت عازم لندن می‌شوند .

طراحان عملیات پهلوی - نام رمزی که برای براندازی شاه انتخاب شده - حساب کرده اند که مذهب برای ایرانیان يك پایگاه ایمانی و معنوی است . آنها بدفعات نفوذ مذهب را در سیاست تجربه کرده اند ، چرا که این بار موفق نباشد ؟ .

جامعه ایرانی که در مسیر تحول خود عوارضی را تحمل می‌کند با کمی ارشاد توسط علمای اعلام و حجج اسلام می‌تواند در پابدها که مدارس مختلط دخترانه و پسرانه فحشا را گسترش می‌دهد ، کارکردن زنان گناه کبیره است . موسیقی حرام است . ریش زدن مخالف سنت است . کنار دریا رفتن آتش جهنم را بدنبال دارد و اینها همه زمینه های ذهنی مساعدی است که می‌تواند گروه کثیری را که برآستی با عدم تفاهم با نسل جوان از اینهمه بعنوان بی بند و باری یاد می‌کنند بیزار ساخته و به حرکت درآورده و فریاد و اسلاما را بلند سازند .

اما این تنها کافی نیست . بسیاری چندان تعصبی بر مذهب ندارند ، پس باید همه زمینه ها را آماده کرد و هرکس را بنحوی جذب نیروی مخالف کرد .

با این هدف این سازمانهای جهانی نیز به عملیات پهلوی دعوت

می‌شوند :

۱- بنیاد صلح برتراند را سل

۲- مؤسسه مطالعات روشهای سیاسی .

۳- دستگاه سوسیالیست بین المللی .

۴- مؤسسه ترانس نشنال .

۵- مؤسسه روابط نژادی .

۶- گروههای دانشجویی .

۷- سازمان حقوق بشر .

۸- سازمان عفو بین المللی .

۹- تروتسکیست ها .

۱۰- انترناسیونالیست های چهارم .

۱۱- مائوئیست ها .

۱۲- انجمن دستداران بازگشت به طبیعت !

تمامی این مؤسسات هم نشریه ها و جراید خود را به همراه دارند
بی بی سی و رویتر هم هست . مجله میدل ایست هم پیشاپیش به
هدفهایش آشناست . لوموند هم که از دیرباز میانه ای با شاه ندارد .
خبرگزاری فرانسه هم که به آسانی بخاطر مشی جنجال برانگیز و خبرهای
همیشه قابل تکذیبش می تواند شخصیت های نامیشنامه را تکمیل کند .
اما اینها همه کافی نیست . کویا ، لیبی و سوریه هم می توانند با
نوع رهبری که دارند مستقیم یا غیر مستقیم در انجام برنامه کمک کنند ، میماند
امریکا ، امریکا که با دوستی با ایران شهرت یافته است . انتخاب کارتر از
حزب دموکرات هم بمدد طراحان انگلیسی - اسرائیلی عملیات براندازی
پهلوی می رسد ، نامیشنامه آماده اجراست و تمرینات آن باید آغاز شود .
در حالی که دانشمندان امریکائی ، انگلیسی ، فرانسوی و آلمانی در
لابراتوارهای مجهز خود در اندیشه پیشرفت تکنولوژی و سرعت بخشیدن به
رشد آن هستند ، ناگهان بعضی از استادان دانشگاه و سایر محافظان

روشنفکرانه غربی که بطور کلی زمینه های ذهنی متعایل به چپ دارند. باین نتیجه می رسند که برآسنی اینهمه پیشرفت علمی و تکنولوژی برای چیست؟ انسان باید باز به طبیعت بازگردد و روزبروز از تکنولوژی فاصله بگیرد. شعارها شروع می شود اما همه این شعارها برای کشورهای جهان سوم است. دنیای پیشرفته غرب را با این سروصداها کاری نیست. این کسه گهگاه در اروپا و آمریکا هم علیه بکار گرفتن انرژی گاههای اتمی راه پیمائی. هائی صورت می گیرد. فی الواقع چیزی شبیه ایزه گریه گم کردن است.

تزیازگشت به طبیعت که بزودی به "قرون وسطای جدید" تبدیل می شود، چون از سوی محافل روشنفکری عنوان می شود بزودی طرفدارانی پیدا می کند.

انگلستان هر چه نداشته باشد حوصله و شکیبائی بسیار دارد. اما بازهم اینها همه کافی نیست، تمایشنامه ای که به کارگردانی انگلستان بازی می شود باید قابل تکرار و تمایش مجدد در بسیاری از ممالک دیگر غیر از ایران هم باشد.

انگلستان در نما می کشورهای جهان "انگلو فیل" های صاحب نامی دارد. در فرانسه، در آمریکا، در سوئیس، در آلمان، در ایران و بالاخره در همه جا. با بروی کار آمدن حزب دموکرات آمریکا و آغاز ریاست جمهوری جیمی کارتر مقامات تصمیم گیرنده کابینه وی را "انگلو فیل" های امریکائی تشکیل می دهند و همانها هستند که نغمه "حقوق بشر" را بر زبان آقسای کارتر می گذارند.

نقشه های زمان جان. اف. کندی با تغییراتی بازهم باید در باره ایران اجرا شود.

در مسیر تسللی و تداومی عملیات پهلوی ناگهان حسو ادث و رویداد های تجریدی غیر قابل پیوندی در ایران و سایر کشورهای رخ می دهد:

نگاهی دوباره بر آنها بیفکنیم :

ناگهان ظرف مدت کوتاهی زنان رده بالای جامعه ایران تعابلات مذهبی پیدا می‌کنند ، سفر به مشهد و انجام مراسم حج و سفره نسیذری انداختن از کارهای متداول و شیک مجامع تهران می‌شود . با هفت قلم آرایش به سفره دعوت می‌شوند ، آش نذری نوش جان می‌کنند و پس از ختم مراسم رامی‌رقیقی پا رقص و پایکوبی ضیافت را تکمیل می‌کنند .

حسینیه امریکائی ارشاد با خطیبی چون علی شریعتی بدون قید و بند های پیشین مذهبی جوانان را به سوی خود جلب می‌کند . شریعتی مثل آخوند ها صحبت نمی‌کند . بشدت ضد آخوند است . در لفاظی و واژه — پردازی کولاک می‌کند . حرفهای نومی‌زند . حوزه های علمی که از بازیهای پشت پرده خبرند ارندعلیه شریعتی قد علم می‌کنند و قم فریاد می‌کنند که شریعتی توسط ساواک علم شده است تا فائحه مذهب را بخواند . شریعتی هم تند می‌تازد .

حسینیه ارشاد بخواست همین آخوند هائی که حالا شریعتی را معلم شهید می‌دانند توسط مقامات انتظامی کشور تعطیل می‌شود و ناگهان شریعتی به ساواک چسبانده شده . ۱۸۰ درجه تغییر موضع می‌دهد و بزعم آقایان مذهبی تعام عیار از آب درمی‌آید که ساواک کمر به قتل او بسته است . علی شریعتی پروریده شده در دامان اگزینستان سیالیست های فرانسوی ، حالا در تهران در دانشگاه در بخش جامعه شناسی تدریس می‌کند و تعجب خواهید کرد اگر بدانید رئیس بلا فصل او " مارگریت میس " فقید ، عامل مؤسسه انگلیسی تاویستاک در ایران بوده است .

سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران که یکی از وابستگان به دربار — رضا قطبی — در رأس آن است ناگهان بفکر زنده کردن " تعزیه " و " مولودی خوانی " می‌افتد . رضا شاه با چه جسامتی توانست تعزیه خوانی

و شیبه سازی را که توهین آشکار به سالاران تشیع بود با زور و قلندری — و هرچه اسمش را بخواهید بگذارید — از میان بردارد و حالا ، با صرف میلیونها تومان پول رادیو تلویزیون ملی با گسترش کم نظیری که در پوشش کشور دارد باز تعزیه خوانی را رواج می دهد و شعر و خولی و یزید را روی پرده تلویزیون می کشاند .

بازار شایعه ، آنهم ” هرچه بزرگتر و غیر قابل واقعی تر ، بهتر ” ناگهان گرم می شود و همزمان با آن موجی از تجاوز و خشونت ساختگی در جاده های اطراف بعضی از شهرهای بخصوص که درباره چگونگی انتخاب مرکزیت آنها برای این گونه امور در آینده صحبت خواهیم کرد در می گیرد و در گیراگیر همین آشفتگی های کوچک رادیو تلویزیون ملی ایران هم میزگرد — هائی با شرکت فریید ، احسان نراقی و جمعی دیگر از فلاسفه ! ایرانی — ترتیب می دهند و همان برنامه با زگشت به طبیعت و قرون وسطای جدید را بشکلی دیگر بخورد هموطنان از همه جا بی خبر می دهند .

زمینه آشفتگی های داخلی به آرامی و بتدریج فراهم شده است ، اما این نیز کافی نیست ، مثلث شوم انگلستان ، امریکا و اسرائیل و اقمار آنها باید زمینه بین المللی را هم آماده سازند . مطالعات بسیار در این باره انجام می گیرد و در پایان مواردی پیدا می شود که می توان با کمی کوشش تبلیغاتی آنها را بشکلی که مورد نظر است در دنیا منعکس سازند و رژیم رادربرابر سؤال قرار دهند . رئوس این نقطه نظرها در يك جمع بندی ساده از این قرار است :

آنچه ایران را ” غول ” ساخته است رهبری قاطع شاه ، امنیت ، رشد اقتصادی و شور و تلاش صنعتی شدن ، ارتش نیرومند ، میل به ورود بسه باشگاه اتمی دنیا و يك سازمان امنیتی بسیار قدرتمند به نام ساواک است .

پس :

۱- شاه را با شایعه که همیشه زمینه مساعد در ایران دارد با استفاده از عوامل : گرایش خیالی او به زنان - ازدواج مجدد - ثروت اندوزی از طریق باج بگیری و حق دلالی و ساختن انواع و اقسام شایعات در بساطه بستگان وی می توان وقتی که همه زمینه ها آماده شد ساقط کرد . وی که تمام مایملک خود را در بنیاد پهلوی گذاشته می توان درست بهمین دلیل در ردیف ثروتمندان ۵۲ میلیارد دلاری قرار داد و آنچه را که او پیشاپیش در بنیاد پهلوی بنام ملت گذاشته است ، بحساب شخصی او منظور کرد و از او يك دزد بین المللی ساخت . شاه خواهر و برادران بسیاری دارد ، برای جلوگیری از هرگونه شایعه ای به آنها پیشنهاد کرده است سرمایه های خود را بخارج از ایران منتقل سازند و در ایران و صنایع ایران سرمایه گذاری کنند ، اما همین امر می تواند يك روی دیگر سکه هم داشته باشد و آن حیف و میل بیت المال با سوء استفاده از مقام است . در میان خواهران شاه ، اشرف زن پر قدرتی است که شوق و شوری هم برای جهانی شدن دارد . پنس می توان روابط خصوصی او را نیز در ردیف اعمال جنایتکارانه دربار پهلوی معرفی کرد و انواع و اقسام اتهامات از قبیل شرکت در قاچاق مواد مخدر ، انحرافات جنسی ، تمایل به آدم کشی و هزاران اتهام دیگر را با و نسبت داد اما به آسانی کوشش ها و تلاش های او را برای گسترش سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی ، سرپرستی خانواده های بی سرپرست ، پیکار با بیسوادی و هزاران کار از این نوع را بدست فراموشی سپرد .

این شیوه کم و بیش در مورد بقیه هم می تواند مصداق پیدا کند ، چه ایرادی دارد شمس پهلوی راهم که قدرت و شوق جهانی شدن اشرف را ندارد همجنس باز و بعد مسیحی مؤمنی معرفی کرد که در خانه اش کلیسا ساخته است ؟ مگر نه آنکه دروغ هر چه بزرگتر باشد پذیرفتنش ساده تر است ؟

۲- در میان کشورهای دنیا، ایران اگر تنها نباشد، از معدود کشورهای امنیتی است که به جزیره ثبات و امنیت معروف شده است و درینا همین امنیت است که ایران می‌تواند نقش جهانی خود را بازی کند، سرمایه‌های کلان را به داخل کشور جلب کند و از آنها به سود سازندگیها استفاده کند. این امنیت را در مرزها نمی‌توان مورد تهدید قرار داد اما در داخل شاید زمینه‌هایی بتوان برای آن پیدا کرد. این زمینه‌ها به دو بخش چریکی و جنائی عمومی تقسیم می‌شود. اخوان المسلمین و سایر سازمانهای چپ انگلیسی تربیت چریک را در کوبا، الجزایر، میان فلسطینی‌ها، در سوریه و بعضی کشورهای دیگر بعهد می‌گیرد و اینجاست که می‌بینید جوانان سالم ایرانی بدون داشتن هیچگونه سابقه سیاسی به کشورهای امپریالیستی برای ادامه تحصیل می‌روند و پس از چند ماه بصورت چپ افراطی عرض اندام می‌کنند، حال آنکه تحصیل کرده‌های شوروی با تمایلات چپی به مسکومی‌روند و آرام و معقول بازمی‌گردند.

از سوی دیگر ناگهان عملیات تجاوز آشکار به زنان شوهردار و در مقابل چشمان آنها، آنها با تهدید اسلحه، کاری بصورت فیلمهای سینمایی در ایران رواج می‌گیرد تا زمینه بهم ریختن امنیت اجتماعی در مسیر جنایت عمومی نیز شکل بگیرد.

۳- رشد اقتصادی کشور و شور و شورو تلاش صنعتی شدن، ایران را بالا کشانده است، صنایع ایران با سرعتی شگفتی انگیز در حال پیشرفت است و در کنار آن بازارهای صادراتی، بکار گرفتن میلیونها نفر کارگر، تکنیسین و متخصص بیکاری را از میان برده است. و برای ترمز زدن به این سرعت جز آنکه حقایق را وارونه جلوه داد چاره‌ای نمی‌ماند، پس مسأله مونتاژ مطرح می‌شود. صنایع ایران جز مونتاژ چیز دیگری نیست!

و حالا ببینیم آیا واقعا صنایع ایران مونتاژ بوده است یا نه؟ و اصولا

اتهام مونتاژ به صنایع ایران صحیح است یا نه؟ آیا صنایع داروسازی ایران که می‌رفت تا کشور را از ورود دارویی نیاز کند مونتاژ بود؟ آیا تهیه و تولید انواع کفش در کارخانجات مختلف و در رأس آنها کفش ملی با بیشتر از یکصد گروه تولیدی که فرآورده‌های خود را به کشورهای بلوک شرق و آلمان، فرانسه حتی ایتالیا و اسپانیا صادر می‌کرد مونتاژ بود؟ آیا صنایع پارچه‌بافی و نساجی، صنایع سیمان، صنایع تولید قند و شکر مونتاژ بود؟ آیا صنایع چاپ ایران، کارخانجات مرکب‌سازی، تولید صد ها هزار یخچال، ماشین لباسشویی، ماشین ظرفشویی، جاروی برقی، مبلی و میز و صندلی و تولید موکت مونتاژ بود؟ آیا صنایع پتروشیمی، تولید مواد غذایی، تولید پوشاک مونتاژ بود؟

... و به این آیها، بسیار "آیا" های دیگری می‌توان اضافه کرد اما واقعیت اینست که گروه مخالف با دستورالعمل‌هایی که داشتند حقایق را وارونه جلوه می‌دادند تا به اقتصاد شکوفان ایران لطمه بزنند. آنها "صنایع" را تنها در اتومبیل خلاصه کرده بودند، حال آنکه همین صنعت اتومبیل‌سازی هم در سال ۱۳۵۷ به مرحله‌ای رسیده بود که ۸۵ درصد کل پیکان، در ایران تولید می‌شد و ۷۵ درصد بقیه آن هم قرار بود تا سال ۱۳۶۰ در ایران تهیه شود و آنگاه با رسیدن به این مرحله تلاش برای تغییر کیفی آن آغاز گردد. یا در صنایع رادیو و تلویزیون سازی آیا کاری که صنایع مادر ایران می‌کردند با کاری که در صنایع کشورهای پیشرفته صاحب تکنولوژی مد رنی چون آمریکا می‌شد چه تفاوتی داشت؟ ژاپنی‌ها تکنولوژی بسیار پیشرفته تر از ایستور را بطور انحصاری در اختیار دارند و در هیچ نقطه دنیا ارزانتر از ژاپن نمی‌توان به تولید آن پرداخت. ترانزیستور و فرآورده‌های ظریف مشا^{به} آنرا نه تنها ایران که حتی شوروی و آمریکا و انگلستان هم از ژاپن خریدار می‌کنند و در کشورهای خود و در صنایع ملی از آن استفاده می‌کنند

و اینها کشورهایی هستند که صاحب و صادرکننده تکنولوژی هستند و نه کشور نظیر ما که پس از سالها عقب ماندگی تنها طی دودهمه توانسته است به این مرحله از شکوفائی صنعتی برسد؟ ۰۰۰۰ و تازه چه کسانی این نغمه های شوم را بلند کردند؟ مردانی نظیر مهندس بازرگان که با تخصص علمی خود وداع کردند و بجای تحقیق و ابداع و ابتکار در زمینه تخصص علمی خود به نوشتن شرح و تفسیر پیرامون " چگونه نماز بگذاریم؟ " و شرح و تفسیر قرآن مجید که بهر حال برای انجام افراد آگاه تر و مطلع تر از بازرگان ها و سحایی ها بودند پرداختند .

۴- ارتش ایران نیز بعنوان بزرگترین ارتش غیر اتمی دنیایی از عوامل مهم ثبات و امنیت ایران و منطقه بود . این ارتش مدرن و مجهز اگر به سلاح هسته ای نیز دست می یافت دیگر نقص و ایرادی نداشت و جهان غرب با تمام قدرت می کوشید از این نیرومندی جلوگیری کند .

خطرات این ارتش وقتی بیشتر شد که محمد رضا شاه پهلوی به حمایت معقول و منطقی از " اعراب عاقل " و نه افراطی ها دست زد . اسرائیل به وحشت افتاد . بر حسب اعترافات که مهندس بازرگان ، امیرانتظام و بقیه کارگزاران حزب دموکرات امریکا در ایران کردند ، در همه برنامه ریزیهای براندازی رژیم پهلوی ، همه چیز مورد توافق بود بجز متلاشی شدن ارتش . البته در طرحی که سید احمد مدنی به اربابان امریکائی خود داده بود محدود ساختن ارتش تا یک نفوس ۱۵۰ هزار نفری پیش بینی شده بود اما هرگز متلاشی شدن آن مورد توافق قرار نگرفته بود و تنها وقتی ارتش با کمک های زر به انهدام کشیده شد که امریکا ، انگلستان و اسرائیل دریافتند جانشینان رژیم پادشاهی ، در توسعه برنامه های تروریسم جهانی خود در کنار اعراب افراطی و رود روی اسرائیل خواهد ایستاد .

در این باره سخن بسیار است که بموقع خود و با کمک به اسناد و

مدارك و صورتجلساتی که همین آقایان عضو نهضت آزادی و جبهه ملی با آقای ایکس ! و وابسته نظامی امریکا در ایران داشتند و امضا کرده اند به آن خواهیم پرداخت . اما پیش از این مراحل می بینیم در حالی که ایران از شوروی ، امریکا ، فرانسه ، انگلستان ، آلمان و اسرائیل بسته بمیل خود هر نوع سلاحی را که برای ارتش لازم می بیند خریداری می کند ، مطبوعات این کشورها و سازمانهایی که از آن نام بردیم مسلح شدن ارتش ایران را به مدین ترین تجهیزات نظامی به باد انتقاد می گیرند و بیرحمانه به آن حمله می کنند . حال آنکه اگر در همان زمان ایران خرید اسلحه را متوقف می کرد توقف چرخهای اقتصادی همین کشورها و ورشکستگی بسیاری از کارخانه های آنها حتمی بود . تسلیح ارتش و قدرت نظامی ایران به شرح گزارشهای روزنامه های غربی ، کاری بود که مبارزه با آن در ردیف مهمترین کارهای روزمره مطبوعات غرب بحساب می آمد . ظاهر حملات هم توجیه کننده بود . ایران چرا باید تا این حد مسلح شود ؟ اگر خیال کشورگشائی ندارد اینهمه اسلحه را برای چه میخواهد ؟ آیا میخواهد با شوروی بجنگد ؟ آیا خیال تسلط بر شیخ نشین های خلیج فارس را دارد ؟

..... و اینها را درست هنگامی می گفتند که کشورهاشان تا دندان به سلاح مجهز بودند . حوادث بعدی و جنگ ایران و عراق نشان داد که محمد رضا شاه پهلوی در بقدرت رساندن ارتش ایران به راه خطا نرفته بود .

۵- دست یابی ایران به نیروی هسته ای نیز که شاه علاقه بسیاری به انجام آن داشت به مذاق غربی ها خوش نمی آمد . چرا که شاه با دست یافتن به نیروی هسته ای ، به چند هدف مهم خود برای ورود به تمدن بزرگ و چهارمین ابرقدرت جهان شدن نایل می آمد .

بیست نیروگاه اتمی ایران می توانست :

۱- ایران صنعتی را در تمام گستردگی خاک خود از برق ارزان

قیمت برخوردار سازد .

۲- با شیرین کردن آب دریا، جنوب کشور را از آب شیرین بی نیاز کرد و کشاورزی را در منطقه رواج داد .

۳- ارتش را به سلاح اتمی مجهز ساخت و نقش تعیین کننده ای برای مقابله احتمالی با متجاوزان به استقلال کشورهای کوچک منطقه ایفا کرد .

۴- برای نسلهای آینده که دیگر ماده ای بنام نفت برایشان وجود ندارد ، از هم اکنون سرمایه گذاری کرد .

محمد رضا شاه پهلوی به آسانی و با زیرکی و رودست زدن به آمریکا نیروگاههای اتمی را به ایران آورد و بوشهر^۱ و بوشهر^۲ هشتاد درصد کل کارش پایان یافته بود که برنامه اتمی شدن ایران به بهانه های احمقانه استفاده از بادهای کویری برای ایجاد نیرو و بهره گیری از گاز برای تولید برق که معلول افکار مغزهای علیلی چون بازرگان و مهندس سحابسی و صد البته با دستورالعمل ارباب هایشان بود متوقف ماند . توقیفی که سازندگان آلمانی آن بیش از ما ایرانیان بر آن اشک ریختند !

۶- ۰۰۰ و بالاخره ساواک ، سازمان امنیتی ایران که از آن بسا عنوانهای مخوفی یاد شده است و می شود . سازمانی که پیدایش آن بر سر اساس قانونی بخواست آقای دکتر مصدق بود . سازمانی که بیش از آنچه براستی بود درباره اش سروصدا و جارو جنجال شد . سازمانی که در اذهان مردم سایر کشورهای جهان بنحوی شناخته شده بود که گوئی کوچکترین تماس با آن شکنجه و عذاب و مرگ را به همراه داشت . پیرامون فعالیت های این سازمان آنقدر شایعه و حرف وجود دارد که براستی نمی توان حقیقت را از میان اینهمه شایعه و جارو جنجال باز شناخت . اما بهر حال چه این

سازمان صاحب يك خط مستقل بود و يا در پرداخت هایش با موساد و سیا همکاری داشت، يك واقعیت را نمی‌توان کتمان کرد که در عرضه مناسبات جهانی هوشیار و آگاه بود و با تمام قدرت از نفوذ جاسوس و جاسوسان چپ و راست جلوگیری می‌کرد. ساواک با آنکه بشیوه معمول در این گونه سازمانها، به تبادل اطلاعات میان سازمانهای مشابه دست می‌زد، اما همه آنها را به اعتراف صریح رؤسای اینگونه سازمانها کلافه کرده بود. وی حتی تا قلب کرملین، تا اتاقهای در بسته کاخ سفید و اشنگتن، تا سالن کنفرانس محرمانه الیزه و تا آرشیو خانه شماره ۱۰ داویننگ استریت رخنه کرده بود. مهمترین هدف ساواک مقابله با کمونیسم بود و کمونیسم جهانی برای خنثی ساختن ساواک مبارزه علیه آنرا شروع کرد و اولین حملات بسه ساواک از سوی کمونیست ها مطرح شد و بعد از آن سازمانهای چپ الهام گیرنده از انگلستان در همان خط به مبارزه افتادند و سرانجام به این نتیجه رسیدند که تا ساواک از یاد رنیاید رژیم ساقط شدنی نیست.

از اینجا افسانه های مربوط به مرگ و شکنجه و قتل و اعدام در ساواک جنبه جهانی یافت و کتابها و گزارشهای بسیاری درباره آن منتشر شد و سازمانهای نظیر عفو بین المللی و حقوق بشر آنچنان مقدماتی فراهم کردند تا بتوانند در مقطع زمانی بقدرت رسیدن کارتر، گزارشهای مغرضانه خود را بعنوان اولین بهانه ها برای رعایت حقوق بشر در ایران بدست آقای کارتر بدهند!

من بهیچوجه قصد دفاع از ساواک، بخصوص در زمینه فعالیت های داخلی آن ندارم. ما شاهد تیربارانهائی در ساواک بوده ایم. ما حتی آثار مشکوکی از شکنجه دیده ایم، اما صرف نظر از آنکه عمر ساواک را باید بسه چهار مرحله: ریاست تیموریختیار، پاکروان، نصیری و مقدم تقسیم کرد و هر يك از این چهار مرحله ویژگیهای به ساواک می‌دهد اما بهر حال تصویر هشتناکی که

غرب و کمونیسم از ساواک ساختند ، تصویر حقیقی و واقعی این سازمان نبود .
 واقعیت اینست ، اگرچه ساواک در زمینه داخلی اشتباهاتی داشته
 است اما بعنوان يك سازمان مقتدر ضد جاسوسی تضمین کننده امنیت کشور
 هم بوده است و مشابه این سازمان را همه کشورها دارند و در همه آنها هم
 شکنجه و قتل و بی عدالتی دیده می شود ولی آیا مسخره نیست که کاگب .
 ب هم ، انتلیجنت سرویس هم و بالاخره سیا و موساد هم چشم بر کار خود
 ببندند و ساواک را هدف قرار دهند . حمله به ساواک جزئی از برنامه بر
 اندازی رژیم بود و دیدیم که با خنثی شدن نقش آن علیرغم قولی که بختیار
 بازرگان و یارانش به سپهبد مقدم داده بودند ، چگونه ظرف چند روز مملکت
 را بربل پرتگاه گذاشت

اینها ، خلاصه ای بود از طرح براندازی و هدف از براندازی رژیم
 محمد رضا شاه پهلوی و خنثی ساختن نقش قدرتمندان ایران در جهان و
 اینک بیش از آنکه به بخش " تدارکات برای براندازی رژیم پهلوی " و
 رویداد های ماه های پیش از سقوط رژیم بپردازیم ، لازم است بار دیگر پای
 صحبت های محمد رضا شاه پهلوی در گفتگویی با " ارنود - دو - بورچ گریو " .
 خبرنگار ارشد مجله نیوزویک در آبان ۱۳۵۲ بنشینیم :

این مصاحبه هنگامی صورت گرفته است که آیت الله خمینی در
 پاریس اقامت دارد ، از هاری نخست وزیری را بعهدہ گرفته و آشفتگی
 سازمان یافته از زمان شریف امامی به اوج خود رسیده است .
 همین جا لازم است اضافه کنم که دولت از هاری تنها دولت نظامی
 در تاریخ مشروطیت ایران بوده است . پیش از از هاری ، ایران سه نخست
 وزیر نظامی داشته است اما هرگز يك دولت نظامی در ایران بر سر کار نیامده
 بود . این سه نخست وزیر عبارت بودند از سردار سپه رضاخان ، سپهبد
 حاجیعلی رزم آرا و سپهبد فضل الله زاهدی .

بهر تقدیر مقاله نیوزویک را با هم مروری دوباره می‌کنیم :

..... شاه ایران روی يك صندلی راحتی از مخمل سبز نشسته بود و کنار صندلی اش يك ميز كوچك قرار داشت و تلفن روی ميز هردو پاسه دقیقه زنگ میزد و هر بار که شاه میخواست گوشی تلفن را بردارد بسبب قطع صحبت ، از من معذرت میخواست و با دقت آنچه در تلفن باو میگفتند گوش میداد و گاهی دست بموی سرمی کشید *

نخست وزیر جدید که يك نظامی است و فرماندار نظامی تهران و چند نفر دیگر ، بوسیله سیم مستقیم شاه باو تلفن میزنند و گزارش میدهند و کسب دستور میکنند و در آن روز ، از قیافه شاه احساس میکردم گزارش‌ها^{ئی} که باو میدهند حاکی از اخبار خوب نیست و در همان روز بود که من فهمیدم به شاه گزارش داده اند که دولت ضمن مذاکره با کارگران اعتصابی نفت نتوانسته است آنها را با خاتمه دادن باعتصاب موافق نماید و دولت نظامی چاره را در این دانسته که چند نفر از کسانی را که محرك کارگران نفت برای اعتصاب هستند بازداشت نماید *

ضمن صحبت من با شاه د و پیشخدمت که هر کدام يك سینی در دست داشتند وارد اطاق شدند و روی يك سینی يك استکان بلورچای بسود و روی سینی دیگر يك فنجان چای و استکان چای را مقابل شاه و فنجان را مقابل من گذاشتند و شاه بعد از این که جرعه ای از چای نوشید اظهار کرد با این که اینك موقع مصاحبه مطبوعاتی نیست (زیرا آنچه میگوید معنی است که این یا آن ، بطریقی غیر از آنچه میخواهد بگوید تعبیر کنند) موافقت کرد که من با او مصاحبه کنم و حتی بعد از پایان مصاحبه نمود دقیقه ای ما ، شاه اجازه داد که من متن مصاحبه را با سبک خود و جملاتی که مناسب تر میدانم بنظر خوانندگان برسانم *

هنگامی که پرسیدم که وقتی بعضی از تظاهرکنندگان عکس های

شاه و شهبانو فرح را در آتش انداختند و سوزانیدند ، چه احساسی بوی دست داد در چشم های شاه آثار تفکر توام با اندوه نمایان شد و سکوت نمود و معلوم بود که میخواهد چیزی بگوید ولی کلمات مناسب برای ادای آن نمیآید .

آیا در آن موقع که شاه سکوت کرد ب فکر کارهایی افتاد که بانجام رسانیده بود و آیا میاندیشید که کارهای يك عمر او بر باد رفته است و در جواب پرسش من اظهار کرد که کارهای او در ایران ، احتیاج به بحث ندارد و آنچه در این کشور بانجام رسیده در تاریخ دنیا بی نظیر است .

بعد از این که وقایع اخیر در ایران بوقوع پیوست ، حکومت ایالات متحده امریکا بحکومت ایران گفت بهتر این است که آن حکومت با سران مخالف کنار بیاید .

اما کریم سنجایی که دبیر جبهه ملی است و در بین سران مخالف بیش از دیگران شهرت دارد با حکومت ایران کنار نیامد .

یکی از نکاتی که شاه بمن گفت مربوط بود بروش مفروض (جان پل دوم) پاپ کنونی که میدانیم لهستانی است .

شاه اظهار کرد که آیا فکر کرده اید که (جان پل دوم) که پیشوای کاتولیکی های لهستان و جهان است اگر در صد د برآید که در کشور لهستان ارتش را علیه حکومت و ادار به طغیان کند و مردم را تحریک نماید که برای سرنگون کردن حکومت بشورند و در لهستان جنگ خانگی را شعله ور کند ، مردم دنیا راجع با و چگونه تضاد میکنند ؟ و آیا تصور مینمائید که مردم دنیا قبول کنند که پاپ کاری عاقلانه و مطابق با صلاح ملت لهستان را بانجام میرساند ؟

من خیال نمیکم که جهانیان و خود شما این کار پاپ را عاقلانه و مطابق با مصلحت بدانید ؟

همانطور که پاپ پیشوای مذهبی کاتولیک ها می باشد ، آیت الله
 خمینی هم پیشوای مذهبی شیعیان است و آنچه امروز ، در ایران بنام او
 میکنند ، همان است که پاپ در لهستان میکرد (اگر بکند) و اگر نظریه او ،
 عملی بشود و حکومت سلطنتی اسلامی آن طور که ، در نظر گرفته اند در این
 کشور روی کار بیاید آن حکومت ، يك حکومت سوسیالیست اسلامی خواهد بود
 شبیه به حکومتی که معمر القذافی در لیبی تشکیل داده یعنی يك اختلاط
 مبهم و غیر مشخص از احکام اسلام و تئوریهای کارل مارکس و در ایران آن
 حکومت بزودی این کشور را مبدل به لبنان دوم خواهد کرد و ایران تجزیه
 خواهد شد و چند کشور مجزی و بظاهر خود مختار ، بوجود خواهد آمد و ایالات
 ایران که در کنار دریای خزر و از راه دریا مجاور شوروی است با س—
 (ایرانستان) ، يك جمهوری خود مختار ولی منضم به شوروی خواهد گردید
 همانگونه که در گذشته ، قسمت هائی دیگر از ایران از این کشور جدا شد .
 نباید فراموش کرد که (نیکیتا خروشچف) در زمانی که نخست وزیر
 شوروی بود ، به (والتر لیب مان) نویسنده متوفای امریکائی گفت که (ایران
 يك سیب رسیده اما گندیده به درخت است و بزودی خواهد افتاد و ما کاری
 نداریم جز این که منتظر بمانیم که سیب در دست ما بیفتد) .
 کودتائی که در ماه آوریل اخیر در افغانستان شد بيك احتمال ، برآ
 همین منظور ، بود و همین قسمت ، از اجرای نقشه ایست که هدف آن این می باشد
 که با يك مانور گازانبری خلیج فارس را محاصره کنند و راه حیاتی رسیدن
 نفت به اروپای غربی و ژاپن را بدست بگیرند .
 قسمت اول این نقشه سال قبل هنگامی که دولت شوروی از راه دریا
 و هوا ، در حدود يك میلیارد دلار را سلاحه به کشور اتیوپی (حبشه) داد وارد
 مرحله اجرا گردید و در ماه های اخیر هم دولت شوروی خیلی به تقویت
 نظامی یمن جنوبی کمک کرده است و کسانی که از مفهوم استراتژیکی ایمن

اقدامات سیاسی و نظامی بدون اطلاع هستند خوب است که نقشه جغرافیا و بخصوص نقشه خاورمیانه را مقابل خود بگذارند و یا دقت آن را ببینند تا بفهمند که هدف این مانورهای سیاسی و نظامی چیست ؟

اگر در کشور ایران ، يك حکومت اسلامی آن طور که در نظر دارند بوجود بیاید طوری ثبات سراسر خاورمیانه یعنی ثبات کشورهای پاکستان و ترکیه و عراق و عربستان سعودی و کشورهای شیخ نشین خلیج فارس از بین میرود که یا جنگ جهانی سوم در خواهد گرفت یا این که دنیای مغرب زمین بکلی تسلیم خواهد شد .

از اظهارات شاه فهمیدم که او نسبت به وسائل ارتباط دسته جمعی کشورهای غربی نیک بین نیست و گفت گذشته از چند استثناء ، وسائل ارتباط غربی ، به ماهیت اوضاع سیاسی و نظامی این منطقه پی نمیبرند و نمیتوانند بفهمند که وضع استراتژیکی این منطقه چگونه است ؟

همین دولت شوروی که میادرت باین مانورهای سیاسی و نظامی کرد امروز محکم و پابرجا ، پشتیبان رژیم سلطنتی است و میگویند از این جهت پشتیبان شاه میباشد که بیم دارد بر اثر از بین رفتن حکومت سلطنتی در ایران هرج و مرج بوجود بیاید .

نمیتوان انکار کرد که تا امروز ، دولت شوروی خواهان ادامه حکومت سلطنتی در ایران بود ولی آیا بعد از وقایع اخیر در ایران ، آنچه ممکن است پیش بیاید همین روش را ادامه خواهد داد یا اینکه باقتضای روز ، روش شوروی تغییر خواهد کرد ؟

من راجع باوضاع ایران با چند تن از زمامداران و رجال سیاسی دیگر هم مذاکره کرده ام و آنها عقیده دارند که امروز سیاست شاه ، در قبال مخالفین ، برای او بدون فایده است و این سیاست شبیه به طعمه دادن به تسلاح میباشد و هر قدر بیشتر باو بدهند زیاد ترمی طلبد و هر قدر شاه بیشتر

تقاضاهای مخالفان را برآورد آنها زیاد تر خواهند خواست و واقعیت های تاریخی این موضوع را بثبوت رسانیده است .

اما شاه با این نظریه که اجابت درخواست مخالفان ، سبب میشود که آنها بیشتر بطلبند ، موافق نیست و او معتقد است که دوران امروز غیر از گذشته میباشد و امروز ، دوران درهای باز است و بایستی تمام درها را بروی مردم گشود و نمیتوان همواره با نیروی نظامی حکومت کرد .

شاه میل دارد که در ایران انتخابات آزاد با انجام برسد و مردم هر که را که میل دارند به مجالس قانون گذاری بفرستند و هرکامینه ای را که پارلمان انتخاب کرد بر سر کار بیاورند .

اما آنهایی که میگویند (همه چیز یا هیچ چیز) و ممکن است با این اصرار دنیا را دوچار خطر کنند تاکنون حاضر نشده اند با شاه کنار بیایند . شاه احساس میکند که دلائل صداقت خود را بملت ایران ارائه داده و با او فهمانیده که ستمگریهای گذشته تکرار نخواهد شد .

شاه به ملت نشان داده که بعضی از پروژه های گذشته که روی کاغذ خیلی جالب توجه بود از قبیل این که ایران از لحاظ تولیدات هسته ای و هواپیماهای جنگی درجه اول ، در آسیا ممتاز باشد متروک گردیده است و نیز بایرانیان نشان داده که از صمیم قلب خواهان مبارزه با فساد است گو این که در کشورهای دیگر هم فساد نایاب نیست اما در ایران بویژه رساله های اخیر خیلی فساد حکمفرمایی میکرد .

شاه برای این که ثابت کند که خواهان مبارزه با فساد است بلا توقیف نخست وزیر اسبق خود عباس هویدا و پنج نفر از وزرای سابق از طرف حکومت نظامی موافقت و آشکار کرد که اگر ضمن تحقیق معلوم شود که از اعضای خانواده خود او ، کسانی فاسد هستند آنها را بدادگاه خواهد فرستاد . یکسال قبل ، شاه گفت که او موافقت نمیکند که قسمت های افراطی

د مکرسی های غربی وارد ایران شود زیرا اگر آن قسمت ها وارد ایران شود
در این کشور نفاق بوجود خواهد آمد و وضعی پیش می آید که حکومت نخوا
توانست کشور را اداره نماید .

با این که یکسال قبل ، شاه این نظریه را داشت آیا میتوان گفت
که اصرار (کارتر) رئیس جمهور امریکا برای رعایت حقوق بشر سبب شد که شاه
نظریه خود را تغییر بدهد ؟

در هر حال امروز شاه طرفدار انتخابات آزاد و اکثریت پالمانسی و
حکومت قانون و نظم است و در روز یکشنبه هفته گذشته مردم تهران دیدند
که وقتی نظم و قانون وجود نداشت چه وضعی پیش می آید ؟

آیا ممکن است که در ایران يك حکومت سلطنتی مشروطه ، مانند
حکومتی که اکنون در اسپانیا وجود دارد بوجود بیاید ؟

آیا ممکن است که بین ارتش ایران و پیشوایان مذهبی شیعه و
سران و دسته های سیاسی مخالف توافقی حاصل شود ؟

شاه وجود يك حکومت سلطنتی مشروطه را برای اداره امور ایران
غیر قابل اجتناب میدانند مع هذا ، اکنون نمیتوان بد رستی پیش بینی کرد که
وضع سیاسی ایران در آینده چگونه خواهد شد

اگر چه نویسنده با بسیاری از برداشت های آقای گریو موافق
نیست اما حوادث بعدی نشان داد که پیش بینی های محمد رضا شاه پهلوی
حتی در آن لحظات بحرانی تا چه حد مقرون به واقعیت بوده است .

گمان نکنید که در آن هنگامه غوغا و بحران روشنفکران واقعی — و نه
آنهايي که با حرکت در جریان چپ خود را روشنفکر جازده بودند — این
حقایق را نمی دانستند ، خیر ، بودند بسیار کسانی که علیرغم دست یابی
به اطلاعات محرمانه و سری صدای پای امیرالایسم را از گلوی مخالفان
می شنیدند و می گفتند و متأسفانه خریداری نداشت .

آنروزها ، هنگامی که افرادی نظیر علی اصغر حاج سیدجوادی ،
 پرهام ، احمد شاملو ، ساعدی ، سپانلو ، شمس آل احمد و واخورد هائی از
 این قبیل که زندگیشان جز پای منقل نشستن ، تا ناف عرق خوردن و برای
 هم سینه زدن نبود و در زیر ماسک روشنفکری ، به عمد یا به سهودلال مظلوم
 شده بودند ، روشنفکران صدیق دیگری هم بودند که در آن زمان و برای نمونه
 در مجله مسائل جهان که زیر نظر محمود طلوعی منتشر می شد ، نوشتند :
 " هدف توطئه ای که بر ضد ایران بموقع اجرا گذاشته شد در هم
 ریختن زیربنای اقتصادی ایران ، فروریختن سیستم بانکی کشور ، فراری
 دادن سرمایه ها از ایران و بالاخره تضعیف موقعیت ایران در سازمان
 کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) و در برابر غولهای نفتی بود و ایمن
 توطئه ناجوانمردانه درست هنگامی به موقع اجرا گذاشته شده است که
 کشورهای عضو اوپک برای اتخاذ تصمیمات مهمی درباره افزایش قیمت نفت
 و جبران زیانهای ناشی از کاهش مداوم ارزش دلار آماده می شوند :
 عربستان سعودی مانند گذشته در نقش مدافع منافع غرب صنعتی خواهان
 افزایش ناچیزی (در حدود پنج درصد) در بهای نفت است ، در حالی که
 قدرت خرید دلارهای نفتی بپایه افزایش ارزش دلار و افزایش بهای کالاهای
 صادراتی غرب به کشورهای عضو اوپک طی مدتی که قیمت نفت تثبیت شده
 است بیش از چهل درصد کاهش یافته است . در چنین شرایطی ایران
 می تواند به عنوان دومین کشور صادرکننده نفت در تصمیمات اوپک نقش
 تعیین کننده ای ایفا نماید ، ولی آیا ایران امروز هم می تواند نقش سالهای
 ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ را در اوپک بازی کند و با اعتصابات اخیر در صنایع نفت
 یازهم می تواند در موضع دومین کشور صادرکننده نفت ظاهر گردد ؟"
 مسائل جهان تنها قسمتی از طرح توطئه را نوشت ولی همین مختصراً هم
 در آنروزها کسی نخواند و اگر خواند به آن توجهی نداد .

با اینهمه نه این مختصر که "مسائل جهان" نوشته بود و نه اینهمه که در این کتاب به آن اشاره شد تمامت آن چیزی نیست که توفان ۵۷ را بوجود آورد. هنوز اسناد و مدارک بسیاری است که باید فاش شود و با اشاره ای به فهرست آنها در بخش آینده، بررسی نهائی و تعقیب رویدادها را به دو جلد بعدی و مکمل این کتاب حواله می‌کنم.

TOTSMST

توفان؟

سناریویی که لندن نوشته بود و امریکا و اسرائیل هم نقش مهمی در تنظیم آن داشتند، آماده اجرایی شد. همه مهره ها و همه هنرپیشه ها و همه عوامل سازنده آماده و مهیا بودند.

تمرین ها از سالها پیش با حمله گروههای مخالف در خارج از کشور به رژیم آغاز شده بود اما همه این تلاشها در داخل ایران تأثیر چندانی نداشت و سناریو نویسان در صد ایجاد آشفته‌گی در درون کشور بودند و این آشفته‌گی حاصل نمی‌شد مگر از طریق مذهب که ایمان جامع بود. کاری که برای ایجاد آن انگلستان تخصص کافی و لازم داشت. دورا اول بازی را دوستان انگلوفیل انگلستان در امریکا باید بازی کنند: آقایان برژژینسکی و سایروس ونس. کارتر که بعد ها معلوم شد نظرشاه در مورد اینکه او یک احمق است، گزافه نیست بازی حقوق بشر را آغاز کرد. امریکا دایه ملت ها شد و در حالیکه خود حق سیاهان را به رسمیت نمی‌شناخت نگران رفتار ساواک گردید.

وابسته نظامی امریکا در ایران دوباره به سراغ دوستان قدیمی رفت: آقایان بازرگان، میناچی، سنجابی، فروهر، شاهپور بختیار، سجابی ها و در رده کمی بالاتر علی امینی، درخشش و بسیاری کسان دیگر که بهنگام از

آنها یاد خواهیم کرد .

از سوی دیگر انگلستان هم با کمک سازمانهایی که برشمرديم بازی را ادامه داد و ناگهان قطب زاده به لیبی رفت : ملاقاتی بشدت دوستانه با آقای معمر قذافی رهبر لیبی و دریافت يك چك بعنوان هدیه آقای قذافی برای مبارزه با ایران . در مورد مبلغ این چك اختلاف نظری بسیار است . رقم آنرا از ۴۰ تا ۴۰۰ میلیون دلار گفته اند ، اما آنچه مسلم است چكي را که قطب زاده دریافت داشت و نخستین هدیه قذافی بود ، ۱۶ میلیون دلار بیشتر نبود . اما همین ۱۶ میلیون دلار بسیاری کارها صورت داد که مهمترين آن قتل آیت الله شمس آبادی در اصفهان و ایجاد گروه هدفی ها زیر نظر مستقیم حسینعلی منتظری و یاراننش در نجف آباد اصفهان بود .

کشتن شمس آبادی و چسباندن اتهام قتل او به ساواک می توانست روحانیت خفته و آرام را بیدار کند ، اما در عمل بشرحی که در جلد بعد خواهیم خواند ، مقصود حاصل نشد و قذافی بنا بد ستور اربابان انگلیسی و امریکائی خود و با پادرمیانی نیلی کارتر برادر آقای جیمی کارتر که رسوائی رشوه گیری او از قذافی در آخرین ماههای حکومت کارتر افشا شد ، دنیا له اقساط را بهد و امام تازه تولد یافته یعنی موسی صدر روح الله خمینی پرداخت و آقایان مأمور مبارزه با رژیم محمد رضا شاه پهلوی شدند . امام موسی صدر سهم عمده ای از مواجی را که برای براندازی رژیم شاه و تربیت چريك در جنوب لبنان دریافت داشته بود ، به صرف از هم پاشیدگی لبنان رساند و بهمین جهت هم برای پس دادن حساب به لیبی دعوت شد و بطور مرموزی در لیبی مفقود گردید . قذافی از حکومت عراق خواست تا شريك امام موسی صدر یعنی آیت الله روح الله خمینی را نیز به لیبی تحویل دهد . اما دولت عراق که بهنگام اختلاف با ایران از وجود آیت الله خمینی و حواریونش نهایت استفاده را برده بود ، کوشید برای جلوگیری از يك بحران بین المللی

از تحویل آیت الله خمینی برای بازپس دادن حساب دلارهای دریافتی به لیبی خود داری کند. عراق می‌اندیشید اگر خمینی از عراق خارج شود، با محاسبه قدرت شاه تنها دو کشور اسلامی با اجازه ورود خواهند داد! سوریه یا لیبی. اگر به لیبی برود که تحصیل حاصل است و اگر به سوریه رفت درد سر از عراق دوری گرفته و بدامان حافظ اسد که از مخالفان عراق هم هست خواهد افتاد.

بدین ترتیب خمینی از ترس تحویل شدن به لیبی برای بازپس دادن حساب به قذافی و احیاناً "دچار شدن به سرنوشت امام موسی صدر عراق را ترك گفت و چون کویت از ورود وی به خاک کشورش خود داری کرد، دکتر ابراهیم یزدی بعنوان مرشد و راهنما و با کسب دستورالعمل از اربابان امریکائی خود وی را به پاریس یعنی قلب بازار مشترک هدایت کرد.

صادق طباطبائی خواهرزاده امام موسی صدر و از یاران اولیه خمینی در رژیم جمهوری اسلامی در مصاحبه‌ای با اسکندر دلدوم که در کتاب انقلاب به روایت انقلاب سازان چاپ شده است می‌گوید:

— معمر قذافی به یاسر عرفات رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین گفته است که در قبال ده میلیون دلار اعلام کند امام موسی صدر از لیبی خارج شده اما یاسر عرفات این پیشنهاد قذافی را قبول نکرده است. یاسر عرفات در ملاقاتی که با من داشت پرده از ماجرای این پیشنهاد سرهنگ قذافی برداشت ...

راستی هیچ اندیشیده‌اید چرا قذافی باید ده میلیون دلار به یاسر عرفات بدهد تا وی اعلام کند امام موسی صدر از لیبی خارج شده است؟ به این سؤال و سؤالهای بسیار دیگری نظیر نقش شیخ محمد منتظری در آتش زدن سینما رکس آبادان، پرداخت پورسانت اثر فروش نفت به یاسر عرفات، تحویل هفتگی ذخیره‌های خون به یاسر عرفات برای فروش

دربازارهای امریکای جنوبی و از طریق شرکت های هواپیمائی ، نقش ارتشید حسین فردوست و ژنرال قره باغی ، توافق امریکا و آیت الله خمینی در پاریس ، ماجرای گروگان گیری ، اقدامات هایزر ، تهیه لباس ، کفش و مواد منفجره برای راه پیمائی های قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ، ملاقاتهای خمینی ، بنی صدر ، یزدی ، قطب زاده با ماروین زوینس ، زیگموند ناگوسکی ، ژوزف مالون و جرج حبش ، رژه نمایشی همافران در مقابل آیت الله خمینی ، متلاشی شدن ارتش ، نخست وزیری شاهپور بختیار و خروج مرموزانه وی از کشور و صدها مطلب و عنوان دیگر در جلد دوم و سوم این کتاب که اگر عمری بود در آیند ما^ی نه چندان دور منتشر خواهد شد پاسخ خواهیم داد .

۱۲ خرداد ماه ۱۳۶۰

تهران

پایان جلد اول



توفان در ۵۷

از پاریس تا تهران

توفان در ۵۷ در روزهای نوشتن شد که از ترس پاسداران جمهوری اسلامی هر هفته ناگزیر به اقامت در مخفی گاهی تازه بودم. در آن روزگار مرگ بیشتر از زندگی سراغم را می‌گرفت. عدل اسلامی. مرا می‌جست و من که آزادی را باور نداشتم، دلهره‌هایم را برای لحظه دستگیری ذخیره کردم و کوشیدم روزهای پنهان ماندن خالی از ثمر نباشد و باین ترتیب گردش بی‌امانم در اسناد و یادداشتها و مدارک برای فراهم کردن مایه‌های این کتاب آغاز شد. شبهای همیشه‌بیدار و روزهای پیوسته بهم بزودی لبریز از تلاشی شد که توفان در ۵۷ را پدید آورد. پس از مروری بر آن در اندیشه تدارک مقدمات چاپ آن شدم که بهر حال باید با "تایپ" شدن آن آغاز می‌شد. جلب همکاری انسان متعهد و با جراتی که در آن وانفسا انجام چنین کاری را بپذیرد نه آسان که در ابتدا محال می‌نمود. کتاب یک برگ و دو برگ نبود. نخستین جلد آن ۵۲۰ صفحه و فشار هر سرانگشت بر تکمه‌های تایپ تا به صفحه آخر برسد، دنیائی هراس و دلهره برای من و عزیزی که زحمات آنرا پذیرفته بود بهمراه داشت...

... و سرانجام این نیزبیا بیان آمد و بهنگامه فرار از تهران و گریختن از کوهستانهای مرزی "توفان در ۵۷" بار سنگینی بود که بهمراه داشتم و هر واژه‌اش می‌توانست در صورت دستگیری ادعای ماهی برای مرگی دیگر باشد. بدینسان توفان در ۵۷ از تهران به پاریس رسید و اینک در دسترس شما عزیزان است. اگر برای پژوهشی در ریشه‌های توفان ۵۷، حتی آغازگری کم مایه باشم، مرا و وجدانم را کفایت می‌کند و سهم بیشتر از آن کسانی است که خواهند آمد... همین و همین

• • •

تمامی حقوق برای نویسنده محفوظ است